



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# میزان الحجۃ

عربی - فارسی

مندی ری شهری

۱۳

نشر سوره سوره

ترجمه و تصحیح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میزان الحکمه

نویسنده:

محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

دارالحديث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|                                                                                     |    |
|-------------------------------------------------------------------------------------|----|
| فهرست .....                                                                         | ۵  |
| میزان الحکمۃ جلد ۱۳ .....                                                           | ۱۵ |
| مشخصات کتاب .....                                                                   | ۱۵ |
| محمد(ص) رسول خداست . .....                                                          | ۱۶ |
| اشاره .....                                                                         | ۱۶ |
| خاتم پیامبران . .....                                                               | ۱۷ |
| گواهی دادن خدا به نبوت رسول خدا(ص) . .....                                          | ۱۷ |
| خداوند متعال چه راهی برای گواهی دادن برپیامبری پیامبراسلام به کار گرفته است ؟ ..... | ۱۹ |
| گواهی دادن دانش و معرفت . .....                                                     | ۱۹ |
| معرفت قلبی نبوت از دیدگاه غزالی . .....                                             | ۲۰ |
| گواهی دادن گواهی خودی . .....                                                       | ۲۰ |
| گواهی دادن پیامبران (ع) . .....                                                     | ۲۴ |
| گواهی دادن دانشمندان اهل کتاب . .....                                               | ۲۶ |
| محمد(ص) از زبان محمد(ص) . .....                                                     | ۲۸ |
| محمد(ص) از زبان علی (ع) . .....                                                     | ۲۹ |
| جهان هنگام بعثت پیامبر(ص) . .....                                                   | ۳۱ |
| جهانی بودن رسالت محمد(ص) . .....                                                    | ۳۳ |
| نامه های پیامبر(ص) . .....                                                          | ۳۳ |
| دودمان پیامبر(ص) . .....                                                            | ۳۷ |
| ویژگی های پیامبر(ص) یتیم . .....                                                    | ۳۸ |
| فقیر . .....                                                                        | ۳۸ |
| درس ناخوانده . .....                                                                | ۳۹ |
| برخوردار از خویی والا . .....                                                       | ۳۹ |

- ۴۱ ..... امین
- ۴۲ ..... راستگو.
- ۴۳ ..... نفرت شدید پیامبر از دروغگویی .
- ۴۳ ..... دادگر.
- ۴۴ ..... شجاع .
- ۴۴ ..... مهربان .
- ۴۴ ..... بردبار.
- ۴۴ ..... با شرم .
- ۴۵ ..... فروتن .
- ۴۶ ..... با توکل .
- ۴۷ ..... شکيبا.
- ۴۷ ..... بی اعتنا به دنیا.
- ۴۸ ..... سپر بلا کردن خود و خانواده اش .
- ۴۸ ..... مقدم داشتن مردم بر خود و خانواده اش .
- ۴۹ ..... خشمگین نشدن برای خویش .
- ۵۰ ..... به رنج افکندن خود در عبادت .
- ۵۱ ..... متهم شدن پیامبر از سوی دشمنان .
- ۵۵ ..... بحثی درباره تعداد همسران پیامبر:.
- ۵۷ ..... اخترشناسی .
- ۵۷ ..... اخترشناسی .
- ۶۰ ..... درگوشی سخن گفتن .
- ۶۰ ..... در گوشی سخن گفتن .
- ۶۰ ..... مناجات .
- ۶۰ ..... مناجات .

|    |                                                   |
|----|---------------------------------------------------|
| ۶۱ | فضیلت مناجات در تاریکی های شب .                   |
| ۶۱ | مناجات امام علی (ع) .                             |
| ۶۳ | مناجات امام حسین (ع) .                            |
| ۶۳ | مناجات امام زین العابدین (ع) .                    |
| ۶۵ | رهایی .                                           |
| ۶۵ | عوامل رهایی بخش .                                 |
| ۶۷ | آنان که رهایی نمی یابند .                         |
| ۶۷ | دشواری و آسانی نجات .                             |
| ۶۸ | علم نحو .                                         |
| ۶۸ | علم نحو .                                         |
| ۶۸ | اعراب دادن اعمال .                                |
| ۶۹ | نکوهش غرق شدن در تحصیل علم نحو .                  |
| ۶۹ | آن چه آدمی را از پشیمانی در امان می دارد .        |
| ۶۹ | آن چه پشیمانی به بار می آورد .                    |
| ۶۹ | پشیمانی قیامت .                                   |
| ۷۰ | نذر .                                             |
| ۷۰ | نذر .                                             |
| ۷۱ | کراهت واجب کردن چیزی بر خود .                     |
| ۷۱ | روایاتی که می گوید نذر قضا و قدر را دفع نمی کند . |
| ۷۲ | نصیحت و خیرخواهی .                                |
| ۷۲ | نصیحت و خیرخواهی .                                |
| ۷۲ | حق نصیحت کننده و نصیحت خواه .                     |
| ۷۳ | نشانه شخص خیر خواه .                              |
| ۷۳ | خیرخواهترین مردم .                                |

- کسانی که نصیحت بردار نیستند. ----- ۷۳
- پذیرش نصیحت . ----- ۷۴
- انصاف . ----- ۷۴
- انصاف . ----- ۷۴
- عدالت و انصاف . ----- ۷۵
- تشویق به رعایت انصاف با کسی که انصاف ندارد. ----- ۷۵
- دادخواهی از خود. ----- ۷۵
- کسانی که داد خود نمی ستانند. ----- ۷۶
- نگاه کردن . ----- ۷۶
- چشم بلد دل است . ----- ۷۶
- چشم ها دام های شیطانند. ----- ۷۶
- کسی که عنان نگاه خود را رها کند. ----- ۷۷
- کسی که چشم خود را پایین اندازد. ----- ۷۷
- نکوهش نگاه های بیپوده . ----- ۷۷
- کسانی که نگاه کردن به آن ها عبادت است . ----- ۷۷
- تشویق به فروهستن چشم . ----- ۷۷
- نگاه های دزدانه . ----- ۷۸
- موارد جواز نگاه کردن به زنان . ----- ۷۸
- کسی که چشمش را از حرام پرکند. ----- ۷۹
- فروهستن چشم و حلاوت عبادت . ----- ۷۹
- نگاه اول ناخواسته است و نگاه دوم عمدی . ----- ۷۹
- هر که زن زیبایی را ببیند. ----- ۷۹
- آن چه به فروهستن چشم کمک می کند. ----- ۸۰
- آن چه نور چشم را زیاد می کند. ----- ۸۰

|    |                                                  |
|----|--------------------------------------------------|
| ۸۰ | مناظره .                                         |
| ۸۰ | مناظره .                                         |
| ۸۳ | پاسخ امام به کسی که ایشان را به مناظره دعوت کرد. |
| ۸۳ | پاکیزگی .                                        |
| ۸۳ | تشویق به پاکیزگی .                               |
| ۸۳ | اسلام و پاکیزگی .                                |
| ۸۴ | تشویق به پاکیزگی لباس .                          |
| ۸۴ | نظم .                                            |
| ۸۴ | نظم .                                            |
| ۸۴ | نعمت .                                           |
| ۸۴ | نعمت های بی شمار خداوند.                         |
| ۸۵ | نعمت های آشکار و نهان .                          |
| ۸۶ | نخستین و بزرگترین نعمت ها.                       |
| ۸۶ | ترغیب به یادآوری نعمت های خدا.                   |
| ۸۶ | کسانی که خداوند به آنان نعمت داده است .          |
| ۸۷ | غفلت از نعمت ها.                                 |
| ۸۷ | خوش همسایگی با نعمت ها.                          |
| ۸۸ | عوامل پایداری نعمت ها.                           |
| ۸۹ | کمک گرفتن از نعمت های خدا در راه معاصی او.       |
| ۸۹ | کسی که نعمت را فقط در خورد و خوراک می بیند.      |
| ۸۹ | نعمت های پیاپی و مهلت دهی خداوند.                |
| ۹۰ | بازگو کردن نعمت های خدا.                         |
| ۹۲ | تمامیت و کمال نعمت .                             |
| ۹۲ | کفران نعمت ها.                                   |

|                                     |     |
|-------------------------------------|-----|
| نفس .                               | ۹۳  |
| نفس .                               | ۹۳  |
| تجرد نفس .:                         | ۹۳  |
| آدمی پیر چو شد نفس جوان می گردد.    | ۹۵  |
| نفس اماره .                         | ۹۵  |
| نفس ملامتگر یا وجدان بیدار.         | ۹۶  |
| نفس آدمی به منزله مرکبی برای اوست . | ۹۶  |
| تعلیم نفس و تربیت و تهذیب آن .      | ۹۶  |
| اخلاق .                             | ۹۷  |
| سودمندترین تحقیق .                  | ۱۰۱ |
| عوامل خودسازی .                     | ۱۰۲ |
| یاری جستن از حق در مبارزه با نفس .  | ۱۰۲ |
| هر که تهذیب نفس نکند.               | ۱۰۲ |
| رخصت دادن به نفس در پیروی از هوس .  | ۱۰۳ |
| آثار کرامت نفس .                    | ۱۰۳ |
| آفت نفس .                           | ۱۰۳ |
| نفاق .                              | ۱۰۳ |
| نفاق .                              | ۱۰۳ |
| نفاق ننگ اخلاق است .                | ۱۰۴ |
| علت نفاق .                          | ۱۰۴ |
| ویژگی منافق .                       | ۱۰۴ |
| نشانه های نفاق .                    | ۱۰۴ |
| ویژگی های منافقان .                 | ۱۰۵ |
| آشکارترین منافق .                   | ۱۰۶ |

|     |                                                               |
|-----|---------------------------------------------------------------|
| ۱۰۶ | پرهیز از منافق زبان باز.                                      |
| ۱۰۶ | پایه های نفاق .                                               |
| ۱۰۷ | نکوهش شخص دو زبانه .                                          |
| ۱۰۷ | نحوه محشور شدن منافقان و فرجام آن ها.                         |
| ۱۰۷ | خصلت هایی که در وجود منافقان جمع نمی شوند.                    |
| ۱۰۸ | عوامل از بین برنده نفاق .                                     |
| ۱۰۸ | گفتاری پیرامون نفاق در صدر اسلام .                            |
| ۱۱۱ | انفاق .                                                       |
| ۱۱۱ | انفاق .                                                       |
| ۱۱۱ | گفتاری درباره زکات و دیگر صدقات .                             |
| ۱۱۳ | هر که انفاق کند به سود خود انفاق کرده است .                   |
| ۱۱۴ | خداوند وعده داده است که انفاق را عوض خواهد داد.               |
| ۱۱۴ | آن چه انفاق شود می ماند و آن چه انفاق نشود از بین می رود.     |
| ۱۱۵ | آداب انفاق کردن .                                             |
| ۱۱۵ | هر که در راه طاعت خدا خرج نکند در راه معصیت او خرج خواهد کرد. |
| ۱۱۵ | فضیلت انفاق کردن تنگدست .                                     |
| ۱۱۶ | پرهیز از مال اندوزی .                                         |
| ۱۱۶ | کسی که انفاکش پذیرفته نمی شود.                                |
| ۱۱۶ | انفال .                                                       |
| ۱۱۶ | انفال .                                                       |
| ۱۲۰ | عبادت مستحبی .                                                |
| ۱۲۰ | عبادت مستحبی .                                                |
| ۱۲۰ | مقدم داشتن واجبات بر مستحبات .                                |
| ۱۲۱ | سخن چینی .                                                    |

|     |                                  |
|-----|----------------------------------|
| ۱۲۱ | سعیات کردن .                     |
| ۱۲۱ | پرهیز از سخن چینی .              |
| ۱۲۲ | منهیات .                         |
| ۱۲۲ | اصول منہیات در قرآن کریم .       |
| ۱۲۳ | منہیات پیامبر(ص) .               |
| ۱۳۱ | نور .                            |
| ۱۳۱ | نور نور .                        |
| ۱۳۱ | نور وحی .                        |
| ۱۳۲ | نور امام .                       |
| ۱۳۲ | نور بصیرت .                      |
| ۱۳۳ | کسی که خدا دلش را روشن سازد .    |
| ۱۳۴ | نور دل و نور چهره .              |
| ۱۳۴ | هر امر درستی با نوری همراه است . |
| ۱۳۴ | نور مؤمنان در قیامت .            |
| ۱۳۵ | مردم .                           |
| ۱۳۵ | مردم .                           |
| ۱۳۵ | مردم مانند معادن هستند .         |
| ۱۳۵ | برابری مردم در حقوق .            |
| ۱۳۶ | گروه های مردم .                  |
| ۱۳۹ | آن که از مردم نیست .             |
| ۱۴۰ | مردمان فضول .                    |
| ۱۴۰ | مردم , مردم نماها و نسناس .      |
| ۱۴۰ | مردنماها .                       |
| ۱۴۰ | طبقات مردم به لحاظ ایمان .       |

|                                        |     |
|----------------------------------------|-----|
| تفسیر واژه ((امعه)).                   | ۱۴۲ |
| خواب .                                 | ۱۴۲ |
| خواب .                                 | ۱۴۲ |
| خواب و مرگ .                           | ۱۴۲ |
| پرهیز از پرخواهی .                     | ۱۴۲ |
| بالا رفتن ارواح به آسمان در وقت خواب . | ۱۴۳ |
| آداب خوابیدن .                         | ۱۴۳ |
| ۱ - پاکیزگی ::                         | ۱۴۳ |
| ۲ - طهارت ::                           | ۱۴۳ |
| ۳ - قضای حاجت کردن ::                  | ۱۴۴ |
| ۴ - رسیدگی به اعمال روز ::             | ۱۴۴ |
| ۵ - قرائت قرآن و دعا در موقع خواب ::   | ۱۴۴ |
| ۷ - دعا در وقت بیدار شدن ::            | ۱۴۵ |
| نیت .                                  | ۱۴۵ |
| نیت .                                  | ۱۴۵ |
| نقش نیت در عمل .                       | ۱۴۹ |
| پاداش نیت خوب .                        | ۱۴۹ |
| توفیق به قدر نیت است .                 | ۱۵۰ |
| نیت مؤمن بهتر از عمل اوست .            | ۱۵۱ |
| ترغیب به داشتن نیت در هر کاری .        | ۱۵۲ |
| نکویی نیت .                            | ۱۵۲ |
| بد نیتی .                              | ۱۵۳ |
| هجرت .                                 | ۱۵۳ |
| مهاجرت به حبشه .                       | ۱۵۳ |

|     |                                             |
|-----|---------------------------------------------|
| ۱۵۶ | هجرت به مدینه .                             |
| ۱۵۸ | قطع نشدن هجرت .                             |
| ۱۵۸ | برترین هجرت .                               |
| ۱۵۹ | برتر از هجرت .                              |
| ۱۵۹ | هجرت کردن از سرزمین گنهکاران .              |
| ۱۶۰ | نهی از تعرب بعد از هجرت ((۲۶)).             |
| ۱۶۱ | معنای تعرب بعد از هجرت .                    |
| ۱۶۱ | قهر کردن .                                  |
| ۱۶۱ | قهر کردن .                                  |
| ۱۶۲ | نهی از قهر بودن با برادر بیش از سه روز.     |
| ۱۶۳ | هدایت عمومی خداوند.                         |
| ۱۶۴ | هدایت انسان : هدایت عمومی .                 |
| ۱۶۵ | زنده کردن از طریق هدایت .                   |
| ۱۶۵ | ثواب هدایت کردن .                           |
| ۱۶۶ | هدایت کردن ویژه خداوند است .                |
| ۱۶۶ | کسانی که خداوند آنان را هدایت می کند.       |
| ۱۶۷ | کسانی که خدا هدایتشان نمی کند.              |
| ۱۶۷ | کسانی که خداوند گمراهشان می کند.            |
| ۱۶۸ | برترین هدایت .                              |
| ۱۶۸ | پاورقی ها                                   |
| ۱۷۰ | درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان |

## میزان الحکمة جلد ۱۳

## مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قراردادی : میزان الحکمة . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : میزان الحکمة (با ترجمه فارسی) / محمدی ری شهری ؛ ترجمه حمیدرضا شیخی ؛ مقابله و تصحیح علی حچیمی ... [و دیگران] ؛ ویراستار فارسی سعیدرضا علی عسکری، محمد باقری زاده اشعری، قاسم شیرجعفری ؛ ویراستار عربی کمال کاتب ... [و دیگران].

وضعیت ویراست : ویراست ۲.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۶-

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۵.

شابک : دوره ۷-۲۰۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ دوره، چاپ نهم ۹-۳۵۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۱-۲۰۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ نهم ۶-۳۵۱-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ □ چاپ هفتم ۱-۲۰۲-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم ۳-۳۵۲-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ نهم ۰-۳۵۳-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۴-۵- ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴، چاپ نهم ۷-۳۵۴-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ هفتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ نهم ۴-۳۵۵-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۶ □ چاپ هفتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ نهم ۱-۳۵۶-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ نهم ۸-۳۵۷-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۸-۳- ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ نهم ۵-۳۵۸-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۹، چاپ نهم ۲-۳۵۹-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ هفتم ۶-۲۱۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ نهم ۸-۳۶۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ دوازدهم ۸-۳۶۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ هفتم ۷-۲۰۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ هشتم ۳-۲۱۱-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ نهم ۵-۳۶۱-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ هفتم ۰-۲۱۲-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ نهم ۲-۳۶۲-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۳، چاپ هفتم) ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ هشتم ۷-۲۰۰-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ نهم ۹-۳۶۳-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ هفتم ۴-۲۱۴-۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۴ □ چاپ هشتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۴-۶- :

یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : چاپ هفتم.

یادداشت : ج. ۱ - ۸، ۹ و ۱۰ - ۱۴ (چاپ نهم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۲ □ ۴، ۵، ۶، ۸ □ ۱۰ - ۱۴ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸ و ۱۰ (چاپ دوازدهم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۱۱، ۱۳ □ ۱۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج. ۱. آ - ب. ج. ۲. ب - ح. ج. ۳. ح - خ. ج. ۴. د - ر. ج. ۵. ز - ش. ج. ۶. ش - ظ. ج. ۷. ع. ج. ۸. ع - غ. ج. ۱۱. م - ن. ج. ۱۲. ن - ه. ج. ۱۳. ه - ی. ج. ۱۴. فهرست‌ها

موضوع : احادیث

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : شیخی، حمیدرضا، ۱۳۳۷ -، مترجم

شناسه افزوده : علی‌عسکری، سعیدرضا، ۱۳۴۴ -، ویراستار

شناسه افزوده : کاتب، کمال، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۱۱۶/۵ م۳ ۱۳۸۶ ۹۰۴۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۱۷۱۴

## محمد(ص) رسول خداست .

### اشاره

قرآن : ((محمد رسول خداست)). ((هر آینه رسولی از خود شما برایتان مبعوث شد که آن چه شما را رنج می دهد بر او گران می آید سخت به شما دل بسته است و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است)). ((بگو : در حقیقت من هم بشری مانند شما هستم که به من وحی می شود جز این نیست که خدای شما خدایی یگانه است پس هر که امید به دیدار پروردگارش دارد، باید کاری شایسته کند و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند)). ((هان ای پیامبر، ما تو را گواه و نوید دهنده و هشداردهنده فرستادیم و کسی که به اذن خدا به سوی او دعوت می کند و چراغی روشنی بخش)). - حذیفه : در یکی از کوچه های مدینه از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود : من محمد و احمد و حاشر و مقفی و پیامبر رحمت هستم . - پیامبر خدا(ص) : من محمدم ، من احمدم ، من ماحی هستم که به واسطه من کفر محو و نابود می شود، من حاشر هستم که مردم به دنبال من محشور و جمع می شوند، من عاقب هستم - و عاقب کسی است که بعد از او پیامبری نباشد - - من شبیه ترین مردم به آدم هستم و ابراهیم در قیافه و اخلاق شبیه ترین مردم به من بود خداوند از فراز عرش خود ده نام روی من گذاشت و اوصاف مرا بیان کرد و به زبان هر پیامبری که به سوی قومش فرستاد، بشارت آمدن مرا داد و نام مرا در تورات آورد و معرفی کرد و نامم را در میان پیروان تورات و انجیل پراکند و کتاب خود را به من آموخت و در آسمان خود بلند مرتبه ام گردانید و از اسما خود برایم نامی اشتقاق کرد مرا محمد نامید و او نامش محمود است و مرا در میان بهترین نسل از امت مبعوث فرمود در تورات نام مرا احید گذاشت ، پس به واسطه توحید تن های امت مرا بر آتش حرام گردانید در انجیل مرا احمد نامید پس من در آسمان محمود و ستوده ام و امت مرا احمد کنندگان قرار داد در زبور نام مرا ماحی گذاشت ، زیرا خداوند عزوجل به وسیله من بت پرستی را از روی زمین محو کرد در قرآن نام مرا محمد نامید پس من سراسر قیامت در هنگام داوری ستوده هستم هیچ کس غیر از من شفاعت نمی کند و در قیامت مرا حاشر نامید که مردم در پیش پای من محشور می شوند و مرا موقف نامید، زیرا مردم را در پیشگاه خدای عزوجل

متوقف می‌کنم مرا عاقب نامید، زیرا من در عقب همه پیامبران قرار دارم و پس از من پیامبری نخواهد آمد مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول حماسه‌های جنگی و مقتفی قرار داد، زیرا در قفای همه پیامبران آمده‌ام من مقیم و کامل و جامع هستم پروردگارم بر من منت نهاد و فرمودم: ای محمد، صلی الله علیه و آله، من هر پیامبری را به زبان امتش سوی آن هافرستادم، اما تو را به سوی همه خلق خود، از سفید و سیاه، فرستادم و به واسطه رعب و وحشت یاریت کردم که احدی را با این وسیله یاری نکردم غنیمت را برای تو حلال شمردم، در صورتی که پیش از تو برای هیچ کس حلال نبوده است به تو و امت تو گنجی از گنج‌های عرش خود را عطا کردم، فاتحه‌الکتاب و آیات پایانی سوره بقره را برای تو و امت تو همه زمین را سجده گاه قرار دادم و خاکش را پاک و پاک کننده به تو و امت تو تکبیر (الله اکبر) را عطا کردم و نام تو را قرین نام خود قرار دادم، به طوری که هیچ فردی از امت تو مرا یاد نکند، مگر این که در کنار نام من از تو نیز نام برد پس، خوشا به حال تو و امت تو، ای محمد. - در پاسخ به سؤال مردی یهودی از علت نامگذاری ایشان به محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی -: اما محمد، از آن روست که من در زمین ستوده‌ام اما احمد، از آن روست که من در آسمان ستوده‌ام اما ابوالقاسم، از آن روست که خداوند عز و جل روز قیامت قسمت آتش را جدا می‌کند و هر که، از اولین و آخرین انسان‌ها، به من کافر شده باشد جایش در آتش است و قسمت بهشت را جدای سازد و هر که به من ایمان آورده و به نبوت من اقرار کرده باشد، جایش در بهشت است اما داعی، از آن روست که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می‌کنم اما نذیر، از آن روست که هر کس نافرمانیم کند او را به آتش بیم می‌دهم و اما بشیر، از آن روست که هر کس اطاعت کند، او را به بهشت بشارت می‌دهم.

### خاتم پیامبران.

قرآن: ((محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر همه چیز داناست)).  
- پیامبر خدا(ص): ای مردم، بعد از من پیامبری نیست و پس از سنت من سنتی وجود ندارد پس هر که ادعای نبوت کند ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود هر که چنین ادعایی کرد او را بکشید. - حکایت من در میان پیامبران، حکایت مردی است که خانه‌ای ساخته و آن را خوب و کامل و زیبا درست کرده باشد و فقط جای یک خشت در آن باقی گذاشته باشد مردم دور آن خانه می‌چرخند و از آن خوششان می‌آید و می‌گویند: کاش جای همین یک خشت هم تکمیل می‌شد آری من در میان پیامبران جای آن خشت هستم. - من پیامبر فاتح ((۱)) و خاتم هستم. - نخستین فرستادگان (الهی) آدم است و آخرینشان محمد. - به زودی در میان امت من سی دروغگو پیدا خواهند شد که همگی ادعای پیامبری می‌کنند، درحالی که من خاتم پیامبران هستم و بعد از من پیامبری مبعوث نخواهد شد. - امام صادق (ع): خداوند، عز ذکرة، با پیامبر شما به سلسله نبوت خاتمه داد، بنابراین، بعد از او هرگز پیامبری برانگیخته نخواهد شد و (نیز) با کتاب شما به همه کتاب‌ها (ی آسمانی) پایان بخشیده پس، بعد از کتاب شما هرگز کتابی نازل نخواهد شد. - تا این که محمد(ص) آمد و قرآن و شریعت و طریقت خود را آورد پس، حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام. - امام علی (ع): تا این که خداوند سبحان محمد رسول الله (ص) را فرستاد تا وعده خویش را به انجام رساند و سلسله نبوتش را کامل گرداند. - در وصف پیامبر(ص) - امین وحی اوست و خاتم فرستادگان و نوید دهنده رحمتش و ترساننده از خشم و عذابش. - پیامبر خدا(ص): من عاقب هستم، یعنی کسی که بعد از او پیامبری نیست. - من خاتم پیامبران هستم و علی خاتم اوصیا.

### گواهی دادن خدا به نبوت رسول خدا(ص).

قرآن: ((لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد (که) آن را به علم خویش نازل کرده است

و فرشتگان نیز گواهی می دهند و گواه بودن خدا کافی است)). ((اوست کسی که پیامبر خود را به (قصد) هدایت و باآیین درست فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می کند)). ((بگو: میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است چرا که او همواره به (حال) بندگانش آگاه بیناست)). ((بگو: کافی است خدا میان من و شما شاهد باشد و آن چه را که در آسمان ها و زمین است می داند و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده اند، همان زیانکارانند)). ((یا می گویند: این کتاب را بر بافته است بگو: اگر آن را بر بافته باشم، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید و آگاهتر است به آن چه (باطل) است)). در آن فرومی روید گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان)). ((بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدامیان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را (که این پیام به او) برسد هشدار دهم آیا شما واقعا گواهی می دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری هست؟ بگو: من گواهی نمی دهم بگو: او تنها معبودی یگانه است و بی تردید من از آن چه شریک (او) قرار می دهید بیزارم)). -

کلبی: مردم مکه نزد پیامبر(ص) آمدند و گفتند: خدا پیامبری غیر از تو پیدانکرد؟

ما احدی را نمی بینیم که گفته های تو را تصدیق کند از یهود و نصارا درباره تو پرسیدیم، گفتند در کتاب های آنان از تونامی برده نشده است پس، کسی را به مانشان بده که گواهی دهد تو، آن طور که می گویی، رسول خدا هستی پس، این آیه نازل شد: ((بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است)) نیز اهل مکه گفتند: عجب! خدای متعال رسولی جز یتیم ابوطالب پیدانکرد که به سوی مردم بفرستد پس این آیه نازل شد: ((الف لام را این آیات کتاب حکیم آيا برای مردم شگفت آور است؟)). - امام باقر(ع) - درباره آیه ((بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است)) - زمانی که رسول خدا(ص) در مکه تازه دعوت خود را آغاز کرده بود، مشرکان مکه گفتند: ای محمد، آیا خدا رسولی غیر از تو پیدا نکرد که او را بفرستد؟ ما هیچ کس را نمی یابیم که گفته های تو را تصدیق کند از یهود و نصارا درباره تو پرسیدیم، اما آن ها گفتند که در کتاب های آن ها از تو یاد نشده است بنابراین، کسی را بیاور که گواهی دهد تو فرستاده خدا هستی؟ رسول خدا(ص) فرمود: ((اللّه شهید بینی و بینکم)) تا آخر آیه. توضیح. گواهی دادن خدای متعال به نبوت انبیا به دو طریق قابل تصور است. الف: گواهی گفتاری. ب: گواهی کرداری. گواهی گفتاری به دو شکل می تواند باشد. ۱- وحی و الهام: خداوند متعال می تواند پیامبر بودن یک نفر را برای مردم اعلام کند و به واسطه وحی و الهام بر نبوت او گواهی دهد منتها کمک گرفتن از این طریقه زمانی ممکن و میسر است که استعداد دریافت وحی و الهام در مردم فراهم باشد. به عبارت دیگر: اشکال از طرف فرستنده نیست بلکه از جانب گیرنده است، زیرا هرگاه گیرنده - یعنی مردم - توانایی دریافت کلام خدا را داشته باشند، امکان دارد که خداوند متعال درباره حقانیت نبوت پیامبر خود، به آنان مستقیما پیام خود را بفرستد. از قرآن کریم استفاده می شود که خداوند متعال این روش را درباره نبوت بعضی پیامبران به کار برده است، از جمله نسبت به نبوت حضرت عیسی با حواریون، و آن جا که می فرماید: ((و آن گاه که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید (و) آنان گفتند: ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم شدگانیم)). ۲- معجزه گفتاری: طریقه اول (یعنی وحی و الهام) اختصاص به کسانی دارد که حجاب های معرفت قلبی را دریده باشند و امکان ارتباط قلبی بامبداء به قصد رسیدن به حقایق معرفت، برایشان فراهم باشد. اما طریقه دوم یک راه عمومی و همگانی است، یعنی عامه مردم که توانایی شناخت قلبی ندارند می توانند از این طریقه کمک بگیرند. این طریق عبارت از این است که خدای متعال، به واسطه سخنی که خود معجزه است، به نبوت پیامبر خود گواهی می دهد، یعنی عامه مردم به روشنی می فهمند که این سخن، سخن بشر نیست و انسان هر اندازه هم مدارج علم و فرهنگ و ادب را پیموده باشد باز نمی تواند چنان سخنی بگوید. و اما گواهی کرداری، این نوع گواهی نیز می تواند به دو شکل باشد. ۱- معجزه: یعنی عملی که نشان دهد مدعی نبوت با خدای متعال ارتباط دارد به همین دلیل است که قرآن کریم از این عمل به آیه و بینه تعبیر می کند، مانند افکندن عصا و تبدیل آن به اژدها

وزنده کردن مردگان . بر این اساس , هرگاه کسی که مدعی نبوت است معجزه ای بیاورد, آن معجزه گواهی عملی از جانب خدای متعال بر حقانیت ادعای اوست . ۲- تقریر : اگر فرض کنیم فردی خودش را برای مردم نماینده فلان شخص معرفی نماید و در حضور آن شخصیت برای مردم بیاناتی ایراد کند و طی آن ها مدعی شود که از جانب آن شخصیت می باشد و آن شخص آزادانه و بدون آن که عذری داشته باشد سکوت اختیار کند, چنین سکوت و خاموشی تقریر و شهادتی عملی از جانب آن شخصیت بر صدق نیابت مدعی و درستی بیانات اوبه شمار می آید. با توجه به آن چه گذشت , چنانچه شخصی خودش را فرستاده خدا معرفی کند و نبوت خود را به نحوی از انحاء در محضر پدید آورنده جهان مطرح سازد و نبوت او را نه تنها توده مردم بلکه حتی اهل علم و دانش بپذیرند و خدای متعال ادعای او را در برابر مردم به طریقی روشن باطل نسازد, چنین سکوتی شهادت عملی و تقریر و تاییدی است بر درستی و حقانیت ادعای او.

### خداوند متعال چه راهی برای گواهی دادن بر پیامبری پیامبر اسلام به کار گرفته است ؟ .

اکنون که مفهوم گواهی دادن خدای متعال روشن شد, لازم است ببینیم که خداوند متعال برای تصدیق و تایید نبوت پیامبر اسلام , کدام یک از راه های پیشگفته را به کار گرفته است . با ملاحظه سیره پیامبر اسلام معلوم می شود که خدای متعال درستی و حقانیت نبوت آن بزرگوار را به هر چهار طریق یاد شده تایید کرده و به واسطه این راه ها بر نبوت و پیامبری او گواهی داده است . تفصیل این بحث را می توانید در آن چه تحت عنوان شناخت محمد(ص) نوشته ام ملاحظه کنید.

### گواهی دادن دانش و معرفت .

قرآن :: ((و کسانی که از دانش بهره یافته اند, می دانند که آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده , حق است و به سوی آن عزیز ستوده (صفت ) راهبری می کند)). ((و تا آنان که دانش یافته اند, بدانند که این (قرآن) حق است (و) از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دل هایشان برای او خاضع گردد و براستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند, به سوی راهی راست راهبر است)). - پیامبر خدا(ص) : دانش جان اسلام و پشتوانه ایمان است . - امام علی (ع) : ایمان و دانش دوبرادر همزادند و دو رفیق جدا ناشدنی . توضیح . آیات و روایات بیان شده , بر این مطلب دلالت دارند که نبوت رسول اسلام یک پدیده علمی است که با معیارهای عقلی همخوانی دارند و رابطه میان علم و ایمان , اساساً پیوندی ناگسستنی است . در ارتباط با مفهوم ماهیت همبستگی میان علم و ایمان , لازم است به نکات زیر توجه شود . ۱- از دیدگاه کتاب و سنت , علم به معنا و مفهوم بصیرت و بینش علمی است . ۲- بصیرت علمی عبارت از احساس و نور و بینشی است که کلیه دانش ها و دریافت های انسانی را رهبری می کند, یعنی علم و معرفت را در راه تکامل فرد و جامعه انسانی قرار می دهد به دیگر سخن : بصیرت علمی همان جوهره و روح دانش است . ۳- اسلام برای تمام شعب و شاخه های دانش و معرفت , احترام و ارزش قائل است به شرط آن که بابصیرت علمی توأم باشند و هدف رشد و تکامل انسانیت را دنبال کنند . ۴- دانش تهی از بصیرت علمی , به انحطاط و سقوط انسان می انجامد, خواه علم توحید و خداشناسی باشد یا سایر علوم , حتی می توان گفت که علم بدون بصیرت علمی علم نیست , چرا که مزیت و شناسه علم را که همان رشد و تکامل انسان باشد, از دست می دهد . ۵- علم , به طور کلی , وقتی با بصیرت علمی همراه باشد, همان علم توحید و خداشناسی است از همین رو, قرآن کریم معتقد است که علم , عموماً ترس و خشیت از خدا را در پی دارد : ((در حقیقت بندگان دانشمند خدا از او می ترسند)). از این آیه دو مفهوم به دست می آید. الف : مقصود از علم و دانش , بصیرت علمی است به همان معنایی که توضیح دادیم , زیرا هر علمی - حتی علم توحید - اگر روح و جوهره علم را در خود نداشته باشد, باعث ترس و خشیت نمی شود. ب- رابطه میان علم و ایمان , بیند رابطه ای ناگسستنی است به این معنا که امکان ندارد

انسان جهان را چنان که هست ببینند اما دست قدرت خدا وسازندگی او را نبینند. از همین جاست که قرآن کریم دانیان و علما را در ردیف فرشتگان، به عنوان گواه بر یگانگی آفریننده عالم، قرار می دهد و می فرماید: ((خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی می دهند)). ۶- علم - به مفهوم پیشگفته - فقط با ایمان به توحید و یگانگی خدا توأم نیست، بلکه با ایمان به نبوت نیز همراه است، زیرا همان گونه که محال است انسان جهان را ببیند و کارش به ایمان به خدا نینجامد، همچنین امکان ندارد انسان این جهان و سازنده آن را ببیند و جایگاه او را در هستی بشناسد و با این حال به رسالت خداوند که به حکمت آفرینش رهبری می کند ایمان نیاورد: ((و آن گاه که (یهودیان) گفتند: خدا چیزی بر بشر نازل نکرده، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند)) در بحث نبوت عامه ثابت کردیم که نفی نبوت، مساوی با نفی توحید است. ۷- علم - به مفهوم پیشگفته - تنها با ایمان به توحید و نبوت عامه توأم نیست، بلکه با ایمان به نبوت خاصه نیز همراه است یعنی وقتی انسان به بصیرت علمی دست یابد و در پرتو نور معرفت و از طریق ملاحظه آثار وجود، خدا را مشاهده کند، براساس همان بصیرت علمی و در پرتو همان معرفت و از طریق ملاحظه آثار نبوت، به راحتی می تواند فرستادگان حقیقی خدا را بشناسد منتها، این رؤیت و بینش گاهی اوقات به مرتبه ای از قوت می رسد که انسان، با بینش قلبی خود، نور نبوت را در شخص رسول و پیامبر مشاهده می کند چنان که امام علی (ع) در رسول خدا (ص) مشاهده کرد، آن جاکه می فرماید: ((من نور وحی و رسالت را می بینم و شمیم نبوت را می بویم)) چنین معرفتی را معرفت قلبی و کشف و شهود باطنی می گویند. گاهی اوقات هم، رؤیت و بینش به این مرتبه ترقی نمی کند، بلکه انسان با بینش عقلی آثار و نشانه های نبوت را در شخص فرستاده الهی ملاحظه می کند چنین معرفتی را معرفت و شناخت عقلی می نامند. این هر دو نوع معرفت - از دیدگاه قرآنی شناخت علمی هستند و به بصیرت علمی نسبت داده می شوند بحث مفصلتر در این زمینه را می توانید در آن چه تحت عنوان شناخت علمی از محمد (ص) نوشته ام ملاحظه کنید.

### معرفت قلبی نبوت از دیدگاه غزالی .

غزالی در کتاب خود المنقذ من الضلال معتقد است که بهترین و قطعی ترین راه های شناخت پیامبران، شناخت قلبی و کشف و شهود باطنی است واقعیت هم همین است، زیرا کسی که با بصیرت قلبی خویش می بیند و از طریق ای آسمانی نبوت محمد را ملاحظه می کند، علاوه بر بی نیاز بودن از هر گونه دلیلی برای اثبات نبوت محمد (ص)، به بالاترین درجات معرفت و بصیرت نیز ارتقامی یابد.

### گواهی دادن گواهی خودی .

قرآن: ((آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از (خویشان) او پیرو اوست و پیش از وی کتاب موسی را هب و مایه رحمت بوده است (دروغ می بافت)؟ آنان (که در جستجوی حقیقتند) به آن می گروند و هر کس از گروه های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست پس در آن تردید مکن که آن حق است (و) از جانب پروردگارت، ولی بیشتر مردم باور نمی کنند)). ((و کسانی که کافر شدند، می گویند: تو فرستاده نیستی بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد)). تفسیر. آیه ((افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة))، این جمله تفریعی است بر کلام گذشته که در صدد احتجاج و استدلال بر منزل بودن قرآن از جانب خدای سبحان بود کلمه ((من)) مبتدا و خبر آن محذوف است و کلمه ((کغیره)) یا چیزی به این معنا در تقدیر می باشد دلیل بر این مطلب جمله بعد است که می فرماید: ((اولئك يؤمنون به و من يكفر به من الاحزاب فالنار موعده)). استفهام در آیه، استفهام انکاری

است و معنایش این است: کسی که چنین و چنان باشد، مانند کسی که چنین و چنان نباشد، نیست و تو این صفات را دارا هستی بنابراین، درباره حقانیت قرآن شک و تردیدی نداشته باش. جمله ((علی بینة من ربه)): کلمه ((بینة)) صفت مشابهه است به معنای آشکار و روشن منتها چیزهای آشکار و روشن گاه چیزی را هم که به آن ها منضم و ملحق شوند روشن می سازند مانند نور که هم خودش روشن و آشکار است و هم چیزهای دیگر به واسطه آن آشکار و نمایان می شوند به همین دلیل است که واژه ((بینة)) درباره چیزهایی که موجب روشن شدن غیر خود می شوند، زیاد به کار می رود مانند حجت و آیت و نشانه به شاهد بر ادعای مدعی نیز ((بینة)) می گویند. خداوند متعال حجت و دلیل را بینة نامیده است، مانند این آیه: ((لِیَهْلَکَ مِنْ هَلْکٍ عَنْ بَیْنَةٍ)) همچنین آیت و نشانه خود را بینة خوانده است مانند آیه ((قَدْ جَاءَكُمْ بَیْنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ)) نیز بر بصیرت و بینش الهی خاصی که به انبیا داده شده بینة اطلاق کرده است، مثلاً به نقل از نوح می فرماید: ((یا قوم ارایتم ان کنت علی بَیْنَةٍ مِنْ رَبِّی و آتَانِی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ)) یا مطلق بینش و بصیرت الهی را بینة می نامد، چنان که ظاهر این آیه نشان می دهد: ((افمن کان علی بَیْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ کم زَیْن لَه سُوْ عَمَلَه وَاتَّبَعُوا اَهْوَاهُمْ)) در جای دیگر به همین مضمون فرموده است: ((او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها)). ظاهراً مراد از ((بینة)) در آیه مورد بحث، به قرینه جمله بعد که می فرماید: ((اولئک یمنون به))، همین معنای عام اخیر (یعنی مطلق بصیرت الهی) است، گو این که بر حسب مورد، مراد شخص پیامبر (ص) می باشد، چون اصولاً جمله برای این آورده شده که این نتیجه از آن گرفته شود ((فلاتک فی مرئیه منه)) بنابراین، مقصود از بینة، بصیرت الهی است که به پیامبر (ص) داده شده است، نه خود قرآن که بر آن حضرت نازل شده است چون در این صورت ظاهراً این نتیجه گیری مستحسن نیست که ((فلاتک فی مرئیه منه)) مطلب روشن است البته این مطلب منافات با آن ندارد که قرآن نیز به خودی خود بینة ای از جانب خداوند باشد، چرا که قرآن آیت و نشانه ای از سوی خدا می باشد، چنان که می فرماید: ((قل انی علی بَیْنَةٍ مِنْ رَبِّی و کذبتم به))، اما این دو مورد با هم فرق می کنند. از آن چه گذشت روشن می شود که گفته کسانی که می گویند: مراد از ((من کان)) شخص پیغمبر می باشد و درباره او به کار رفته است، به جا نیست، بلکه پیغمبر به لحاظ انطباق مورد و مصداق، مراد است همچنین این گفته درست نیست که مراد از آن اصحاب مؤمن پیامبرند زیرا دلیلی وجود ندارد که آیه را به این افراد تخصیص بزنیم. نیز نادرستی این سخن که مراد از بینة قرآن است و همچنین نادرستی این نظر که مراد از آن حجت و دلیل عقل است و علت این که کلمه بینة به خدا اضافه شده، آن است که خداوند ادله عقلی و نقلی را در اختیار می گذارد، روشن می شود. علت نادرستی این اقوال آن است که دلیلی برای تخصیص وجود ندارد و از طرفی بینة ای که از جانب خدای متعال در اختیار پیامبر (ص) نهاده می شود با شناخت و معرفی کردنی که خداوند از طریق خردها به ما ارزانی می دارد قابل مقایسه نمی باشد. جمله: ((و یتلوه شاهد منه))، مراد از شهادت ادای شهادت است که درستی مطلب مورد شهادت را می رساند، نه تحمل شهادت و شاهد شدن نسبت به چیزی، زیرا مقام، مقام اثبات حقانیت قرآن است و این مطلب با شهادت به معنای ادای شهادت مناسبت دارد نه شاهد بودن. علی الظاهر مراد از این شاهد، فردی است که به حقانیت قرآن یقین کرده و نسبت به آن از بصیرت و بینشی الهی بهره مند شده و لذا از روی بصیرت به قرآن ایمان آورده و همچنان که به توحید و رسالت شهادت می دهد، به حقانیت قرآن و نازل شدن آن از جانب خدای متعال شهادت می دهد چون کسی که یقین و بصیرت نسبت به چیزی داشته باشد اگر به درستی آن گواهی دهد، این گواهی شک و تردید تنها بودن در اعتقاد به آن امر را از انسان می زداید، زیرا وقتی انسان به امری اعتقاد و اذعان داشته باشد در اعتقاد به آن یکه و تنها باشد، ممکن است این تنها و منفرد بودن او را دچار هراس سازد اما اگر فرد دیگری هم همان حرف او را بزند و نظر او را تایید کند، این ترس و احساس تنهایی در او از بین می رود و دلش قوی و پشتش گرم می شود خداوند متعال به چیزی شبیه این معنا احتجاج کرده است، آن جا که می فرماید: ((بگو: به من خبر دهید که اگر این قرآن از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و

شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابَهت آن (باتورات) گواهی داده و ایمان آورده باشد و شماتکبر نموده باشید)). بنابراین، واژه ((یتلوه)) از ماده ((تلو)) (به معنای دنباله روی کردن) است، نه از تلاوت (به معنای خواندن) و ضمیر آن به ((من)) یا ((بینه)) بر می‌گردد به اعتبار این که ((بینه)) نور یا دلیل می‌باشد به هر حال بازگشت هر دو به یک معناست، زیرا شاهدی که از شخص دارای بینه پیروی می‌کند، طبعاً از بینه او نیز پیروی می‌نماید ضمیر ((منه)) به ((من)) برمی‌گردند نه به ((ربه)) و معلوم است که مرجع آن ((بینه)) هم نیست خلاصه این که معنای آیه چنین است: کسی که نسبت به چیزی بصیرت الهی داشته باشد و یک نفر خودی هم به او ببیند، بر درستی و صحت راه و عقیده او گواهی دهد. بر این اساس، آن چه در روایات شیعه و سنی آمده است که مراد از شاهد علی (ع) است، اگر مراد این باشد، به حسب مصداق و انطباق مورد است نه به این معنا که مراد از به کار بردن آن، علی (ع) باشد. - امام علی (ع) - درباره آیه ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)) -: علی آن بینه از جانب پروردگار می‌باشد و من شاهدی از او هستم. - پیامبر خدا (ص) - ((افمن کان علی بینه من ربه)) من هستم ((ویتلوه شاهد منه)) علی است. - من ((علی بینه من ربه)) هستم و علی ((شاهد منه)) است. - امام علی (ع) روز جمعه بر منبر خطبه می‌خواند و فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، هیچ مرد قرشی نبود که به سن بلوغ رسیده باشد، مگر این که آیه ای از کتاب خدای عزوجل درباره او نازل شد و من آن مرد و آن آیه را می‌شناسم مردی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، آیه ای که درباره تو نازل شده کدام است؟ فرمود: حال که پرسیدی، گوش کن و لازم نیست که در این باره از شخص دیگری هم پرسشی آیا سوره هود را خوانده ای؟ عرض کرد: آری، ای امیر مؤمنان فرمود: پس، شنیده ای که خدای عزوجل می‌فرماید: ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه))؟ عرض کرد: آری فرمود: آن کسی که از جانب پروردگار بینه ای دارد، محمد(ص) رسول خداست و آن شاهد خودی که به دنبال او می‌رود، علی بن ابی طالب است من آن شاهد هستم و من از او(ص) می‌باشم. - در پاسخ به مردی که از برترین منقبت او پرسید - : آن چیزی که خداوند در کتابش نازل فرموده است مرد پرسید: چه چیز درباره تو نازل شده است؟ فرمود: آیه ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)) فرمود: من هستم آن شاهد رسول خدا(ص). - اگر کرسی قضاوت برایم نهاده شود و من بر آن بنشینم، هر آینه میان پیروان تورات بر اساس تورات داوری خواهم کرد و میان پیروان انجیل مطابق انجیل آن‌ها و میان پیروان زبور بر پایه زبورشان و میان پیروان فرقان، مطابق فرقانشان، داوری که به درگاه خداوند بالا رود و بدرخشد به خدا قسم، هیچ آیه ای از کتاب خدا در شب یا روز نازل نشد، مگر این که می‌دانم درباره چه کسی نازل شده است و هیچ فرد قرشی نبود که به سن بلوغ رسیده باشد، مگر این که آیه ای از کتاب خدا درباره او نازل شده که او را به سوی بهشت یا دوزخ سوق می‌دهد مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، چه آیه ای درباره شما نازل شده است؟ حضرت به او فرمود: مگر نشنیده ای که خداوند می‌فرماید: ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه))، فرمود: آن که از جانب پروردگار بینه دارد رسول خداست و من شاهد او در این باره هستم و به دنبال او حرکت می‌کنم. - بر منبر فرمود: هیچ مردی از قریش نیست، مگر این که یک یا دو آیه درباره او نازل شده است مردی که پایین پای منبر نشسته بود (یعنی ابن کوا) گفت: درباره خود تو چه نازل شده است؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: بدان که اگر در حضور مردم از من نمی‌پرسیدی، جوابت رانمی‌دادم وای بر تو! آیا سوره هود را خوانده ای؟ سپس آیه ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)) را خواند (و فرمود: رسول خدا دارای بینه است و من شاهد خودی او هستم. توضیح: مجلسی (ره) در ذیل این حدیث می‌گوید: ابن بطریق در المستدرک گفته است: حافظ ابونعیم به سند خود از عباد و نیز ابو مریم و همچنین صباح بن یحیی و عبدالله بن عبد القدوس از اعمش و او از منهال بن عمر نظیر این روایت را نقل کرده اند. - احدی نبود که به سن بلوغ رسیده باشد، مگر این که خداوند درباره او آیه ای نازل فرمود در این هنگام مردی از بدخواهان آن حضرت برخاست و گفت: درباره خود تو خدای متعال چه نازل کرده است؟ مردم به طرف آن مرد برخاستند تا او را بزنند حضرت فرمود: به حال خود رهائش کنید (سپس

فرمود: آیا سوره هود را خوانده ای؟ مرد گفت: آری حضرت آیه ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)) را خواند و آن گاه فرمود: آن کسی که از جانب پروردگارش بینه داشت محمد(ص) است و آن شاهدی که پشت سر او حرکت می کند، من هستم. - هیچ مردی از قریش نیست، مگر این که آیات چندی از قرآن درباره او نازل شد مردی گفت: درباره خود تو چه نازل شده است؟ حضرت فرمود: مگر سوره هود را نمی خوانی؟ ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)) رسول خدا(ص) بینه ای از جانب پروردگارش دارد و من گواهی از خود او هستم. ابن مردویه و ابن عساکر از علی(ع) درباره این آیه آورده اند که فرمود: رسول خدا(ص) بینه ای از پروردگارش دارد و من شاهدی از خود او هستم ابن مردویه از طریق دیگری از علی(ع) آورده است که فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: ((افمن کان علی بینه من ربه)) من هستم و ((ویتلوه شاهد منه)) علی است. توضیح: علامه نظیر این روایت را از طریق عامه نقل کرده است سید بن طاووس در کتاب ((سعدالسعود)) می گوید: محمد بن عباس بن مروان در کتاب خود از شصت و شش طریق با ذکر سندهای آن ها، روایت کرده است که مقصود از ((شاهد منه)) علی بن ابی طالب(ع) است. - هیچ مردی از قریش نیست، مگر این که یک یا دو آیه از کتاب خدا درباره او نازل شده است مردی از میان جماعت گفت: ای امیرالمؤمنین، درباره خود شما چه نازل شده است؟ فرمود: آیا این آیه سوره هود را نخوانده ای که: ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه))؟ محمد از جانب پروردگارش بینه دارد و من آن شاهد هستم. - ((افمن کان علی بینه من ربه)) محمد است و ((یتلوه شاهد منه)) من هستم. - درباره آیه ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)) - رسول خدا از جانب پروردگارش بینه داشت و آن شاهد من هستم. - عبدالله بن عطا: من با حضرت باقر(ع) در مسجد النبی(ص) نشسته بودم که دیدم پسر عبدالله بن سلام در گوشه ای نشسته است به حضرت باقر(ع) عرض کردم: می گویند پدر این مرد همان کسی است که علم کتاب نزد اوست حضرت فرمود: نه، بلکه آن کس امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) است که این آیه درباره او نازل شده است: ((افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه))، پیامبر از جانب پروردگارش بینه ای داشت و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شاهد خودی او بود. - امام باقر(ع): آن کسی که از جانب پروردگارش بینه دارد، رسول خدا(ص) است و آن کسی که پیرو اوست و شاهد از خود آن حضرت می باشد، امیرالمؤمنین(ع) است و سپس یکایک اوصیای او. - امام صادق(ع) - در حدیثی پیرامون صلح حدیبیه - حفص بن احنف و سهیل بن عمرو نزد رسول خدا(ص) برگشتند و گفتند: ای محمد، قریش شرط تو را درباره آزاد بودن دین اسلام و مجبور نکردن کسی نسبت به دینش، پذیرفتند پس، رسول خدا(ص) قلم و دوات خواست و امیرالمؤمنین(ع) را صدا زد و فرمود: بنویس امیرالمؤمنین(ع) نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم سهیل بن عمرو گفت: ماخدایی به نام رحمان نمی شناسیم مانند پدرانت بنویس ((باسمک اللهم)) رسول خدا(ص) فرمود: بنویس ((باسمک اللهم))، زیرا این نیزیکی از نام های خداست امیرالمؤمنین سپس نوشت: این عهدنامه ای است میان محمد رسول خدا و سران قریش سهیل بن عمرو باز گفت: اگر ما قبول داشتیم تو رسول خدا هستی که با تونمی جنگیدیم بنویس: این عهدنامه ای است میان محمد بن عبدالله ای محمد، آیا از نسب خود ننگ داری؟ رسول خدا(ص) فرمود: من رسول خدا هستم، هر چند شما اقرار نکنید سپس فرمود: ای علی، پاک کن و بنویس: محمد بن عبدالله امیرالمؤمنین(ص) عرض کرد: من هرگز نام شما را از نبوت پاک نمی کنم رسول خدا(ص) خود با دست مبارکش کلمه رسول الله را پاک کرد سپس نوشت: این صلح نامه ای است میان محمد بن عبدالله و سران قریش و سهیل بن عمرو اینان توافق کردند که تاده سال میانشان جنگی صورت نگیرد، متعرض یکدیگر نشویم، دست به سرقت و غارت نزیم، قصد خیانت به مواد قرارداد و زیر پا نهادن صلحنامه را در دل نپروانیم، هر که دوست داشته باشد با محمد هم پیمان و هم دین شود آزاد باشد و هر که دوست داشته باشد با قریش هم پیمان و هم آیین شود نیز آزاد باشد چنانچه از قریش کسی بدون اجازه ولی و سرپرستش به یاران محمد ملحق شد و مسترد شود و اگر ازیاران محمد کسی به قریش بپیوندد به او مستردنشود اسلام در مکه آشکار و آزاد باشد و افراد درباره دینشان آزاد باشند و مورد آزار و

تحقیق‌ر قرار نگیرند محمد و یارانش امسال از ورود به مکه خودداری کرده برگردند و سال آینده به مکه بیایند و سه روز در آن جا بمانند و جزشمشیر غلاف شده ای که مسافر با خود دارد، جنگ افزار دیگری با خود به مکه نیاورند علی بن ابی طالب این قرارداد صلح را نوشت و مهاجران و انصار بر آن گواهی دادند. سپس رسول خدا (ص) فرمود: ای علی، تواز این که نام مرا از قید نبوت پاک کنی خودداری نمودی سوگند به آن که مرا به حق پیامبر کرد، تونیز، با دردمندی و بالاجبار، در برابر فرزندان این جماعت به چنین چیزی تن خواهی داد (سالها بعد) چون روز صفین فرا رسید و طرفین جنگ به حکمیت رضایت دادند، امیرالمؤمنین (ع) نوشت: ((این توافقنامه ای است میان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان)) عمرو بن عاص گفت: اگر ما قبول داشتیم تو امیرالمؤمنین هستی که با تونمی جنگیدیم پس، بنویس: این توافقنامه ای است میان علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان در این هنگام امیرالمؤمنین (ع) فرمود: راست فرمود خدا و راست فرمود رسول او (ص) رسول خدا (ص) این موضوع را به من خبر داد آن گاه که صلحنامه را نوشت.

محمد بن کعب می گوید که کاتب رسول خدا (ص) در این صلح علی بن ابی طالب (ع) بود رسول خدا (ص) به او فرمود: بنویس: این توافقنامه ای است میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو اما علی کندی می ورزید و از این که چیزی جز محمد رسول الله بنویسد، ابا می کرد رسول خدا (ص) فرمود: تونیز بالاجبار به چنین درخواستی تن خواهی داد در این هنگام علی (ع) آن چه را آنان گفتند، نوشت. در نقلی دیگر آمده است: پیامبر (ص) به او فرمود: علی، آن را پاک کن علی (ع) عرض کرد: یا رسول الله، دستم به پاک کردن نام شما از نبوت یاری نمی کند رسول خدا فرمود: انگشت خودم را روی آن کلمه بگذار، و رسول خدا (ص) خود آن را پاک کرد و به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: به زودی از تو نیز چنین چیزی خواهند خواست و تو دردمندانه آن را خواهی پذیرفت امیرالمؤمنین سپس نامه را تمام کرد. - امام علی (ع): در روز صلح حدیبیه که مشرکان پیامبر و همراهانش را برگرداندند و اجازه ندادند وارد مسجد الحرام شود، رسول خدا با آنان مصالحه کرد و میان خود صلحنامه ای نوشتند علی (ع) فرمود: کاتب صلحنامه من بودم نوشتم: باسمک اللهم، این نوشته ای است میان محمد رسول خدا (ص) و قریش سهیل بن عمرو گفت: اگر قبول داشتیم که تو رسول خدا هستی دیگر کسی با تو دعوا نداشت من گفتم: به رغم انف تو، او رسول خداست رسول خدا به من فرمود: آن چه او می خواهد بنویس ای علی، بعد از من تو نیز به چنین درخواستی تن خواهی داد امیرالمؤمنین فرمود: زمانی که صلحنامه میان خود و شامیان را می نوشتم، نوشتم: بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته ای است میان علی امیرالمؤمنین و معاویه بن ابی سفیان معاویه و عمرو بن عاص گفتند: اگر قبول داشتیم تو امیرالمؤمنین هستی که با تو نمی جنگیدیم گفتم: آن چه می خواهید بنویسد پس، به درستی و حقانیت گفته رسول خدا (ص) پی بردم.

### گواهی دادن پیامبران (ع).

قرآن: ((و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از

من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نامش احمد است ، بشارتگرم پس ، وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند : این سحری آشکار است و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که باوجود آن که به سوی اسلام فرا خوانده می شود، بر خداداروغ می بندد؟ و خدا مردم ستمکار را راه نمی نماید)). ((همانان که از این فرستاده ، پیامبر درس ناخوانده ، که نام او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند)). - در مناظره حضرت رضا(ع) با پیروان ادیان و عقاید مختلف آمده است . راس الجالوت گفت : چگونه نبوت محمد(ص) را ثابت می کنی . حضرت رضا(ع) فرمود : موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود، این جانشین خدا درروی زمین ، به نبوت او شهادت داده اند. راس الجالوت گفت : ثابت کن که موسی بن عمران چنین چیزی گفته است !. حضرت رضا(ع) فرمود : ای یهودی ، می دانی که موسی به بنی اسرائیل سفارش کرد و فرمود : در آینده پیامبری از برادران شما خواهد آمد او را تصدیق کنید و به سخنانش گوش دهید اگر از خویشاوندی اسرائیل با اسماعیل و نسبی که از جانب ابراهیم (ع) بایکدیگر دارند اطلاع داری ، آیا فرزندان اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل داشته اند. راس الجالوت گفت : این سخن موسی است و ما آن را رد نمی کنیم . حضرت رضا(ع) فرمود : آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد(ص) برای شما آمده است . گفت : نه . حضرت رضا(ع) فرمود : آیا نه این که چنین مطلبی در میان شما حقیقت دارد. گفت : چرا، اما دوست دارم آن را از تورات برای من بیان کنی . حضرت رضا(ع) فرمود : آیا انکار می کنی که تورات به شما می گوید : نور از جانب طورسینا آمد و از کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند و از کوه فاران برای ما آشکار شد. راس الجالوت گفت : این جملات رامی دانم ، اما تفسیر آن ها را نمی دانم . حضرت رضا(ع) فرمود : من به تو می گویم اما این که می گوید : نور از جانب طور سینا آمد، مقصود از آن نور، وحی خدای تبارک و تعالی است که خداوند در کوه طور سینا بر موسی نازل فرمود و این که می گوید : و در کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند، مقصود همان کوهی است که وقتی عیسی بن مریم (ع) روی آن بود خداوند عزوجل به او وحی فرستاد و این که می گوید : و از کوه فاران برای ما آشکار شد، مقصود کوهی است از کوه های مکه که میان آن کوه و مکه یکی دو روز راه است . به گفته خود تو و یارانت ، شعیای نبی در تورات گفته است : دو سواره دیدم که زمین برای آن ها درخشید : یکی سوار بر الاغی بود و دیگری سوار بر اشتیری آن الاغ سوار کیست و آن اشتر سوار چه کسی . راس الجالوت گفت : نمی دانم شما مرا از آن دو آگاه کن !. حضرت فرمود : آن الاغ سوار، عیسی است و آن اشتر سوار محمد(ص) است آیا منکر چنین چیزی در تورات هستی . گفت : نه ، انکارش نمی کنم . حضرت رضا(ع) سپس فرمود : آیا حقیق نبی را می شناسی ؟ . گفت : آری ، کاملاً می شناسمش !. فرمود : او گفته - و کتاب شما نیز گویای آن است - که خدای متعال از کوه فاران بیان را آورد و آسمان ها از ذکر تسبیح احمد و امت او پر شد او سواران خود را در دریا به حرکت در می آورد همچنان که در خشکی نیز بعد از ویرانی بیت المقدس کتاب جدیدی - مقصودش قرآن است می آورد آیا این رامی پذیری و به آن ایمان داری . راس الجالوت گفت : البته این را حقیق نبی گفته است و ما گفته او را انکار نمی کنیم . حضرت رضا(ع) فرمود : داود(ع) نیز در زبور خود که تو آن را می خوانی ، گفته است : خدایا، بعد از دوره فترت ، آن برپا دارنده سنت را بفرست آیا غیر از محمد(ص) پیامبری می شناسی که بعد از دوره فترت ، سنت را برپا داشته باشد. راس الجالوت گفت : این گفته داود است و ما آن را قبول داریم و انکارش نمی کنیم ، لیکن مقصود از او عیسی (ع) است و روزگار او همان دوره فترت است . حضرت رضا(ع) فرمود : پس خبر نداری که عیسی با سنت مخالفت نکرد، بلکه تا زمانی که خداوند او را به سوی خود بالا برد، با سنت تورات موافق بود در انجیل نوشته شده است : پسر آن زن پاکدامن می رود و پس از او ((فارقلیطا)) می آید و او بارهای گران را سبک می کند و هر چیزی را برای شما روشن می سازد و به حقانیت من گواهی می دهد، همچنان که من به آمدن او گواهی دادم من برای شما امثال آوردم و او برای شما تاویل می آورد آیا به این گفته انجیل ایمان داری . راس الجالوت گفت : آری ، انکارش نمی کنم . - پیامبر خدا(ص) از یهود سؤال کرد و فرمود : شما را به آن کتابی که می

خوانید سوگند، آیا در آن آمده است که عیسی به آمدن من بشارت داده و گفته که پیامبری به نام احمد سوی شما می آید؟ یهودیان گفتند: آری، ما در کتابمان نام تو را می یابیم، اما از تو خوشمان نمی آید، زیرا که تو اموال را حلال می کنی و خون ها را می ریزی پس، خداوند این آیه را فروفرستاد: ((کسی که دشمن خدا و فرشتگان او و فرستادگانش باشد)). - در پاسخ به سؤال از آغاز کار ایشان (و این که از چه زمان پیامبر بوده است) -: (من همان) دعای ابراهیم و بشارت عیسی (هستم) و مادرم (هنگام تولد من) نوری را دید که از او بیرون می آید و بر اثر آن کاخ های شام نمایان شد. - امام علی (ع): تا آن که خداوند سبحان محمد رسول الله (ص) را برانگیخت در حالی که از پیامبران (گذشته) برای (بشارت دادن به آمدن) او پیمان گرفته شده بود و نشانه هایش شهرت داشت. - خداوند به یعقوب وحی کرد که من از نسل تو شاهان و پیامبرانی برخوهم انگیخت تا آن گاه که پیامبر مکی را مبعوث کنم که امت او معبد بیت المقدس را می سازند و او خاتم پیامبران و نامش احمد است. - شعبی: در کتاب ابراهیم (ع) آمده است: از فرزندان تو قوم ها و قوم ها پدید خواهد آمد، تا آن گاه که پیامبر امی که خاتم پیامبران است برانگیخته شود. - کعب: صفات پیامبر (ص) در تورات چنین است: محمد بنده برگزیده من است، نه تندخوست و نه خشن و نه در کوچه و بازار هیاهو به راه می اندازد بدی را با بدی پاسخ نمی دهد، بلکه می بخشد و گذشت می کند، زادگاهش مکه است و هجرت گاهش مدینه و فرمانروایی اش در شام. - عبدالحمید بن جعفر از پدرش: زبیر بن باطا که عالمترین فرد یهود بود، می گفت: من کتابی پیدا کردم که پدرم آن را از من پنهان نگه می داشت در آن کتاب از پیامبری به نام احمدیاد شده بود که در سرزمین قرظ (بنی قریظه) ظهور می کند و خصوصیاتش چنین و چنان است زبیر بعد از مرگ پدرش و زمانی که پیامبر (ص) هنوز مبعوث نشده بود، این مطلب را بارها بازگو می کرد اما همین که شنید پیامبر (ص) در مکه ظهور کرده است، مطالب آن کتاب را پاک کرد و موضوع پیامبر را کتمان نمود و گفت: این شخص آن پیامبر نیست. - ابو نمله: یهود بنی قریظه نام رسول خدا (ص) را در کتاب های خود می خواندند و به کودکان خود آموزش می دادند که نام و نشان او چیست و به نزد ما هجرت می کند اما چون رسول خدا (ص) ظهور کرد، حسادت ورزیدند و حق کشی کردند و گفتند: این شخص آن پیامبر نیست. - هنگامی که نمایندگان نجران به حضور پیامبر آمدند، ابو الحارث بن علقمة بن ربیعہ نیز در میان آنان بود او عالم دینی و رئیس و اسقف و پیشوا و صاحب مدارس آنان بود و در میان ایشان قدر و منزلتی داشت اتفاقا استر ابو حارث او را به زمین زد برادرش گفت: سرنگون باد آن مرد و مقصودش رسول خدا (ص) بود ابو حارث گفت: خودت سرنگون بادا، مردی را که از پیامبران است دشنام می دهی؟ او کسی است که عیسی بشارت آمدنش را داده و نامش در تورات آمده است! برادرش گفت: پس، چه چیز مانع تو از پذیرفتن دین او می شود؟ گفت: این قوم ما را مهتری داده اند و گرامی داشته اند و ما را بر خود سالار ساخته اند و اینان خواهان چیزی جز مخالفت با او نیستند.

### گواهی دادن دانشمندان اهل کتاب.

قرآن: ((آیا برای آنان، این خود دلیل روشنی نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند؟)). ((و چون آن چه را به این پیامبر نازل شده است، بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند اشک از چشمانشان سرازیر شده می گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم پس ما را در زمره گواهان بنویس چرا به خدا و آن چه از حق به ما رسیده است ایمان نیاوریم، حال آن که چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان (به بهشت) در آورد؟)). ((بگو: به من خبر دهید، اگر این قرآن از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهی از فرزندان اسرائیل به مشابعت آن (با تورات) گواهی داده و ایمان آورده باشد و شما تکبر نموده باشید (آیا باز هم شما گمراه نیستید؟) البته خدا قوم ستمکار را هدایت نمی کند)). - چون آیه ((کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) دادیم او (محمد) را می شناسند، همان گونه که پسران خود را می شناسند)) نازل شد عمر بن خطاب به

عبدالله بن سلام گفت: آیا شما در کتاب خود محمد را می شناسید؟ گفت: آری، به خدا قسم هر گاه در میان شما باشد، او را از طریق صفاتی که خداوند از او برایمان بیان داشته است، می شناسیم همان گونه که هر یک از ماهرگاه فرزند خود را در میان دیگر کودکان ببیند، می شناسد سوگند به آن که پسر سلام به او سوگند می خورد، من این محمد را بهتر از فرزندم می شناسم - ابن عباس: قریش، نصر بن حارث بن علقمه و عقبه بن ابی معیط و چند نفر دیگر را نزدیک یهودیان یثرب فرستادند و به آن ها گفتند: از آن ها درباره محمد سؤال کنید آن عده به مدینه وارد شدند و گفتند: ما به خاطر موضوعی که در میان ما رخ داده است نزد شما آمده ایم جوانی یتیم و حقیر، سخن بزرگی می گوید و به خیال خودش فرستاده رحمان است، در حالی که مارحمانی جز رحمان یمامه نمی شناسیم. یهودیان گفتند: اوصاف او را برای ما بگویید فرستادگان قریش، اوصاف پیامبر را برای آنان بیان کردند یهودیان گفتند: از میان شما چه کسانی پیرو او شده اند؟ جواب دادند: فرومایگان ما یکی از ملایان یهود خندید و گفت: این همان پیامبری است که صفاتش را می دانیم و می دانیم که قومش دشمن ترین مردم با او هستند. تفسیر. جمله ((او لم یکن لهم آیه ان یعلمه علمانی اسرائیل))، ضمیر ((ان یعلمه)) به خبر قرآن یا خبر نزول آن بر پیامبر (ص) بر می گردد یعنی: آیا آگاهی علمای بنی اسرائیل از خبر قرآن یا نزول آن بر تو که به عنوان بشارت در کتاب های پیامبران پیشین آمده است، نشانه ای بر مشرکان برای درستی و حقانیت نبوت تو نیست؟ همچنان که درباره آیه ((و از دیر باز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند)) گفتیم، یهودیان به ظهور پیامبر (ص) بشارت می دادند و آرزو می کردند تادر سایه او بر عرب ها پیروز شوند. عده ای از علمای یهود در روزگار پیامبر (ص) اسلام آوردند و اعتراف کردند که در کتاب هایشان به آمدن آن حضرت بشارت داده شده است این سوره (شعرا) از نخستین سوره های مکی است که پیش از هجرت نازل شده اند و عداوت یهود با پیامبر (ص) هنوز به حد عداوت آن ها به زمان بعد از هجرت نرسیده بود و امید آن بود که، هر چند به نحو کلی، پاره ای از حقایقی را که در اختیارشان بود، به زبان آورند. جمله ((قل ارایتم ان کان من عندالله و کفرتم به و شهد شاهد من نبی اسرائیل علی مثله فمن واستکبرتم))، ضمایر ((کان)) و ((به)) و ((مثله)) - آن گونه که از سیاق مطلب به دست می آید - به قرآن بر می گردد و جمله ((و شهد شاهد من نبی اسرائیل)) معطوف بر شرط است و جزای هر دو شرط یکی است و مراد از مثل قرآن، همانند آن در مضمون و معارف الهی، یعنی همان تورات اصلی نازل شده بر موسی (ع)، است جمله ((فمن و استکبرتم)) یعنی آن شاهد و گواه اسرائیلی مذکور بعد از شهادت دادنش ایمان آورد. جمله ((ان الله لا یهدی القوم الظالمین)) تعلیلی است برای جزای حذف شده شرط و دال بر آن جزای باشد و علی الظاهر این جزا ((آیا شما گمراه نیستید)) می باشد نه ((آیا شما ستمکار نیستید)) که بعضی گفته اند، زیرا تعلیل جزا به هدایت نکردن خدا ستمکاران را با گمراهی و ضلالت آنان مناسب و سازگار است نه با ظلم و ستمکاری ایشان گو این که آنان هر دو وصف (گمراهی و ستمکاری) را دارا بودند. باری، معنای آیه این است: به مشرکان بگو: به من خبر دهید که اگر این قرآن از نزد خدا باشد - درحالی که شما بدان کافر و بی اعتقادید - و یک نفر شاهد از بنی اسرائیل به وجود معارفی مانند معارف قرآن (در تورات) گواهی داد و او خودش ایمان آورد و شما متکبران سر باز زدید، در این صورت آیا شما در گمراهی نیستید؟ زیرا خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. طبق بعضی اخبار، آن شخصی که به مانند قرآن گواهی داد و خودش ایمان آورد، عبدالله بن سلام از علمای یهود است پس، با توجه به این نکته، آیه مورد بحث مدنی است نه مکی، زیرا عبدالله بن سلام از کسانی است که در مدینه ایمان آورد بعضی گفته اند که گرچه داستان (گواهی دادن عبدالله بن سلام و ایمان آوردن او) بعدها واقع شد، اما چون آینده محقق الوقوع در حکم ماضی است لذا به لفظ ماضی تعبیر کرده و فرموده است: ((و شهد شاهد من نبی اسرائیل فمن)) این سخن، سخنی سست است، زیرا با سیاق آیه که در مقام احتجاج است، سازگار نیست، چون مشرکان کسانی نبودند که به واسطه اخبار درستی که پیامبر درباره آینده به آن هادی دهد، در برابرش تسلیم شوند و به او ایمان آورند.

## محمد(ص) از زبان محمد(ص).

- پیامبر خدا(ص) : من تربیت شده خدا هستم و علی تربیت شده من . - من رحمت اهدایی (از جانب خدا) هستم . - ای مردم , من در حقیقت رحمتی اهدایی (از جانب خدا) هستم . - من همان دعای ابراهیم هستم که هنگام ساختن پایه های کعبه گفت : ((ای پروردگار ما, در میان آنان رسولی ازخودشان برانگیز)). - من همان دعای ابراهیم هستم و آخرین کسی که به ظهور من بشارت داد, عیسی بن مریم بود. - من پشت و پناه مسلمانان هستم . - خودستایی نباشد, من سرور فرزندان آدم هستم . - قصدم فخر فروشی نیست , من در روز قیامت سرور فرزندان آدم هستم . - من نخستین کسی هستم که از گور برمی خیزد. - زمانی که مردم برانگیخته شوند, من نخستین کسی هستم که (از گور) بیرون می آید و آن گاه که به پیشگاه خدا در آیند, من خطیب آنان هستم و هرگاه نوید شوند, من نوید دهنده ایشانم . - در روز قیامت , پیروان من بیش از سایر پیامبران است . - خودستایی نباشد, من جلودار پیامبرانم , خودستایی نباشد, من خاتم پیامبرانم , خودستایی نباشد, من نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته می شود. - من نخستین کسی هستم که در بهشت را می گوید. - نخستین کسی که روز قیامت برخدای عزیز جبار وارد می شود, من هستم و کتاب او و اهل بیت من و سپس امتم آن گاه از آنان می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من چه کردند. - من نزدیکترین مردم به پسر مریم هستم , پیامبران فرزندان یک پدر و چند مادرند ((۲)), میان من و پسر مریم پیامبری وجود ندارد. - من در دنیا و آخرت نزدیکترین مردم به عیسی بن مریم هستم , میان من و او پیامبری وجود ندارد پیامبران همگی فرزندان یک پدر و چند مادر هستند, مادرانشان گوناگون است و دینشان یکی است . - من محمد و احمد هستم , من پیامبر رحمت هستم , من پیامبر حماسه هستم , من مقفی و حاشر هستم و برای جهاد برانگیخته شده ام نه برای کشاورزی . - من فصیح ترین شما هستم , من از قریشم و زبانم زبان (قبیله) بنی سعد بن بکر است . - من خدا پرواترین شما هستم و آگاهترین شما به حدود خداوند. - باتقواترین و خداشناسترین شما, من هستم . - من به چهار چیز برتری داده شده ام : به وسیله رعب و وحشت یاری داده شده ام که به مسافت یک ماه راه , پیشاپیش من حرکت می کند. - به من چهار برتری بر دیگر پیامبران داده شده است : من به سوی همه مردم فرستاده شده ام , همه زمین برای من و امت من سجده گاه و پاک و پاک کننده قرار داده شده است به وسیله رعب و وحشت یاری شده ام که از مسافت یک ماه راه , خداوند در دل دشمنان من رعب می افکند و غنایم برای ما حلال شده است . - خدای عزوجل به من فرمود: تو رابه واسطه رعب و وحشت یاری دادم , در حالی که پیش از تو هیچ کس را با آن یاری ندادم . - پنج چیز به من داده شده که پیش از من به احدی داده نشده است : زمین برای من سجده گاه و ظهور قرار داده شد, غنیمت برای من حلال گردید, به واسطه رعب زیچ ج نپ - و وحشت یاری داده شدم , جوامع الکلام (قرآن) به من داده شد و شفاعت به من عطا گردید. - امام رضا(ع) - در پاسخ به سؤال از این سخن پیامبر که : من فرزند دو ذبیح هستم :- مقصود اسماعیل بن ابراهیم خلیل (ع) و عبدالله بن عبدالمطلب است . - پیامبر خدا(ص) - درباره برتری خود بر ابراهیم (ع) :- اگر ابراهیم (ع), خلیل خدا بود, من محمد, حبیب او هستم . - هان ! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم . - خداوند هیچ مخلوقی نیافرید که در نظر او از من برتر و گرامیتر باشد. - من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آورد و نخستین کسی بودم که جواب داد, آن گاه که خداوند از پیامبران پیمان گرفت و آن هارا بر خودشان گواه ساخت (و گفت) که آیا من پروردگار شما نیستم ؟ من نخستین پیامبری بودم که گفت : چرا. - من نخستین کسی هستم که آفریده شد و آخرین پیامبری هستم که مبعوث گردید. - پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است : به سوی سفید و سیاه و سرخ فرستاده شده ام زمین برای من ظهور و سجده گاه قرار داده شده , به واسطه رعب و وحشت یاری داده شده ام غنایم برای من حلال شده , در حالی پیش از من برای هیچ کس - یا فرمود : هیچ پیامبری - حلال نبوده و جوامع الکلم (قرآن) به من عطا شده است . - به من جوامع الکلم داده شده و کلام برایم

کاملاً مختصر شده است . - امام علی (ع) : به پیامبر (ص) گفته شد : آیا هرگز بتی پرستیده ای ؟ فرمود : نه گفتند : آیا هرگز شراب نوشیده ای ؟ فرمود : نه همواره می دانستم که آن چه مردم انجام می دهند کفر است ، در صورتی که هنوز نه می دانستم کتاب چیست و نه ایمان چه . - پیامبر خدا (ص) : در مواردی که به من وحی نشده است من نیز مانند یکی از شما هستم . - در حقیقت من هم مانند شما بشر هستم و گمان درست و نادرست از کار درمی آید، اما آن چه من به شما گفته ام خداوند گفته است و من هرگز به خدا دروغ نمی بندم .

### محمد (ص) از زبان علی (ع).

- مردی از امیر المؤمنین (ع)، در حالی که آن حضرت در مسجد کوفه حمایل شمشیرش را به خود پیچیده بود، درباره خصوصیات (جسمی) پیامبر سؤال کرد، امام (ع) فرمود : رسول خدا (ص) رخساری سفید و گلگون داشت و چشمانی سیاه و درشت و موهایی صاف و نرم و ریشی انبوه و گونه هایی کم گوشت و استخوانی و گیسوانی که تا نرمه گوشش می رسید و گردنی چون جام سیمین و از زیر گلو تا نافش خط باریکی از مو چون نی رسته بود و جز آن مویی بر سینه و شکمش وجود نداشت دست و پایش درشت و استخوانی بود هرگاه راه می رفت ، مثل این بود که از سرازیری فرومی آید و به هنگام برخاستن چابک و سریع بود وقتی به طرفی برمی گشت ، با تمام بدنش برمی گشت دانه های عرق بر چهره اش چون مروارید بود، عرق بدنش خوشبو تر از مشک تند بود، نه کوتاه قامت بود و نه بلند، نه ناتوان بود و نه پست کسی را چون او ندیده ام ، نه پیش از او و نه پس از او . - امام علی (ع) : از زمانی که پیامبر (ص) از شیر گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را همدم آن حضرت گردانید و آن فرشته او را شب و روز در راه بزرگواری ها و خوی های والای انسانی حرکت می داد هر سال در کوه حرا اقامت می کرد و من او را می دیدم و کسی جز من ایشان را نمی دید. در آن روز، اسلام در هیچ خانه ای نیامده بود، مگر در خانه پیامبر خدا (ص) و خدیجه و من سومین آنان بودم نور وحی و رسالت رامی دیدم و رایحه نبوت را استشمام می کردم . هنگامی که وحی بر آن حضرت (ص) نازل شد، من فریاد شیطان را شنیدم ، عرض کردم : ای رسول خدا، این چه فریادی است ؟ فرمود : این شیطان است که از این که زین پس مردم او را پرستند مایوس شد آن چه را من می شنوم ، تو هم می شنوی و هرچه را من می بینم تو هم می بینی ، منتها تو پیامبر نیستی بلکه تو وزیر و دستیاری و تو در راه خیر و صلاح هستی . من با آن حضرت بودم که سران قریش آمدند و گفتند : ای محمد، تو ادعای بزرگی می کنی که پدران تو و هیچ یک از خاندانت چنین ادعایی نکرده است اینک ما از تو کاری می خواهیم که اگر آن را انجام دهی و به مانشانش دهی ، می فهمیم که تو پیامبر و فرستاده (خدا) هستی و اگر نتوانستی انجام دهی ، می فهمیم که تو جادوگری دروغگو هستی رسول خدا (ص) فرمود : چه می خواهید؟ گفتند : از این درخت بخواه تا از ریشه کنده شود در برابر تو بایستد حضرت فرمود : البته خداوند بر هر کاری تواناست اگر خداوند این کار را برای شما انجام دهد آیا ایمان می آورید و به حقیقت گواهی می دهید؟ گفتند : آری پیامبر فرمود : من آن چه شما تقاضا می کنید به شما نشان می دهم ، اما می دانم به راه خیر باز نمی آید در میان شما کسانی هستند که به چاه (بدر) افکنده خواهند شد و کسانی هستند که (برضد من) دسته ها بسیج خواهند کرد (و نبرد احزاب را به راه خواهند انداخت) پیامبر (ص) سپس فرمود : ای درخت ، اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من فرستاده خدا هستم ، به اذن خداوند، از ریشه کنده شو و در برابر من بایست سوگند به خدایی که او (پیامبر) را به حق برانگیخت ، آن درخت از ریشه کنده شد و درحالی که همه ای سخت داشت و صدایی چون صدای برهم خوردن بال های پرندگان از آن به گوش می رسید، جلو آمد و بال بال زنان در برابر رسول خدا (ص) ایستاد و شاخه بلند خود را بر سر رسول خدا (ص) و یکی از شاخه هایش را روی شانه من که در طرف راست آن حضرت بودم انداخت اما چون آن جماعت این صحنه را دیدند، از سرکشانه و گردن فرازانه ، گفتند : دستور بده تا نیمی از آن

پیش تو آید و نیم دیگرش در جای خویش بماند رسول خدا به درخت چنین فرمانی داد پس نیمه ای از درخت به نحوی بسیار شگفت آور و با سر و صدایی شدیدتر به طرف پیامبر رفت ، به طوری که نزدیک بود به آن حضرت بیچند باز از روی کفر و سرکشی ، گفتند : دستور بده این نیمه درخت به طرف نیمه دیگرش برگردد و مثل اول شود پیامبر(ص) دستور داد آن نیمه درخت برگشت من گفتم : معبودی جز خدانیست ، ای رسول خدا، من نخستین گرونده به توهستم و نخستین کسی هستم که اعتراف می کنی درخت آن چه کرد به فرمان خدای متعال برای اعتراف به نبوت تو و بزرگداشت فرمانت انجام داد اما آن جماعت یکپارچه گفتند : (نه) بلکه جادوگری دروغگوست ، جادوگر و تردستی شگفت آور است آیا کسی جز این (مقصودشان من بودم) تو را در کارت تصدیق می کند؟ من از گروهی هستم که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری باک ندارند، سیمایشان سیمای راستان است ، و گفتارشان گفتار نیکوکاران ، آبادکنندگان شب اند و نشانه های (هدایت در) روز به ریسمان قرآن چنگ آویخته اند، سنت های خدا و سنت های رسول او را زنده نگه می دارند، نه استکباری می ورزند و نه بزرگی ، نه نادرستی و خیانت می کنند و نه تباهی می آفرینند، دل هایشان در بهشت است و بدنهایشان در کار و کوشش !. - صبحگاه شبی که رسول خدا(ص) به آسمان برده شد، من با آن حضرت بودم و او در حجر نماز می خواند چون نماز آن حضرت تمام شد و من نیز نمازم را به پایان بردم ، آواز شدیدی را شنیدم عرض کردم : ای رسول خدا، این چه صدایی است ؟ فرمود : مگر نمی دانی ؟ این بانگ شیطان است که چون فهمید دیشب به آسمان برده شده ام ، از این که زین پس در روی این زمین پرستش شود نومید گشت . شبیه این مطلب از خود پیامبر(ص) نیز روایت شده است هنگامی که هفتاد نفر از انصار در شب عقبه با پیامبر بیعت کردند، در دل شب صدایی بلند از عقبه شنیده شد که می گفت : ای اهل مکه ، این نکوهیده و از دین برگشتگان همدست او برای جنگ با شما همدستان شده اند رسول خدا(ص) به انصار فرمود : می شنوید چه می گوید : این شیطان عقبه است . ابن ابی الحدید می گوید : اما موضوع آن درخت که رسول خدا(ص) صدایش زد، حادثی که در این باره آمده فراوان و مستفیض است و علمای حدیث آن را در کتاب های خود آورده اند و متکلمان این موضوع را در شمار معجزات پیامبر(ص) ذکر کرده اند، بیشتر محدثان این خبر را به همان گونه ای که در خطبه امیر المؤمنین (ع) آمده است روایت کرده اند و بعضی هم آن را به اختصار روایت می کنند و می گویند پیامبر درختی را صدا زد و آن درخت در حالی که زمین را می شکافت ، جلو پیامبر آمد. - من در مکه با پیامبر(ص) بودم و با هم به یکی از نواحی این شهر بیرون رفتیم آن حضرت با هیچ کوه و کلوخ و درختی رو به رونمی شد، مگر این که می گفتند : سلام بر تو ای رسول خدا. - با رسول خدا(ص) به وادی (مکه) رفتم ، بر هیچ سنگ و درختی نمی گذشت ، مگر این که می گفت : سلام بر تو ای رسول خدا، و من آن رامی شنیدم . - تا آن که خداوند محمد(ص) را به عنوان گواه و نوید دهنده و هشدار دهنده فرستاد در کودکی بهترین مردم بود و در میانسالی نجیب ترین خلائق اخلاق و خصالش ، پاکتر از همه پاکان بود و جود و کرمش ، سرشارتر و مداومتر از بخشنده گان . - خداوند او (پیامبر) را از شجره پیامبران و از چراغدان روشنایی و از طبقه بالا و از ناف بطحا و از چراغ های روشنی بخش تاریکی و از چشمه های حکمت برگزید. - در یاد کرد از پیامبر(ص) :- تا آن که برای جوینده شعله (هدایت) شعله ای برافروخت و برای ره گم کرده آتشی به علامت روشن ساخت پس او امین و مورد اعتماد توس و گواه تو در روز پاداش و برانگیخته نعمت تو و فرستاده به حق تو که از روی رحمت و مهر فرستاده ای . - نیز در یاد کردن از پیامبر(ص) :- تا آن که برای جوینده شعله (هدایت) شعله را برافروخت و برای گم گشته ، راه را روشن ساخت و دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان به وسیله او هدایت شدند و او نشانه های روشنگر و احکام نورانی را برپا داشت . - نیز در وصف پیامبر(ص) :- ماموریت خود را آشکار ساخت و پیام های پروردگارش را ابلاغ کرد پس ، خداوند به وسیله او میان مردم صلح و آشتی برقرار نمود و راه ها را امن ساخت و از خونریزی ها جلوگیری کرد و دل های کینه توز را به یکدیگر الفت داد، تا آن گاه که یقین (مرگ) به سراغش آمد. - هیچ گاه دو کار برای آن حضرت پیش نیامد، مگر این

که سخت ترش را انتخاب کرد. - خداوند انسانی بهتر از محمد(ص) نیافریده است. - خداوند او را با نور روشنائی بخش و برهان آشکار و راه هویدا و کتاب راهنمایرانیگیت خاندانش بهترین خاندان است و شجره اش بهترین شجره و شاخه هایش راست و میوه هایش آویزان و زادگاهش مکه است و هجرتش به مدینه طیبه. - تا آن که کرامت خداوند سبحانه و تعالی به محمد(ص) رسید پس او را از برترین رویشگاه ها و ارجمندترین ریشه و تبارهایرون آورد، از درختی که پیامبرانش را از آن به وجود آورد و امنای خویش را از آن برگزید راهش راست و معتدل است و شیوه اش راهنمایی و سخنش جدا کننده حق از باطل و حکمش بر اساس عدل و داد. - طیبی بود که با دانش خود میان مردم می گردید مرهمهایش را درست و آماده کرده و ابزار داغ کردنش را تافته بود و آن ها را بر هر جاکه لازم بود از دل های کور و گوش های کر و زبان های گنگ، می گذاشت با داروی خودبیماری های غفلت و سرگردانی را در کسانی که از پرتوهای حکمت روشنائی برنگرفته بودند و با آتش زنه های دانش های درخشان شعله ای برنیفروخته بودند، و همچون حیوانات چرنده و تخته سنگهای سخت بودند، درمان می کرد. - گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست، به فرمانبری از خدا فرا خواند و در راه دفاع از دین او دشمنانش را مقهور ساخت، همداستانی (دشمنان خدا) بر تکذیب و مخالفت او و کوشش آنان برای خاموش ساختن نورش، او را از این کار (دعوت به طاعت خدا و دفاع از دینش) باز نمی داشت. - خداوند سبحان، محمد(ص) را فرستاد تا به جهانیان هشدار دهد و گواه بر پیامبران باشد. - خداوند او را برای دعوت به حق و گواه بودن بر مردمان فرستاد و آن حضرت - پیام های پروردگارش را، بدون کمترین سستی و کوتاهی، ابلاغ کرد و با دشمنان او، بدون نشان دادن کمترین ضعف و اظهار کوچکترین بهانه ای، جهاد کرد او پیشوای پرهیزگاران و دیده رهجویان بود. - (خداوند) او را با دلایل لازم (و قانع کننده)، و با پیروزی آشکار و برای روشن ساختن راه فرستاد و او پیام خداوند را آشکار و ابلاغ کرد و با راهنمایی کردن مردم، آنان را به راه راست کشاند. - او را با دلیلی بسنده و اندرزی شفافبخش و دعوتی جبران کننده فرستاد. - او را با نور و روشنائی فرستاد و درانتخاب و گزینش او را مقدم داشت به واسطه او گسستگی ها را به هم برآورد و چیره جو را شکست داد و مشکلات را آسان ساخت و ناهمواری ها را هموار کرد، تا جایی که گمراهی را از راست و چپ دور گردانید. - (خداوند) او را برای آشکار کردن فرمان خود و زنده ساختن یادش فرستاد و آن حضرت امانت (الهی) را گزارد و راهنمایی کرد و رفت و پرچم حق را در میان ما باقی گذاشت. - گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست او را باین شناخته شده و نشانه برگزیده (یا دست به دست شده) و کتاب نبشته و نوردرخشان و روشنی تابان و فرمان آشکار فرستاد تا شبهات را بزدايد و با دلایل روشن حجت آوری کند و با آیات و نشانه ها هشدار دهد و از کيفرها و عبرت های گذشتگان بترساند و این درحالی بود که مردم گرفتار فتنه هایی بودند که در آن ها ريسمان دین از هم گسيخته بود. - در حالی که مشغول غسل و آماده کردن پیکر آن حضرت برای کفن و دفن بود، فرمود: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، با مرگ تو چیزی به پایان رسید که با مرگ کسی جز تو به پایان نرسید: نبوت و خبر دادن و اخبار آسمان. تو چنان در دل ها نشست که داغ تو تسلی بخش هر داغ دیگری است و چندان در میان مردم جا باز کردی که همگان در مصیبت تو ماتم گرفته اند. پدر و مادرم فدایت باد! ما را در نزد پروردگارت یاد کن و به خاطرمان داشته باش. - بار خدایا، برترین درودها و پربارترین برکت هایت را بر محمد بنده و فرستاده خویش قرار ده، همو که ختم کننده نبوت است و گشاینده درهای بسته (سعادت و رحمت) و آشکار کننده حق با حق. بار خدایا، در سایه (رحمت) خویش جایی فراخ برای او بگشای و از فضل خویش او را خیرهای مضاعف پاداش ده بار خدایا، بنیان (شریعت) او را از بنیان پیشینیان بالاتر بر و منزلت او را نزد خویش گرامی دار و نور او را کامل گردان و پاداش پیامبری او را شهادت پذیرفته و گفتار پسندیده قرار ده که گفتارش راست و درست و سخنش جدا کننده حق از باطل بود. - جز این نیست که من غلامی از غلامان محمد(ص) هستم.

- امام علی (ع) : (خداوند) او را در زمانی برانگیخت که مردم در وادی حیرت سرگشته بودند و در فتنه و فساد دست و پا می زدند و هوا و هوس ها آنان را فریفته و نخوت و کبر آن ها رابه لغزش کشانده بود. - شهرها که در گمراهی تیره و تار فرورفته بودند و جهل و نادانی بر آن ها چیره بود و خشونت و بربریت حاکمیت داشت و مردم حرام را حلال می کردند و دانشمند را خوار و خفیف می شمردند و بدون آیین الهی می زیستند و با کفر و بی دینی می مردند، به نور وجود او (پیامبر) روشن شدند. - (خداوند) او را در زمانی برانگیخت که نه نشانه ای بر پا بود و نه چراغی می درخشید و نه راهی آشکار بود. - او را هنگامی برانگیخت که مردم در غرقاب (فساد و گناه) فرو رفته بودند و در میان امواج سرگردانی دست و پا می زدند مهارهای مرگ و هلاکت آنان را می کشید و قفل های گمراهی بر دل هایشان زده شده بود. - او را در زمانی فرستاد که نشانه های هدایت و راهیابی از میان رفته و راه های آشکار دین ناپدید گشته بود پس (آن حضرت) حق را آشکار نمود و مردم را ارشاد کرد. - خداوند محمد (ص) را در حالی برانگیخت که هیچ عربی کتابخوان نبود و دعوی نبوت نمی کرد پس آن حضرت مردم را تا سر منزل مقصود سوق داد و آنان را به جایگاه نجات و رستگاری رسانید.

- اما بعد، خداوند سبحان محمد (ص) را زمانی برانگیخت که هیچ عربی نه کتابی می خواند و نه دعوی نبوتی و نه ادعای وحیی می کرد پس، آن حضرت با کمک پیروان خویش با مخالفانش، پیکار کرد تا آنان را به سوی سر منزل نجات سوق دهد. - در آن روزگار، مردم روی زمین آیین های پراکنده و خواست ها و اهداف گوناگون داشتند و راه های متشتت را می پیمودند گروهی خدا را به آفریدگانش تشبیه می کردند و جماعتی در نام او کجروی می کردند و طایفه ای خدایی جز او را نشان می دادند پس خداوند به واسطه پیامبر آنان را از گمراهی به درآورد و هدایت نمود. - (خداوند) او را هنگامی فرستاد که مدت ها بود پیامبری نیامده بود و ملت ها در خوابی طولانی فرو رفته بودند و پایه های محکم دین درهم ریخته بود. - او را زمانی فرستاد که مدت ها بود پیامبری نیامده بود و مردمان در عمل (به فرمان های الهی انبیای پیشین) دچار لغزش و انحراف شده بودند و ملت ها در غفلت و نادانی به سر می بردند. - او را در زمانی فرستاد که مدت ها بود پیامبری مبعوث نشده بود و مردم گرفتار اختلافات عقیدتی و مجادلات لفظی بودند در این اوضاع، خداوند پیامبر را پس از همه پیامبران فرستاد و وحی را به او پایان بخشید. - او را زمانی فرستاد که روزگاری بود پیامبری برانگیخته نشده بود و مردم در خوابی طولانی به سر می بردند و فتنه ها بالا گرفته و کارها پریشان شده بود و آتش جنگ ها شعله می کشید و دنیا بی فروغ و پر از مکر و فریب گشته برگ های درخت زندگی به زردی گراییده و از به بار نشستن آن قطع امید شده بود. - خداوند محمد (ص) را به عنوان بیم دهنده به جهانیان و امین وحی برگزید و شما جماعت عرب! بدترین دین و آیین را داشتید و دربدرترین سرزمین ها می زیستید، میان سنگ های درشت و مارهای گرزه آب تیره و

ناگواری نوشیدید و غذای خشک و گلو آزاری خوردید، خون خود را می ریختید و پیوندهای خویشاوندی را می بریدید بت ها در میان شما برپا بود و سراپا آلوده به گناهان بودید. - خداوند سبحان محمد(ص) را به حق مبعوث کرد، آن گاه که پایان دنیا نزدیک شده و آخرت روی آورده بود و روشنایی و درخشش آن به تاریکی گراییده بود و مردم آن در سخت ترین شرایط به سر می بردند، بسترش زبر و ناهموار و مهارش در آستانه از هم گسیختگی و مدتش به سر رسیده، و نشانه های (نابودیش) نزدیک بود و مردمش در شرف نابودی بودند.

### جهانی بودن رسالت محمد(ص).

قرآن :: ((بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدایان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را (که این پیام به او) برسد، هشدار دهم آیا واقعا شما گواهی می دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟ بگو: من گواهی نمی دهم بگو: او تنها معبودی یگانه است و بی تردید من از آن چه شریک او قرار می دهید بیزارم)). ((و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی دانند)). ((بگو: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می کند و می میراند پس، به خدا و فرستاده او، پیامبر درس ناخوانده ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان آورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت شوید)). ((و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم)). ((و کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند)). - پیامبر خدا(ص) : هر که قرآن به او رسد چنان است که من، به وسیله آن، با وی رو در رو سخن گفته باشم حضرت سپس این آیه را بر خواند: ((و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را (که این قرآن) به او رسد هشدار دهم)). - من پیامبر کسانی که با من به سر می برند و کسانی که بعد از من به دنیا می آیند هستم. - من به سوی همه مردم فرستاده شده ام و سلسله پیامبران به من ختم شده است. - پیش از من هر پیامبری به زبان قوم خود به سوی امتش فرستاده شده، ولی خداوند مرا به زبان عربی به سوی هر سیاه و سفیدی فرستاده است. - پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است: من به سوی سیاه و سفید و سرخ فرستاده شده ام. - امام صادق(ع): خداوند تبارک و تعالی شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی(ع) را به محمد(ص) داد و او را به سوی سفید و سیاه و جن و انس فرستاد.

### نامه های پیامبر(ص).

- هنگامی که رسول خدا(ص) در ذیحجه سال ششم از صلح حدیبیه برگشت، سفیرانی را نزد پادشاهان فرستاد و برای ایشان نامه نوشت و به اسلام دعوتشان کرد به آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا، پادشاهان نامه بدون مهر رانمی خوانند پس، رسول خدا(ص) همان روزیکه انگشتر نقره ای نگین سر خود تهیه کرد و روی آن سه کلمه ((محمد رسول الله)) را حک فرمود و نامه ها را با آن مهر زد و شش سفیر در یک روز (از مدینه) بیرون رفتند و این در ماه محرم سال هفتم بود هر یک از آن فرستادگان به زبان همان مردمی سخن می گفتند که رسول خدا(ص) را به سوی ایشان فرستاد. نخستین سفیری که رسول خدا(ص) اعزام کرد عمرو بن امیه ضمیری بود که او را با دو نامه نزد نجاشی روانه کرد در یکی از آن دو نامه نجاشی را به اسلام دعوت کرده و برایش آیاتی از قرآن نوشته بود نجاشی نامه رسول خدا(ص) را گرفت و بر دیدگان خود نهاد و برای ابراز تواضع از تخت فرود آمد و روی زمین نشست و اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند و گفت: اگر می توانستم به حضورش بیایم حتما می آمدم و آن گاه نامه ای حاکی از اجابت حق و تصدیق و اسلام آوردن خود به دست جعفر بن ابی طالب و سر فرود آوردن در

برابر خداوند پروردگار جهانیان، به رسول خدا(ص) نوشت. در نامه دوم، رسول خدا به نجاشی فرموده بود تا ام حبیبه، دختر ابوسفیان بن حرب، را به عقد آن حضرت در آورد ام حبیبه همراه شوهر خود، عبیدالله بن جحش اسدی به حبشه مهاجرت کرده بود و عبیدالله در حبشه مسیحی شد و همان جا در گذشت رسول خدا(ص) همچنین در نامه به نجاشی فرموده بود تا وسیله بازگشت اصحابش را که در حبشه بودند فراهم سازد و آنان را روانه کند نجاشی طبق دستور، ام حبیبه دختر ابوسفیان را به عقد ازدواج رسول خدا در آورد و چهار صد دینار مهریه برایش تعیین کرد و وسایل بازگشت یاران پیامبر را نیز مهیا نمود و آنان را به وسیله دو کشتی همراه عمرو بن امیه ضمیری روانه کرد. آن گاه جعبه ای از عاج خواست و هر دو نامه رسول خدا(ص) را در آن نهاد و گفت: تا زمانی که این دو نامه در حبشه باشد، این کشور همواره در خیر و برکت خواهد بود. - پیامبر خدا(ص)، دحیه بن خلیفه کلبی را - که یکی از آن شش سفیر بود - به سوی قیصر روانه کرد تا او را به اسلام دعوت کند حضرت نامه ای همراه دحیه کرد و به او فرمود آن نامه را به فرماندار بصری دهد تا او آن را تسلیم قیصر کند فرماندار بصری نامه را به قیصر داد در آن روز قیصر در حمص به سر می برد و نذر کرده بود که اگر روم بر ایران پیروز شود پیاده و با پای برهنه از قسطنطنیه به ایلیا (بیت المقدس) برود قیصر نامه را خواند و به بزرگان روم که همراه او در صومعه اش در حمص بودند، گفت: ای بزرگان روم، آیا می خواهید به رستگاری و هدایت برسید و پادشاهی شما استوار بماند و از فرمان عیسی بن مریم پیروی کرده باشید؟ رومیان گفتند: پادشاهان چه باید کرد؟ قیصر گفت: از این پیامبر عرب پیروی کنید (راوی) گوید: آنان همچون گورخرها رمیدند و هیاهو به راه انداختند و صلیب ها را برافراشتند هر قل چون این عکس العمل را از آنان دید از اسلام آوردنشان نومید گشت و نسبت به جان و حکومت خود احساس خطر کرد لذا آنان را آرام ساخت و گفت: آن چه به شما گفتم در حقیقت برای این گفتم تا اندازه پایداری شما را در دینتان بیازمایم و دیدم چنانید که من می خواهم در این هنگام آنان در برابر قیصر به خاک افتادند. - پیامبر خدا(ص) عبدالله بن حذافه سهمی را - که یکی از آن شش سفیر بود - برای دعوت خسرو به اسلام، همراه نامه ای نزد او روانه کرد عبدالله می گوید: نامه رسول خدا(ص) را تسلیم خسرو کردم چون نامه را برای او خواندند، آن را گرفت و پاره کرد وقتی این خبر به رسول خدا(ص) رسید، فرمود: پروردگارا، پادشاهی او را پاره کن! خسرو طی نامه ای به باذان، کارگزار خود در یمن، دستور داد که دو مرد چابک سوار را نزد این مرد در حجاز بفرست تا خبری از او برای من بیاورند باذان پیشکار خود و یک نفر دیگر را با نامه ای فرستاد آن دو وارد مدینه شدند و نامه باذان را به پیامبر(ص) دادند رسول خدا(ص) لبخندی زد و آن دو را که به خود می لرزیدند، به اسلام دعوت کرد، و فرمود: امروز بروید و فردا پیش من بیایید تا آن چه را که لازم است به شما بگویم روز بعد آن دو نزد پیامبر آمدند، پیامبر به آنان فرمود: به ارباب خود بگویید که خداوند من دیشب هفت ساعت از شب گذشته، خدایگان او را کشت آن شب، شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم هجرت بود (پیامبر اضافه فرمود که) خدای متعال پسر خسرو، شیرویه را بر وی چیره گردانید و او خسرو را به قتل رساند آن دو فرستاده با این خبر نزد باذان برگشتند و باذان و تمام ایرانیانی که در یمن بودند مسلمان شدند. - پیامبر خدا(ص) حاطب بن ابی بلتعہ لخمی را - که یکی دیگر از آن شش نفر بود همراه نامه ای برای دعوت به اسلام پیش مقوقس، فرمانروای اسکندریه و سالار قبطیان، فرستاد حاطب نامه را به مقوقس داد مقوقس آن را خواند و با حاطب به خوشی سخن گفت و نامه را در جعبه ای از عاج قرار داد و سرش را مهر کرد و آن را به کنیز خود داد و به پیامبر(ص) نوشت: من می دانستم که هنوز یک پیامبر باقی مانده است، اما خیال می کردم او در شام ظهور خواهد کرد فرستاده تو را گرامی داشتم و اکنون دو کنیز که در میان قبطیان منزلت والایی دارند برایت می فرستم و جامه ای و استری که بر آن سوار شوی به عنوان پیشکش تقدیم می کنم او چیز دیگری ننوشت و مسلمان هم نشد رسول خدا(ص) هدیه مقوقس را پذیرفت و دو کنیز را که یکی ماریه، مادر ابراهیم پسر رسول الله، بود و دیگری خواهرش سیرین، قبول کرد و استری هم که فرستاده بود استری سپید بود که در آن روز در میان عرب ها چنان استری وجود نداشت و آن همان دلدل است رسول خدا

فرمود: این ناپاک به پادشاهی خود حرص ورزید، حال آن که پادشاهی او دوامی نخواهد یافت حاطب می گوید: مقوقس از من با احترام پذیرایی می کرد و بر درگاه خود مرا کمتر معطل می نمود و من پنج روز بیشتر نزد وی اقامت نکردم. - پیامبر خدا(ص) شجاع بن وهب اسدی را - که یکی دیگر از آن شش سفیر بود - همراه نامه ای برای دعوت به اسلام، نزد حارث بن شمر غسانی روانه کرد شجاع می گوید: پیش حارث که در غوطه دمشق بود رفتم او سرگرم فراهم آوردن وسایل پذیرایی و استقبال از قیصر بود که می خواست از حمص به ایلیا بیایم دو یا سه روز بر درگاهش منتظر ماندم سپس به حاجب او گفتم: من فرستاده رسول خدا(ص) به سوی حارث هستم او گفت: تافلان روز که بیرون بیاید به او دسترسی نخواهی داشت حاجب او که اهل روم و نامش مری بود، از من درباره رسول خدا سؤالاتی می کرد و من از ویژگی های رسول خدا و آیینی که به آن دعوت می کند برایش می گفتم او چندان تحت تاثیر قرار می گرفت که می گریست و می گفت: من انجیل را خوانده ام و اکنون خصوصیت این پیامبر را عینا می یابم من به او ایمان آوردم و تصدیقش می کنم، اما می ترسم حارث مرا بکشد مری مرا گرمی می داشت و با گرمی از من پذیرایی می کرد روزی حارث از اندرون بیرون آمد و جلوس کرد و تاج بر سر نهاد و آن گاه به من اجازه ورود داد من نامه رسول خدا را تسلیم او کردم او نامه را خواند، سپس آن را پرت کرد و گفت: چه کسی می تواند پادشاهی مرا از من بگیرد؟ من به سراغ او خواهم رفت، اگر در یمن هم باشد نزدش می روم مردم را جمع کنید! او همچنان خیالبافی می کرد تا آن که برخاست و دستور داد اسب ها را نعل بندند آن گاه گفت: آن چه را که می بینی به سالار خود خبر بده او برای قیصر نامه ای نوشت و موضوع آمدن من و تصمیمی را که گرفته بود به اطلاع او رساند قیصر در جواب او نوشت: به سوی او (پیامبر) حرکت مکن و از این کار در گذر و به ایلیا نزد من بیا چون پاسخ نامه حارث از قیصر رسید، مرا خواست و گفت: چه وقت می خواهی پیش سالار خود برگردی؟ گفتم: فردا حارث دستورات صد مثقال طلا به من دادند مری خودش را به من رسانید و دستور داد مقداری خرجی و یک جامه به من دادند و گفت: سلام مرا به رسول خدا(ص) برسان من خدمت رسول خدا آمدم و موضوع را به اطلاع ایشان رساندم، حضرت فرمود: پادشاهیش نابود باد! همچنین سلام مری و حرف هایی را که زده بود به حضرت ابلاغ کردم پیامبر فرمود: راست گفته است حارث بن ابی شمر در سال فتح مکه در گذشت. - فروة بن عمرو جذامی کارگزار قیصر در عمان، از سرزمین بلقا بود رسول خدا(ص) برای او نامه ای نوشت، ولی او خودش مسلمان شد و نامه ای درباره اسلام آوردن خود به رسول خدا(ص) نوشت و آن را همراه با هدیه ای توسط یکی از افراد قوم خود به نام مسعود بن سعد فرستاد رسول خدا(ص) نامه او را خواند و هدیه اش را پذیرفت و پاسخ نامه اش را نوشت و به مسعود بن سعد دوازده و نیم اوقیه، یعنی پانصد درهم، جایزه عطا فرمود. - پیامبر خدا(ص) سلیط بن عمرو عامری را که او نیز یکی از آن شش نفر بود، همراه بانامه ای برای دعوت به اسلام، نزد هوذة بن علی حنفی فرستاد سلیط بر او وارد شد هوذة او را میهمان کرد و به وی بخشش کرد و نامه پیامبر را خواند و به سلیط جواب صریحی نداد و به پیامبر(ص) نوشت: آن چه بدان دعوت می کنی، بسیار نیکو و زیباست من شاعر و خطیب قوم خود هستم و عرب ها به موقعیت من احترام می گذارند پس، برای من فرماندهی منطقه ای را تعیین کن تا از تو پیروی کنم او به سلیط پاداشی داد و جامه هایی از پارچه های هجر بر وی پوشانید سلیط همه آن ها را خدمت پیامبر آورد و گفته های او را به اطلاع ایشان رساند پیامبر نامه هوذة را خواند و فرمود: اگر به اندازه غوره خرمایی زمین از من بخواهد به او نخواهم داد خودش و هر آن چه دارد نابود باد! چون پیامبر از فتح مکه برگشت جبرئیل خبر مرگ هوذة را به آن حضرت داد. - ابوسفیان: زمانی که در شام بودم نامه ای از رسول خدا(ص)، برای هرقل آورده شد هرقل گفت: آیا از قوم این مردی که می گوید پیامبر است کسی در این جا هست. گفتند: آری. ابوسفیان می گوید: من با چند نفر از قریش احضار شدیم وقتی بر هرقل وارد شدیم او ما را در برابر خود نشاند و همراهانم را پشت سرم نشاندند. آن گاه به مترجم خود گفت: از او بپرس که حسب و نسب وی (پیامبر) در میان شما چگونه است؟ من گفتم: او در میان ما از حسب و نسب برخوردار است

پرسید: آیا از پدران او کسی پادشاه بوده است؟ من گفتم: نه پرسید: آیا پیش از فگک ن م؟ ت ساه نوگچ آن که دعوی نبوت کند، اورابه دروغگویی متهم می کرده اید؟ من گفتم: نه پرسید: چه کسانی از او پیروی می کنند، اشراف یا مردمان فرودست؟ ابوسفیان می گوید: گفتم: مردمان فرودست پرسید: آیا روز به روز بر تعداد آن ها افزوده می شود یا کاسته می گردد؟ گفتم: نه بلکه افزوده می شوند پرسید: آیا پیش آمده است که فردی از آن ها پس از پذیرفتن دین او، به علت خشم و نارضایتی از وی دینش را ترک کند؟ گفتم: نه پرسید: وضعیت جنگ شما با او چگونه بوده است؟ گفتم: بین ما و او جنگ های سختی در می گرفت و او از ما می کشت و ما هم از او می کشتیم پرسید: آیا خیانت و پیمان شکنی می کند؟ گفتم: نه، در این مدتی که ما با او بوده ایم چنین عملی از وی مشاهده نکرده ایم پرسید: آیا پیش از او کسی چنین دعوی کرده است؟ ابوسفیان می گوید: گفتم: نه. هرقل گفت: اگر آن چه درباره او می گویی حقیقت داشته باشد، بی گمان او پیامبر است من می دانستم که او ظهور خواهد کرد، اما گمان نمی کردم که از شما باشد اگر برایم امکان داشت، دوست داشتم ملاقاتش کنم و اگر نزد وی می بودم، پاهایش را می شستم پادشاهی او به آن چه زیر پای من است خواهد رسید. ابوسفیان می گوید: هرقل سپس نامه رسول خدا را خواست و آن را بدین شرح خواند: بسم الله الرحمن الرحيم از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم درود بر کسی که از راه راست پیروی کند اما بعد، من تو را به دعوت اسلام فرامی خوانم مسلمان شو تا به سلامت (و در امان) مانی، اسلام بیاور تا خداوند به تو دو برابر مزد دهد و اگر نپذیری، گناه رعیت به گردن توست ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم و آن این که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم. وقتی نامه را به پایان برد، سر و صدا بلند شد و همه در همه جا پیچید و دستور داد ما را از حضور او بیرون بردند وقتی بیرون رفتیم، به همراهانم گفتم: کار پسر ابو کبشه (پیامبر) بالا گرفت. - دحیه کلبی: رسول خدا (ص) مرا بانامه ای به سوی قیصر فرستاد او به اسقف پیغام داد و خبر محمد (ص) و نامه ایشان را به اطلاع وی رسانید اسقف گفت: این همان پیامبری است که انتظارش را می کشیدیم و عیسی بن مریم آمدن او را به ما بشارت داده است اسقف سپس گفت: من به او ایمان می آورم و پیروش می شوم قیصر گفت: اما من اگر این کار را بکنم پادشاهیم از بین می رود او سپس گفت: از قوم او در این جا یک نفر را پیش من بیاورید تا درباره وی (پیامبر) سؤالاتی کنم. ابوسفیان و گروهی از قریش قبلاً برای تجارت وارد شام شده بودند قیصر آنان را احضار کرد و گفت: کسی از شما که با او خویشاوندیش نزدیکتر است، نزدیک من بیاید ابوسفیان پیش رفت قیصر گفت: من درباره این مردی که می گوید پیامبر است سؤالاتی می کنم آن گاه به همراهان ابوسفیان گفت: اگر او پاسخ دروغ داد، شما بگوئید دروغ می گوید ابوسفیان می گوید: اگر شرم از این نبود که همراهانم مرا به دروغگویی نسبت دهند، خلاف واقعیت را به هرقل می گفتم هرقل پرسید: نسب و موقعیت خانوادگی او در میان شما چگونه است؟ من گفتم: معتبر است پرسید: آیا کس دیگری از شما چنین دعوی کرده است؟ گفتم: خیر پرسید: آیا قبلاً او را به دروغگویی متهم می کردید؟ گفتم: خیر پرسید: اشراف و بزرگان قوم از او پیروی می کنند یا مردمان فرودست؟ گفتم: مردمان فرودست پرسید: آیا تعدادشان (پیوسته) زیاد می شود یا کم؟ گفتم: زیاد می شوند پرسید: آیا کسی از آن ها به سبب نارضایتی از دینش، مرتد هم می شود؟ گفتم: خیر پرسید: آیا خیانت و پیمان شکنی می کند؟ گفتم: خیر پرسید: آیا با شما جنگ هم کرده است؟ گفتم: آری پرسید: جنگ شما و او چگونه است؟ گفتم: سخت و شدید گاهی او پیروز می شود و گاهی ما هرقل گفت: این نشانه نبوت است پرسید: به شما چه دستور می دهد؟ گفتم: به ما دستور می دهد تنها خدا را پرستیم و چیزی شریک او قرار ندهیم ما را از آن چه پدرانمان می پرستیدند باز می دارد، ما را به نماز و روزه و پاکدامنی و راستگویی و امانتداری و وفای به عهد فرمان می دهد هرقل گفت: این ها ویژگی پیامبر است من اطلاع داشتم که او ظهور خواهد کرد، اما گمان نمی کردم از شما مردم باشد زودا که او آن چه را زیر این دوپای من است تصرف کند اگر می

توانستم نزد او بروم، بی گمان به دیدارش می شتافتم و اگر نزدی می بودم پاهایش را می شستم نصارا دوراسقف را گرفتند تا او را بکشند هرقل گفت: نزدسالارت برو و سلام مرا به او برسان و به اطلاعات برسان که من گواهی می دهم خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست و نصارا از این کار من، درخشمند هرقل سپس به میان نصارا رفت و آن ها او را کشتند. - پیامبر خدا(ص) در نامه ای به امپراتور روم نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از محمدرسول الله بنده و فرستاده او به هرقل بزرگ روم درود بر کسی که از راه راست پیروی کند اما بعد، من تو را به دعوت اسلام فرا می خوانم اسلام بیاور تا به سلامت مانی مسلمان شو تا خداوند اجر تو را دو برابر دهد اگر نپذیری گناه رعیت به عهده توست ای اهل کتاب، بیاید بر سرسخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و هر یک از ما دیگری را به جای خداوند، خدایگان نگیرد پس اگر اعراض کردند، بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم. - ابن مهدی مطامیری در مجالس خود نوشته است که پیامبر خدا(ص) به خسرو نوشت: از محمد رسول خدا به خسرو پسر هرمزد، اما بعد، اسلام بیاور تا به سلامت مانی، در غیر این صورت به خدا و رسول او اعلام جنگ کن درود بر کسی که از راه راست پیروی کند. وقتی نامه به خسرو رسید، با بی اعتنایی آن را پاره کرد و گفت: این کیست که مرا به دین خود فرا می خواند و نام خودش را پیش از نام من می آورد؟ او مشتی خاک برای پیامبر فرستاد حضرت فرمود: خداوند پادشاهی او را از هم دردم، چنان که نامه مرا پاره کرد بدانید که به زودی سلطنت او را متلاشی خواهید کرد او برای من مشتی خاک فرستاده است بدانید که به زودی خاک او را تصرف خواهید کرد. - محمد بن اسحاق: پیامبر خدا(ص) عبدالله بن حذافه بن قیس را به نزد خسرو پور هرمز، پادشاه ایران، فرستاد و به او نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از محمد رسول خدا به خسرو بزرگ ایران درود بر کسی که از راه راست پیروی کند و به خدا و فرستاده او ایمان آورد من تو را به دعوت خدای عزوجل فرامی خوانم، زیرا که من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم تا آن را که زنده است هشدار دهم و سخن حق برای کافران معلوم شود پس، اسلام بیاور تا به سلامت مانی و اگر امتناع ورزی، گناه مجوسیان به گردن توست. - در ((الخراج و الجراح)) آمده است: خسرو به فیروز دیلمی که از بقایای یاران سیف بن ذی یزن بود، نوشت: این بنده ای را که نام خودش را پیش از نام من می آورد و گستاخانه مرا به دینی غیر از دین خود دعوت می کند، نزد من روانه کن فیروز نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: خداوند من مرادستور داده تو را نزد او برم رسول خدا(ص) فرمود: خداوند من مرا خبر داد که خداوند تو دیشب کشته شد در این هنگام خبر رسید که فرزند او شیرویه در آن شب بر وی حمله برده و او را کشته است پس، فیروز و همراهانش اسلام آوردند زمانی که کذاب عبسی سر برداشت رسول خدا(ص) فیروز را برای کشتن او فرستاد او از بام بالا رفت و گردنش را پیچاند و او را کشت. - پیامبر خدا(ص) به گروهی (راهزن) که در کوه تهامه جمع شده و کاروانیان کنانه و مزینه و حکم و قاره و شماری از بردگان آنان را تاراج کرده بودند و پس از پیروزی رسول خدا(ص) نمایندگانی به حضور آن حضرت فرستاده بودند، چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم این نامه ای است از محمد نبی فرستاده خدا به بندگان آزاده شده خداوند که اگر ایمان بیاورند و نماز بگذارند و زکات بپردازند بندگان ایشان همگی آزادند و مولای ایشان محمد است و هر کس از ایشان که از قبیله ای است به آن قبیله برگردانده نمی شود و اگر خونی به گردن دارند یا مالی گرفته اند، از خود ایشان است (و بخشیده می شوند) و اگر طلبی از مردم دارند، باید به ایشان برگردانده شود و هیچ ستم و ظلمی به ایشان نخواهد شد و در پناه خدا و در پناه محمد هستند والسلام علیکم. - انس: پیامبر خدا(ص) به کسری و قیصر و نجاشی و دیگر زمامداران نامه نوشت و آنان را به (تسلیم در برابر) خدای متعال دعوت کرد این نجاشی همان نجاشی نیست که پیامبر(ص) بر او درود فرستاد. - ابن عباس: رسول خدا(ص) به کفار این آیه را می نوشت: ((تعالوا الی کلمة سوایننا و بینکم)).

- امام علی (ع) - در وصف پیامبران - : آنان را در برترین امانتگاه به ودیعه نهاد و در بهترین قرارگاه جایشان داد تا آن که کرامت خداوند سبحانه و تعالی به محمد(ص) رسید پس او را از برترین رویشگاه و از ارجمندترین کشتگاه بیرون آورد، از شجره ای که پیامبران خود را از آن آشکار نمود و امنای خویش را از آن برگزید خانواده اش بهترین خانواده و دودمانش بهترین دودمان و شجره اش بهترین شجره است ، این شجره در حرم (الهی) رویید و درما و دومن (کشتزار) کرم و بزرگواری بالید، شاخه هایش بلند است و میوه هایش دست نیافتنی . - دودمان او بهترین دودمان است و شجره اش بهترین شجره ، شاخه هایش راست است و میوه هایش آویخته ، زادگاهش مکه است و هجرتش به مدینه طیه ، در آن جا آوازه اش بلند شد و صدای (دعوت) او به همه جا کشیده شد. - پیامبر خدا(ص) : من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم خدای متعال آفریدگان را بیافرید و مرا در (پشت) بهترین آنان قرار داد آن گاه آنان را به دو گروه تقسیم کرد و (باز) مرا در بهترین گروه آنان جای داد سپس آنان را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین قبیله آنان قرار داد آن گاه آنان را به خاندان ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد پس من از بهترین خاندان ها و پاکترین شما هستم . - خدای متعال آفریدگان خویش را بیافرید و آنان را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در بهترین گروه قرار داد سپس آنان را قبیله قبیله ساخت و مرا در بهترین قبیله جای داد آن گاه آنان را به خاندان ها تقسیم نمود و مرا در بهترین خاندان آن ها قرار داد بنابراین ، من از بهترین قبیله و بهترین خاندان هستم . - امام علی (ع) : گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خدا و مهتر بندگان اوست هرگاه خداوند خلق را به دو گروه تقسیم کرد، او را در بهترین گروه آن قرار داد.

### ویژگی های پیامبر(ص) یتیم .

قرآن : ((مگر نه تو را یتیم یافت ، پس پناه داد)). - در مجمع البیان آمده است : زمانی که رسول خدا(ص) در شکم مادرش بود و یانداک زمانی پس از ولادت او، پدر بزرگوارش در گذشت و دو ساله بود که مادرش از دنیا رفت و در هشت سالگی جد خود را از دست داد. - ابن عباس - در پاسخ به سؤال از آیه ((مگر نه تو را یتیم یافت ، پس پناه داد)) - : در حقیقت رسول خدا از آن رو یتیم نامیده شده که در پهنه زمین هیچ کس ، از اولین و آخرین ، نظیر او نبود لذا خداوند عزوجل بابر شمردن نعمت های خود بر آن حضرت منت نهاده می فرماید : ((مگر نه تو را یتیم یافت )) یعنی یگانه و بی مانند ((پس ، پناه داد)) یعنی مردم را به سوی تو کشاند و فضیلت و ارزش تو را به ایشان شناساند و آن ها تو را شناختند. - امام باقر یا امام صادق (ع) - درباره آیه ((مگر نه تو را یتیم یافت ، پس پناه داد)) - : یتیم به معنای کسی است که مانند ندارد به همین دلیل دردانه را ((یتیمه)) می گویند، چون نظیر ندارد. - امام رضا(ع) ، خداوند عزوجل به پیامبرش محمد(ص) فرمود : ((مگر نه تو را یتیم یافت ، پس پناه داد)) می فرماید : مگر نه این که تو را یگانه (و دردانه) یافت و مردم را به سوی تو کشاند. - امام باقر و امام صادق (ع) - درباره آیه ((مگر نه تو را یتیم یافت ، پس پناه داد)) - : یعنی مردم را به سوی تو کشاند (و آنان را متوجه ارزش تو کرد).

### فقیر .

قرآن : ((و تو را فقیر یافت و بی نیاز گردانید)). - امام علی (ع) - در وصف پیامبران - : آنان جماعتی مستضعف بودند و خداوند ایشان را با گرسنگی آزمود و با رنج و مشقت امتحانشان فرمود اما خداوند سبحان فرستادگان خود را صاحبان اراده های نیرومند قرار داد و از نظر حالات ظاهری ضعیف و فقیر اما توام با قناعتی که دل ها و چشم ها را پر از بی نیازی می کرد و همراه بانیازمندی و فقری که چشم ها و گوش ها را از ناراحتی لبریزی می ساخت . - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است : آن حضرت از ویژگی های مردمان ضعیف و تهیدست برخوردار بود، ویژگی هایی که اگر بخشی از آن ها در شخصی باشد، کارش

پريشان می شود آن حضرت یتیم و فقیر و ناتوان و تنها و غریب بود، نه قلعه و حصاری داشت و نه شکوه و شوکتی و دشمن بسیار داشت، با همه این احوال، منزلتی والا و جایگاهی بلند یافت و این خود نشان و دلیل بر نبوت او شد. صحرانشین خشن و درشتخوی هرگاه چهره بزرگوارانه آن حضرت را می دید، می گفت: به خدا قسم که این، چهره آدم دروغگو نیست در سختی های زمان تحت تعقیب، استوار و نستوه بود و در شداید و دشواری های زمانی که گرفتار جنگ و غارتگری های دشمن بود، پایدار و شکیبیا به دنیا بی اعتنا بود و به آخرت راغب و مشتاق بنابراین، سلطنت او استوار و پا برجا گشت. - پیامبر خدا(ص) : فقر افتخار من است.

### درس ناخوانده.

قرآن: ((و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و بادست (راست) خود کتابی نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند)). (و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی توحی کردیم در حالی که تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان (کدام است) ولی آن را نوری گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نمایم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی)). - امام رضا(ع) - در مباحثات خود با پیروان ادیان، در اثبات نبوت حضرت محمد(ص) - از جمله نشانه های (نبوتش) این است که آن حضرت یتیم و فقیر و چوپان و مزد بگیر بود نه کتابی آموخت و نه به محضر آموزگاری آمد و شد کرد سپس قرآنی آورد که در آن کلمه به کلمه داستان های پیامبران و سرگذشت آنان و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت، آمده است.

### برخوردار از خویی والا.

قرآن: ((و راستی که تو را خویی والا است)). - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: پیامبر خدا(ص) پیش از آن که مبعوث شود، بیست خصلت از خصلت های پیامبران را دارا بود که اگر فردی یکی از آن ها را داشته باشد، دلیل بر عظمت اوست چه رسد به کسی که همه آن ها را دارا باشد! آن حضرت پیامبری امین، راستگو، ماهر، باصالت، شریف، والا مقام، سخور، خردمند، با فضیلت، عبادت پیشه، بی اعتنا به دنیا، سخاوتمند، دلیر و جنگاور، قانع، فروتن، بردبار، مهربان، غیرتمند، صبور، سازگار و نرمخو بود، با هیچ منجم و کاهن و پیشگویی در نیامیخت. - انس: رسول خدا(ص) نیک خوترین مردمان بود. - عایشه - در پاسخ به این سؤال که اخلاق پیامبر(ص) در محیط خانه چگونه بود: - خوش خوترین مردمان بود نه دشنام می داد و نه بد زبانی می کرد و نه در کوچه و بازار هیاهو به راه می انداخت و نه بدی را به بدی جبران می کرد، بلکه می بخشید و گذشت می کرد. - کعب الاحبار - در پاسخ به سؤال از اوصاف پیامبر(ص) در تورات: - اینچنین او را می یابیم: محمد پسر عبدالله نه بد زبان است و نه در کوچه و بازار هیاهو به راه می اندازد و بدی را با بدی پاسخ نمی دهد، بلکه می بخشد و گذشت می کند. - کعب الاحبار: ما در تورات چنین می خوانیم: محمد پیامبر برگزیده، نه تندخوست و نه خشن و نه اهل جار و جنجال در کوچه و بازار، بدی را با بدی جواب نمی دهد، بلکه می بخشد و گذشت می کند. - حسن: گروهی از اصحاب پیامبر(ص) جمع شدند و گفتند: چه خوب است کسی را پیش همسران رسول خدا(ص) بفرستیم و از نحوه رفتار آن حضرت در خانه اش سؤال کنیم تا بلکه ایشان را سرمشق خود قرار دهیم آنان کسی را پیش یکایک همسران پیامبر فرستادند و آن فرستاده (از همه آنان) یک پاسخ آورد: شما از اخلاق پیامبران می پرسید اخلاق او (همان دستورات) قرآن است رسول خدا شب ها را نماز می خواند و می خوابد و روزه می گیرد و روزه می گشاید و با خانواده خود می آمیزد. - ابراهیم بن محمد، یکی از فرزندان علی(ع): علی(ع) هرگاه پیامبر(ص) را وصف می کرد، می فرمود: او خاتم پیامبران است بخشنده ترین مردم بود و دلیرترین و راستگوترین و پایبندترین آنان به عهد و

پیمان از همه نرمخوتر بود و رفتارش بزرگوارانه تر [هرکس بدون سابقه قبلی او را می دید، هیبتش او را می گرفت و هر که با وی آمیزش می کرد او را می شناخت دوستدارش می شد هر که می خواست آن حضرت را وصف کند، می گفت: نظیر او را در گذشته و حال ندیده ام] - عایشه: رسول خدا (ص) هرگاه میان دو کار مخیر می شد آن را که آسانتر بود انتخاب می کرد و این در صورتی بود که آن کار گناهی نبود اما اگر گناه بود از همه مردم بیشتر از آن دوری می ورزید. - امام علی (ع): هیچ گاه دو کار برایش پیش نیامد، مگر این که دشوارترین آن را برگزید. - محمد بن حنفیه: رسول خدا (ص) تقریباً هیچ گاه به چیزی ((نه)) نمی گفت هرگاه از او چیزی خواسته می شد اگر می خواست آن را انجام دهد، می فرمود: آری و اگر نمی خواست انجامش دهد سکوت می کرد و در نتیجه، طرف می فهمید که حضرت به آن کار تمایلی ندارد. - عایشه: رسول خدا (ص) نرمخوترین و بزرگوارترین مردم بود او هم مردی چون مردان شما بود، با این تفاوت که همواره خنده و تبسم بر لب داشت. - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: پیامبر خدا (ص) بر نمی خاست و نمی نشست مگر با ذکر خدا. - عبدالله بن حارث: من احدی را ندیده ام که به اندازه رسول خدا (ص) لبخند بر لب داشته باشد. - سعید مقبری: رسول خدا (ص) هرگاه کاری انجام می داد بر آن مداومت می ورزید و این طور نبود که آن را یک بار انجام دهد و یک بار انجام ندهد. - عطا بن یسار: جبرئیل نزد پیامبر (ص) که در منطقه بالای شهر مکه در حال تکیه دادن غذا می خورد، آمد و گفت: ای محمد، شاهانه غذا می خوری! پس پیامبر (ص) راست نشست. - امام صادق (ع): پیامبر خدا (ص) از زمانی که خداوند عزوجل او را برانگیخت، در حال تکیه دادن غذا نخورد و خوش نداشت که مانند پادشاهان باشد اما ما نمی توانیم این کار را بکنیم. - امام علی (ع): در وصف پیامبر (ص) - ((او بخشنده ترین و دلیرترین، راستگوترین، خوش عهد و پیمان ترین و نرمخوترین مردم بود و رفتارش از همه بزرگوارانه تر بود هرکس بدون سابقه قبلی آن حضرت را می دید، هیبتش او را می گرفت و هرکس با وی می امیخت می کرد و او را می شناخت، دوستدارش می شدن نظیر او را در گذشته و حال ندیده ام.

- امام صادق (ع): مردی نزد رسول خدا (ص) آمد دید جامه آن حضرت کهنه و فرسوده است پس دوازده درهم به ایشان تقدیم کرد حضرت فرمود: ای علی، این درهم ها را بگیر و با آن ها برایم لباسی بخر تا بپوشم علی (ع) می فرماید: من به بازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و خدمت رسول خدا (ص) آوردم حضرت به آن نگاهی کرد و فرمود: ای علی، اگر پیراهن دیگری باشد بیشتر دوست دارم فکر می کنی صاحبش آن را پس بگیرد؟ عرض کردم: نمی دانم فرمود: برو بین من نزد فروشنده پیراهن رفتم و گفتم: رسول خدا (ص) از این خوشش نمی آید و پیراهن دیگری می خواهد بنابراین، این را از ما پس بگیر فروشنده درهم ها را به من برگرداند و من آن ها را خدمت رسول خدا (ص) آوردم حضرت همراه علی (ع) به بازار آمد تا پیراهنی بخرد در بین راه کنیزکی را دید که کناری نشسته است و می گرید رسول خدا (ص) به او فرمود: چه شده است؟

دخترک گفت: ای رسول خدا(ص)، خانواده ام به من چهار درهم دادند تا برایشان چیزی بخرم اما این درهم ها گم شده اند و من جرات نمی کنم پیش آن ها برگردم رسول خدا(ص) چهار درهم به او داد و فرمود: پیش خانواده ات برگرد سپس رسول خدا(ص) به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم خریداری کرد و آن را پوشید و خدای عزوجل را سپاس گفت و از بازار بیرون آمد مردی را دید که برهنه است و می گوید: هر که مرا بپوشاند، خداوند از جامه های بهشت بر او بپوشاند رسول خدا(ص) پیراهنی را که خریده بود در آورد و به آن سائل پوشاند سپس به بازار برگشت و با چهار درهم باقیمانده پیراهن دیگری خرید و آن را پوشید و خدا را سپاس گفت و به سوی خانه اش برگشت ناگاه دید که همان کنیزک سر راه نشسته است و می گوید رسول خدا(ص) به او فرمود: چرا پیش خانواده ات نمی روی؟ عرض کرد: ای رسول خدا(ص) من دیر کرده ام و می ترسم مرازنند رسول خدا(ص) فرمود: جلو بیفت و راه خانه تان را به من نشان بده، رسول خدا(ص) رفت تا به در خانه آن ها رسید و ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه، اما جوابی نیامد، حضرت دوباره سلام داد باز هم جواب ندادند پیامبر بار دیگر سلام داد، این بار اهل خانه جواب دادند: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای رسول خدا حضرت به آنان فرمود: چرا بار اول و دوم جواب سلام مرا ندادید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، سلام شما را شنیدیم ولی دوست داشتیم آن را زیاد بگویید رسول خدا(ص) فرمود: این کنیزک در آمدن به خانه دیر کرده است، او را اذیت نکنید عرض کردند: ای رسول خدا، او را به میمنت قدم شما آزاد کردیم رسول خدا(ص) گفت: خدا را سپاس، بابرکت تر از این دوازده درهم ندیده بودم خداوند با آن ها دو برهنه پوشانید و انسانی را آزاد کرد.

### امین .

قرآن: ((در آن جا (هم) مطاع (و هم) امین است)). - پیامبر خدا(ص): هان! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم. - کشف الغمّة: یکی از نام های پیامبر(ص) ((امین)) است که بر گرفته از امانت و امانتداری و خوش قولی است. پیش از آن که پیامبر مبعوث شود عرب ها آن حضرت را امین می نامیدند، چون امانتداری او را دیده بودند اصولاً هر کسی که از خلف وعده و دروغگویی او ایمن باشی، چنین شخصی امین است از همین رو، خداوند از جبرئیل (ع) با این صفت یاد کرده و فرموده است: ((در آن جا (هم) مطاع (و هم) امین است)). - ابن اسحاق: پیش از آن که به رسول خدا(ص) وحی نازل شود، قریش به آن حضرت امین می گفتند. - ابن اسحاق آن جا که از موضوع ساختن کعبه پیش از بعثت سخن می گوید، می نویسد: قبایل قریش برای ساختن کعبه سنگ جمع کردند و هر قبیله ای جداگانه جمع آوری می کرد آن ها پایه های کعبه را بالا بردند تا به جایگاه رکن - یعنی حجر الاسود - رسید در این هنگام بایکدیگر بحثشان شد و هر قبیله ای می خواست او حجر الاسود را در محل خودش قرار دهد نه دیگری. آن ها در مسجد جمع شدند و به مشورت پرداختند و هر یک دیگری را به انصاف دعوت کرد بعضی از راویان گفته اند: ابو امیّه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که در آن سال مسن ترین فرد قریش بود، گفت: ای گروه قریش، بیایید اولین کسی را که از در این مسجد وارد شد داور میان خود قرار دهید قریش موافقت کردند نخستین کسی که بر آنان وارد شد، رسول خدا(ع) بود وقتی قریش او را دیدند گفتند: این مرد امین است، ما قبول داریم، او محمد است. چون پیامبر به آن ها رسید، موضوع را به اطلاع ایشان رساندند حضرت فرمود: پارچه ای برایم بیاورید پارچه را آوردند پیامبر حجر الاسود را برداشت و با دست خود روی پارچه گذاشت و سپس فرمود: هر قبیله ای گوشه ای از پارچه را بگیرد و همگی آن را بلند کنید قریش این کار را کردند و وقتی به محل نصب رسید، پیامبر آن را با دست خود برداشت و در جایگاهش قرار داد و آن گاه روی آن را ساخت. - ابن عباس یا محمد بن جبیر بن مطعم - درباره ساختن کعبه -: وقتی به محل نصب حجر الاسود در کعبه رسیدند، هر قبیله ای گفت: ما برای نصب سزاوارترین کار اختلاف بالا گرفت تا جایی که بیم درگیری و کشتار می رفت،

اما سرانجام قرار گذاشتند نخستین کسی که از باب بنی شبیه وارد شد حجر الاسود را نصب کندهمگان گفتند: ما راضی هستیم و قبول می‌کنیم رسول خدا (ص) نخستین کسی بود که از باب بنی شبیه وارد شد و چون او را دیدند گفتند: این مرد امین است و به هر حکمی که بدهد راضی هستیم. - داود بن حصین - در اوصاف پیامبر (ص) - : او مردی بود که از همه قوم خود جوانمردتر، نیک‌خوتر، خوش‌برخوردتر، همسایه‌دارتر، بردبارتر، امانت‌دارتر، راستگوتر و از بد زبانی و آزار رسانی به دورتر بود هرگز دیده نشد که با کسی کشمکش و مجادله کند خداوند اخلاق و خصال پسندیده را در وجود آن حضرت جمع کرده بود تا جایی که قومش او را امین نامیدند و در مکه غالباً با لقب امین از ایشان یاد می‌شد. - ابن اسحاق : خدیجه دختر خویلد بانویی تاجر و بزرگ زاده و ثروتمند بود مردم را برای تجارت با اموال خود استخدام می‌کرد و در قبال کارشان مقدار معینی از سود حاصل از تجارت به ایشان می‌داد قریش مردمی تاجر پیشه بودند وقتی خبر راستگویی و امانتداری و خلق و خویهای پسندیده پیامبر به گوش خدیجه رسید، کسی را نزد آن حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد با اموالی از او برای تجارت به شام رود.

### راستگو.

- ابن عباس : چون آیه ((و خویشان نزدیک را هشدار ده)) نازل شد، رسول خدا (ص) بالای کوه صفا رفت و بانگ زد: ای گروه قریش، قریش گفتند: این محمد است که از فراز صفا فریاد می‌زند پس، همگی جمع شدند و آن جا رفتند و گفتند: چه شده است ای محمد؟ فرمود: اگر من به شما بگویم که در پشت این کوه گروهی سواره هستند حرف مرا باور می‌کنید؟ گفتند: آری، تو در میان ما متهم و بدنام نیستی و هرگز دروغی از تو نشنیده ایم فرمود: اینک، من شما را از عذابی سخت بیم می‌دهم ای فرزندان عبدالمطلب، ای فرزندان عبد مناف، ای فرزندان زهره، - به همین ترتیب همه خاندان‌ها و تیره‌های قریش را نام برد خداوند به من فرمان داده است که به خویشان نزدیکم اعلام خطر کنم و من نمی‌توانم هیچ گونه سودی در دنیا و بهره‌ای در آخرت برای شما تضمین کنم، مگر این که بگوئید: معبودی جز الله نیست در این هنگام ابو لهب گفت: هلاکت و زیان باد تو را! برای همین ما را جمع کردی؟ در این هنگام خداوند تبارک و تعالی سوره ((تبت یذا ابی لهب و تب)) را نازل فرمود. - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: روایت شده است که چون آیه ((و خویشان نزدیک را هشدار ده)) نازل شد، رسول خدا (ص) روزی بالای کوه صفا رفت و فریاد زد: هشدار! قریش جمع شدند و گفتند: چه خبر است؟ پیامبر فرمود: آیا اگر به شما بگویم که دشمن بامدادان یا شبانگاه بر شما یورش خواهد آورد، سختم را باور می‌کنید؟ گفتند: آری فرمود: پس، اینک من شما را از عذابی سخت بر حذر می‌دارم ابو لهب گفت: هلاکت و زیان باد تو را! برای چنین چیزی ما را صدا زدی؟ در این هنگام، سوره تبت نازل شد. - پیامبر خدا (ص) : ای مردم، بلد راه به کسان خود دروغ نمی‌گوئید و من اگر هم دروغگو بودم (دست کم) به شما دروغ نمی‌گفتم به خدایی که معبودی جز او نیست، من فرستاده به حق خدا به سوی شما خصوصاً و به سوی همه مردم عموماً هستم به خدا قسم همان گونه که می‌خواهید می‌میرید و همان گونه که بیدار می‌شوید، برانگیخته خواهید شد و مطابق کردارتان حسابرسی خواهید شد و در برابری، پاداش نیک خواهید یافت و در برابری، کیفر بد خواهید چشید بهشت جاویدان در کار است و دوزخ همیشگی. - ابن جریر : هنگامی که پیامبر (ص) دعوت خود را به قبایل عرضه می‌کرد، نزد بنی کلاب آمده آن‌ها گفتند: ما به این شرط با تو بیعت می‌کنیم که بعد از تو کار (خلافت) به مامنتقل شود پیامبر فرمود: کار دست خدا است اگر او خواست به شما خواهد رسید و اگر نخواست به دیگری واگذار خواهد شد بنی کلاب رفتند و بیعت نکردند و گفتند: ما در راه تو شمشیر نمی‌زنیم که بعداً دیگران را بر ماحکومت دهی! - عامر بن طفیل، همان کسی که خواست پیامبر را غفلتاً بکشد، به آن حضرت گفت: ای محمد، اگر مسلمان شوم چه به من می‌رسد؟ حضرت فرمود: در سود و زیان اسلام شریک خواهی بود گفت: مرا والی بعد از خودت قرار می‌دهی؟ فرمود: این سمت نه از آن تو خواهد بود نه از آن قوم و قبیله تو، اما دهنه

های اسبان (فرماندهی سواران) را به دست تو می سپارم تا در راه خدا بجنگی . - پیامبر خدا(ص) : همانا بهترین سخن راست ترین آن است .

### نفرت شدید پیامبر از دروغگویی .

- عایشه : منفورترین اخلاق نزد پیامبر(ص) دروغگویی بود. - پیامبر(ص) هرگاه می فهمید یکی از اعضای خانواده اش دروغی گفته است , چندان از او اعراض می فرمود تا توبه می کرد. - هیچ اخلاقی نزد رسول خدا منفورتر از دروغگویی نبود هرگاه مطلع می شد کسی دروغی گفته است , مهرش از دل او بیرون می رفت تا وقتی که می فهمید توبه کرده است این مطلب را احمد و بزار با لفظ و تعبیر خود و ابن حبان نیز در صحیحش نقل کرده اند عبارت او چنین است : عایشه گفت : هیچ خصلتی نزد رسول خدا(ص) منفورتر از دروغگویی نبود گاه فردی نزد آن حضرت دروغی می گفت و ایشان همچنان از او دلگیر بودند تا آن که متوجه می شدند از آن دروغ توبه کرده است حاکم نیز این مطلب را روایت کرده و گفته است : سندش صحیح است عبارت حاکم چنین است . عایشه گفت : نزد رسول خدا(ص) چیزی منفورتر از دروغ نبود و از هر کس دروغی هرچند کوچک می شنید, مهر او را از دل خود بیرون می کرد تا زمانی که از آن توبه می کرد. - هیچ خصلتی نزد رسول خدا(ص) منفورتر از دروغ نبود و هرگاه مطلع می شد یکی از اصحابش دروغی گفته است , به او بی اعتنایی می کرد تا آن که می فهمید توبه کرده است . - عبدالله بن سلام : هنگامی که رسول خدا(ص) به مدینه آمد, مردم برای دیدن آن حضرت می شتافتند و کسی می گفت : رسول خدا(ص) وارد شد من هم با مردم رفتم تا ایشان را بینم وقتی چهره رسول خدا را دیدم متوجه شدم که چهره او چهره یک فرد دروغگو نیست عبدالله بن سلام می گوید : نخستین سخنی که از پیامبر شنیدم این بود که می فرمود : ای مردم , به یکدیگر سلام گوید و مردم را اطعام کنید و صله رحم به جا آورید و شب هنگام که مردم خفته اند, نماز بگزارید و به سلامت وارد بهشت شوید.

### دادگر.

قرآن : ((بنابر این , به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن و هوس های آنان را پیروی مکن و بگو : به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مامور شدم که میان شما به عدالت رفتار کنم خدا پروردگار ما و پروردگار شماست اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست میان ما و شما خصومتی نیست خدا میان ما راجع می کند و فرجام به سوی اوست)). - امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) نگاه های خود را میان اصحابش تقسیم می کرد و به این و آن یکسان می نگریست . - امام علی (ع) - در نامه خود به یکی از کارگزارانش : - در نیم نگاه ها و نگاه ها اشاره کردن ها و درود گفتن هایت با مردم به یکسان رفتار کن , تا بزرگان و قدرتمندان در بی عدالتی از تو طمع نکنند و ضعفا و فرودستان از دادگری تو نومید نشوند, والسلام . - در نامه خود به محمد بن ابی بکر : - در نیم نگاه و نگاه هایت با مردم به یکسان عمل کن , تا بزرگان و قدرتمندان در تو طمع نکنند که به سود آنان بی عدالتی ورزی و مردمان ناتوان و فرودست از عدالت و دادگری در برابر آنان نومید نشوند. - یک نفر یهودی از رسول خدا(ص) چند دینار طلبکار بود و آن ها را مطالبه کرد حضرت فرمود : ای مرد یهودی , فعلا چیزی ندارم که به تو بدهم او گفت : ای محمد, رهایت نمی کنم تا طلبم را بپردازم رسول خدا فرمود : پس , من هم با تومی نشینم حضرت در کنار او آن قدر نشست که در همان جا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را خواند اصحاب رسول خدا(ص) آن مرد را تهدید می کردند پیامبر به آنان نگاه کرد و فرمود : با او چه می کنید؟ عرض کردند : ای رسول خدا, یک نفر یهودی شما را نگهدارد؟ فرمود : پروردگارم عزوجل مرا مبعوث نکرده است که به معاهد و غیر معاهد ستم کنم چون روز بالا آمد مرد یهودی گفت : گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و نصف مالم را در راه خدا دادم به خدا قسم

این کار را با تونکردم، مگر برای این که اوصافی را که از تودر تورات آمده است امتحان کنم من اوصاف تو را در تورات چنین خوانده ام: محمد بن عبدالله زادگاهش مکه است و هجرتگاهش مدینه طیه نه تندخوست و نه خشن و نه داد و بیداد راه می اندازد و نه زبانش را به فحش و ناسزا می آلاید اکنون من گواهی می دهم که معبودی جز الله نیست و تو رسول خدا هستی و اینک اموال من در اختیار شماست و هرگونه که خداوند دستور داده درباره آن حکم فرما آن مردی یهودی مال و ثروت زیادی داشت امام علی (ع) سپس فرمود: بستر رسول خدا (ص) یک عبا بود و بالش او پوستی پر شده از لیف خرما یک شب آن را برای پیامبر دولا کردم صبح که شد پیامبر فرمود: این بستر، دیشب مرا از نماز باز داشت امام (ع) دستورات آن را یک لا کردند.

### شجاع.

- امام علی (ع): در جنگ بدر ما به پیامبر (ص) پناه می بردیم و آن حضرت از همه ما به دشمن نزدیکتر بود و در آن روز از همه ما شجاعت بیشتری نشان داد. - وقتی جنگ شدت می گرفت و دوسپاه به جان هم می افتادند، ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم و هیچ کس به دشمن نزدیکتر از آن حضرت نبود. - وقتی آتش جنگ شعله ور می شد و دوسپاه درگیر می شدند، ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم، زیرا هیچ یک از ما به دشمن نزدیکتر از پیامبر نبود. - برا بن عازب: هرگاه جنگ بالامی گرفت، ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم و کسی که جرات می کرد با او رویاروی شود (براستی) شجاع بود. - امام صادق (ع): چون آیه ((لا تکلف الا نفسک)) نازل شد، شجاعترین مردم کسی به حساب می آمد که در پناه رسول خدا، علیه وآله السلام، می جنگید. - انس: رسول خدا (ص) زیباترین و بخشنده ترین و شجاعترین مردم بود شبی مردم مدینه صدایی شنیدند و دچار وحشت شدند عده ای از مردم به طرف صدا حرکت کردند پیامبر که جلوتر از آن ها به طرف صدا رفته بود و سوار بر اسب برهنه ابو طلحه و شمشیر به دوش داشت برمی گشت، آن عده را دید و فرمود: نترسید، نترسید.

### مهربان.

قرآن: ((قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است)). ((پس، به (برکت) رحمت الهی، با آنان نرمخو (و پرمهر) شدی و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند پس، از آنان در گذر و برایشان آموزش بخواه و در کار(ها) با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد)). - انس: اخلاق رسول خدا (ص) چنین بود که هرگاه یکی از برادران خود را سه روز نمی دید، جویای حالش می شد اگر به مسافرت رفته بود برایش دعا می کرد و اگر در شهر بود به دیدنش می رفت و اگر بیمار بود، از او عیادت می کرد.

### بردار.

- انس: من با رسول خدا (ص) راه می رفتم و حضرت بردی نجرانی با حاشیه ای زیر و درشت بر تن داشت عربی بادیه نشین از راه رسید و ردای ایشان را محکم کشید من به گردن پیامبر (ص) نگاه کردم دیدم حاشیه ردا، از شدت کشیدن، روی گردن حضرت رد انداخته است آن بادیه نشین سپس گفت: ای محمد، دستور بده از مال خدا که نزدتوست به من بدهند پیامبر (ص) به طرف او برگشت و خنده ای کرد و سپس دستور داد به او چیزی عطا کنند.

### با شرم.

- ابوسعید خدری: پیامبر خدا(ص) با شرمتر از دختران پرده نشین بود. - رسول خدا(ص) از یک دختر پرده نشین با شرم تر بود و هرگاه از چیزی خوشش نمی آمد از چهره او می فهمیدیم. - رسول خدا(ص) چندان با شرم بود که هیچ چیز از او خواسته نمی شد مگر این که آن راعطا می کرد.

## فروتن.

- پیامبر خدا(ص): خدای متعال به من وحی فرمود که فروتن باشید، تا کسی به دیگری فخر نفروشد و کسی به کسی تعدی نکند. - امام صادق(ع): جبرئیل(ع) نزد رسول خدا(ص) آمد و او را (میان قبول پادشاهی و خزاین دنیا و ترک آن) مخیر کرد و از روی خیرخواهی به آن حضرت اشاره کرد که برای خدای متعال فروتنی کند (و دنیا را رد کند) پس رسول خدا برای فروتنی در برابر خدای تبارک و تعالی، چون بردگان غذا می خورد و مانند بردگان (روی زمین) می نشست. - امام باقر(ع): جبرئیل(ع) کلیدهای گنجینه های زمین را سه بار نزد پیامبر آورد و او را در انتخاب آن ها آزاد گذاشت، بدون آن که خدای تبارک و تعالی از آن چه در روز قیامت برایش آماده کرده است، چیزی بکاهد اما هربار پیامبر فروتنی در برابر خدای عزوجل را برگزید. - پیامبر خدا(ص): جبرئیل نزد من بود که فرشته ای از آسمان بر من فرود آمد این فرشته که بر هیچ پیامبری پیش از من فرود نیامده و بعد از من نیز بر احدی فرود نخواهد آمد، اسرافیل بود او گفت: سلام بر تو ای محمد، سپس گفت: من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم به من فرمان داده است تو را مخیر سازم که اگر خواهی پیامبری و بندگی را برگزین و اگر خواهی پیامبری و پادشاهی را من به جبرئیل نگاه کردم، او به من اشاره کرد که فروتنی کن پس من گفتم: پیامبری و بندگی را انتخاب کردم. - انس بن مالک: رسول خدا(ص) روی زمین می نشست و روی زمین غذا می خورد و دعوت بنده زرخیر را می پذیرفت و می فرمود: اگر به (خوردن) سردستی دعوت شوم می پذیرم و اگر پاچه ای برای من هدیه آورند، قبول می کنم و میش و بز خود را شخصاعقال می بست. - حمزه بن عبدالله بن عتبّه: در پیامبرش خصلت وجود داشت که در پادشاهان وجود ندارد: هر انسانی از سفید و سیاه ایشان را دعوت می کرد، دعوتش را می پذیرفت گاه خرمایی را روی زمین می دید و آن را برمی داشت و با این که می ترسید از خرماهای صدقه باشد، به دهان می گذاشت و بر الاغ برهنه بدون پالان سوار می شد. - پیامبر خدا(ص): من همان طور غذایی خورم که بنده می خورد و همان طور می نشینم که بنده می نشیند، زیرا من درحقیقت بنده هستم. پیامبر(ص) دو زانو می نشست. - امام باقر(ع): رسول خدا(ص) مانند بنده غذا می خورد و مانند بنده می نشست و روی زمین چیز می خورد و روی زمین می خوابید. - امام صادق(ع): رسول خدا(ص) روی زمین نشسته بود و غذا می خورد زن بدزبانی از کنار آن حضرت رد شد و گفت: ای محمد، به خدا قسم که تو مانند بنده غذا می خوری و مانند بنده می نشینی رسول خدا(ص) به او فرمود: وای بر تو! کدام بنده، بنده تر از من است؟ زن گفت: لقمه ای از غذایت به من بده رسول خدا لقمه ای به او داد زن گفت: نه به خدا، باید لقمه ای را که در دهانت هست به من بدهی پیامبر(ص) لقمه را از دهانش درآورد و به او داد و زن آن را خورد. - پیامبر خدا(ص): پنج کار است که تا زنده هستم رهایشان نمی کنم: غذا خوردن روی زمین با بندگان، سوار شدن بر الاغ برهنه، پوشیدن بز با دست خودم، پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن به کودکان، تا این کارها بعد از من سنت شود. - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: پیامبر خدا(ص) با تهیدستان می نشست و با مستمندان غذا می خورد. - امام باقر(ع): در روزگار رسول خدا(ص) مستمندان شب ها را در مسجد می خوابیدند یک شب پیامبر با مستمندانی که در مسجد بودند، نزدیک منبر در قابلمه ای افطار کرد سی مرد از غذای آن قابلمه غذا خوردند و سپس آن قابلمه برای همسران رسول خدا برگردانده شد که آن ها را هم سیر کرد. - یزید بن عبدالله بن قسیط: اصحاب صفه گروهی از اصحاب رسول خدا(ص) بودند که خانه نداشتند و به روزگار رسول خدا(ص) در مسجد می خوابیدند و روزها هم در سایه آن پناه می گرفتند و جایی جز مسجد نداشتند پیامبر شب ها به

هنگام غذا خوردن آنان را فرامی خواند و گروهی را میان اصحاب خود تقسیم می کرد که با آن ها غذا بخورند و گروهی هم باخود پیامبر غذا می خوردند، تا این که خدای متعال به آنان ثروتی عنایت فرمود. - ابوذر: رسول خدا(ص) در میان اصحاب خود می نشست به طوری که وقتی غریبه ای وارد می شد تا نمی پرسید، متوجه نمی شد کدام یک از آن ها رسول خدا(ص) است لذا ما از آن حضرت خواهش کردیم در جایی بنشیند که اگر غریبه ای وارد شد، ایشان را بشناسد بدین منظور سکویی از گل درست کردیم و حضرت روی آن می نشست و ما هم در دو طرف ایشان می نشستیم. - ابن مسعود: مردی نزد پیامبر(ص) آمد و با ترس و لرز شروع به صحبت با آن حضرت کرد پیامبر(ص) فرمود: آرام باش، من که پادشاه نیستم. - ابو مسعود: مردی خدمت پیامبر(ص) آمد و در حالی که بدنش می لرزید، با آن حضرت به صحبت پرداخت پیامبر فرمود: آرام باش، من که پادشاه نیستم من فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده نمک سود می خورد. - انس بن مالک: رسول خدا(ص) بانوشیدنی افطار می کرد و با نوشیدنی سحری می خورد و گاهی اوقات هم یک شربت بودشبی برای آن حضرت نوشیدنی تهیه کردم، اما پیامبر(ص) نیامد من خیال کردم یکی از اصحاب ایشان را دعوت کرده است لذا خودم نوشیدنی را خوردم ساعتی بعد از عشا پیامبر آمد من از فردی که همراه حضرت بود پرسیدم آیا پیامبر(ص) در جایی افطار کرد، یا کسی ایشان را دعوت نموده است؟ گفت: نه من آن شب را از فکر این که پیامبر(ص) نوشیدنی را از من بخواهد و شربتی نباشد و گرسنه بخواهد، باچنان غم و اندوهی به سر بردم که فقط خدا از آن خبر دارد اما صبح پیامبر در حالی که روزه داشت بیدار شد و درباره آن نوشیدنی از من سؤالی نکرد و تاکنون نیز از آن سخنی به میان نیاورده است. - من ده سال رسول خدا(ص) را خدمت کردم به خدا قسم که هرگز به من اف نگفت و هیچ گاه درباره چیزی به من نفرمود: چرا چنین کردی؟ و چرا چنین نکردی. - چون رسول خدا(ص) به مدینه آمد، ابوطلحه دست مرا گرفت و به خدمت رسول خدا(ص) برد و عرض کرد: ای رسول خدا، انس بچه زرنگی است، اجازه بدهید خدمتکار شما باشد انس می گوید: من در سفر و حضر رسول خدا(ص) را خدمت می کردم به خدا قسم که هیچ گاه درباره کاری که انجام می دادم نفرمود، چرا این کار را کردی؟ و اگر کاری را انجام نداده بودم هیچ گاه نفرمود: چرا این کار را نکردی.

### با توکل.

- جابر بن عبدالله: با رسول خدا(ص) برای شرکت در جنگی به طرف نجد حرکت کردیم پیامبر در یک وادی پر از درختان خاردار به مارسید و زیر درختی پیاده شد و شمشیرش را به یکی از شاخه های آن آویخت مسلمانان برای پناه گرفتن در سایه درختان در وادی پراکنده شدند جابر می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیر را برداشت از خواب بیدار شدم دیدم او بالای سرم ایستاده است همین قدر فهمیدم که شمشیر در دست های او می درخشد آن مرد به من گفت: کیست که تو را از دست برهاند؟ گفتم: خدادوباره گفت: کیست که تو را از دست من برهاند؟ من گفتم: خدا آن مرد شمشیر را غلاف کرد و نشست و رسول خدا(ص) هم متعرض او نشد. - امام صادق(ع): در جنگ ذات الرقاع، رسول خدا در کنار وادی زیر درختی فرود آمد در همین هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش که در آن طرف وادی منتظر بند آمدن سیل بودند، فاصله انداخت مردی از مشرکان متوجه پیامبر شد و به همزمان خود گفت: من محمد را می کشم و آمد و به روی پیامبر شمشیر کشید و گفت: ای محمد، کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ پیامبر فرمود: آن که پروردگار من و توست در این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت روی زمین افتاد رسول خدا(ص) برخاست و شمشیر را برداشته روی سینه او نشست و فرمود: ای غورث، کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ عرض کرد: بخشنده گی و آقایی تو ای محمد پیامبر او را رها کرد مرد از جا برخاست و درحالی که می گفت: به خدا قسم که تو از من بهتر و آقاتری.

## شکیبا.

- پیامبر خدا(ص) : هیچ کس مانند من در راه خدا آزار ندیده است . - هیچ کس به اندازه من آزار ندیده است . - هیچ کس به اندازه من در راه خدا آزار ندیده و هیچ کس به اندازه من در راه خدا ترسانده و تهدید نشده است سی شبانه روز بر من گذشت و من و بلال غذایی که هر موجود زنده ای می خورد، برای خوردن نداشتیم ، مگر آن مقداری که اگر زیر بغل بلال می گذاشتی ناپدید می شد . - اسماعیل بن عیاش : رسول خدا(ص) در برابر گناهان (و خطاهای) مردم از همه شکیباتر بود . - طارق محاربی : رسول خدا(ص) را در بازار ذوالمجاز دیدم که جبه ای قرمز رنگ پوشیده است و می رود و با صدای بلند می گوید : ای مردم ، بگوئید معبودی جز الله نیست تارستگار شوید و مردی از پی او سنگ می انداخت و قوزک ها و پشت پاشنه های پایش را خونی کرده بود و می گفت : ای مردم ، به حرفش گوش ندهید، او دروغگوست . پرسیدم : این کیست ؟ گفتند : جوانی از فرزندان عبد المطلب پرسیدم : این مرد که در پی او می رود و سنگ می زند کیست ؟ گفتند : او عمویش عبد العزی - همان ابولهب - است . - منیب : در جاهلیت ، رسول خدا(ص) را دیدم که می فرمود : ای مردم ، بگوئید خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید اما بعضی به صورت او آب دهان می انداختند و بعضی رویش خاک می پاشیدند و بعضی دشنامش می دادند در این هنگام ، دخترکی قدح آبی آورد و پیامبر صورت و دست های خود را شست و فرمود : دخترکم ، صبور باش و برای مغلوبیت و خواری پدرت اندوهگین مباش . من پرسیدم : این دخترک کیست ؟ گفتند : زینب دختر رسول خدا(ص) است و او دخترکی خدمتکار است . - ابن مسعود : انگار رسول خدا(ص) را می بینم که داستان پیامبری از پیامبران را به نمایش می گذارد که قومش او را زدند و خونی کردند و او خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت : بار خدایا، قوم مرا بیامرز ، زیرا که آنان نادانند.

## بی اعتنا به دنیا.

- پیامبر خدا(ص) روی بوریایی دراز کشیده و آن بوریای بر پهلوی حضرت رد انداخته بود به ایشان عرض کردند : کاش بستی تهیه کنی حضرت فرمود : مرا چه به دنیا حکایت من و دنیا حکایت سواره ای است که در یک روز گرم تابستانی به راهی رود و ساعتی از روز رازیر سایه درختی بیارمد و سپس حرکت کند و برود . - در خبری دیگر آمده است : چون پیامبر(ص) نشست ، حصیر بر پهلوی حضرت رد انداخته بود عمر گفت : البته من گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی و نزد خدا بیش از قیصر و خسرو گرامی و محترم می باشی ، اما آن دو از چنان دنیایی برخوردارند در حالی که شماروی حصیر می خوابی و بر پهلویت رد انداخته است پیامبر(ص) فرمود : آیا راضی نیستی که دنیا برای آنان باشد و آخرت از آن ما . - عمر : خدمت رسول خدا(ص) رسیدم آن حضرت روی حصیری نشسته بود من هم نشستم ، دیدم جز یک ازار چیز دیگری بر تن ندارد و حصیر بر پهلویش رد انداخته است در گوشه ای از اتاق مثنی جو به اندازه یک صاع و مقداری برگ درخت سلم (برای دباغی کردن پوست) به چشم می خورد و یک پوست دباغی نشده ای هم آویزان بود اشک از چشمانم سرازیر شد رسول خدا فرمود : چرا گریه می کنی ، پسر خطاب ؟ عرض کردم : ای پیامبر خدا، چرا گریه نکنم وقتی می بینم که این حصیر بر پهلوی شما رد انداخته و این هم خزانه شماست که می بینم ، در حالی که کسری و قیصر در باغ های پر از میوه و جویبار زندگی می کنند اما شما که پیامبر و برگزیده خدا هستی ، این وضع خزانه تان می باشد؟ پیامبر فرمود : ای پسر خطاب ، آیا نمی پسندی که آخرت از آن ما باشد و دنیا از آن ایشان ؟ . - از رسول خدا(ص) اجازه ورود خواستم و در غرفه ای بر ایشان وارد شدم حضرت روی بوریایی از برگ درخت خرما دراز کشیده و قسمتی از بدنش روی خاک بود زیر سرش بالشی پر شده از لیف خرما قرار داشت و بالای سر ایشان پوستی خیسانده شده در مایع دباغی که بوی بدی از آن به مشام می رسید، آویزان بود و در گوشه غرفه مقداری برگ درخت سلم قرار داشت من به پیامبر سلام کردم

و نشستیم و گفتم: شما پیامبر و برگزیده خدا باشی و کسری و قیصر بر تخت های طلا و فرش های دیا و حریر بنشینند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که نعمت های زودگذر در همین دنیا به ایشان داده شده و ما مردمی هستیم که نعمت هایمان در آخرت به ما داده می شود. - عایشه: ابوبکر و عمر، بر پیامبر (ص) وارد شدند رسول خدا (ص) فرمود: این حرف را نزنید، زیرا بستر کسری و قیصر در آتش است، اما این بستر و تخت من فرجامش به سوی بهشت است. - جندب بن سفیان: شاخه خرما بنی به پیامبر اصابت نمود و انگشت ایشان را خونی کرد حضرت فرمود: چیزی نیست، انگشتی خونی شده و این در راه خدا اهمیتی ندارد جندب می گوید: پیامبر را به خانه بردند و روی تختش که رویه اش از برگ و لیف درخت خرما بافته شده بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی پوستی که از لیف خرما پر شده بود، قرار دادند عمر به حضور پیامبر آمد و دید حصیر بر پهلوی رسول خدا رد انداخته است گریه اش گرفت پیامبر فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: ای رسول خدا، کسری و قیصر را به یاد آوردم که بر تخت های زرین می نشینند و جامه های سندس و استبرق - یا گفت: حریر و استبرق می پوشند رسول خدا (ص) فرمود: آیا راضی نیستید که برای شما آخرت باشد و برای آنان دنیا؟ جندب می گوید: در اتاق چند پوست دباغی نشده بدبویی بود عمر گفت: خوب است دستور دهید این ها را بیرون ببرند حضرت فرمود: نه، این ها اسباب و اثاثیه اهل منزل است. - در مکارم الاخلاق آمده است: ابن خولی، ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر (ص) آورد رسول خدا (ص) از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: دو نوشیدنی در یک وعده؟ و دو ظرف در یک ظرف؟ حضرت آن را نخورد و فرمود: من (خوردن) این را حرام نمی دانم، اما خوش ندارم که فخر بفروشم و فردا (ی قیامت) به خاطر چیزهای زیادی دنیا حسا برسی شوم من فروتنی را دوست دارم، زیرا هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را رفعت می بخشد. - یزید بن قسیط: مقداری شربت بادام برای پیامبر (ص) آوردند و آن را در برابر ایشان نهادند حضرت فرمود: این چیست؟ عرض کردند: شربت بادام حضرت فرمود: آن را از جلو من بردارید این نوشیدنی نازپروردگان است. - ابو صخر: برای پیامبر (ص) شربت بادام آوردند حضرت فرمود: آن را ببرید، این نوشیدنی نازپروردگان است. - امام صادق (ع): هیچ چیز نزد رسول خدا (ص) محبوبتر از این نبود که در راه خدا گرسنه و ترسان باشد. - هیچ چیز دنیا برای رسول خدا (ص) خوشایند نبود مگر این که در دنیا (به خاطر خدا) گرسنه و ترسان باشد. - امام باقر (ع): رسول خدا (ص) نه دیناری به ارث گذاشت و نه درهمی و نه بنده ای و نه کنیزی و نه گوسفندی و نه شتری زمانی که در گذشت زره او در گرو یکی از یهودیان مدینه بود که در قبال قرض کردن بیست صاع جو برای خرجی خانواده اش، آن زره را نزدش به گرو گذاشته بود. - ابن عباس: زمانی که رسول خدا (ص) در گذشت، زره آن حضرت به عنوان گرو در مقابل سی صاع جو که پیامبر برای خرجی خانواده اش قرض کرده بود، نزد مردی یهودی نگهداری می شد. - عمرو بن حارث: رسول خدا (ص) وقتی از دنیا رفت نه درهمی از خود باقی گذاشت و نه دیناری و نه بنده ای و نه کنیزی و نه هیچ چیز دیگری، به جز استر سفیدش که بر آن سوار می شد و جنگ افزایش و زمینی که آن را برای ابن السبیل صدقه قرار داد. - امام صادق (ع): رسول خدا (ص) در حالی از دنیا رفت که بدهکار بود.

### سپر بلا کردن خود و خانواده اش.

- امام علی (ع) - در نامه خود به معاویه - هرگاه جنگ بالا - می گرفت و مردم از ترس واپس می رفتند، رسول خدا (ص) اعضای خاندانش را پیش می انداخت و به وسیله آن ها، یاران خود را از سوزش شمشیرها و نیزه ها حفظ می کرد از همین رو، عبیده بن حارث در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد و جعفر در جنگ مته کشته شدند.

### مقدم داشتن مردم بر خود و خانواده اش.

- عایشه: رسول خدا(ص) هیچ گاه سه روز پیایی غذای سیر نخورد اگر می خواستیم می توانستیم سیر شویم, اما آن حضرت ایشارمی کرد. - رسول خدا(ص) تا لحظه ای که از دنیارت هیچ گاه سه روز پیایی غذای سیر نخورد البته اگر می خواستیم می توانستیم سیر شویم, امادیگران را بر خود مقدم می داشتیم. - ابن عباس: رسول خدا(ص) شب های پیایی با خانواده اش گرسنه می خوابیدند و شامی برای خوردن نمی یافتند بیشترین غذای آن ها نان جو بود. - عایشه: تا زمانی که رسول خدا(ص) زنده بود, خاندان محمد هیچ گاه دو روز پیایی از نان جو سیر نخوردند. - انس بن مالک: فاطمه (ع) تکه ای نان جو به پیامبر(ص) داد حضرت به او فرمود: این اولین غذایی است که پدرت بعد از سه روز می خورد. - حسن: پیامبر خدا(ص) از اموال خود به مردم کمک می کرد تا جایی که (بر اثر تنگدست شدن) ازار خود را با پوست وصله می کرد تا زمانی که زنده بود هیچ گاه نشد که سه روز متوالی هم صبحانه بخورد و هم شام. - عایشه: تا زمانی که رسول خدا زنده بود, خانواده محمد هیچ گاه سه روز پیایی صبحانه و شام را از نان جو سیر نخوردند. - ابن عباس: به خدا قسم که شب هابر خاندان محمد(ص) می گذشت و شامی برای خوردن نمی یافتند. - امام باقر(ع) - به محمد بن مسلم - ای محمد, آیا فکر می کنی رسول خدا(ص), از زمانی که خداوند او را برانگیخت تا وقتی جانش را گرفت, سه روز پیایی از نان گندم سیر خورد؟ امام (ع) سپس خودش جواب داد و فرمود: نه به خدا قسم آن حضرت از زمانی که خداوند او را برانگیخت تا وقتی جانش را گرفت, هیچ گاه سه روز پیایی از نان گندم سیر نخورد. هان! من نمی گویم که چیزی پیدا نمی کرد(تا بخورد) آن حضرت گاهی اوقات به یک نفر صد شتر جایزه می داد بنابراین, اگر می خواست بخورد, می توانست.

### خشمگین نشدن برای خویش.

- در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: پیامبر خدا(ص) برای پروردگارش خشم می گرفت و برای خودش خشم نمی گرفت. - امام علی (ع) - در وصف پیامبر(ص) - : برای ستمی که بر خودش می رفت انتقام نمی گرفت مگر آن گاه که حرمت های خداوند هتک می شد در این هنگام برای خدای تبارک و تعالی خشم می گرفت. - عایشه: رسول خدا(ص) هیچ گاه نه چیزی را با دست خود زد و نه زنی را و نه خدمتکاری را مگر هنگامی که در راه خدای جنگید هرگز به خاطر امور شخصی از کسی انتقامجویی نکرد, مگر در مواردی که محارم الهی هتک می شد که در این صورت به خاطر خدای عزوجل انتقام می گرفت. - رسول خدا(ص) هرگز به خاطر خودش انتقام نگرفت, مگر آن گاه که به خدا بی حرمتی می شد, در این صورت برای خدا انتقام می گرفت. - امام حسن (ع): از دایی خود, هند بن ابی هاله ((۳)) تیمی, - که وصف کننده بود - درباره اوصاف رسول خدا(ص) پرسیدم, گفت: دنیا و امور مربوط به آن او را به خشم نمی آورد و هرگاه حق مورد بی حرمتی قرار می گرفت ملاحظه احدی را نمی کرد و هیچ چیز جلو خشم او را نمی گرفت تا این که انتقام حق را می گرفت هرگز به خاطر خودش خشمگین نمی شد و از کسی انتقام نمی گرفت. - امام صادق (ع): در جنگ احد مسلمانان از اطراف رسول خدا(ص) پراکنده شدند پیامبر به شدت خشمگین شد امام فرمود: آن حضرت وقتی به خشم می آمد, قطرات عرق مانند دانه های مروارید از پیشانی می چکید.

- عایشه : رسول خدا(ص) هرگاه از خدیجه یاد می کرد از تعریف و تمجید او و طلب مغفرت برای وی خسته نمی شد یک روز از او یاد کرد و من رشک بردم و گفتم : خداوند عوض آن پیرزن را به تو داده است ! عایشه می گوید : دیدم رسول خدا بشدت خشمگین شد من از گفته خود پشیمان شدم و گفتم : خدایا، اگر خشم رسالت را برطرف سازی ، دیگر تا زنده هستم از خدیجه به بدی یاد نخواهم کرد. می گوید: چون رسول خدا(ص) حالت مرادید، فرمود : چگونه این حرف را زدی ؟ به خدا قسم خدیجه زمانی به من ایمان آورد که همه مردم به من کافر بودند، زمانی که همه مردم مرا از خود می راندند او مرا پناه داد، زمانی که همه مردم مرا تکذیب می کردند او مرا تصدیق کرد و زمانی که شما از فرزند محروم بودید، خداوند از من به او فرزند روزی کرد عایشه می گوید : پیامبر تا یک ماه شب و روز از خدیجه برایم تعریف می کرد (یا این جملات را برایم تکرار می کرد).

### به رنج افکندن خود در عبادت .

قرآن : ((طاها ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی)). - امام علی (ع) : وقتی آیه ((ای جامه به خویشان فرو پیچیده ، به پا خیز شب را مگر اندکی)) بر پیامبر نازل شد، آن حضرت تمام شب را به عبادت می پرداخت تا جایی که پاهایش ورم کرد به طوری که (موقع نماز خواندن) یک پایش را بلند می کرد و یکی را روی زمین می گذاشت پس جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت : ((طه)) یعنی هر دو پایت را به زمین بگذار ای محمد ((ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی)) و نیز این آیه را نازل کرد : ((پس ، هرچه از قرآن میسر است تلاوت کن)). - امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) در شب نوبتی ام سلمه در خانه او بود ام سلمه متوجه شد که پیامبر(ص) در بستر نیست و از این بابت ، بنابه خصلت زنان ، دچار شک و بددلی شد لذا برخاست و در اطراف خانه به جستجوی حضرت پرداخت ، ناگاه دید که پیامبر در گوشه ای از اتاق ایستاده و دست هایش را به طرف آسمان برداشته است و گریه می کند و می گوید : ((بار خدایا، خوبی هایی را که ارزانیم داشته ای هرگز از من باز مگیر بار خدایا، هرگز مرا چشم بر هم زدنی به خودم وا مگذار. امام صادق (ع) فرمود : ام سلمه برگشت و شروع به گریستن کرد تا جایی که از شنیدن صدای گریه او رسول خدا برگشت و به او فرمود : ای ام سلمه ، چرا گریه می کنی ؟ عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، چرا گریه نکنم ، شما با آن مقامی که نزد خدا داری و خداوند همه گناهان قبل و بعد تو را آمرزیده است ؟ پیامبر فرمود : ای ام سلمه ، چه چیز مراد امان می دارد؟ خداوند یونس بن متی را یک چشم برهم زدن به خودش وا گذاشت و در نتیجه ، آن شد که شد. - امام باقر(ع) : رسول خدا(ص)، در شب نوبتی عایشه ، نزد او بود به پیامبر عرض کرد : ای رسول خدا، چرا خودت را به رنج می اندازی ، حال آن که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است ؟ حضرت فرمود : ای عایشه ، آیا بنده ای سپاسگزار نباشم ؟ . - بکر بن عبدالله : عمر بن خطاب بر پیامبر(ص) وارد شد دید آن حضرت از رمق افتاده - یا گفت : تبداست - عمر گفت : ای رسول خدا، چقدر ناخوش احوال هستید؟ پیامبر فرمود : با این حال ، دیشب سی سوره از جمله سبع طوال ((۴)) را قرائت کردم عمر عرض کرد : ای رسول خدا، با آن که خداوند گناهان گذشته و آینده شما را آمرزیده است ، این چنین خود را به زحمت می اندازی ؟ حضرت فرمود : ای عمر، آیا بنده ای سپاسگزار نباشم ؟ . - طاووس فقیه : در حجر، امام سجاده(ع) را دیدم که نماز می خواند و دعا می کند و می گوید : بنده ات در درگاه توست ، اسیرت در آستان توست ، بینوایت در آستان توست ، گدایت در آستان توست ، از چیزی به تو شکوه می کند که بر تو پوشیده نیست در خبری آمده است : مرا از درگاه خود مران . فاطمه ، دختر علی بن ابی طالب ، نزد جابر بن عبدالله رفت و گفت : ای صحابی رسول خدا(ص)، ما به

گردن شما حق و حقوقی داریم و یکی از حقوق ما به گردن شما این است که اگر دیدید یکی از ما از شدت عبادت خودش را از بین می برد، خدا را به یاد او آورید و از وی بخواهید که به جاننش رحم کند اینک علی بن حسین، این یادگار پدرش حسین، بینی اش (از کثرت سجده) مجروح شده و پیشانی و زانوهای و کف دست هایش سوراخ گشته است او خودش را در عبادت ذوب کرده است. جابر به در خانه امام سجاد آمد و اجازه ورود خواست و چون وارد شد، دید آن حضرت در محرابش می باشد و عبادت او را فرسوده است علی بن الحسین برخاست و با بزرگواری حال او را پرسید و آن گاه جابر را در کنار خود نشاند جابر رو به حضرت کرد و گفت: یابن رسول الله، مگر نمی دانی که خداوند بهشت را در حقیقت برای شما و دوستان شما خلق کرده و دوزخ را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده است؟ پس، این چه رنج و مشقتی است که به خودتان می دهید؟ علی بن الحسین به او فرمود: ای صحابی رسول خدا، مگر نمی دانی که جدم رسول خدا (ص)، با آن که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخشیده بود، از سختکوشی در عبادت خدا باز نایستاد و - پدر و مادرم فدایش باد - چندان عبادت کرد که ساق و کف پاهایش ورم کرد و وقتی به ایشان گفته شد: با آن که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است، باز اینچنین عبادت می کنی؟ فرمود: آیا بنده ای سپاسگزار نباشم. جابر که دید هیچ حرفی در آن حضرت اثر نمی گذارد، عرض کرد: یابن رسول الله، به جان خودت رحم کن، زیرا شما از خاندانی هستی که مردم با واسطه قرار دادن آن ها به درگاه الهی از خداوند می خواهند بلا را از آنان دفع کند و رنج و محنت ها را برطرف سازد و آسمان را (از خراب شدن بر سر آن ها) نگه دارد حضرت فرمود: ای جابر، من همچنان به روش پدرانم ادامه خواهم داد و به آن ها اقتدا خواهم کرد تا آن که به دیدارشان بشتابم در این هنگام جابر رو به حضار کرد و گفت: در میان فرزندان پیامبران کسی مانند علی بن الحسین دیده نشده است، مگر یوسف بن یعقوب به خدا قسم که فرزندان و ذریه علی بن الحسین برتر از فرزندان و ذریه یوسف هستند.

### متهم شدن پیامبر از سوی دشمنان.

قرآن: ((و نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که بشری به او می آموزد (نه، چنین نیست، زیرا) زبان کسی که (این) نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این (قرآن) به زبان عربی روشن است در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا آنان را هدایت نمی کند و برایشان عذابی دردناک است)). ((پس، از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافته ای دیوانه است)). ((پس، اندر زده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه یا می گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می بریم (و چشم به راه بد زمانه بر اویم) بگو: منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم آیا پندارهایشان، آنان را به این (موضعگیری) و می دارد یا (نه) آن ها مردمی سرکشند؟ یا می گویند: آن را بر بافته است؟ (نه) بلکه باور ندارند پس اگر راست می گویند، سخنی مثل آن بیاورند)). ((قرآن) قطعاً گفتار فرستاده ای بزرگوار است و آن گفتار شاعری نیست (که) کمتر (به آن) ایمان دارید و نه گفتار کاهنی کمتر پند می گیرید (پیام) فرود آمده ای است از جانب پروردگار جهانیان و اگر (او) پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی شد)). ((و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه ای اگر راست می گویی چرا فرشته ها راپیش ما نمی آوری؟ فرشتگان را جز به حق فرو نمی فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند)). ((و می گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه، دست از خدایانمان برداریم؟ ولی نه! او حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده است)). ((و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این سحری آشکار است)). ((نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و هرگاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دائم است)). ((آن گاه پشت

گردانید و تکبر و ورزید و گفت: این (قرآن) جز سحری که (به برخی) آموخته اند، نیست)). ((بدین سان بر کسانی که پیش از آن ها بودند، هیچ پیامبری نیامد جز این که گفتند: ساحری یا دیوانه ای است)). تفسیر: ابن عباس می گوید: قریش گفتند: این قرآن از نزد خدا نیست، بلکه بلعام آن را تعلیم می دهد و بلعام آهنگری بود مسیحی و اهل روم که در مکه به سر می برد ضحاک می گوید: مقصود قریش از آن شخص، سلمان بود مجاهد می گوید: مقصود بنده ای از بنی حضر می است به نام یعیش با وارد شدن این اتهام از سوی قریش، این آیه نازل شد: ((و ما نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد)). علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می گوید: آیه ((و لقد نعلم انهم يقولون انما يعلمه بشر)) افترای دیگری است از طرف مشرکان به پیامبر (ص) آن ها می گفتند: ((جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد)) چنان که از سیاق اعتراض آنان و جوابی که به آن ها داده شده است بر می آید، مردی غیر عرب و بی بهره از فصاحت در گفتار وجود داشته است که درباره ادیان و موضوع پیامبری و سرگذشت انبیا اطلاعاتی داشته و گاهی اوقات پیامبر (ص) با او دیدار می کرده است بنابراین، پیامبر را متهم کردند که آن چه را ادعای کند وحی است که از آن مرد می گیرد و همین مرد است که او را تعلیم می دهد و او همان کسی است که خدای متعال به نقل از مشرکان می فرماید: ((جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد)) تقدیر این جمله موجه و خلاصه شده چنین است: جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد و او مطالبی را که از وی تعلیم می گیرد به دروغ به خدانسبت می دهد. پیداست که صرف این جواب که زبان آن مرد غیر عربی است در حالی که زبان قرآن عربی روشن (و فصیح) می باشد، نمی تواند شبهه مشرکان را از بین ببرد، زیرا می توان گفت که آن مرد مطالب را با همان زبان غیر عربی خود به پیامبر تعلیم می داده و سپس پیامبر با بلاغتی که داشته آن مطالب را در قالب عربی فصیح می ریخته است این نکته ای است که از جمله ((جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد)) پیش از هر مطلب دیگری به ذهن می رسد، چرا که آنان تعبیر تعلیم را آورده اند نه تلقین و دیکته کردن را و واژه تعلیم به معانی نزدیکتر است تا به الفاظ و واژگان. بدین ترتیب معلوم می شود که جمله ((لسان الذی یلحدون الیه مبین)) به تنهایی جواب شبهه آنان نیست، بلکه دنباله آن تا پایان آیه دوم، جواب کامل شبهه می باشد خلاصه جواب، که از مجموع سه آیه گرفته می شود، این است که تهمتی که شما به اومی زنیید و می گوید یک نفر انسان مطالب قرآن را به پیامبر تعلیم می دهد و سپس او به دروغ آن ها را به خدا نسبت می دهد، اگر منظورتان این است که آن مرد الفاظ و عبارات قرآن را به او تلقین و آموزش می دهد و قرآن کلام آن مرد است نه کلام خدا، جوابش این است که آن مرد زبانش غیر عربی است در حالی که این قرآن عربی روشن (و فصیح) است و اگر مقصودتان این است که آن مرد معانی قرآن را به پیامبر تعلیم می دهد - و الفاظ و عبارات از خود پیامبر (ص) می باشد - و او به دروغ آن ها را به خدا نسبت می دهد، جوابش این است که آن چه در قرآن آمده، معارف حقه ای است که هیچ خردمندی در حقانیت آن ها شک نمی کند و خردها ناچار آن ها را می پذیرند و خداوند پیامبر را به آن ها هدایت کرده است بنابراین، او به آیات خدا ایمان دارد، زیرا اگر ایمان نداشت خداوند او را هدایت نمی کرد و خدا کسی را که به آیاتش ایمان نداشته باشد، هدایت نمی فرماید و چون پیامبر به آیات خدا ایمان دارد، بنابراین به خداوند دروغ نمی بندد چه آن که فقط کسی به خدا دروغ می بندد که به آیات او ایمان ندارد پس، این قرآن نه دروغ و افتراست و نه از بشری گرفته و به دروغ به خدا نسبت داده شده است. بنابراین، جمله ((لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین)) پاسخ قسمت اول شبهه است و آن این که قرآن با الفاظ و عباراتش از طریق تلقین از یک بشر گرفته شده است. و معنای آیه این است که زبان آن مردی که مورد نظر مشرکان است و می گویند: ((انما يعلمه بشر)) اعجمی، یعنی ناشیوا و مبهم است، در حالی که این قرآنی که بر شما تلاوت می شود به زبانی عربی روشن می باشد و چگونه ممکن است یک زبان و بیان عربی بلیغ و شیوا از یک مرد غیر عربی زبان صادر شود. جمله ((ان الذین لا یؤمنون)) تا آخر دو آیه، پاسخ بخش دوم شبهه می باشد، یعنی این که پیامبر معانی را از آن مرد فرا می گیرد و سپس به دروغ آن ها را به خدا

نسبت می دهد. معنای آیات این است: کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند و به آن ها کافرند، خداوند آن ها را به قرآن و معارف آشکاران، هدایت نمی کند و عذابی دردناک در انتظارشان می باشد و پیامبر به آیات خدا ایمان دارد، چون رهیافته به هدایت و راهنمایی خدا می باشد تنها کسانی دروغ می بافند و آن را به خدا نسبت می دهند که به آیات خدا ایمان ندارند و اینان همان دروغگویانی هستند که دائما دروغ می گویند اما شخصی چون پیامبر(ص) که به آیات خدا مؤمن است دروغ نمی بافد و دروغ نمی گوید بنابراین، دو آیه مذکور کنایه از این هستند که پیامبر(ص) هدایت شده به هدایت خداست و به آیات او ایمان دارد و چنین کسی افترا نمی بندد و دروغ نمی گوید. مفسران دو آیه یاد شده را از آیه اول جدا کرده اند و همان آیه نخست را جواب کامل شبهه دانسته اند، در حالی که گفتیم این آیه پاسخگوی کامل شبهه مشرکان نمی باشد. مفسران سپس جمله ((و هذا لسان عربی مبین)) را حمل بر تحدی به اعجاز بلاغی قرآن کرده اند، درحالی که شما می دانید در لفظ آیه نه خبری از این است که قرآن به لحاظ بلاغت معجزه است و نه اثری از تحدی به چشم می خورد تنها چیزی که در آن هست این است که قرآن به زبان عربی آشکار(و فصیح) می باشد و امکان ندارد یک نفر غیر عرب آن را با این فصاحت بیان کند. مفسران دو آیه بعد را حمل بر تهدید آن کسانی کرده اند که به آیات خدا کافرند و به پیامبر تهمت دروغ بستن به خدا می زنند و آنان را به عذابی دردناک وعده می دهد و افترا بستن و دروغگویی رابه خود آنان بر می گرداند و می فرماید که اینان به افترا زدن و دروغگویی سزاوارترند، چرا که به آیات خدا ایمان ندارند بنابراین خدا هدایتشان نکرده است. مفسران بر اساس این برداشت خود، مفردات و واژه های دو آیه را طوری معنا کرده اند که باعث دورتر شدن هر چه بیشتر از حقیقت معنا می شود. و ما گفتیم که این گونه تفسیر از آیات مورد بحث منجر به ناکافی بودن جواب برای ریشه کن کردن اشکال می شود. علامه طباطبائی در مبحث اثبات معجزه بودن قرآن از طریق تحدی به کسی که قرآن بر او نازل شده است، می نویسد: قرآن به پیامبر مکتب نرفته و درس ناخوانده ای که قرآن را که در لفظ و معنای معجزه است، آورد بدون آن که نزد معلم و مربی تعلیم و تربیت یافته باشد، تحدی کرده است و می فرماید: ((بگو: اگر خدا می خواست من این قرآن را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی ساخت من پیش از (آوردن) آن روزگاری را در میان شما به سر برده ام آیا فکر نمی کنید؟)) پیامبر(ص) مدت چهل سال، یعنی دو سوم عمر خود را، در میان مردم به سر برد، بدون آن که برتری محسوسی از نظر اطلاعات بر دیگران داشته باشد یا از علم و دانشی سخن به میان آورده باشد و حتی کمترین شعر یا نثری از ایشان شنیده نشد اما ناگهان کلمات و حقایقی آورد که افراد برجسته آنان از آوردن چنان مطالبی عاجز ماندند و زبان سخنورانشان در برابر آن لال شد و چیزی نگذشت که پیامبر آن مطالب را در همه جا منتشر ساخت و هیچ دانشمند و فرزانه و خردمند و هوشمندی جرأت عرض اندام در برابر آن ها را به خود نداد. بالاترین ایرادی که به پیامبر گرفتند این بود که: او برای تجارت به شام رفت و این داستان ها و سرگذشت ها را از راهبان آن سرزمین فرا گرفت درحالی که پیامبر یک مرتبه پیش از سن بلوغ با عموی خود ابوطالب به شام سفر کرد و یک بار هم بامیسره و غلام خدیجه، که در آن وقت حضرت بیست و پنج سال داشت و در این سفر نیز شب و روز با همسفران خود بوده و از آن ها جدا نشده است به فرض محال هم که چنین باشد (و پیامبر در این سفرهای خود داستان های قرآن را از راهبان شامی فرا گرفته باشد) این معارف و علوم و این حکمت ها و حقایق را از کجا آورده؟ و این بلاغت در بیان و سخن را که گردن ها در برابر آن فرود آمده و زبان های فصیح و سخنور در مقابلش لال شده است، از چه کسی گرفته شده است. ایراد دیگری که به پیامبر گرفتند این است که گفتند آن حضرت پیش آهنگری در مکه که اهل روم بود و شمشیر می ساخت و می فروخت، رفت و آمد می کرده است و خداوند سبحان در همین باره این آیه را فرو فرستاد: ((وما می دانیم که می گویند: جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد (حال آن که) زبان کسی که (این کار را) به او نسبت می دهند غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی روشن است)). تهمت دیگری که به پیامبر زدند این بود که وی پاره ای مطالب خود را از سلمان فارسی فرا می گیرد، زیرا

سلمان از دانشمندان ایران بود و نسبت به مذاهب و ادیان آگاهی داشت در حالی که سلمان در مدینه به پیامبر ایمان آورد و بیشتر قرآن در مکه نازل شد و کلیه معارف و قصصی که در سوره های مدنی وجود دارد و بلکه بیشتر از آن در سوره های مکی نیز هست بنابراین ، سلمان و دیگر اصحاب چه مطلب تازه ای را آوردند. وانگهی ، کسی که عهدین (تورات و انجیل) را مطالعه و در آن ها دقت کند و سپس به آن چه از سرگذشت پیامبران گذشته و امت های آنان که قرآن بازگو کرده است مراجعه نماید، خواهد دید که میان سرگذشت های پیامبران و داستان های تورات و انجیل با آن چه در این زمینه در قرآن آمده است تفاوت بسیاری وجود دارد، زیرا در کتب عهدین گناهان و لغزش هایی به پیامبران پاک و درستکار خدا نسبت داده شده است که فطرت هیچ انسانی اجازه نمی دهد آن ها را حتی به افراد پاک و خردمند معمولی نسبت دهد (چه رسد به پیامبران و فرستادگان الهی)، اما قرآن آن مردان الهی را از این نسبت ها مبرا دانسته است به علاوه ، درباره آنان مطالب دیگری را آورده اند که هیچ گونه معرفت حقیقی و فضیلت اخلاقی در پی ندارند، در صورتی که قرآن از سرگذشت پیامبران تنها نکاتی را بازگو کرده که در راه معرفت و اخلاق مردم سودمندند و بقیه آن ها را که بیشتر هم هستند، رها کرده است . - امام باقر(ع) : ابو جهل بن هشام به همراه عده ای از قریش پیش ابو طالب رفتند و گفتند : برادرزاده تو ما و خدایانمان را می آزارد او را بخواه و به او بگو از خدایان مادست بردارد تا ما هم کاری به خدای او نداشته باشیم ابوطالب در پی رسول خدا(ص) فرستاد و او را فرا خواند وقتی داخل شد دید در اتاق به غیر از مشرکان کسی نیست لذا فرمود : سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند آن گاه نشست ابوطالب به آن حضرت اطلاع داد که این افراد به چه منظوری پیش او آمده اند پیامبر فرمود : آیا اینان حاضرند کلمه ای بگویند که برایشان بهتر از این پیشنهاد آن هاست و به وسیله آن سالار عرب ها شوند و گردن هایشان را خاضع کنند؟ ابو جهل گفت : آری ، آن کلمه چیست ؟ پیامبر فرمود : بگویند : خدایی جز الله نیست امام باقر فرمود : آنان دست هایشان را در گوش های خود کردند و سراسیمه بیرون رفتند و می گفتند : ما در آیین اخیر (عیسوی) هم چنین چیزی نشنیده ایم این بر ساختن است این جا بود که خداوند درباره سخن ایشان این آیه را نازل فرمود : ((ص والقرآن ذی الذکر - تا جمله - الاختلاق)). - در تفسیر قمی آمده است : آیه ((وعجبوا ان جاهم منذر منهم)) در مکه نازل شد وقتی رسول خدا(ص) دعوت خود را در مکه آشکار ساخت ، قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند ای ابوطالب ، برادرزاده تو ما را نابخرد می خواند و به خدایانمان بد می گوید و جوانانمان را فاسد و گمراه می سازد و اتحاد ما را از هم می پاشد اگر ناداری او را و او می دارد که چنین سخنانی را مطرح کند، ما حاضریم برایش پولی جمع کنیم به طوری که ثروتمندترین مرد قریش شود و او را فرمانروای خود قرار می دهیم ابوطالب این سخن قریش را به اطلاع پیامبر(ص) رسانید، ایشان فرمود : اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپم ، چنین چیزی را نمی خواهم ، بلکه یک کلمه به من بدهند تا به وسیله آن بر عرب ها پادشاهی کنند و غیر عرب ها در برابرشان سر فرود آورند و شهریاران بهشت باشند ابوطالب این سخن را به اطلاع قریش رسانید آن ها گفتند : حاضریم ده کلمه به او بگوییم رسول خدا(ص) به آنان فرمود : گواهی دهید که خدایی جز الله نیست و من فرستاده خدا هستم آنان گفتند : ما سب و شصت خدا را بگذاریم و یک خدا را بپرستیم ؟ ! در این هنگام خداوند سبحان این آیه را فر فرستاد : ((وعجبوا ان جاهم منذر و قال الکفار هذا ساحر کذاب - تا آیه - الاختلاق))، اختلاف به معنای هذیان گویی است . - در قصص الانبیا آمده است : پیامبر خدا(ص) از خرده گیری بر خدایان مشرکان باز نمی ایستاد و قرآن را بر آنان می خواند و لید بن مغیره از داوران عرب بود و عرب ها برای داوری در کارهای خود به او مراجعه می کردند او ده غلام داشت که به هر غلامی هزار دینار داده بود تا برایش تجارت کنند او ثروت زیادی داشت و عموی ابوجهل بود مشرکان به او گفتند : ای عبد شمس ، این چه حرف هایی است که محمد می گوید؟ شعر است یا پیشگویی یا خطابه ؟ او گفت : مهلتی دهید تا سخنان او را بشنوم پس نزدیک رسول خدا(ص) که در حجر نشسته بود رفت و گفت : ای محمد، شعرت را برایم بخوان پیامبر فرمود : این ها شعر نیست ، بلکه سخن خداوندی است که پیامبران و رسولان خود را می

فرستد ولید گفت: تلاوت کن پیامبر چنین خواند: بسم الله الرحمن الرحيم ولید چون کلمه رحمان را شنید با تمسخر گفت: تو به سوی مردی در یمامه به نام رحمان دعوت می کنی؟ پیامبر فرمود: نه، بلکه به سوی خدادعوت می کنم و اوست رحمان و رحیم سپس سوره حم سجده را از آغاز شروع به تلاوت کرد تا رسید به آیه ((فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود)) ولید با شنیدن آن پوست بدنش به لرزه افتاد و مو بر بدنش راست شد و برخاست و به خانه اش رفت و نزد قریش برنگشت قریش غمگین شدند صبح روز بعد، ابوجهل پیش او رفت و گفت: رسوایمان کردی، عمو جان ولید گفت: ای پسر برادرم، طوری نشده است من همچنان بر دین و آیین قوم خود هستم اما سخن دشواری شنیدم که پوست انسان از شنیدن آن به لرزه می افتد ابوجهل گفت: سخنانش شعر است؟ ولید گفت: شعر نیست پرسید: خطابه است؟ گفت: نه، خطابه سخنی پیوسته است اما سخنان او نثری است که اجزای آن به یکدیگر شباهت ندارند و از زیبایی خاصی برخوردار است پرسید: پس پیشگویی و کهان است؟ گفت: نه پرسید: پس چیست؟ ولید گفت: اجازه بده درباره آن بیندیشم فردا که شد، گفتند: ای عبد شمس، چه می گویی؟ گفت: بگوئید: این سحر و جادوست، زیرا دل های مردم را تصرف می کند پس خدای متعال این آیه را درباره او فرو فرستاد: ((ذرنی ومن خلقت وحیدا وجعلت له مالا ممدودا و بنین شهودا - تا آیه - علیها تسعة عشر)). در حدیث حماد بن زید از ایوب از عکرمه آمده است که ولید بن مغیره نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: برایم بخوان پیامبر گفت: ((ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتا ذی القربی و ینهی عن الفحشا و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون)) ولید گفت: تکرارش کن حضرت دوباره خواند ولید گفت: به خدا قسم که از حلاوت و زیبایی خاصی برخوردار است، بالایش پرمیوه است و پایش پر نعمت و این سخن بشر نیست. - ابن عباس: ولید بن مغیره نزد قریش رفت و گفت: مردم، فردا در موسم جمع می شوند و موضوع این مرد هم در همه جای پیچیده است و آن ها درباره او از شما سؤال خواهند کرد چه خواهید گفت؟ ابوجهل گفت: من می گویم: او جن زده است ابولهب گفت: من می گویم: او کاهن است ولید گفت: اما من خواهم گفت: او جادوگر است، میان زن و شوهر و برادر با برادر و پسر و پدر جدایی می افکند پس خداوند فرو فرستاد: ((ن و القلم)) و ((ما هو بقول شاعر)). در بحار الانوار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آمده است: از این که قریش گفتند: او جادوگر است می فهمیم که پیامبر چیزهایی به آنان نشان داده که آنان نظیر آن را نتوانستند انجام دهند و این که گفتند: دیوانه است، به خاطر آن بود که آن حضرت کارهایی می کرد و به عاقبت کار خود از دست آنان نمی اندیشید و این که گفتند: کاهن است، بدان سبب بود که آنان را از امور غیبی خبر می داد و این که گفتند: او تعلیم یافته و دست آموز است، بدان سبب بود که ایشان را از اسرار نهفته شان آگاه می ساخت بنابراین، با همان چیزهایی که قریش قصد داشتند دروغگویی پیامبر را اثبات کنند، راستگویی و صدق دعوی او ثابت می شود.

### بحثی درباره تعداد همسران پیامبر:.

علامه طباطبائی در میزان می نویسد. از جمله ایراداتی که به پیامبر(ص) گرفته اند موضوع تعدد همسران آن حضرت است گفته اند: چند همسر داشتن به خودی خود به معنای سیری ناپذیری شهوی و تسلیم در برابر غریزه شهوت است و پیامبر(ص) به قانون چهار همسری هم که برای امتش قرار داده بسنده نکرد و نه زن اختیار کرد. این موضوع به آیات پراکنده و فراوانی در قرآن مربوط می شود و بحث همه جانبه از این موضوع باید در هنگام سخن از آیه مربوط به آن صورت گیرد و از این رو گفتار مفصل در این باره رابه جاهای مناسب آن حواله می دهیم و در این جافقط اشاره ای اجمالی به آن می کنیم. لازم است توجه این اعتراض کنند خرد گیر رابه این نکته جلب کنیم که داستان تعدد زوجات پیامبر(ص) به این سادگی ها هم نیست که بگوئیم آن حضرت چنان دلباخته و شیفته زن بود که تعداد زنان خود را به نه عدد رساند بلکه انتخاب آنان از سوی پیامبر در طول حیاتش به شیوه خاصی بوده است، زیرا آن حضرت برای اولین بار با خدیجه - رضی الله عنها - ازدواج کرد و بیست و اندی سال یعنی دو

سوم عمر شریف خود بعد از ازدواج را به آن بانو بسنده کرد که سیزده سال آن به بعد از نبوتش و پیش از آن که از مکه هجرت کند مربوط می شود آن حضرت سپس به مدینه مهاجرت کرد و به تبلیغ رسالت و اعلائی کلمه دین پرداخت و بعد از آن با زنان چندی ازدواج نمود که برخی از آن ها باکره بودند و برخی بیوه و برخی جوان بودند و برخی پیرو برخی میانسال نزدیک به ده سال به این روش ادامه داد و پس از آن ، به استثنای زنانی که در عقد ازدواج ایشان بودند، ازدواج با هر زن دیگری بر او حرام شد پیدا است که این اقدام با این ویژگی ها، به صرف موضوع زن دوستی و عشق به زنان و علاقه به ارتباط با زنان توجیه پذیر نیست ، زیرا شروع و پایان این شیوه این ادعا را نقض می کند. وانگهی ، معمولاً کسی که آزمند زنان است و شیفته عشق ورزی و خلوت و هوسرانی با آن هامی باشد، مجذوب زیور و عاشق زیبایی و مفتون ناز و کرشمه و شیدای جوانی و کم سن و سالی و طراوت و شادابی جسمانی (زنان) هم هست و این خصوصیات نیز با شیوه پیامبر انطباق ندارد، زیرا بعد از باکره با بیوه ازدواج می کند و بعد از دختر جوان با پیرزن مثلاً بعد از ازدواج با کسی چون عایشه و ام حبیبه ، با زن مسنی مانند ام سلمه و زینب دختر جحش که در آن هنگام بیش از پنجاه سال داشت ، ازدواج می کند و به همین ترتیب . آن حضرت همسران خود را مخیر کرد که اگر طالب دنیا و زر و زیور آن هستند حاضر است مهر آنان را پردازد و طلاق بگیرند و چنانچه خواهان خدا و رسول او و سرای آخرت هستند، باید به دنیا و زر و زیور آن و تجملات دنیوی پشت کنند گواه این مطلب سخن خدای متعال است که می فرماید : ((ای پیامبر، به همسرانت بگو : اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیاید تا مهرتان را بدهم و (خوش و) خرم رهایتان کنم و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی که خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است)) این امر نیز - همچنان که ملاحظه می کنید - با شرایط روحی و وضعیت یک مرد دلباخته زیبایی زنان و شیدای وصال آنان تطابق ندارد. بنابراین ، برای پژوهشگر ژرفکاو با انصاف ، راهی جز این باقی نمی ماند که کثرت ازدواج پیامبر (ص) از ابتدای کارش تا انتهای آن را با عوامل دیگری غیر از عامل آزمندی شهوی و شهوت پرستی و هوسرانی توجیه کند. واقعیت آن است که هدف پیامبر (ص) از ازدواج با برخی همسرانش کسب قدرت و زیاد کردن پشتیبان و عشیره بود و با بعضی دیگر جلب قلوب و جلوگیری از پاره ای شرارت ها و گزند ها و بابرخی دیگر به عهده گرفتن سرپرستی و تامین هزینه زندگیشان و نیز به این منظور تا روش آن بزرگوار سنت و شیوه ای شود در میان مردان مؤمن برای حفظ و نجات زنان بیوه و سالخورده از تنگدستی و فساد. بالاخره هدف از بعضی دیگر از ازدواج های پیامبر تثبیت یک حکم شرعی و اجرای عملی آن به منظور شکستن سنت های منحط و بدعت های نادرست رایج در میان مردم بوده است ، مانند ازدواج با زینب بنت جحش او قبلاً همسر زید بن حارثه بود و زید طلاقش داد زید فرزند خوانده رسول خدا (ص) بود و طبق سنن جاهلی ، همسر فرزند خوانده نیز به منزله همسر فرزند اصلی به شمار می رفت که پدر نمی توانست با او ازدواج کند اما پیامبر با زینب ازدواج کرد و در این باره آیاتی نازل شد. اولین ازدواج پیامبر (ص) بعد از وفات خدیجه ، با سوده دختر زعمه صورت گرفت شوهر او بعد از مراجعت از هجرت دوم به حبشه ، در گذشت سوده بانویی مؤمن و در زمره مهاجران به حبشه بود و اگر در آن روز به نزد خانواده اش که کافر بودند بر می گشت ، او را نیز همچون سایر مردان و زنان مؤمن مورد آزار و شکنجه و قتل و واداشتن به کفر قرار می دادند. ازدواج دیگر پیامبر (ص) با زینب دختر خزیمه بود که بعد از کشته شدن شوهرش عبدالله بن جحش در جنگ احد صورت پذیرفت زینب از بانوان با فضیلت عصر جاهلیت بود و او را به دلیل رسیدگی فراوان به تهیدستان و مستمندان و مهربانی و دلسوزی نسبت به آنان ، ام المساکین (مادر مستمندان) می گفتند رسول خدا از طریق ازدواج با او آبرویش را حفظ کرد. دیگر ازدواج پیامبر با ام سلمه بود که هند نام داشت او قبلاً همسر عبدالله پدر سلمه ، پسر عمه و برادر رضاعی پیامبر و از گروه نخستین مهاجران به حبشه ، بود ام سلمه بانویی زاهد و فاضل و متدین و فهمیده بود زمانی که شوهرش از دنیا رفت ، ام سلمه زنی مسن و دارای چند فرزند یتیم بود پیامبر با زنی با این شرایط ازدواج کرد. ازدواج دیگر رسول خدا با صفیه دختر حیی بن اخطب مهتر بنی نظیر بود شوهر او در جنگ

خیبر به قتل رسید و پدرش با بنی قریظه صفیه در جنگ خیبر به اسارت در آمد و پیامبر او را برای خودش برداشت و آزادش کرد و به ازدواج خویش در آورد و با این کار هم او را از خواری اسارت رهانید و هم بانی اسرائیل پیوند سببی برقرار ساخت . دیگر ازدواج پیامبر با جویریة بود که بعد از جنگ بنی مصطلق صورت گرفت نام او بره دختر حارث ، سالار بنی مصطلق ، بود مسلمانان در جنگ بنی مصطلق دویست خانواده را با زنان و کنیزان به اسارت گرفتند وقتی پیامبر (ص) با جویریة ازدواج کرد مسلمانان گفتند این ها (بنی مصطلق) خویشان سببی رسول خدا هستند و نباید اسیرشان کرد، لذا همه را آزاد کردند و بدین ترتیب بنی مصطلق مسلمان شدند و همگی که شمار فراوانی راتشکیل می دادند، به مسلمانان پیوستند و این کار در دیگر عرب ها تاثیر مثبتی گذاشت . ازدواج دیگر پیامبر با میمونه بود که بره نام داشت و دختر حارث هلالی بود میمونه بعد از درگذشت شوهر دومش ، ابو رهم بن عبدالعزی ، خودش را به پیامبر هبه کرد و رسول خدا (ص) او را به عقد ازدواج خود در آورد که در این باره آیاتی از قرآن نازل شد. دیگر ازدواج آن بزرگوار با ام حبیبه صورت گرفت که اسمش رمله و دختر ابوسفیان بود او به همراه شوهر خود عبیدالله بن جحش در مهاجرت دوم به حبشه رفت و عبیدالله در آن جا نصرانی شد، اما ام حبیبه بر اسلام پایدار ماند در آن زمان پدر او ابوسفیان بر ضد اسلام نیرو بسیج می کرد پیامبر (ص) با ام حبیبه ازدواج کرد و او را از بی سرپرستی و بی پناهی نجات داد. دیگر ازدواج پیامبر با حفصه دختر عمر صورت گرفت شوهرش خنیس بن حذافه در جنگ بدر به قتل رسیده و حفصه بیوه شده بود. بالاخره ، ازدواج آن حضرت با عایشه دختر ابوبکر است که دوشیزه بود. تامل و دقت در این ویژگی ها و در نظر گرفتن آن چه در آغاز بحث پیرامون سیره و روش پیامبر در ابتدا و پایان کارش و زهد و بی اعتنایی ایشان به زر و زیور دنیا و دعوت همسران خود به این امر گفتیم ، برای انسان جای شک باقی نمی گذارد که ازدواج پیامبر (ص) با همسرانش نظیر ازدواج های معمولی عامه مردم نبوده ، بلکه انگیزه های خاصی داشته است . افزون بر این ، باید به این نکته نیز توجه داشت که پیامبر (ص) چه خدمات ارزنده ای به جامعه زنان کرد و حقوق آنان را که دوران جاهلیت و اعصار توحش و بربریت از بین برده بود، احیا نمود و بار دیگر به زن در جامعه انسانی قدر و قیمت بخشید، تا جایی که روایت شده است آخرین سخنان پیامبر (ص) سفارش زنان به جامعه مردان بوده است چرا که فرمود : مراقب نماز باشید، مراقب نماز باشید و با بردگان خود مهربان باشید و بیش از توانشان از آن ها کار نکشید، از خدا بترسید و رعایت حال زنان را بنمایید، زیرا که آنان اسیر و زیر دست شما هستند. همچنان که به خواست خدا در مباحث آینده در بحث از سیره پیامبر اشاره خواهیم کرد، رفتار عادلانه آن حضرت و خوشرفتاری ایشان با همسرانش و رعایت جانب آنان ، اختصاص به شخص پیامبر دارد و حکم داشتن بیش از چهار همسر، همچون روزه وصال ، از احکام مختص آن حضرت می باشد و برای امت ممنوع شده است همین خصلت ها و شهرت داشتن آن ها در میان مردم مانع از آن شده بود که دشمنان پیامبر (ص) در این باره بر ایشان خرده گیری کنند، در صورتی که برای ضربه زدن به آن حضرت همواره مترصد بهانه و فرصت بودند.

**اخترشناسی .**

**اخترشناسی .**

قرآن: ((پس، نظری به ستارگان افکند و گفت: من ناخوش هستم)). ((سوگند به جایگاه های ستارگان)). تفسیر: آیات ((پس، نظری به ستارگان افکند و گفت: من ناخوش هستم)): شکی نیست که ظاهر این دوآیه گویای آن است که خبر دادن ابراهیم از ناخوش بودن خود با نگاهش به ستارگان ارتباط دارد و براساس آن چنین حرفی زده است و نگاه کردن او به ستارگان یا برای تشخیص ساعت و خصوص وقت بوده، مانند کسی که دچار تب نوبه است و زمان شروع تب را با طلوع یا غروب ستاره ای یا وضع خاصی از ستارگان تعیین می کند و یا برای اطلاع یافتن از رخدادهای آینده بوده است که به اعتقاد منجمان اوضاع فلکی نشانگر آن ها می باشد صائبی مذهبان به این مساله بسیار معتقد بودند و در عهد ابراهیم (ع) شمار فراوانی از آنان به سر می بردند. بنا به وجه اول، معنای آیه این است که وقتی مردم شهر خواستند همگی برای برگزاری مراسم عید و جشن خود بیرون روند ابراهیم (ع) به ستارگان نگاه کرد و به اطلاعتشان رساند که وی ناخوش است و به زودی بیماری به سراغش خواهد آمد و از این رو نمی تواند با آنان به بیرون شهر بیاید. بنابه وجه دوم، معنایش این است که آن حضرت نگاهی منجمانه به ستارگان انداخت و به مردم گفت که اوضاع ستارگان حاکی از آن است که وی به زودی مریض خواهد شد و بنابراین نمی تواند با آن ها شهر را ترک کند. وجه اول با وضع ابراهیم (ع) مناسب تر به نظر می رسد، چرا که آن بزرگوار از چنان توحیدخالصانه ای برخوردار بود که جز خدای متعال موجود دیگری را مؤثر نمی دید از طرف دیگر، دلیل محکمی هم وجود ندارد که نشان دهد ابراهیم (ع) در آن روزها اصلاً ناخوش نبوده است بلکه برعکس، قرآن می گوید که ابراهیم از بیمار بودن خود خبر داده است، از طرفی هم اندکی قبل از این آیه، خدای سبحان او را دارای قلبی سلیم و پاک معرفی می کند و کسی که دارای قلب سلیم باشد نه رواست که دروغ بگوید و نه سخن لغو و بیهوده به زبان آورد. مفسران درباره این دو آیه وجوه دیگری ذکر کرده اند که موجه ترین آن ها این است که نگاه کردن ابراهیم (ع) به ستارگان و خبردادنش از بیماری خود، از باب به اصلاح معاریض کلام (سخنان دوپهل و سربسته) است به این معنا که انسان جمله ای را بگوید و قصدش از آن چیز دیگری باشد و مردم از آن جمله معنایی جز آن چه مورد نظر گوینده است، بفهمند پس، شاید نظر کردن آن حضرت به ستارگان از باب نظر کردن شخص موحد و یکتاپرست در آفرینش خدای متعال بوده است تا از این طریق به وجود خداوند متعال و وحدانیت او استدلال کند ولی مردم خیال کردند که نگاه کردن او به ستارگان نگرستی منجمانه برای راه بردن به حوادث آینده است آن گاه فرمود: من ناخوش هستم مرادش این است که به زودی ناخوشی به سراغش خواهد آمد، چرا که انسان در طول حیات خود از ابتلا به فلان ناخوشی و بیماری در امان نمی باشد چنان که خود آن بزرگوار فرموده است: ((و هرگاه بیمار شوم او مرا شفا می بخشد)) چیزی که هست مردم خیال کردند منظور او این است که در همان روز برگزاری جشن و عید آن ها بیمار خواهد شد اما آن چه برای ابراهیم در درجه اول اهمیت داشت، هدفی بود که در سر می پروراند و آن رفتن به بتخانه و شکستن بت ها بود. اما این وجه که گفتیم بهترین وجه ارائه شده از سوی مفسران می باشد، مبنی بر این است که بگوییم آن حضرت در آن روز سالم بوده است و حال آن که ما گفتیم دلیلی بر این مطلب وجود ندارد و انگهی به کنایه و دوپهل و سخن گفتن نیز برای پیامبران روانیست چون در این صورت اعتماد مردم به گفته های آنان از بین می رود. - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال محمد بن یحیی خثعمی که پرسید:

آیا علم نجوم حقیقت دارد؟ - : آری او می گوید : عرض کردم : آیا در روی زمین کسی هست که علم نجوم بداند؟ فرمود : آری ، در روی زمین کسانی هستند که علم نجوم بدانند . - در پاسخ به سؤال از علم نجوم - : آن علمی از علوم پیامبران است راوی می گوید : عرض کردم : آیا علی بن ابی طالب (ع) آن را می دانست ؟ حضرت فرمود : او عالمترین مردم به این علم بود . - امام کاظم (ع) - در گفتگویی که میان ایشان و هارون گذشت - : اگر (علم) نجوم صحت نداشت خداوند عزوجل از آن ها ستایش نمی کرد پیامبران (ع) علم نجوم می دانستند خدای متعال درباره ابراهیم خلیل الرحمان (ع) می فرماید : ((و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم ، تا از یقین کنندگان باشد)) و در جایی دیگر می فرماید : ((پس نگاهی به ستارگان افکند و آن گاه گفت : من ناخوش هستم)) اگر آن بزرگوار از دانش نجوم اطلاعی نداشت ، به ستارگان نمی نگریست و نمی فرمود : من ناخوش هستم ادریس (ع) نیز داناترین مردم روزگار خود به علم نجوم بود خداوند متعال هم به جایگاه های ستارگان سوگند یاد کرده و این سوگند - اگر بدانید - برآستی سوگندی بزرگ است . - امام علی (ع) : هر قرآن دانی اگر شمه ای از دانش نجوم بداند ، بر ایمان و یقین او افزوده می شود حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد : ((همانا در گردش شب و روز)) . - به امام صادق (ع) عرض شد : در بین مردم چنین شهرت دارد که پرداختن به علم نجوم حرام است و به دین انسان آسیب می رساند حضرت فرمود : چنان نیست که می گویند ، به دینت آسیبی نمی رساند سپس فرمود : شما به موضوعی می پردازید که زیاد آن دست نیافتنی است و اندک آن هم کار آیی ندارد ((۵)) . - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال زندیقی از اخترشناسی - : آن علمی است که منافعش اندک و مضراتش بسیار است ، زیرا آن چه مقدر باشد به وسیله این علم دفع نمی شود و جلو بلا را به کمک آن نمی توان گرفت اگر منجم از بلا - خبر دهد محافظت و مراقبت از خود او را از قضای الهی نجات نمی دهد و اگر از خیر و خوبی خبر دهد ، نمی تواند به آن شتاب بخشد و اگر بدی برایش پیش آید ، نمی تواند آن را برگرداند منجم با علم خدا می ستیزد و به خیال خودش قضای خدا را از خلق او برمی گرداند . - میان من و مردی زمین مشترکی بود که می خواستیم آن را تقسیم کنیم آن مرد اخترین بود و منتظر بود در یک ساعت سعد بیرون برود و من در یک ساعت نحس بیرون روم ما رفتیم و برای زمین قرعه زدیم و بهترین قسمت آن به نام من افتاد آن مرد دست راست خود را به دست چپش زد و گفت : هرگز چنین روزی ندیده بودم من گفتم : وای بر دیگری ، مگر چه شده است ؟ گفت : من اخترین هستم و شما رادر یک ساعت نحس بیرون آوردم و خودم در ساعتی سعد بیرون آمدم و زمین را تقسیم کردیم ، اما بهترین قطعه زمین به نام شما درآمد . من گفتم : آیا می خواهی برایت حدیثی که پدرم آن را برایم گفت ، بگویم ؟ پدرم فرمود : رسول خدا (ص) فرمود : هر که دوست دارد خداوند نحوست روزش را از او برطرف سازد ، روز خود را با صدقه آغاز کند ، خداوند بدان وسیله نحوست آن روز را از او می برد و هر که دوست دارد خداوند نحوست شبش را از او برطرف سازد ، شب خود را با صدقه آغاز کند ، خداوند بدان وسیله نحوست آن شب را از او دفع می کند . سپس گفتم : من هم وقتی بیرون آمدم اول صدقه دادم پس ، این کار برای تو بهتر از علم نجوم است . - در دعای بعد از نماز استخاره - : بارخدا یا ، تو مردمانی را آفریده ای که برای تعیین زمان حرکات و سکناات خود و فعالیت ها و عقود خویش به طلوع و غروب ستارگان پناه می برند و مرا آفریدی و من به جای پناه بردن به اوضاع کواکب و تعیین زمان انتخاب کارها از طریق آن ها ، به تو پناه می آورم و یقین دارم که تو هیچ کس را بر مواقع و جایگاه های ستارگان که در غیب توست آگاه نکرده ای و راه رسیدن به تاثیرات آن ها را برایش هموار نساخته ای . تو می توانی ستارگان را در مدارهایشان از مسیر سعدی عام و خاص به نحوست منتقل سازی و از نحوست فراگیر و موردی به سعدبودن برگردانی ، زیرا که تو آن چه را بخواهی محو می گردانی و آن چه را بخواهی ثبت می کنی و ام الكتاب در نزد تو می باشد . - عبد الملک بن اعین : به حضرت صادق (ع) عرض کردم : من گرفتار این علم شده ام لذا هر گاه می خواهم کاری انجام دهم به طالع می نگرم اگر طالع بد باشد می نشینم و دنبال انجام آن کار نمی روم و اگر طالع نیک باشد دنبال آن کار می روم حضرت به من فرمود : به خواسته ات هم می رسی ؟ عرض کردم : آری

فرمود: کتاب هایت را بسوزان. - مردی اختربین به امام علی (ع) عرض کرد: اگر در این زمان (برای جنگ با خوارج) بروی می ترسم به مراد خود نرسی حضرت فرمود: آیا خیال می کنی تو می توانی ساعتی رانشان دهی که هر کس در آن ساعت سفر کند بلاو بدی از او دور شود؟ و از ساعتی بر حذر داری که هر کس در آن ساعت سفر کند ضرر و زیان او را در برمی گیرد؟ آن کس که سخنان تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است و برای رسیدن به مطلوب و دفع امور ناخوشایند، از کمک گرفتن از خدا بی نیازی نشان داده است. حضرت سپس رو به مردم کرد و فرمود: ای مردم، از آموختن اخترشناسی پرهیزید مگر آن مقداری که در بیابان یا دریا وسیله راهیابی می شود، زیرا اخترشناسی به کهانت و پیشگویی می انجامد و اخترگو مانند کاهن است، و کاهن چون ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش است، (اینک) به نام خدا حرکت کنید. - امام صادق (ع): اختربین چون کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر به منزله کافر و کافر در آتش است. در این جا لازم است توضیح دهیم که روایات دال بر تحریم علم نجوم اختصاص به موردی دارد که منجم به تاثیر حرکات کواکب در موجودات و عالم هستی اعتقاد داشته باشد، درحالی که تنها مؤثر در عالم هستی سبب خداست اما اگر معتقد باشد که ارتباط حرکات کواکب با حوادث و رخدادها از نوع ارتباط کاشف و مکشوف است، در این صورت دلیلی بر حرمت علم نجوم وجود ندارد حتی شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - می گوید: علی الظاهر، هیچ کس قائل به کفر بودن این اعتقاد نیست. برای ملاحظه سخنان کامل شیخ درباره علم نجوم، به مکاسب محرمة مراجعه کنید. - وقتی مسلمانان بعد از گزاردن نماز صبح در حدیبیه و در پی بارانی که آن شب بارید، برگشتند، رسول خدا (ص) فرمود: آیامی دانید پروردگارتان چه فرمود؟ عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می دانند فرمود: پروردگارتان می فرماید: بعضی از بندگانم به من ایمان دارند و به ستارگان کافرند (و اعتقادی ندارند) و برخی به من کافرند و به کواکب ایمان دارند پس، هر که گوید: باران ما به سبب فضل و رحمت خدا بود، او به من مؤمن است و به کواکب کافر و هر که گوید: باران ما به سبب طلوع و غروب فلان و بهمان ستاره بود او به من کافر است و به ستارگان مؤمن. شهید می گوید: این روایت را باید بر اعتقاد داشتن به مؤثر بودن ستارگان و کواکب حمل کرد.

### در گوشی سخن گفتن.

### در گوشی سخن گفتن.

قرآن: ((آیا ندانسته اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می داند و خدا دانای رازهای نهانی است؟)). - پیامبر خدا (ص): هرگاه سه نفر با هم باشند، دو نفر آن ها نباید با یکدیگر درگوشی صحبت کنند. - هرگاه سه نفر با هم بودید، دو نفرتان با یکدیگر درگوشی سخن نگویند تا زمانی که به میان جمع مردم در آید، زیرا این کار باعث ناراحتی آن دیگری می شود. - امام صادق (ع): هرگاه جمع سه نفره ای بود، نباید دو نفرشان درگوشی با هم صحبت کنند، زیرا این کار مایه اندوه و آزارسومی می شود. - امام علی (ع): پنهان کاری، دلیل درگوشی سخن گفتن است ((۶)). - برترین رازگویی (و سخن درگوشی) آن است که بر پایه دین و پرهیزگاری و ثمره اش پیروی از راه راست و مخالفت با هوای نفس باشد. - نجوا کردن خوب نیست، مگر با دو کس: عالم گویا، یا شنونده پذیرا (و حرف شنو).

### مناجات.

### مناجات.

- امام صادق (ع): (خدای متعال به داود (ع) وحی فرمود: به من شاد باش و از یاد من لذت ببر و از نعمت مناجات با من برخوردار

شو. - امام علی (ع) : مناجات (با خدا) سبب نجات است. - هر که با خدای خود خلوت گزیند به دژی استوارتر و عیشی خوش‌تر دست یافته است و بدان که آن چه نزد خداوند است به دست نیاید، مگر با نفسی کوشا (در عبادت) و دیده‌ای بینا. - امام سجاد (ع) : در مناجات - : بار خدایا، ما را در کشتی های نجات خود بنشان و از لذت مناجات بهره مند گردان و بر آبگیرهای محبت وارد گردان و شیرینی دوستی و قرب خود را به ما بچشان. - نیز در مناجات - : به واسطه تو به لذت مناجات با تو رسیدند و از لطف تو به عالیتین مقاصدشان دست یافتند. - در بخشی از دعای خود در روز عرفه - : خلوت راز و نیاز با خودت در شب و روز را در نظر من آراسته گردان. - امام علی (ع) : خدای را - که نعمت هایش عزیز و ارجمند باد - همواره در هر برهه‌ای و در هر دوره فترتی (فاصله میان برانگیخته شدن دو پیامبر) بندگانی بوده است که در اندیشه هایشان با آنان به راز و نیاز می پرداخته و در کنه خردهایشان با ایشان سخن می گفته است و از این رو، به نور بیداری چشم‌ها و گوش‌ها و دل‌ها، چراغ وجودشان روشن گشت.

### فضیلت مناجات در تاریکی های شب.

- امام باقر (ع) : با بازگشت (و توبه) نیکو، خویشتن را در معرض رحمت و بخشایش خداوند قرار ده و برای بازگشت نیکو (وراستین) از دعای خالصانه و مناجات شبانه مددجوی. - پیامبر خدا (ص) : خداوند، جل جلاله، به دنیا و حی فرمود : آن را که خدمت تو کند به رنج افکن و آن کس را که تو را دور افکند خدمت کن و بنده هرگاه در دل شب تار با خواجه خویش خلوت گزیند و با او به راز و نیاز پردازد، خداوند روشنایی را در دل او استوار گرداند، به طوری که هرگاه بگوید : ای آقای من، آن رب جلیل، جل جلاله، ندایش دهد : لبیک، بنده من، از من بخواه تا عطایت کنم و به من توکل کن تا کار سازیت کنم. آن گاه خداوند جل جلاله به فرشتگان گوید : ای فرشتگان من، بنگرید به این بنده من که در دل شب تار با من خلوت کرده است، در حالی که هرزگان به کارهای بیهوده سرگرمند و غافلان خفته اند گواه باشید که من او را آمرزیدم.

### مناجات امام علی (ع).

- عروه بن زبیر : در مسجد پیامبر (ص) نشسته بودیم و از احوال اهل بدر و بیعت رضوان یاد می کردیم ابو دردا گفت : ای جماعت، دوست دارید از کم مال و ثروت ترین مردم و پارساترین و سختکوش ترین آنان در عبادت به شما خبر دهم؟ گفتند : او کیست؟ گفت : علی بن ابی طالب (ع). عروه می گوید : به خدا قسم همه کسانی که در آن جمع بودند روی خود را از ابودردا برگرداندند سپس مردی از انصار به نام عویمر، در مخالفت با سخن او گفت : تو حرفی زدی که هیچ کس درباره آن با تو موافق نیست. ابودردا گفت : ای جماعت، من آن چه دیده ام نقل می کنم و هریک از شما نیز آن چه دیده است بازگو کند من دیدم و شاهد بودم که علی بن ابی طالب در میدانگاه های محله بنی نجار بود و از موالی خود کناره گرفت و از نظر کسانی که پشت سرش بودند ناپدید شد و در میان نخلچه ها خود را پنهان کرد و من او را گم کردم و با خود گفتم : به خانه اش رفته است اما ناگاه آوازی حزین و نغمه ای اندوهناک شنیدم که می گوید : الهی، چه بسیار گناهان مهلکی که با نعمت خود از کیفر دادن آن ها بردباری و رزیدی و چه بسیار جرایمی که با بزرگواری خود از بر ملا کردن آن ها چشم پوشیدی، الهی، گرچه عمری را در نافرمانی تو گذراندم و گرچه گناهانم در نامه اعمال من بسیار گشته است، اما جز به آمرزش تو امید نبسته ام و رجایم جز به خشنودی تونیست آن صدا توجه مرا به خود جلب کرد و در پی آن رفتم ناگاه دیدم که خود علی بن ابی طالب است خودم را پنهان کردم و کوچکترین تکانی نخوردم تا صدایش را بشنوم دیدم در آن دل شب که ساعات آخر خود را می گذراند، چند رکعت نماز خواند و سپس به دعا و زاری و گریه و راز و نیاز پرداخت و از جمله سخنانی که در راز و نیازش با خدای عزوجل گفت، این بود : بار خدایا، وقتی به گذشت تو می اندیشم گناهانم در نظرم ناچیز می آید و آن گاه که به شدت بازخواست تو فکر

می کنم مصیبت خود را بزرگ می بینم سپس فرمود: آه که اگر در کارنامه ها گناهی را بخوانی که من از یادش برده ام و تو آن را ثبت کرده ای و پس بگویی: او را بگیرد ای وای بر این دستگیر شده که نه عشییره اش توانند نجاتش دهند و نه قبیله اش به حال او سودی رسانند و آن گاه که درباره او ندا آید، خلاق به حالش ترحم کنند. سپس فرمود: آه از آتشی که جگرها و گرده ها را می پزد، آه از آتشی که شوق بریان کردن دارد، آه از شعله های انبوه دوزخ او سپس بسیار گریست و من دیگر هیچ حس و حرکتی از وی نشنیدم با خودم گفتم: از بسیاری شب زنده داری، خواب بر او غلبه کرد، بروم او را برای نماز صبح بیدار کنم وقتی نزدیکش رفتم دیدم مانند چوب خشکی افتاده است تکانش دادم اما حرکتی نکرد، خواستم دست و پای او را جمع کنم اما جمع نشدند گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، به خدا قسم که علی بن ابی طالب مرده است زود خودم را به منزلش رساندم تا خبر مرگ او را به خانواده اش بدهم فاطمه گفت: ای ابو دردا، حال و روز و ماجرایش چگونه بود؟ من داستان را به او گفتم فاطمه گفت: به خدا قسم ای ابودردا، این که تو می گویی حالت غشوه ای است که از ترس خدای متعال او را می گیرد سپس مقداری آب آوردند و به صورت علی (ع) پاشیدند و او به هوش آمد و به من که می گریستم نگاه کرد و گفت: گریه ات برای چیست، ای ابودردا؟ گفتم: برای این وضعی که می بینم به سر خودت آورده ای گفت: ای ابودردا، پس، چه حالی خواهی داشت اگر آن گاه مرا ببینی که برای حسابرسی فرایم خوانده اند و گنهکاران به عذاب یقین کرده اند و فرشتگان خشن و سختگیر و دوزخیان بی رحم مرا در میان گرفته اند و مرا در برابر خدای جبارنگه داشته اند و دوستان مرا تنها گذاشته اند و همه مردم به حال من دلسوزی می کنند، آن گاه دل تو برای من که در برابر کسی ایستاده ام که هیچ نهفته ای بر او پوشیده نیست، بیشتر خواهد سوخت ابودردا می گوید: به خدا قسم که من چنین حالتی برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا (ص) ندیدم. امام علی (ع) - در مناجات خود - خدایا، گوئیا می بینم که پیکر مرا در گورش نهاده اند و تشیع کنندگان از کنار آن برگشته اند و غریب بر غربت آن پیکر می گیرند. - نیز در مناجات - : الهی، بر محمد و آل محمد درود فرست و آن گاه که اثری از من در دنیا نماند و یادم از ذهن مردمان پاک شود و همچون دیگر از یادشدگان به فراموشی سپرده شوم، به من رحم کن. الهی، سنم زیاد شده و پوستم نازک گشته و استخوانم سست شده است و روزگار در من اثر گذاشته و مرگم نزدیک شده و ایامم به سر آمده و شهواتم از بین رفته و گناهان آن ها برایم باقی مانده است. الهی، من خسته و مانده از بارهای گران اعمال، بر روی پلی از پل های خطر ایستاده ام و اگر با سبک کردن بارهایمان ما را کمک نکنی، من نابود خواهم شد. الهی، عابدان آوازه پاداش های فراوان تو را شنیدند و ره خشوع در پیش گرفتند، زاهدان صیت رحمت گسترده تو را شنودند و قناعت پیشه کردند، کجروان و رویگردانان از راه راست آوازه جود و بخشش تو را شنیدند و (به راه) برگشتند، گنهکاران صیت آمرزش بی کران تو را شنودند و امیدوار شدند، مؤمنان آوازه عفو کریمانه، و بخشش های فزاینده تو را شنیدند و راغب شدند. الهی، اگر راه رسیدگی به نفس خویش را که کرامت او در آن است، خطا رفتم، (در عوض) راه پناه آوردن به تو را که مایه به سلامت رستن نفس است، پیدا کردم. الهی، چگونه سینه های ما به همصحبی با دنیا شاد شود و چگونه کارهای ما در گرداب های دنیاسامان یابد و چگونه شادی ما در دنیا خالص و نامیخته با غم باشد و چگونه فریفتگی و غفلت ما، ما را به لهو و لعب مشغول دارد، در حالی که با نزدیک شدن اجل ها، گورهایمان ما را فرامی خوانند. الهی، خواهش من چون خواهش گدایان نیست، زیرا که گدا هر گاه به او چیزی داده نشود دیگر دست از خواهش و سؤال بر می دارد، اما من در هیچ حال بی نیاز از دراز کردن دست خواهش و نیاز به سوی تو نیستم. الهی، تو را می خوانم همچون کسی که با اصرار خواهش اش را می خواند و خسته نمی شود و به درگاه تو زاری می کنم، همچون زاری کسی که در دعوای خویش با حجت و دلیل بر ضد خویش اعتراف می کند. امیر المؤمنین (ع) سپس به نفس خود رو می کند و آن را مورد عتاب قرار می دهد و می فرماید: ای آن که با سخنان گونه گونه با پروردگارش مناجات می کند و از او در سرای سلامت (بهشت) منزلی می طلبد و کار توبه را از سالی به سال دیگر حواله می دهد! تو را در میان مردم نسبت به خود با انصاف

نمی بینم ، ای بی خبر، اگر خوابت را با شب زنده داری برطرف می ساختی و روزت را با روزه داری سپری می کردی و از خوراک به قوت لایموت بسنده می کردی و شب هایت را به جد و جهد در عبادت می گذراندی ، در آن صورت شایستگی آن راداشتی که به بالاترین مقامات دست یابی . - نیز در مناجات - : بار خدایا، از تو امان می طلبم ، امان ، در آن روزی که نه مال و ثروتی به کار می آید و نه فرزندان مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.

### مناجات امام حسین (ع).

- در عیون المحاسن آمده است : امام حسین (ع) با انس بن مالک بر سر آرامگاه خدیجه آمد و شروع به گریستن کرد و آن گاه فرمود : تو از این جا برو انس می گوید : من خودم را از چشم ایشان پنهان کردم و آن بزرگوار به نمازی طولانی ایستاد و شنیدم که می گوید. پروردگارا، پروردگارا، مولی تویی . پس رحم کن بر بنده کوچکی که پناهش تویی . ای والاخصال ، تکیه گاهم تویی . خوشا آن کسی که مولایش تویی . خوشا کسی که خدمتکاری بیدار باشد. و گرفتاری خویش به آن پرشکوه باز گوید. و هیچ درد و بیماری او. بالاتر از درد عشقش به مولایش نباشد. هرگاه از رنج و اندوه خویش شکوه کند. خداوند پاسخش دهد و به دعوت او لبیک گوید. هرگاه در دل تاریکی ها دعا و زاری کند. خداوند گرامیش دارد و او را نزدیک خود گرداند. پس ، ندا آمد. لبیک بنده من ! تو در پناه منی . و آن چه گفتمی ما دانستیم . فرشتگان مشتاق شنیدن آوای تویند. آواز بس کن که آن را شنیدیم . دعای تو در میان حجابها می چرخد. پرده دیگر بس است ، ما آن را کنار زدیم . اگر باد از گوشه های آن بوزد. از آن چه او را فرا می پوشاند غش کنان به زمین می افتد. از من بخواه بی بیم و امید و بی حساب که این منم ، خدا.

### مناجات امام زین العابدین (ع).

- حماد بن حبيب عطار کوفی : ما به قصد حج بیرون رفتیم و شبانه از زباله ((۷)) کوچ کردیم در راه باد سیاه و تاریکی وزیدن گرفت که بر اثر آن کاروان از هم پاشید و من در آن صحراها و بیابان ها سرگردان شدم و رفتم تا به وادی خشک و بی آب و علف رسیدم چون شب فرارسید به درختی کهنسال پناه بردم چون تاریکی همه جا را فرا گرفت ، ناگاه جوانی را دیدم که می آید جامه های سفیدی برتن داشت و بوی مشک از او در فضا پراکنده می شد با خودم گفتم : این جوان از اولیا الله است اگر حس کندمن این جا هستم ممکن است برمد و باعث شوم که از انجام بسیاری کارهایش که می خواهد انجام دهد منصرف شود لذا تا جایی که توانستم خودم را پنهان کردم او نزدیک شد و خود را برای نماز آماده کرد و آن گاه از جا برجست و ایستاد و چنین گفت : ای آن که ملکوتش همه را به حیرت افکنده و جبروتش هر چیزی را مقهور خود کرده است ! شادمانی و لذت روی کردن به خود را در دلم وارد کن و مرا به میدان فرمانبرداریت درآور. حماد می گوید : او سپس به نماز ایستاد و وقتی دیدم اعضای بدن و حرکاتش کاملاً آرام گرفت ، به طرف محلی که در آن جا برای نماز آماده شد، رفتم ، ناگاه چشمم به چشمه ای افتاد که از آن آبی سفید می جوشید من هم خودم را برای نماز آماده کردم و سپس پشت سر او ایستادم یکدفعه محرابی دیدم که گویی در آن جا برای اوساخته شده بود! دیدم به هر آیه ای که در آن وعده و وعید داده شده است ، می گذرد آن را باناله های سوزناک تکرار می کند چون تاریکی شب برطرف شد، برپا خاست و گفت : ای کسی که جویندگان آهنگ او می کنند و با راهنمایی او بدو می رسند و بیمناکان به درگاهش روی می آورند و از فضل و بخشش او بهره مند می شوند و عابدان به او پناه می برند و پر داد ودهشش می یابند من ترسیدم که او را از دست بدهم و پی اش را گم کنم لذا به او چسبیدم و گفتم : تو را به آن کسی که رنج خستگی را از تو زدود و چنین شوق و اشتیاقی به تو بخشید، سوگندت می دهم که مرا در زیر بال رحمت و سایه مهر خود در آوری ، زیرا که من گم شده ام و من دیدم که چه کردی و شنیدم که چه گفتمی او گفت : اگر براستی توکل داشتی هیچ گاه گم نمی

شدی حالا پی من را بگیر و دنبالم بیا وقتی زیر آن درخت رسید دستم را گرفت به نظرم رسید که زمین زیر پایم حرکت می کند سپیده صبح که سرزد، به من گفت: بشارت باد تو را این مکه است حماد می گوید: من هیاهو راشنیدم و جاده را دیدم به او گفتم: تو را به آن کسی که در رستخیز و روز تهیدستی امیدت بدوست، سوگند می دهم که بگو کیستی؟ گفت: حال که سوگندم دادی، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، صلوات الله علیهم، هستم. - امام سجاده (ع) - در بخشی از مناجات خود معروف به مناجات صغیر - : بار خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که از جام صفا و خلوص نوشیدند و در نتیجه، بر بلاهای طولانی شیکبا گشتند و از چشمه ای که یافتند دیدگانیشان روشن و دل هایشان خرم شد، تا آن که دل هایشان در ملکوت از خود بی خود گشت و از میان پرده های جبروت گذشتند و جان هایشان در سایه خنکای مشتاقان، در باغ های آسایش و کان عزت و عرصه های جاودانان آرمید. - امام سجاده (ع) - به پرده های کعبه چنگ زده بود و می گفت: چشم ها خفته اند و ستارگان برآمده اند و تو پادشاه زنده و قیومی پادشاهان درهای (کاخ های) خود را بسته اند و بر آن هانگهبانان گماشته اند، اما در (بارگاه) تو به روی سائلان باز است و من آمده ام تا با (نگاه) مهر و رحمت خود، ای مهربانترین مهربانان، به من بنگری حضرت سپس شروع به خواندن این ابیات کرد. ای آن که دعای بیچاره را در دل تاریکی ها اجابت می کنی، ای بر طرف کننده هر گزند و بلا و بیماری، همه میهمانان تو پیرامون کعبه خفته اند. و تنها تویی، ای قیوم، که نخفته ای. پروردگارا، تو را به دعایی می خوانم که بدان فرمان داده ای، به حرمت این خانه و حرم بر گریه من رحمت آر. اگر گنهکار به عفو تو امید نداشته باشد، پس چه کسی بر گنهکاران جود و بخشش کند ((۸)). - طاووس فقیه: دیدمش [امام سجاده را] که از هنگام نماز عشا تا سحر مشغول طواف و عبادت بود و وقتی دید دیگر کسی آن جان نیست، نگاهی به آسمان انداخت و گفت: الهی، ستارگان آسمان های تو غروب کرده اند و چشمان آفریدگانت خفته اند و درهای (ی رحمت) تو به روی سائلان گشوده است آمده ام تا مرا بیامری و به من رحم کنی و رخسار جدم محمد (ص) را در عرصه های قیامت به من نشان دهی حضرت سپس گریست و گفت: به عزت و جلالت سوگند که قصدم از گناه کردن مخالفت با تو نبود و آن گاه که نافرمانیت کردم درباره توشک نداشتم و از کیفر و عذاب تو بی خبر نبودم و نخواستم خود را در معرض عقوبت تو قرار دهم، بلکه نفس من گناهان را در نظرم آراست و پرده پوشی تو هم در این راه به کمکم آمد اینک، کیست که مرا از عذاب تو برهاند؟ اگر ریسمن تو از دستم کنده شود، به ریسمن چه کسی چنگ زخم؟ ای وای از فردا که در برابر تو بایستم آن گاه که به سبکباران گفته شود: بگذرید و به گرانباران گفته شود: بار افکنید، آیا با سبکباران خواهم گذشت؟ یا با گرانباران بار خواهم افکند؟ وای بر من! هرچه بر عمرم افزوده شد، گناهانم فزونتر گشت و توبه نکردم آیا وقت آن نرسیده است که از پروردگارم شرم کنم؟ حضرت سپس گریست و شروع به خواندن این ابیات کرد. ای غایت آرزوها، آیا مرا به آتش می سوزانی. پس امید من و محبت من (به تو) چه می شود. من اعمال زشت و پستی آورده ام، در میان مردمان گنهکاری چون من یافت نمی شود. دوباره گریست و گفت: سبحانک! تو چنان نافرمانی می شوی که انگار دیده نمی شوی و چنان بردباری نشان می دهی که گویی نافرمانی نمی شوی با نیکوکاری به بندگانت اظهار دوستی و محبت می کنی چندان که گویی تو به آنان نیاز داری، در حالی که تو ای آقای من، از آنان بی نیازی حضرت سپس به سجده افتاد. طاووس می گوید: به حضرت نزدیک شدم و سرش را بلند کردم و روی زانوهایم گذاشتم و چندان گریستم که اشک هایم روی گونه اش سرازیر شد حضرت برخاست و نشست و فرمود: این کیست که مرا از یاد پروردگارم بازداشته است؟ عرض کردم: یابن رسول الله، من طاووس هستم این جزع و فزع برای چیست؟ ما گنهکاران و نافرمانان باید چنین کارهایی بکنیم، نه شما که پدرت حسین بن علی است و مادرت فاطمه زهرا و جدت رسول خدا (ص)! . طاووس می گوید: حضرت رو به من کرد و فرمود: هیهات، هیهات، ای طاووس، سخن از پدر و مادر و جدم برای من مگو خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعتش کند و کار نیک انجام دهد، هر چند غلامی حبشی باشد و دوزخ را برای کسی

خلق کرده که او را نافرمانی کند، هرچند زاده ای قرشی باشد مگر نشنیده ای که خدای متعال می فرماید: ((آن گاه که در صوردمیده شود آن روز میانشان نسبت خویشاوندی نباشد و از حال یکدیگر نپرسند)) به خدا قسم که فردای قیامت هیچ چیز به کار تو نیاید، مگر کارشایسته ای که پیشاپیش می فرستی. - طاووس یمانی: مردی را دیدم که درمسجد الحرام، زیر ناودان، نماز می خواند و دعای کند و در حال دعا می گرید وقتی نمازش تمام شد، پیش او رفتم دیدم علی بن الحسین (ع) است عرض کردم: یابن رسول الله، تو را به چنان حال دیدم، در صورتی که شما سه امتیازدارید که به نظر من با وجود آن ها دیگر جای ترس (از عذاب الهی) نیست اول این که شما فرزند رسول خدا هستی دوم: شفاعت جدت وسوم: رحمت خدا فرمود: ای طاووس، اما این که من فرزند رسول خدا هستم، این مرا در امان نمی دارد، زیرا خدای متعال می فرماید: ((آن روز میانشان نسبت خویشاوندی نباشد و از حال یکدیگر نپرسند)) و اما شفاعت جدم، این نیز مرا ایمن نمی گرداند، چون خدای متعال می فرماید: ((و شفاعت نکنند مگر برای کسی که خدارضایت دهد)) و اما رحمت خدا، خدای متعال می فرماید: ((و آن به نیکوکاران نزدیک است)) و من نمی دانم که نیکوکار هستم یا نه. - از حجر عبور می کردم که دیدم شخصی در حال رکوع و سجود است دقت کردم دیدم علی بن الحسین (ع) است ایستادم به نگاه کردن تا آن که نمازش را تمام کرد و کف دست هایش را به طرف آسمان بالا برد و گفت: آقای من، آقای من، این دو دست پر از گناه را به سوی تو کشیده ام و چشم امید به تو دوخته ام. - امام سجاد (ع) این دعا را می خواند: الهی، به عزت و جلال و بزرگیت سوگند که اگر از همان آغاز روزگار که فطرت مرا سرشتی تازمانی که ربوبیت جاودان تو برجاست با هرمویی در هر آنی با سپاس و ستایش همه خلایق تا ابد الابد تو را می پرستیدم، باز از عهده شکر کمترین نعمت تو به من بر نمی آمدم و اگر همه معدن های آهن دنیا را با دندان هایم بکاوم و زمین های آن را با مژگان چشمم شیار کنم و از ترس تو مانند دریاها و آسمان ها خون و چرکابه بگیرم، این همه در برابر حقوق فراوانی که تو برگردنم داری اندک است. - ای معبود و آقا و مولای ما، اگر چندان بگیریم که مژگانمان بیفتد و چندان زار زنیم که صداهایمان بریده شود و چندان به نماز ایستیم که پاهایمان بخشکد و چندان رکوع کنیم که بندهای بدنمان بگسلد و چندان سجده کنیم که تخم چشم هایمان از کاسه بیفتد و در سراسر عمر خود خاک زمین را بخوریم و چندان نام تو گوئیم که زبان هایمان از کار بیفتد، با این همه مستوجب آن نیستیم که گناهی از گناهان ما پاک شود. - معبودا، اگر به درگاه تو چندان بگیریم که پلک های دو چشم من بیفتد و چندان زار زنم که صدایم بریده شود و چندان در برابر تو بایستم که پاهایم ورم کند و چندان برایت رکوع کنم که استخوان پشتم از هم بگسلد و چندان برایت سجده کنم که تخم چشمانم از کاسه بیفتد و در همه عمرم خاک زمین را بخورم و تا پایان زندگانیم آب تیره بنوشم و در این میان چندان به یاد تو گویا باشم که زبانم از کار بیفتد و آن گاه از شرم تو گوشه چشمم را به اطراف آسمان نیندازم، با این همه سزاوار آن نباشم که گناهی از گناهان من پاک شود و اگر مستوجب آمرزش تو شوم و تو مرا بیامرزی و مستحق بخشش توشوم و تو مرا ببخشایی، این آمرزش و بخشایش از روی استحقاق من لازم نگشته است. - ای آن که به ناله دردمند رحم می کنی و ای آن که به آن چه در دل شخص نالان نهفته است دانایی، مرا از کسانی قرار ده که در حصار تو سالم به سر می برند و دشمنان را به آن حصار دسترسی نیست.

## رهایی.

### عوامل رهایی بخش.

قرآن: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک می رهااند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با دارایی ها و جان هایتان جهاد کنید، که این، اگر بدانید، برای شما بهتراست تا گناهانتان را بر

شما ببخشاید و شما را درباغ‌هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است و (در) سراهایی خوش و در بهشت‌هایی همیشگی در آورداین است کامیابی بزرگ و (رحمتی) دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را (بدان) بشارت ده)). ((و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند، نجات دادیم)). - امام علی (ع): خدا رحمت کند انسانی (بنده ای) را که سخن حکیمانه‌ای را شنید و آن را به گوش گرفت و به راه راست خوانده شد و بدان نزدیک گشت و کمر بند راهنمایی را گرفت و نجات یافت.

- در وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن (ع)، می فرماید: بدان ای فرزندم که هیچ کس چون رسول خدا (ص) از خدای سبحان خبر نداده است پس او را به عنوان پیشرو و پیشوای خود به سوی نجات بپذیر. - خداوند را - که نعمت هایش ارجمند و بی شمار است - همواره در هر برهه‌ای و در هر دوره‌ای از فترت (فاصله میان ظهور دو پیامبر) بندگانی بوده که در (درون اندیشه هایشان) بایشان راز می گفته است اینان به منزله راهنمایان در بیابان‌ها هستند آن که راه راست را بپیماید او را در پیمودن آن راه می ستایند و تشویق می کنند و به نجات و رستگاری بشارتش می دهند و آن که به راست و چپ متمایل شود راهی را که در پیش گرفته است نکوهش می کنند او را از هلاکت بر حذر می دارند. - ای مردم، امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید. - امام حسین (ع): بر رسول خدا (ص) وارد شدم و ابی بن کعب خدمت ایشان بود رسول خدا (ص) فرمود: خوش آمدی ای اباعبدالله، ای زیور آسمان‌ها و زمین ابی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا، چگونه ممکن است کسی جز شما زیور آسمان‌ها و زمین باشد؟ پیامبر به او فرمود: ای ابی، سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، حسین بن علی در آسمان بزرگتر و با عظمت تر از زمین است، زیرا در سمت راست عرش نوشته شده است: او چراغ هدایت و کشتی‌رهایی است. - پیامبر خدا (ص) - در سفارش به علی (ع) - : ای علی، سه چیز درجه است و سه چیز کفاره و سه چیز هلاکت‌بار و سه چیز رهایی بخش: و آن رهایی بخش‌ها عبارتند از: ترس از خدا در آشکار و نهان، میانه روی در توانگری و تهیدستی و سخن حق گفتن در حال خشم و خشنودی. - سه چیز رهایی بخشند: رعایت عدالت در حال خشم و خشنودی، میانه روی در توانگری و تهیدستی و ترس از خدا در نهان و آشکار. - ای علی، سه چیز موجب نابودی است و سه چیز عامل رهایی: آن سه عامل نابودی عبارتند از: پیروی از هوای نفس، دنباله روی از بخل و آزمندی و خودپسندی و آن سه عامل رهایی عبارتند از: رعایت جانب عدالت در حال خشنودی و خشم، میانه روی در روزگار توانگری و تهیدستی و ترس از خدا در نهان و آشکار، به طوری که گویی او را می بینی، زیرا اگر تو او را نمی بینی قطعا او تو را می بیند. - سه چیز عامل نجاتند و سه چیز عامل هلاکت عرض کردند: ای رسول خدا، عوامل نجات کدام است؟ فرمود: ترس از خداوند در نهان به نحوی که انگار او را می بینی، زیرا اگر تو او را نمی بینی قطعا او تو را می بیند و مراعات عدالت (و حقیقت) در حال خشنودی و خشم و میانه روی در توانگری و تهیدستی. -

سبکباران نجات یافتند و گرانباران به هلاکت در افتادند. - امام علی (ع) : با حق باشید تا نجات باشما باشد. - نجات و رهایی با ایمان همراه است. - نجات و رستگاری در سه چیز است: پابندی به حق و دوری از باطل و سوار شدن بر مرکب جدیت. - در ترغیب به زهد و بی‌اعتنایی به دنیا - زمانی فرا می‌رسد که هیچ کس در آن زمان نجات نمی‌یابد، مگر مؤمن گمنام و بی‌نام و نشانی که اگر (در جمعی) حاضر باشد کسی او را نمی‌شناسد و اگر (از جمعی) غایب باشد کسی به جستجویش بر نمی‌آید اینان چراغ‌های هدایتند. - مردم سه دسته‌اند: عالم ربانی، دانشجوی در راه نجات و رستگاری و توده عوام. - در وصف اسلام - : خداوند آن را برای کسی که بدان چنگ در زند مایه امن و امان قرارداد و برای کسی که بدان در آید مایه سلامت و برای کسی که تصدیقش کند موجب نجات. - بر شما باد کتاب خدا، زیرا که آن ریسمانی محکم است و نوری روشنگر و شفایی (و دارویی) سودمند و آبی که تشنگی را می‌زداید و برای آن کس که بدان چنگ زند، مایه مصونیت از خطاست و برای کسی که بدان بیاویزد موجب رهایی. - دین را پناهگاه خود گردان و عدالت را شمشیر خویش تا از هر بدی برهی و بر هر دشمنی چیره آیی. - امام حسن (ع) : بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدم دیدم که، بر اثر ضربت پسر ملجم، در حال جان دادن است بیتابی کردم به من فرمود: آیا بیتابی می‌کنی؟ عرض کردم: با این حالی که از شما مشاهده می‌کنم چگونه بیتابی نکنم؟. فرمود: آیا چهار خصلت به تو بیاموزم که اگر آن‌ها را مراعات کنی به نجات دست یابی و اگر فروگذاری هر دو سرای را از دست دهی؟ فرزندانم، هیچ ثروتی بزرگتر از خرد نیست و هیچ فقری چون نادانی نیست و هیچ تنهایی و وحشتی بدتر از خودپسندی نیست و هیچ عیشی خوشتر از خوشخویی نیست. - امام علی (ع) : اگر طالب نجات هستید، غفلت و سرگرمی را دور افکنید و به کوشش و جدیت چنگ در زنید. - پیامبر خدا (ص) : سه چیز عامل نجات است: زبانت را نگه داری، بر گناهت بگیری و در خانه ات بنشینی. - امام سجاده (ع) : سه چیز عامل نجات مؤمن است: نگه داشتن زبانش از مردم و از غیبت کردن آن‌ها، مشغول ساختن خود به آن چه برای آخرت و دنیایش سودمند است و بسیار گریستن بر گناهانش. - امام صادق (ع) : عوامل نجاتبخش عبارتند از: اطعام کردن، سلام گفتن به همگان و نماز خواندن در شب هنگام که مردم خفته‌اند. - امام علی (ع) : رستن با راستی همراه است. - هر که تنهایی گزید، نجات یافت. - امام سجاده (ع) : رهیده‌ترین شما از عذاب خدا، ترسانترین شما از خداست. - پیامبر خدا (ص) : چه بسیار خردمندی که درباره کار خود خداپسندانه می‌اندیشد، اما در نظر مردم حقیر است و از زیبایی ظاهری بی‌بهره و فردا (ی قیامت) نجات می‌یابد و چه بسیار آدم‌های خوش صحبت زیاروی بلند مرتبه که فردای قیامت به هلاکت در می‌افتند. - در پاسخ به این سؤال که رهایی در چیست؟ - : زبانت را نگه دار و در خانه ات بنشین و بر گناهانت گریه کن. - امام علی (ع) : از آن چه که تو برایش باقی نمی‌مانی (یعنی دنیا) چیزی را که برایت باقی می‌ماند (یعنی کار خیر و ثواب) برگیر و برای سفر خویش آماده شو و چشم به آذرخش رهایی بدوز و جهاز بر پشت اشتران چالاک بند.

### آنان که رهایی نمی‌یابند.

- امام صادق (ع) : من برای کسانی از این امت که حق (و مقام) ما را بشناسند امید رستن دارم، مگر برای سه نفر: دولتمرد مستمگر، کسی که از هوای نفس خود پیروی کند و کسی که آشکارا دست به گناه زند. - امام علی (ع) : کسی که به حق عمل نکند، هرگز نمی‌رهد. - کسی که دین ندارد، نجات نمی‌یابد. - هر که را شکیبایی نرھاند، ناشکیبی نابودش کند.

### دشواری و آسانی نجات.

- امام علی (ع) : آن گاه که روح مؤمن به آسمان بالا رود فرشتگان تعجب کنند و گویند: شگفتا! چگونه از سرایی که نیکان در آن تباه شدند، نجات یافت. - امام صادق (ع) : به خدا سوگند که شما در تاریکی‌های زمین می‌درخشید به خدا قسم که اهل

آسمان در تاریکی های زمین شما رامی بینند، همان گونه که شما ستارگان درخشان را در آسمان می بینید اهل آسمان به یکدیگر می گویند: فلانی! تعجب است، چگونه فلانی به این مقام رسیده است؟ و این فرموده پدر من است: به خدا قسم از این که کسی هلاک شود تعجب نمی کنم که چرا هلاک شد، بلکه اگر کسی نجات یابد تعجب می کنم که چگونه نجات یافته است. - امام سجاده (ع)، چون این سخن حسن بصری را شنید: اگر کسی هلاک شود جای تعجب ندارد که چرا هلاک شده است، بلکه اگر کسی نجات یابد تعجب دارد که چگونه نجات یافته است، فرمود: اما من می گویم: اگر کسی نجات یابد جای تعجب ندارد که چگونه نجات یافته است، بلکه اگر کسی هلاک شود جای تعجب دارد که با وجود رحمت گسترده خداوند چگونه به هلاکت در افتاده است! کنترل شد.

### علم نحو.

### علم نحو.

(۲).

- ابو الاسود دؤلی ((۹)): خدمت علی بن ابی طالب رسیدم دیدم سرش را پایین انداخته و در حال تفکر است عرض کردم: به چه می اندیشید ای امیر المؤمنین؟ فرمود: در این شهر شما شنیدم کسی قرآن را اشتباه می خواند لذا تصمیم گرفتم درباره اصول و مبانی زبان عربی نوشته ای تهیه کنم عرض کردم: اگر این کار را بکنید ما را زنده کرده اید و این زبان را در میان ما ماندگار ساخته اید. سه روز بعد که خدمت رسیدم، نوشته ای به من داد که در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم زبان به طور کلی از سه عنصر تشکیل شده است: اسم و فعل و حرف اسم آن است که از مسمی خبر می دهد و فعل آن چیزی است که از حرکت (کار) مسمی خبر می دهد و حرف آن چیزی است که از معنایی خبر می دهد که نه اسم است نه فعل. سپس به من فرمود: تو این مطلب را دنبال کن و چیزهایی که به نظرت می رسد بر آن بیفزای و بدان ای ابوالاسود که اشیا سه گونه اند: آشکار و پنهان و چیزی که نه آشکار است و نه پنهان و میان علما درباره شناخت آن چه که نه آشکار است و نه پنهان اختلاف است. ابوالاسود می گوید: من مطالبی را جمع آوری کردم و به عرض آن حضرت رساندم از آن جمله حروف ناصبه بود که این ها را اسم بردم: ان، و ان، لیت، و لعل و کان اما لکن را نام نبردم امام به من فرمود: چرا آن را کنار گذاشته ای؟ عرض کردم: آن را از حروف ناصبه به شمار نیاورده ام فرمود: چرا، آن هم جز این حروف است و حضرت آن را بر آن حروف افزود. - صعصعة بن صوحان: عربی بادیه نشین خدمت علی بن ابی طالب آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین، این کلمه را چگونه می خوانی: ((لا یا کله الا الخاطون)) (آن (چرکابه دوزخ) راجز گام زنندگان نمی خورند)؟ زیرا به خدا قسم که همگان قدم می زنند و راه می روند علی (ع) تبسمی کرد و فرمود: ((لا یا کله الا الخاطون)) (آن را جز گنهکاران نمی خورند) بادیه نشین عرض کرد: درست فرمودی ای امیر مؤمنان و براستی که خداوند بنده خود را و انمی گذارد علی (ع) سپس رو به ابوالاسود دؤلی کرد و فرمود: غیر عربها تماما به دین (اسلام) درآمده اند بنابراین، چیزی برای مردم وضع کن تا به واسطه آن صحیح صحبت کنند حضرت سپس برای ابوالاسود علایم رفع و نصب و جر را رسم کرد.

### اعراب دادن اعمال.

- امام علی (ع): شما به اعراب دادن کرده ها نیازمند ترید تا به اعراب دادن گفته ها ((۱۰)). - امام صادق (ع): گاهی اوقات مردی رامی بینی که خطیبی زبردست و سخنور است و دریک لام یا واو خطا نمی کند، اما دلش از شب تار سیاهتر است و گاهی اوقات

مردی را می بینی که نمی تواند حرف دلش را به زبان بیاورد، لیکن دلش مانند چراغ می درخشد. - مردی به امام علی (ع) عرض کرد: بلال شروع کرد به اشتباه سخن گفتن و مردی به او می خندید حضرت فرمود: ای بنده خدا، مقصود از اعراب کلام، درست و صحیح ساختن آن است برای درست و پیراسته کردن اعمال چه سود که فلان کس سخنانش با اعراب و درست باشد، اما اعمالش دچار زشت ترین لحن و خطا باشد؟ و بلال را چه زیان که در گفتارش، لحن و خطا باشد، اما اعمالش کاملاً درست و پیراسته باشد؟ - پیامبر خدا (ص): همانا مرد غیر عرب از امت من قرآن را با زبانی عجمی (غیر عربی یا عربی شکسته بسته و بدون مراعات اعراب و تجوید و محسنات قرائت) می خواند و فرشتگان آن را به زبان عربی (به پیشگاه خدا) بالا می برند.

### نکوهش غرق شدن در تحصیل علم نحو.

- پیامبر خدا (ص): هر که در تحصیل علم نحو غرق شود، خشوع (و فروتنی) از او سلب گردد. - هر که در تحصیل زبان عربی مستغرق شود، خشوع و فروتنی از او سلب گردد. پشیمانی.

### آن چه آدمی را از پشیمانی در امان می دارد.

- امام علی (ع): اندیشیدن پیش از پرداختن به کار (آدمی را) از پشیمانی ایمن می گرداند. - کسی که کمتر دلبسته شود، به سلامت ماند، کسی که زیاد دلبسته شود پشیمان شود. - امام صادق (ع): در هر کاری، پیش از آن که بدان مبادرت ورزی و بعد پشیمان شوی، درنگ کن تا راه ورود و خروج آن را بشناسی (بدانی از کجا آغازش کنی و چگونه به پایانش رسانی).

### آن چه پشیمانی به بار می آورد.

- امام علی (ع): انسان به آن چه (برای آخرتش) پیش فرستاده است برسد و بر آن چه از خود بر جای گذاشته باشد پشیمان گردد. - امام صادق (ع): کسی که به نیکی راغب نباشد به پشیمانی گرفتار آید. - امام عسکری (ع): هر که خوبی بکارشادمانی بدرد و هر که تخم بدی بپاشاند، پشیمانی درو کند. - امام علی (ع): ثمره تفریط پشیمانی است و ثمره دور اندیشی سلامت. - امام صادق (ع): سه چیز پشیمانی در پی دارد: به خود بالیدن، فخر فروشی و چیره جویی بر دیگران. - امام علی (ع): مخالفت کردن با شخص خیر خواه دلسوز فهمیده کار آزموده، حسرت به بار می آورد و پشیمانی در پی دارد. - سخت ترین پشیمانی و بیشترین سرزنش دامنگیر کسی می شود که عجل و شتابزده است و وقتی کار از کار گذشت تازه به سر عقل می آید. - بدانید که شرایع دین یکی است و راه هایش راست است هر که این راه ها را در پیش گیرد، به مقصد برسد و سود برد و هر که از آن ها باز ماند، گمراه و پشیمان شود. - در نامه ای به معاویه -: بترس از روزی که هر کس فرجام کار خویش را پسندیده یابد در آن روز نکو حال باشد و هر کس زمام اختیار خویش را به دست شیطان سپارد و با وی نسیزد، به پشیمانی گرفتار آید. - در وصف غافلگیر شدگان مرگ -: به یاد می آورد اموالی را که گرد آورده و در به دست آوردن آن ها چشمش را بر هم نهاده (و از هر راهی فراهم آورده است) (اواز آن چه که در هنگام مرگ برایش آشکار گشته است، انگشت ندامت به دندان می گذرد. - از خداوند سبحان مسالت داریم که ما و شما را در زمره کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را سرمست نمی سازد و هیچ هدفی از طاعت پروردگار بازشان نمی دارد و بعد از مرگ گرفتار پشیمانی و اندوه نمی شوند.

### پشیمانی قیامت.

قرآن :: ((و اگر برای هر کسی که ستم کرده است، آن چه در زمین است می بود قطعاً آن را برای (خلاصی و) باز خرید خود

می داد و چون عذاب را بینند پشیمانی خود را پنهان دارند و میان ایشان به عدالت داوری شود و برایشان ستم نرود)). - پیامبر خدا(ص): ای پسر مسعود، کارهای شایسته و اعمال خیر، بسیار به جای آر، زیرا نیکوکار و بدکار هر دو پشیمان می شوند نیکوکار می گوید: ای کاش نیکی های بیشتری انجام می دادم و بدکاری می گوید: کوتاهی کردم مؤید این مطلب سخن خدای متعال است که می فرماید: ((سوگند می خورم به نفسی ملامتگر)). - هیچ کس نیست که بمیرد مگر این که گرفتار پشیمانی می شود اگر نیکوکار باشد از این که بیشتر کار نیک انجام نداده است پشیمان می شود و اگر بدکار باشد از این که دست از بدکاری بر نداشته است پشیمان می گردد. - بدترین پشیمانی، پشیمانی روزرستاخیز است. - امام علی (ع): با مشاهده هول وهراس های قیامت، پشیمانی کوتاهی کنندگان (در عمل) زیاد می شود.

## نذر.

## نذر.

قرآن: ((آن گاه که زن عمران گفت: پروردگارا، آن چه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و وقف عبادت و خدمت به تو) باشد پس، از من بپذیر که توشنوی دانایی)). (و هر نفقه ای را که اتفاق، یا هر نذری را که عهد کرده اید، قطعاً خداوند آن را می داند و برای ستمکاران هیچ یآوری نیست)). ((به نذر خود وفا می کنند و از روزی که گزند آن فراگیر است، می ترسند)). - امام باقر(ع) - درباره آیه ((به نذر خود وفا می کنند)) - : حسن و حسین (ع) در زمانی که خردسال بودند، بیمار شدند رسول خدا به همراه دو نفر دیگر به عیادت آن ها رفت یکی از آن دو مرد گفت: ای ابا الحسن، کاش برای این دوظفل خود نذری می کردی تا خداوند شفایشان دهد علی (ع) فرمود: برای سپاسگزاری از خدای عزوجل سه روز روزه می گیرم فاطمه (ع) و کنیز آن ها فضا نیز همین حرف را زدند پس، خداوند بر آن دو لباس عافیت پوشاند و آن ها روزه گرفتند. - در مجمع البیان آمده است: شیعه و سنی روایت کرده اند که آیات ((ان الابرار یشربون - تا آیه - و کان سعیکم مشکورا)) در سوره هل اتی درباره علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و کنیز آن ها به نام فضا نازل شده است این مطلب از ابن عباس و مجاهد و ابو صالح روایت شده است. (داستان طولانی است) و خلاصه اش بدین شرح است که آن ها (ابن عباس و) گفته اند: حسن و حسین (ع) بیمار شدند و جد آن ها رسول خدا(ص) با عده ای از بزرگان عرب به عیادت ایشان رفتند و گفتند: ای ابا الحسن، کاش برای این دو فرزندت نذری می کردی علی (ع) نذر کرد که اگر خداوند سبحان آن ها را شفا بخشد سه روز روزه بگیرد فاطمه (ع) و فضا نیز چنین نذری کردند حسن و حسین (ع) بهبود یافتند، اما آن ها چیزی در بساط نداشتند لذا علی (ع) سه صاع جو از یک نفر یهودی قرض کرد روایت شده که حضرت این مقدار جو را از او گرفت و در برابر آن تعهد کرد که برایش مقداری پشم برسد - جوها را نزد فاطمه (ع) آورد و فاطمه (ع) یک صاع آن ها را آرد کرد و نان پخت پس از آن که علی (ع) نماز مغرب را خواند، فاطمه (ع) نان را جلو آن ها گذاشت (تا افطار کنند) در این هنگام مسکینی آمد و چیزی خواست آن ها نان را به او دادند و خودشان جز آب چیزی نچشیدند. روز دوم یک صاع دیگر برداشت و آرد کرد و نان پخت و آن را مقابل علی (ع) گذاشت ناگاه یتیمی بر در خانه پیدا شد و غذایی طلبید آن ها آن نان را به او دادند و خودشان جز آب چیزی نچشیدند. روز سوم، فاطمه (ع) یک صاع باقیمانده را برداشت و آرد کرد و نان پخت و آن را مقابل علی (ع) گذاشت ناگهان اسیری بر در خانه ظاهر شد و غذایی خواست و آنان آن نان را نیز به او دادند و خود جز آب چیزی نچشیدند. روز چهارم که نذر خود را ادا کرده بودند، علی (ع) با حسن و حسین (ع) با حالت ضعف و ناتوانی نزد رسول خدا(ص) آمدند رسول خدا(ص) به گریه افتاد در این هنگام جبرئیل سوره هل اتی را فرود آورد. - ابن عباس: حسن و حسین بیمار شدند و رسول خدا(ص) با عده ای از مردم به عیادت آن ها رفتند

آن عده گفتند: ای ابا الحسن، کاش برای (بهبودی) فرزندان نذری می کردی علی و فاطمه و فضه، کنیز آن ها، نذر کردند که اگر بیماریشان شفا یافت سه روز روزه بگیرند حسن و حسین (ع) بهبود یافتند، اما آن ها چیزی در بساط نداشتند لذا علی (ع) از یک نفر یهودی اهل خیبر به نام شمعون سه صاع جو قرض گرفت فاطمه (ع) یک صاع آن را آرد کرد و پنج قرص نان، به تعداد اعضای خانواده، پخت و در برابر آن ها نهاد تا افطار کنند در این هنگام سائلی بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت محمد مسکینی مسلمان هستم، مرا غذایی دهید خداوند شما را از غذاهای بهشت سیر گرداند همگی غذای خود را به او دادند و آن شب را با نوشیدن مقداری آب به سر بردند روز بعد نیز روزه گرفتند چون وقت افطار رسید و غذا را در برابر خود نهادند، یتیمی از راه رسید این بار نیز همگی غذای خود را به او دادند شب سوم نیز اسیری آمد و باز آن ها همین کار را کردند. صبح روز بعد (روز چهارم) علی (ع) دست حسن و حسین را گرفت و نزد رسول خدا (ص) رفتند چشم پیامبر به آن ها افتاد و دید از شدت گرسنگی مانند جوجه به خود می لرزند فرمود: چه سخت است بر من این حالتی را که در شمامی بینم! پیامبر با آن ها (به طرف خانه علی (ع)) به راه افتاد و دید فاطمه در محراب است و شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده است حضرت از مشاهده این وضع ناراحت شد در این هنگام جبرئیل فرود آمد و گفت: بگیر ای محمد، خداوند درباره خانواده ات به تو تهنیت گفته است سپس سوره (هل اتی) را برای او قرائت کرد.

### کراهت واجب کردن چیزی بر خود.

- امام باقر یا امام صادق (ع): بر خودت حق و حقوق واجب مگردان و در برابر سختی هاضبور باش. - اسحاق بن عمار به امام صادق (ع) عرض کرد که برای سپاسگزاری از خداوند خود را متعهد کرده است که در سفر و حضر دو رکعت نماز بخواند، آیا می تواند آن دو رکعت را در سفر به هنگام روز بخواند؟ حضرت فرمود: آری سپس فرمود: من خوش ندارم که کسی چیزی را بر خود واجب گرداند عرض کردم: من آن دو رکعت را برای خدا به گردن خود قرار نداده ام، بلکه خودم، خود را متعهد کردم که برای سپاسگزاری از خدا دو رکعت نماز بخوانم و آن را بر خویش واجب نگردانیده ام در این صورت اگر بخواهم، می توانم نخوانم؟ فرمود: آری.

### روایاتی که می گوید نذر قضا و قدر را دفع نمی کند.

- پیامبر خدا (ص) اصحاب خود را از نذر کردن نهی فرمود و گفت: نذر چیزی (از قضا و قدر) را بر نمی گردانند، بلکه در حقیقت به وسیله نذر چیزی از شخص بخیل بیرون کشیده می شود. - نیز در همین زمینه: نذر چیزی را پس و پیش نمی کند، بلکه در حقیقت به واسطه نذر چیزی از انسان بخیل بیرون کشیده می شود. - باز در همین باره: نذر نکنید، زیرا در برابر تقدیر کاری از نذر ساخته نیست، بلکه در حقیقت به واسطه نذر چیزی از چنگ شخص بخیل بیرون کشیده می شود. - نیز در همین زمینه: نذر سودی به بار نمی آورد، بلکه در حقیقت به وسیله نذر از انسان بخیل چیزی بیرون کشیده می شود. توضیح. مازری می گوید: ممکن است علت نهی از نذر کردن این باشد که شخص نذر کننده به انجام نذر خود ملتزم و متعهد می شود و در نتیجه آن را از روی کراهت و بدون نشاط به جا می آورد قاضی عیاض می گوید: احتمال دارد علت نهی آن باشد که ممکن است برخی افراد نادان گمان کنند که نذر آن چه را مقدر شده است دفع می کند و مانع تحقق امور مقدر می شود لذا پیامبر (ص) از ترس این که مبادا اشخاص نادان چنین باوری پیدا کنند، از نذر کردن نهی فرمود. مولف گوید: هیچ مانعی وجود ندارد که گفته شود نذر - همچون صدقه و دعا - قضای الهی را برمی گرداند در ابواب دعا گفتیم که حتی قضای حتمی و مبرم الهی نیز قابل دفع است احادیثی هم که در این باب گفته شد - علاوه بر ضعیف بودن سند آن ها - ظاهرشان با ظاهر قرآن کریم و روایتی که شیعه و سنی درباره نذر امیرالمؤمنین (ع)

برای شفای بیماری حسنین (ع) آورده اند، منافات دارد بنابراین، باید این احادیث را کنار گذاشت و به آن ها اعتنایی نکرد، یا آن ها را به موارد خاصی، یا به آن چه در باب ۳۸۶۶ گذشت، حمل کرد.

## نصیحت و خیرخواهی.

### نصیحت و خیرخواهی.

قرآن: ((پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم و چیزهایی از خدا می دانم که شما نمی دانید)). ((پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امین هستم)). - امام صادق (ع): علی (ع) بنده ای خیرخواه برای خدای عزوجل بود و خداوند هم خیرخواه او شد و خدای عزوجل رادوست می داشت و خدا هم دوستدار او گردید. - پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل فرمود: محبوبترین چیزی که بنده ام به وسیله آن مرا عبادت کرد، خیرخواهی (و خلوص) برای من است. - هر که به کار مسلمانان اهتمام نورزد از آنان نیست و هر که صبح و شام خیرخواه خدا و رسول او و کتاب و امامش و توده مسلمانان نباشد، از آنان نیست. - به اصحاب خود: دین، نصیحت و خیرخواهی است عرض کردیم: نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا، برای کتاب او، برای پیامبر او، برای پیشوایان مسلمانان و برای توده آن ها. - با منزلت ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت، کسی است که در راه خیرخواهی برای خلق او بیش از دیگران قدم بر دارد. - چه کسی پنج چیز را به من تضمین می دهد تا من بهشت را برای او ضمانت کنم؟: خیرخواهی برای خدای عزوجل، خیرخواهی برای رسول او، خیرخواهی برای کتاب خدا، خیرخواهی برای دین خدا و خیرخواهی برای جامعه مسلمانان. - امام صادق (ع): بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب مؤمن خیرخواه او باشد. - امام علی (ع): کسی که خیرخواهی نکند، دوستی را خالص نگردانیده است. - امام صادق (ع): بر شما باد خیرخواهی برای خدا نسبت به خلق او، زیرا هرگز خداوند را با عملی بهتر از این کار ملاقات نخواهی کرد. - پیامبر خدا(ص): عابدترین مردم، بی غل و غش ترین و پاکدلترین آن ها نسبت به همه مسلمانان است. - امام علی (ع): برادرت را خالصانه نصیحت کن، خواه آن نصیحت خوشایند باشد یا ناخوشایند. - خیرخواهی (و یکرنگی) خود را نثار دوست کن و کمک و یاریت را نثار آشنایان و خوشرویی ات را نثار همه مردم. - خیرخواهی (و یکرنگی)، محبت به بار می آورد. - خیرخواهی (و خلوص)، دوستی به بار می نشاند. - پیامبر خدا(ص): هر یک از شما همان گونه که خیرخواه خود است، باید خیرخواه برادرش نیز باشد. - امام علی (ع): خیرخواهی (و یکرنگی) از خصلت های بزرگواران است. - مؤمن، غریزه اش خیرخواهی (و یکرنگی) است. - امام صادق (ع): مؤمن برادر مؤمن است، حق دارد او را نصیحت کند. - امام علی (ع): ای مردم، شما را بر من حقی است و مرا نیز بر شما حقی است حق شما بر من این است که خیرخواهتان باشم و حق من بر شما این است که به بیعت خود وفادار باشید و در حضور و غیاب خیرخواهی کنید. - امام وظیفه ای جز آن چه پروردگارش به دوش او نهاده است، ندارد: جدیت در موعظه (مردم) و کوشش در راه خیرخواهی. - از جمله حقوق واجب خداوند بر مردم این است که با تمام توان خود خیرخواهی کنند و در راه برپا داشتن حق میان خود، همکاری نمایند. - درباره یاران شایسته و درستکار خود، فرمود: شما باید یاوران حق و برادران دینی پس با خیرخواهی و ارشادی خالی از غل و غش، مرا یاری دهید.

### حق نصیحت کننده و نصیحت خواه.

- امام سجاد(ع): حق کسی که از تو نصیحت می خواهد این است که او را نصیحت کنی و این کار را با مهربانی و ملایمت انجام دهی و حق کسی که نصیحت می کند این است که در برابرش فروتن و ملایم باشی و به سخنش گوش بسپاری اگر سخنی به

صواب گفت خدای عزوجل راسپاس گویی و اگر نادرست گفت ، با او مهربان باشی و (به داشتن سؤ نیت) متهمش نگردانی و او را به خطا (و نه عمد) نسبت دهی و به خاطر این خطا مؤاخذه اش نکنی ، مگر این که در خور اتهام و بدگمانی باشد، در این صورت به هیچ وجه به سخنان او اعتنا مکن . - امام علی (ع) : کسی که تو را نصیحت می کند، دلسوز توست ، به تو خوبی می کند، به عواقب کار تو می اندیشد، و کاستی هایت را جبران می نماید بنابراین ، اطاعت از او موجب هدایت توست و مخالفت با او مایه تباهی و زیانت . - در نامه ای به مردم بصره - : من ارزش آن کس از شما را که در راه فرمانبرداری گام بردارد و حق آن کس را که خیرخواه است می شناسم .

### نشانه شخص خیرخواه .

- پیامبر خدا(ص) : نشانه شخص خیرخواه چهار چیز است : به حق قضاوت می کند و از خود به دیگران حق می دهد، برای مردم همان می پسندد که برای خود می پسندد و به (حق) هیچ کس درازدستی نمی کند. - امام علی (ع) : در خیرخواهی انسان همین بس که از آن چه برای خود نمی پسندد (دیگران را نیز) نهی کند. - امام صادق (ع) : خیرخواهی (و ارشاد) از حسود محال است . - امام علی (ع) : انسان فرومایه هیچ کس را نصیحت نمی کند مگر از روی طمع یا ترس و هرگاه طمع و ترس او از بین برود به ماهیت خودش بر می گردد. - گاهی اوقات شخصی که خیرخواه نیست ، خیرخواهی (و ارشاد) می کند و (برعکس) کسی که از او نصیحت خواسته می شود دغلكاری و خیانت روا می دارد. - امام سجاد(ع) : نصیحت زیاد باعث بدبینی و تهمت می شود. - امام علی (ع) - در نامه خود به مالک اشتر - : سخن شخص سعایت کننده را زودباور مکن ، زیرا کسی که سعایت می کند دغلكار است ، هرچند چهره خیرخواهان را به خود بگیرد.

### خیرخواهترین مردم .

- امام علی (ع) : خیرخواهترین مردم کسی است که نسبت به خودش خیرخواه‌تر و در برابر پروردگارش مطیع‌تر باشد. - خیرخواهترین مردم نسبت به خود فرمانبردارترین آنان از پروردگار خویش است و خیانتکارترین آنان نسبت به خود کسی است که در برابر پروردگارش نافرمان‌تر باشد. - خیرخواهترین شما نسبت به خودش کسی است که از همه بیشتر مطیع پروردگارش باشد و خیانتکارترین شما با خودش کسی است که از همه بیشتر نافرمانی پروردگارش کند. - کسی که خیرخواه خویش‌تر باشد، شایستگی خیرخواه بودن نسبت به دیگران را دارد و کسی که به خودش خیانت ورزد با دیگران خیانتکارتر است . - امام صادق (ع) : هیچ بنده مسلمانی به خاطر خدا خیرخواه نفس خود نشد و حق را از نفس خویش و برای آن نگرفت مگر این که دو نعمت به او داده شد : رزقی از جانب خدای عزوجل که او را کفایت کند و خشنودی و رضایتی از خدا که وی را نجات بخشد. - امام علی (ع) : کسی که تو را به اصلاح نفست فرمان دهد، شایسته ترین کسی است که از او اطاعت کنی . - ما مردمانی شیواتر، خیرخواه‌تر و خوب‌تریم .

### کسانی که نصیحت بردار نیستند.

قرآن :: ((و اگر بخواهم شما را اندرز دهم ، در صورتی که خدا بخواهد شما را گمراه کند، اندرز من شما را سودی نمی بخشد و پروردگار شماست و به سوی او بازگردانیده می شوید)). - امام علی (ع) : چگونه از نصیحت سودبرد کسی که از فضیحت لذت می برد؟ . - کسی را که از خرد بی بهره است خیرخواه خود مگیر و از او نصیحت مپذیر و به کسی که بی اصل و نسب است اعتماد مکن ، زیرا کسی که از عقل بی بهره باشد به جای نصیحت ندانسته به تو خیانت می کند و کسی که بی اصالت است به جای

آن که اصلاح کند ندانسته خرابی و فساد به بار می آورد.

### پذیرش نصیحت .

- امام علی (ع) : از موعظه های خداوند پند بگیرید و نصیحت خدا را بپذیرید و بدانید که این قرآن نصیحت کننده ای است که خیانت روا نمی دارد در برابر نفس هایتان از آن راهنمایی بخواهید، وافکاری را که برخلاف قرآن دارید متهم سازید (نه قرآن را) و خواهش های مخالف آن را که در وجود شماست خیانتکار بدانید. - ای مردم ، کسی که از خدا خیرخواهی (و ارشاد) طلبد کامیاب خواهد شد. - به ریسمان خدا چنگ درزن و از آن راهنمایی و نصیحت بخواه . - نصیحت (و ارشاد) را از کسی که آن را به شما هدیه می کند بشنوید و آن را با جان و دل بپذیرید. - دلسوزترین مردم نسبت به تو کسی است که در راه اصلاح نفس به تو بیشتریاری رساند و تو را در دینت بیشتر نصیحت کند. - خوشا به حال کسی که از آن که او را نصیحت می کند اطاعت نماید و از گمراهی که وی را به هلاکت می افکند دوری کند. - البته شما نصیحت شده اید، پس نصیحت را بپذیرید و به شما بینش و بصیرت داده شده است پس بینا باشید و راهنمایی شده اید، پس راه راست را در پیش گیرید. - باید محبوبترین مردم نزد تو، شخص دلسوز خیرخواه باشد. - هر که از پذیرفتن نصیحت سرباززند، هلاک گردد. - هر که از شخصی که او را نصیحت و خیرخواهی می کند نافرمانی کند، دشمن خود را کمک کرده است. - کسی که تو را نصیحت می کند، بی گمان تو را کمک کرده است. - کسی که نصیحت بپذیرد، از رسوایی در امان ماند. - یکی از بزرگترین توفیق ها به گوش گرفتن نصیحت است. - کسی که تو را به خودسازی فرمان دهد سزاوارترین کسی است که اطاعتش کنی. - کسی که به نصیحت کننده (رو(ی دل) کند از زشتی روی گرداند، کسی که نصیحت کننده (و خیرخواه) را مغرض شمارد زشتی او را فرو پوشاند. - کسی که از نصیحت نصیحتگر روی گرداند در آتش نیرنگ دشمنی که به ظاهر دم از دوستی می زند بسوزد. - تلخی نصیحت سودمندتر از شیرینی غل و غش است (سخنانی که به ظاهر شیرین و خوشایند است اما آمیخته با غرض ورزی و ناخالصی است). - زنهار، نصایح نصیحت کننده را رد مکن و به کسی که تو را راهنمایی می کند گمان غرض ورزی و خیانت مبر. - در مردمی که نه خود نصیحت کننده هستند و نه نصیحت کنندگان را دوست دارند خیری نیست. - امام باقر(ع) : از کسی که تو را می گریاند اما خیرخواه توست پیروی کن و از کسی که تو را می خنداند اما نسبت به تو غل و غش دارد پیروی مکن .

### انصاف .

### انصاف .

- امام علی (ع) : انصاف برترین فضایل است . - نظام و رشته دین دو خصلت است : انصاف داشتن و همدردی با برادران . - انصاف داشتن برترین خصلت هاست . - بزرگترین ثواب ، ثواب انصاف است . - انصاف زیور زمامداری است . - انصاف داشتن ، محبت و دوستی رادوام می بخشد. - انصاف ، دل ها را الفت می بخشد. - انصاف ، اختلافات را از بین می برد و موجب الفت و همبستگی می شود. - انصاف خصلت بزرگان است . - انصاف مایه آسایش است . - تاج مرد عزت نفس اوست و زیور او انصافش . - با رعایت انصاف است که پیوندها دوام می یابد. - کسی که انصاف (و عدالت) به خرج ندهد، خداوند قدرت را از او بگیرد. - هر که انصافش زیاد باشد، جان هابه عادل بودن او گواهی دهند. - انصاف داشتن ، باعث افزایش دوستان می گردد. - آدم منصف دوستان و دوستداران زیادی دارد. - شخص با انصاف بزرگوار است ، شخص ستمگر و حق کش فرومایه است . - کمتر پیش می آید که زبان در نپردادن زشتی یا نیکی (کسی) انصاف به خرج دهد. - زکات قدرت ، انصاف است . - با دیگر مردم به انصاف رفتار کن و با

مؤمنان به ایثار.

## عدالت و انصاف .

- امام باقر(ع) : هیچ عدالتی چون انصاف نیست . - امام علی (ع) : از عدالت است که در قضاوت انصاف به خرج دهی و از ظلم و حق کشی دوری کنی . - درباره آیه ((همانا خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد)) : عدل , انصاف دادن است و احسان و دست بخشش گشودن .

## تشویق به رعایت انصاف با کسی که انصاف ندارد.

- امام صادق (ع) : دعوت کردن برادران به رعایت انصاف , از انصاف به دور است . - امام علی (ع) : مؤمن (حتی) با کسی که نسبت به او انصاف به خرج نمی دهد, با انصاف عمل می کند. - عادلترین مردم کسی است که در حق ستم کننده اش با انصاف عمل کند. - از فضیلت مرد است که از خود انصاف به خرج دهد و به کسی که به او بدی کرده است خوبی کند. - ظالمانه ترین روش آن است که از مردم انصاف بخواهی , اما خودت با آنان به انصاف رفتار نکنی .

## دادخواهی از خود.

- امام علی (ع) : اوج انصاف این است که انسان با خودش انصاف ورزد. - برترین ایمان این است که آدمی از خودش دادخواهی کند (و حق دیگران را از خودش بستاند). - دادگرتترین و با انصافتترین مردم کسی است که بی آن که پای داور دیگری در میان باشد از خودش دادخواهی کند.

- پیامبر خدا(ص) : سه چیز است که این امت آن ها را بر نمی تابد : سهم کردن برادر(دینی) در مال خود, انصاف به خرج دادن بامردم و همیشه به یاد خدا بودن . - امام علی (ع) : دادخواهی از خود همانند دادگری در زمامداری است . - اگر از خودت دادخواهی کنی (و نسبت به دیگران انصاف به خرج دهی) خداوند تو را (به خویشتن) نزدیک گرداند. - امام صادق (ع) : هر که داد مردم را از خود بستاند (و از جانب خود به آنان حق دهد) داوری او درباره دیگران مورد قبول واقع شود. - پیامبر خدا(ص) : در سفارش به ابن مسعود : ای پسر مسعود, از جانب خود به مردم حق بده و با انصاف باش و نسبت به آنان خیر خواه و مهربان باش , زیرا اگر چنین بودی و خداوند بر مردم آبادی که تو در آن به سر میبری خشم گرفت و خواست بر آنان عذاب فرو فرستد, به تو نگاه می کند و به خاطر تو به آن مردم رحم می کند خدای متعال می فرماید : ((و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که

شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند، به ستمی هلاک کند)). - کسی که به تهدیدست کمک مالی کند و نسبت به مردم، از خود انصاف به خرج دهد چنین کسی مؤمن حقیقی است. - امام علی (ع) : بدانید که هر کس نسبت به مردم از خود انصاف به خرج دهد، خداوند جز بر عزت او نمی افزاید. - در خردمندی انسان همین بس که از خود دادخواهی کند و انصاف به خرج دهد و در انصافداری او همین بس که هرگاه حقیقت برایش روشن شد آن را بپذیرد. - امام باقر (ع) : خداوند را بهشتی است که جز سه گروه کسی وارد آن نشود : یکی از آن ها کسی است که درباره خودش به حق داوری کند. - امام علی (ع) : داد مردم را از خودت و خانواده ات و نزدیکانت و کسانی که به آن ها گرایش و علاقه داری، بستان و بادوست و دشمن به عدالت رفتار کن. - پیش از آن که از تو دادخواهی کنند تو خود از خویشتن دادخواهی کن، زیرا این کار منزلت تو را بالاتر می برد و پروردگارت را بیشتر خشنود می کند. - در نامه ای به کارگزاران خود : - بامردم به انصاف رفتار کنید و در راه رفع نیازها و مشکلاتشان صبور باشید، زیرا شما خزانه داران مردم و کارپردازان امت و نمایندگان پیشوایان هستید. - در نامه خود به مالک اشتر : - آن چه را که برای تو حلال نیست از نفس خویش دریغ دار، زیرا دریغ داشتن از نفس، واداشتن او به پیمودن راه انصاف است در آن چه دوست می دارد یا نمی پسندد. حق خدا و مردم را از خودت و خویشان و نزدیکانت و هر رعیتی که مورد توجه و علاقه توست، بستان، زیرا اگر چنین نکنی ستم کرده ای !. به کار کسانی از آنان که دستشان به تونمی رسد - همانان که به چشم نمی آیند و مردم آنان را کوچک و حقیر می شمارند رسیدگی کن و برای این کار فردی را که مورد اعتماد تو و خدا ترس و متواضع است بگمار تا مشکلات آنان را به گوش تو برساند آن گاه درباره آنان بدان گونه عمل کن که روزی که به دیدار پروردگار می روی عذرت پذیرفته باشد، زیرا این گروه از ملت به انصاف و دادگری محتاجتر از دیگرانند پس با گزاردن حق هر یک از اینان در پیشگاه خدا عذر و حجتی داشته باش.

### کسانی که داد خود نمی ستانند.

- امام علی (ع) : سه گروهند که هرگز از سه گروه داد خود نمی ستانند : خردمند از نابخرد، نیکوکار از نابکار و بزرگوار از فرومایه. - نیکوکار از نابکار داد خود نمی ستاند، هیچ شخص دانا و فهمیده ای از نادان داد خود را نمی گیرد.

### نگاه کردن.

#### چشم بلد دل است.

- امام علی (ع) : چشم ها پیشقراولان دل هاینند. - چشم، قاصد دل است. - نگاه، بلد راه فتنه ها (و گناهان) است. - چشم جلودار فتنه ها (و گناهان) است. - چشم، جاسوس دل و قاصد خرداست. - نگاه انسان، بلد دل اوست. - دل، کتاب دیده است.

#### چشم ها دام های شیطانند.

- امام علی (ع) : چشم ها دام های شیطانند. - پیامبر خدا (ص) : از نگاه های زیادی بپرهیزید، زیرا که آن تخم هوس می پراکند و غفلت می زاید. - امام علی (ع) : در بدن عضوی کم سپاس تر از چشم نیست پس، خواهش آن را برآورده نسازید که شما را از یاد خدای عزوجل باز می دارد. - کوری چشم بهتر از بسیاری نگاه هاست. - هرگاه چشم شهوت بین باشد، دیده عاقبت بینی دل کور شود. - امام صادق (ع) : ای پسر جندب، عیسی بن مریم به یاران خود گفت : از نگاه کردن بپرهیزید، زیرا که آن بذرشهوت در دل می کارد و این خود برای به فتنه و گناه انداختن صاحب آن نگاه کافی است خوشا به حال کسی که دیده

اش را در دل خویش قرار داد و آن را در چشم خود قرار نداد. - مسیح (ع) : از نگاه کردن به آن چه منع شده است پرهیزید، زیرا که آن تخم شهوت ها و گیاه گناه است .

### کسی که عنان نگاه خود را رها کند.

- امام علی (ع) : کسی که عنان چشم خود را رها کند، زندگی اش را به زحمت اندازد، کسی که نگاه هایش پیاپی باشد حسرت هایش بپاید. - هر که عنان چشم خود را رها کند، اندوهش بسیار شود. - هر که چشم خود را رها کند، مرگ خود را فرا خواند. - بسا نگاهی که حسرتی به بار آورده است. - بسا نهال هوسی که از نیم نگاهی کاشته شده است. - بسا هوسی که از نیم نگاهی حاصل آمده است. - امام صادق (ع) : ای بسا نگاهی که حسرتی طولانی به بار آورده است .

### کسی که چشم خود را پایین اندازد.

- امام علی (ع) : کسی که چشم خود را پایین اندازد، دلش را آسوده گرداند. - هر که چشم خود را پایین اندازد، تاسف کمتر خورد و از نابودی در امان ماند. - فروهستن چشم ها نیکو بازدارنده ای است از خواهش های نفسانی. - هر که نگاه هایش پاک باشد، اوصافش نیکو شود. - پیامبر خدا (ص) : چشمان خود را (از حرام) فرو بندید تا شگفتی ها بینید.

### نکوهش نگاه های بیهوده.

- امام علی (ع) : هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد لغو است و هر سکوتی که با اندیشیدن همراه نباشد سهو است و هر نگاهی که در آن پند آموزی نباشد لهو است. - مؤمن هرگاه بنگرد عبرت می گیرد و هرگاه خاموش باشد می اندیشد و هرگاه سخن گوید یاد خدا می کند و منافق هرگاه بنگرد نگاهش بیهوده است و هرگاه خاموش باشد در سهو و غفلت است و هرگاه سخن گوید لغو و باطل به زبان آورد. - یحیی (ع) : مردن نزد من خوشتر از نگاهی است که ضروری نباشد.

### کسانی که نگاه کردن به آن ها عبادت است.

- پیامبر خدا (ص) : نگاه کردن به عالم، عبادت است، نگاه کردن به پیشوای دادگر عبادت است، نگاه کردن مهرآمیز به پدر و مادر عبادت است و نگاه کردن به برادری که به خاطر خدا دوستش داری، عبادت است. - نگاه کردن به سه چیز عبادت است : نگاه کردن به روی پدر و مادر، نگاه کردن به قرآن و نگاه کردن به دریا.

### تشویق به فروهستن چشم.

قرآن : ((به مردان با ایمان بگو : دیدگان خود را فرو نهند و شرمگاه هایشان را نگه دارند که این برای آنان پاکیزه تر است و خداوند به آن چه انجام می دهند آگاه است و به زنان با ایمان بگو : دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و شرمگاه هایشان را نگه دارند و زیورهای خود را جز آن چه پیداست آشکار نگردانند)). - امام صادق (ع) - درباره آیه ((به مردان با ایمان بگو که دیدگان خود را فرو نهند)) : - هر آیه ای در قرآن که در آن صحبت از حفظ عورت ها شده، مقصود حفظ آن ها از زناست مگر این آیه که مقصود حفظ آن ها از نگاه است بنابراین، برهیچ مرد با ایمانی روا نیست که به عورت برادر خود نگاه کند و بر هیچ زنی نیز حلال نیست که به عورت خواهر خود بنگرد. - امام باقر (ع) : جوانی انصاری در کوچه های مدینه به زنی برخورد - در آن ایام زن ها مقنعه خود را پشت گوش هایشان می بستند - به آن زن که از روبه رو می آمد خیره شد وقتی زن از او گذشت آن

جوان برگشت و از پشت سر به او نگاه می کرد و باهمین حال وارد کوچه ای - که امام از آن به نام کوچه بنی فلان نام برد - شد و صورتش به استخوانی یا شیشه ای که در دیوار بود خورد و شکاف برداشت وقتی زن از او دور شد، نگاه کرد دید خون به سینه و لباسش می ریزد گفت: به خدا قسم، نزد رسول خدا(ص) می روم و جریان را به عرض ایشان می رسانم امام فرمود: آن جوان نزد پیامبر(ص) آمد چون رسول خدا(ص) او را دید، فرمود: این چه وضعی است؟ جوان موضوع را به اطلاع پیامبر رسانید در این هنگام جبرئیل (ع) این آیه را فرود آورد: ((به مردان با ایمان بگو)). - رسول خدا(ص) مردی را که به عورت زن نامحرم نگاه کند لعنت فرمود. - امام رضا(ع) در پاسخ به یکی از پرسش های محمد بن سنان، نوشت: نگاه کردن به موی زنان شوهردار و دیگر زنان به این علت حرام شده است که باعث تحریک مردها می شود و این تحریک به فساد و ارتکاب اعمال حرام و ناشایست می انجامد همچنین است چیزهایی که (به لحاظ تحریک کنندگی) مانند مو باشد مگر در مواردی که خدای متعال فرموده است ((والقواعد من النساء)) نگاه کردن به موهای این گونه زنان اشکالی ندارد. - امام کاظم (ع) - درباره آیه ((ای پدر، او(موسی) را اجیر کن، زیرا بهترین کسی که اجیر کنی شخصی است که نیرومند و امین باشد)) - : شعیب (ع) به دخترش فرمود: دخترکم، نیرومند بودن او را از برداشتن تخته سنگ فهمیدی، اما از کجا دانستی که امین است؟ دختر شعیب گفت: پدرجان، من پیشاپیش او به راه افتادم، اما او گفت: دنبال من بیا و هر جا که راه را اشتباه رفتم مرارانهمایی کن، زیرا ما قومی هستیم که به پشت سر زنان نگاه نمی کنیم. - در نقلی دیگر آمده است: شعیب به دخترش فرمود: نیرومند بودن او را از آن جا دانستی که به تنهایی دلو آب را از چاه بالا کشید، امین بودن او را از کجا فهمیدی؟ دخترش گفت: او به من گفت: دنبال من بیا و راه را نشانم بده، زیرا ما از قومی هستیم که به پشت زنان نگاه نمی کنند از این جا دانستم که او از آن جماعتی نیست که به سرین زنان چشم می دوزند و این نشانه امانت و درستکاری اوست. - پیامبر خدا(ص): برای هر عضوی از اعضای آدمیزاد بهره ای از زناست و زنا چشم نگاه کردن است.

### نگاه های دزدانه.

قرآن: ((خدا نگاه های دزدانه و آن چه را که دل ها نهان می دارند، می داند)). - امام علی (ع): (خداوند) روزی های مردم را تقسیم فرموده و اثرها و کرده ها و شمار نفس ها و نگاه های دزدانه چشم ها و آن چه را که سینه ها نهان می دارند، می داند. - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از آیه ((یعلم خائنة الاعین)) - : دیده ای که گاه انسان به چیزی طوری می نگرد که انگار به آن نگاه نمی کند! این است معنای نگاه های دزدانه. - در روز فتح مکه عثمان، عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که قبلاً رسول خدا(ص) او را مهدور الدم دانسته و فرمان قتلش را صادر کرده بود، خدمت آن حضرت آورد تا از ایشان برای او امان بگیرد پیامبر(ص) وقتی عثمان را دید از این که خواهش او را رد کند شرم کرد و مدتی خاموش ماند تا بلکه یکی از مؤمنان آن مرد را بکشد اما چون خواهش مکرر عثمان را دید (و کسی هم اقدام به قتل عبدالله نکرد) او را امان داد و به یاران خود فرمود: آیا در میان شما جوانمردی نبود که برخیزد و او را بکشد؟ عباد بن بشر عرض کرد: ای رسول خدا، من مدام به چشمان شما می نگریم و منتظر اشاره شما بودم تا او را بکشم پیامبر(ص) فرمود: پیامبران نگاه دزدانه (و زیرچشمی) نمی کنند.

### موارد جواز نگاه کردن به زنان.

- امام صادق (ع): نگاه کردن به موهای زنان تهامه و بادیه نشین و دهات و کفار اشکالی ندارد، چون اینان اگر نهی شوند به آن توجه نمی کنند. فرمود: و نگاه کردن به مو و بدن زن دیوانه و زن کم عقل، در صورتی که عمدی نباشد، مانعی ندارد. - پیامبر خدا(ص): نگاه کردن به موها و دست های زنان اهل ذمه حرام نیست.

## کسی که چشمش را از حرام پر کند.

- پیامبر خدا(ص) : هر که چشم خود را از حرام پر کند، خداوند در روز قیامت چشم او را از آتش پرگرداند مگر این که توبه کند و از عمل خود دست بردارد. - خشم خداوند عزوجل سخت است بر زن شوهرداری که چشم خود را از غیرشوهر خود یا از کسی که محرم او نیست پر کند.

## فروختن چشم و حلاوت عبادت.

- پیامبر خدا(ص) : هیچ مرد مسلمانی نیست که نگاهش به زنی بیفتد و چشم خود را پایین اندازد مگر این که خدای متعال به او توفیق عبادتی دهد که شیرینی آن را در دل خویش بیابد. - نگاه کردن یکی از تیرهای زهرآلود ابلیس است پس، هر که از ترس خدا چشم خود را (از نامحرم) فرو بندد خداوند به او ایمانی عطا فرماید که حلاوت آن را در دلش بیابد. - امام صادق (ع) : نگاه کردن یکی از تیرهای زهرآلود ابلیس است هر که به خاطر خدای عزوجل و نه به خاطر غیر او، چشم خود را فرو بندد خداوند در پی آن ایمانی به او ارزانی دارد که مزه اش را بچشد. - پیامبر خدا(ص) : از قول پروردگار خود : : نگاه کردن، تیری از تیرهای زهرآلود ابلیس است هر که از ترس من آن را ترک کند در عوضش ایمانی به او دهم که حلاوت آن را در دل خویش بیابد. - هیچ مرد مسلمانی نیست که نگاهش به زیبایی‌های زنی بیفتد و چشم خود را فرود اندازد، مگر این که خداوند برای او عبادتی پیش آورد که شیرینی آن را در دل خویش بیابد. - امام صادق (ع) : هر که نگاهش به زنی بیفتد و چشم خود را به طرف آسمان کند یا آن را بر هم نهد، هنوز چشم برهم زده خداوند از حورالعین به ازدواج او در آورد.

## نگاه اول ناخواسته است و نگاه دوم عمدی.

- پیامبر خدا(ص) : به علی (ع) : ای علی، نگاه اول حق توست و نگاه دوم به زیان توست نه به سود تو. - نیز به علی (ع) : ای علی، برای تو در بهشت گنجی است و تو ذوالقرنین آن (بهشت یا این امت) هستی پس، نگاه اول را ادامه نده، زیرا نگاه اول حق توست و دومی حق تو نیست. - از نگاه بعد از نگاه بپرهیز، زیرا نگاه اول از آن توست و نگاه دوم به زیان توست. - نگاه اول ناخواسته است، نگاه دوم عمدی است و نگاه سوم ویران می کند. - امام صادق (ع) : نگاه اول از آن توست، نگاه دوم به زیان توست نه به سود تو و نگاه سوم مایه هلاکت است. - پیامبر خدا(ص) : نگاه اول را با نگاه دوم دنبال مکن، زیرا اولین نگاه از آن توست و دومی به زیان توست. - جریر : از رسول خدا(ص) : درباره نگاه ناگهانی سؤال کردم به من امر کرد که (درچنین موردی زود) چشمم را برگردانم. - امام صادق (ع) : نگاه بعد از نگاه، بذر شهوت در دل می کارد و این خود برای به فتنه و به گناه کشاندن صاحبش کافی است. - امام علی (ع) : اولین نگاه شما به زن حق شماست، اما آن را با نگاه دوم دنبال نکنید و از فتنه و گناه بر حذر باشید.

## هر که زن زیبایی را ببیند.

- پیامبر خدا(ص) : ای مردم، بدانید که نگاه از شیطان است هر که بر اثر نگاه، تحریک شد با همسرش همبستر شود. - امام علی (ع) : هرگاه فردی از شمایانی را دید و از او خوشش آمد، برود و با همسر خود همبستر شود، زیرا نظیر آن چه دیده است در همسر خود او نیز هست شیطان را به دل خود راه ندهد و چشم خود را از آن زن برگرداند اگر زن ندارد دو رکعت نماز بخواند و بسیار حمد خدا گوید و بر پیامبر و آل او صلوات فرستد و آن گاه از خداوند مسالت کند که از فضل خویش عطایش فرماید

خداوند از روی مهر و رافت خود نیاز او را برطرف خواهد ساخت . - امام علی (ع) در میان اصحاب خودنشسته بود که زن زیبایی از کنارشان عبور کرد و یارانش چشم به او دوختند، حضرت فرمود: دیدگان، این نرینگان آزمندانه می نگرد و این نگرستن باعث برانگیختن آنان می شود پس، هرگاه یکی از شما زنی را دید که نظر وی را به خود جلب کرد، با همسر خویش همبستر شود، زیرا آن زن نیز زنی همانند زن خود اوست . مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد، چقدر داناست یاران حضرت از جاجستند که او را بکشند امام فرمود: آرام باشید، سزای دشنام، دشنام است، و یابخشایش گناه؟ .

### آن چه به فروهستن چشم کمک می کند.

- امام صادق (ع): هیچ کس با چیزی چون فروهستن چشم (از نامحرم و گناه) خود را حفظ نکرد، زیرا چشم خود را از نگاه به حرام های خدا باز نمی دارد مگر این که قبلا عظمت و جلال خداوند را در دل خویش مشاهده کند. از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) سؤال شد: برای فروهستن چشم (از گناه) از چه وسیله ای می توان کمک گرفت؟ فرمود: با در نظر گرفتن قدرت خداوندی که بر نهانی های تو آگاه است . - امام علی (ع)، بعد از بر شمردن طبقات مردم دنیا، به وصف مشتاقان خدا پرداخته می فرماید: (پنجم) مردانی چند باقی می مانند که یاد روز بازگشت (رستاخیز) دیدگانشان را (از دیدن حرام و لذت های این جهانی) فرو می پوشانند و ترس از روز محشر اشک هایشان را جاری می سازد پس، برخی از آنان از مردم گریزانند و برخی مقهور و ترسان و برخی خاموش و دهان بسته و برخی از روی اخلاص به دعا نشسته و برخی اندوهگین و دردمند . - در وصف پرهیزگاران :- دیدگان خود را از آن چه خداوند بر آنان حرام فرموده فرو بسته اند و گوشهای خویش را وقف دانشی کرده اند که به حال آنان سودمند است .

### آن چه نور چشم را زیاد می کند.

- امام کاظم (ع): سه چیز نور چشم را زیاد می کند: نگاه کردن به سبزه، نگاه کردن به آب روان و نگاه کردن به صورت زیبا . - امام علی (ع): بوی خوش، موجب انبساط خاطر است و نیز غسل و سواری و نگاه به سبزه زار.

### مناظره .

### مناظره .

- حمزه و محمد پسران حران: باجماعتی از دوستان جلیل القدر امام صادق (ع) خدمت آن حضرت جمع شدیم حران بن اعین نیز در میان ما بود ما غرق در بحث و مناظره شدیم و حران ساکت بود و چیزی نمی گفت حضرت به او فرمود: چرا تو سخن نمی گویی، حران؟ عرض کرد: سرورم، به جان خودم سوگند خورده ام که در مجلسی که شما هستید سخنی نگویم حضرت فرمود: من به تو اجازه دادم صحبت کنی، حالا سخن بگو. - امام صادق (ع) - در پاسخ به طیار که پرسید آیا مناظره کردن با مردم ناخوشایند است؟ :- صحبت های امثال تو ناخوشایند نیست کسی که هرگاه به پرواز درآید به خوبی هم فرود آید و هرگاه بنشیند به خوبی به پرواز درآید کسی که چنین قدرتی داشته باشد ما مناظره کردن های او را ناخوش نداریم . - عبدالاعلی به امام صادق (ع) عرض کرد: من با مردم بحث و مناظره می کنم، ولی مردم این کار را بر من خرده می گیرند حضرت فرمود: مناظره کردن برای کسی چون تو که می نشیند و سپس پرواز می کند (در مناظره و بحث محکوم و مغلوب نمی شود) خوب است، اما برای کسی که می نشیند و دیگری به پرواز در نمی آید خوب نیست . - امام صادق (ع) - به ابوجعفر احوال :- از این طیار چه خبر؟

عرض کردم: از دنیا رفت حضرت فرمود: خداوند رحمتش کند خداوند رحمت و خرمی به او برساند، چرا که وی از ماهر بیت دفاع می‌کرد. - امام علی (ع) - در سفارش به کمیل: ای کمیل، در میان هر طبقه‌ای از مردم گروهی هستند که از دیگران برتر و ارجمندترند پس، از بحث و مناظره کردن با گروه‌های پست و دون پایه آن‌ها پرهیز کن و اگر سخن ناخوشایندی به تو گفتند، بردباری کن و از کسانی باش که خداوند متعال در وصف ایشان فرموده است: ((و هرگاه نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند)). - امام باقر (ع) - درباره آیه ((و داود و سلیمان را (یاد کن) هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می‌کردند)) -: آن‌ها داوری نکردند، بلکه بحث و مناظره می‌کردند ((پس آن را به سلیمان فهمانیدم)). - از اسیدی و محمد بن مبشر منقول است که عبدالله بن نافع ازرق می‌گفت: اگر بدانم که از شرق تا غرب عالم کسی هست تا با من بحث کند که علی نهروانیان را به حق کشت و در حق آنان ستم نکرد، بر مرکب خویش می‌نشستم و (برای بحث) پیش او می‌رفتم به او گفتند: اگر فرزند علی باشد چه؟ گفت: مگر در میان فرزندان او عالمی هست؟ گفتند: این اولین نشانه نادانی توسست و مگر می‌شود در میان آنان عالم وجود نداشته باشد؟ گفت: در حال حاضر، عالم آن‌ها کیست؟ گفتند: محمد بن علی بن الحسین بن علی (ع) عبدالله با بزرگان و دلاوران از یاران خود به قصد دیدار با امام باقر (ع) به راه افتاد و وارد مدینه شد و از حضرت باقر اجازه شرفیابی خواست به حضرت عرض کردند: عبدالله بن نافع آمده و اجازه شرفیابی می‌خواهد حضرت فرمود: او که شب و روز از من و پدرم بیزاری می‌جوید، با من چه کار دارد؟ ابوبصیر کوفی عرض کرد: فدایت شوم، این مرد گفته است که اگر بداند از شرق تا غرب عالم کسی باشد که با او بحث کند علی نهروانیان را به حق کشت و در حق آنان ستم نکرده حاضرم برای بحث پیش او بروم امام باقر (ع) فرمود: فکرمی کنی برای مناظره پیش من آمده است؟ ابوبصیر عرض کرد: آری حضرت فرمود: ای غلام، برو و بار و بنه او را پایین بیاور و به وی بگو: فردا که شد نزد ما بیا صبح روز بعد، عبدالله بن نافع با بزرگان اصحابش آمد و امام باقر (ع) در پی کلیه فرزندان مهاجران و انصار فرستاد و همه را جمع کرد و آن‌گاه در حالی که دو جامه گلی رنگ پوشیده بود و مانند پاره‌ای ماه می‌درخشید به میان مردم آمد و رو به آنان کرد و فرمود: سپاس و ستایش خداوندی را که مکان و کیفیت و زمان را آفرید سپاس و ستایش خداوندی را که ((او را چرت و خواب فرامی‌گیرد و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست)) و گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست (یگانه است و بی‌انبار) و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده خداست و او را برگزید و به راهی راست رهنمونش شد سپاس و ستایش خداوندی را که با نبوت خویش ما را کرامت بخشید و ولایتش را ویژه ما گردانید ای گروه فرزندان مهاجران و انصار، هریک از شما منقبتی از علی بن ابی طالب (ع) می‌داند برخیزد و بگوید. مردم برخاستند و یکایک آن مناقب را بازگو کردند عبدالله گفت: من خود این مناقب را از قول اینان روایت می‌کنم اما علی بعد از او گذاردن حکمت به دو حکم کافر شد حضار همچنان مناقب علی (ع) را بر شمردند تا به حدیث خیر رسیدند که پیامبر فرمود: ((فردا این پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، مهاجمی ناگزیزنده است و بر نمی‌گردد تا خداوند به دست او فتح را نصیب فرماید)) امام باقر (ع) به او فرمود: درباره این حدیث چه می‌گویی؟ عبدالله گفت: حقیقت دارد و تردیدی در آن نیست اما علی بعدا کافر شد. امام باقر (ع) به او فرمود: مادرت به سوگت بنشیند، به من بگو که در آن روزی که خداوند عزوجل علی بن ابی طالب را دوست می‌داشت می‌دانست که او نهروانیان را خواهد کشت یا نمی‌دانست؟ ابن نافع گفت: دانست که او نهروانیان را خواهد کشت یا نمی‌دانست؟ روزی که خداوند عزوجل علی بن ابی طالب را دوست می‌داشت، می‌دانست حضرت فرمود: در این صورت آیا خدا او را دوست داشت برای این که به طاعتش عمل کنی یا برای این که به معصیت و نافرمانی او؟ گفت: برای این که به طاعت و فرمان او عمل کند حضرت باقر فرمود: پس برخیز که شکست خوردی ابن نافع برخاست در حالی که می‌گفت: ((تا رشته سپید بامداد از

رشته سیاه (شب) بر شما نمودار شود)) خدا بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد. - امام باقر(ع) در پاسخ به سؤال از آیه ((و برای آنان مثل بزن داستان مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم ولی آن دو را دروغزن پنداشتند تا با فرستاده سومین آنان را تایید کردیم پس رسولان گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم))، فرمود: خداوند دومرد به سوی مردم شهر انطاکیه فرستاد و آنان برای مردم چیزهایی (و سخنانی) آوردند که برایشان نا آشنا و بیگانه بود لذا بر آن دو خشم گرفتند و آن ها را دستگیر و در بتکده زندانی کردند خداوند رسول دیگری فرستاد و او وارد شهر شد و گفت: مرا به کاخ پادشاه راهنمایی کنید وقتی بر درگاه پادشاه ایستاد، گفت: من مردی هستم که در بیابانی روزگار خود را به عبادت می گذراندم، اما علاقه مند شدم که خدای پادشاه را بپرستم سخن او را به گوش پادشاه رساندند شاه گفت: او را به خانه خدایان (بتکده) ببرید آن مرد را به آن جا بردند او یک سال با دو یار خود در آن جا ماند و به آن دو گفت: با مهارت و هوشیاری است که می توان مردی را از دینی به دین دیگر درآورد چرا از راه مدارا وارد نشدید سپس به آن ها گفت: چنان وانمود کنید که مرا نمی شناسید آن گاه او را به حضور پادشاه بردند پادشاه به او گفت: شنیده ام که تو خدای مرا می پرستیده ای از این پس تو برادر من هستی، حالا- بگو چه می خواهی؟ مرد گفت: پادشاهها، من حاجتی ندارم، اما در معبد خدایان دو مرد دیدم آن ها چه کرده اند؟ پادشاه گفت: این دو مرد نزد من آمده اند و می گویند دین من باطل است و مرا به سوی خدایی آسمانی دعوت می کنند مرد گفت: پادشاهها، مناظره ای نیکو (و منطقی) ترتیب دهید، تا اگر حق با آن دو بود ما پیرو آن ها شویم و اگر حق با ما بود آن ها به دین و آیین ما درآیند. پادشاه در پی آن دو نفر فرستاد چون بر او وارد شدند دوست آن دو به ایشان گفت: شما برای چه آمده اید؟ گفتند: آمده ایم تا به عبادت و پرستش خداوندی دعوت کنیم که آسمان ها وزمین را آفریده و آن چه بخواهد در زهدان هامی آفریند و آن را به دلخواه خود شکل می دهد و درختان و میوه ها را می رویاند و از آسمان باران می فرستد. او به آن دو گفت: آیا این خدای شما که به او و عبادتش دعوت می کنید، اگر نابینایی را بیاوریم می تواند بینایش گرداند؟ گفتند: اگر از او تقاضا کنیم این کار را بکند و او بخواهد البته چنین می کند آن مرد گفت: پادشاهها، شخص نابینایی را که هیچگاه بینایی نداشته است، برایم بیاورید چنین شخصی را آوردند به آن دو گفت: از خدایتان بخواهید بینایی این مرد را به او برگرداند آن دو برخاستند و دو رکعت نماز خواندند، ناگهان هر دو چشم آن نابینا باز شد و به آسمان می نگریست آن مرد گفت: پادشاهها، نابینای دیگری بیاورید دیگری را آوردند خود آن مرد سجده ای کرد و سپس سر از سجده برداشت ناگهان آن نابینا، بینا شد آن مرد گفت: پادشاهها، این هم حاجتی از ما بود در برابر حجت آنان اکنون تختی برایم بیاورید برایش آوردند و او از آن دو تقاضایی کرد آن دو نماز خواندند و به درگاه خدا دعا کردند، ناگهان دو پایه تخت بلند شد و تخت شروع به راه رفتن کرد مرد گفت: پادشاهها، تختی دیگر برایم بیاورید برایش آوردند آن مرد مانند حجت آنان ارائه دادیم اینک یک کار دیگر باقی مانده است، اگر این ها آن را انجام دادند من به دین آن ها در می آیم. سپس گفت: پادشاهها، شنیده ام که سلطان تنها یک پسر داشته که مرده است حالا- اگر خدای این دو مرد او را زنده گردانید من به دین آن ها گردن می نهم پادشاه گفت: من نیز با تو به دین آن ها در می آیم آن گاه به آن دو گفت: همین یک کار باقی مانده است پسر پادشاه مرده و شما از خدایتان بخواهید تا او را زنده گرداند آن دو در برابر خدا به خاک سجده افتادند و سجده ای طولانی به جای آوردند و آن گاه سر برداشتند و به پادشاه گفتند: نزد قبر فرزنت بفرست، خواهی دید که به خواست خدا پسرت از گور خویش برخاسته است مردم به گورستان رفتند و نگاه می کردند دیدند که پسر پادشاه از قبرش بیرون آمده است و گرد و خاک سرخود را می تکاند او را نزد پادشاه آوردند، دید که فرزند خود اوست پادشاه پرسید: حالت چگونه است فرزندم؟ گفت: من مرده بودم و هم اکنون دیدم که دو مرد در پیشگاه پروردگارم به سجده افتاده اند و از اومی خواهند مرا زنده گرداند و خدا هم مرا زنده کرد پادشاه

گفت: اگر آن دو نفر راببینی می شناسی؟ گفت: آری پادشاه دستور داد همه مردم به صحرا روند مردهایکی یکی از برابر آن پسر عبور می کردند و پدرش به او می گفت: خوب نگاه کن پسر پادشاه نگاه می کرد و می گفت: این نیست، این نیست بعد از آن که شمار زیادی از مقابل او گذشتند یکی از آن دو نفر را از برابرش عبور دادند پسر پادشاه با دست خود به او اشاره کرد و گفت: این یکی از آن هاست بار دیگر عده زیادی را از مقابلش گذراندند تا آن که آن دیگری را دید و گفت: این، آن دومی است در این هنگام، آن پیامبر یار آن دو رسول دیگر گفت: اینک من به خدای شما دو تن ایمان آوردم و دانستم که آن چه آورده اید حق است پادشاه نیز گفت: من هم به خدای شما دو نفر ایمان آوردم و مردم کشور او نیز همگی ایمان آوردند.

### پاسخ امام به کسی که ایشان را به مناظره دعوت کرد.

- مردی به امام حسین (ع) گفت: بنشین تا با یکدیگر درباره دین مناظره کنیم حضرت فرمود: ای مرد، من به دین خود آگاهم و راه راست برایم معلوم و روشن است اگر تو نسبت به دینت آگاهی نداری برو و آن را تحصیل کن، مرا چه به بحث و مجادله؟ همانا شیطان آدمی را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید: درباره دین با مردم مناظره کن تا فکر نکنند که تو آدم ناتوان و نادانی هستی.

### پاکیزگی.

### تشویق به پاکیزگی.

- پیامبر خدا(ص): خداوند پاک است و شخص پاک را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد. - امام علی (ع): خودتان را به وسیله آب از بوی نامطبوعی که مایه آزار دیگران است پاکیزه سازید، به (سر و وضع) خودتان برسید، زیرا خداوند عزوجل از بندگان پلشت و لاقید خود که هر که با او می نشیند از وی بیزار می شود نفرت دارد. - پیامبر خدا(ص): این بدن ها را پاکیزه سازید، خداوند شما را پاکیزه گرداند، زیرا هیچ بنده ای نیست که شب با بدنی پاکیزه بخوابد مگر این که فرشته ای در میان جامه او با وی می خوابد و هیچ ساعتی از شب از این پهلوی به آن پهلوی نمی چرخد مگر این که آن فرشته گوید: خدایا، بنده ات را بیمار، زیرا که با بدنی پاکیزه خوابیده است. - چه بد است بنده کثیف و لاقید. - مردمان کثیف و پلشت به هلاکت در افتند. - جابر بن عبدالله: رسول خدا(ص) نزدما آمد و چشمش به مردی افتاد که موهایش ژولیده و درهم بود فرمود: آیا این مرد چیزی پیدا نکرد که با آن موهای خود را مرتب کند؟ - و مرد دیگری رادید که لباس هایی چرکین به تن داشت و فرمود: آیا این مرد آبی پیدا نکرده که لباسش را بشوید؟. - پیامبر خدا(ص) مردی را دید که موهای ژولیده و جامه ای چرکین و سر و وضع نامرتبی داشت و فرمود: استفاده از نعمت های خدا و آشکار ساختن نعمت جز دین است. - امام باقر(ع): جارو کردن اتاق ها فقرا را بین می برد. - امام صادق (ع): شستن ظرف و جارو زدن جلو در منزل، باعث جلب روزی می شود. - پیامبر خدا(ص): خاکروب را پشت در(حیاط) جمع نکنید، زیرا که لانه شیطان می شود. - زباله را شب در خانه های خود نگه ندارید و آن را در روز به بیرون از خانه منتقل کنید، زیرا زباله نشیمنگاه شیطان است. - خانه های عنکبوتی که در اتاق های شماست لانه شیطاین است. - امام علی (ع): اتاق های خود را از تار عنکبوت تمیز کنید، زیرا باقی گذاشتن آن در خانه فقر می آورد.

### اسلام و پاکیزگی.

- پیامبر خدا(ص): خودتان را با هروسیله ای که می توانید پاکیزه کنید، زیرا که خدای متعال اسلام را برپایه پاکیزگی بنا کرده است

و هرگز به بهشت نرود مگر کسی که پاکیزه باشد. - همانا اسلام پاکیزه است پس شما هم پاکیزه باشید, زیرا جز شخص پاکیزه کسی به بهشت نمی رود. - خداوند, عابد پاکیزه را دوست دارد. - امام رضا(ع): پاکیزگی از اخلاق پیامبران است.

### تشویق به پاکیزگی لباس.

- امام علی (ع): لباس پاکیزه غم و اندوه را می برد و موجب پاکیزگی نماز است. - پیامبر خدا(ص): هر که جامه ای می پوشد, باید آن را پاکیزه نگه دارد. - ای عایشه, این دو لباس را بشوی, مگر نمی دانی که لباس تسبیح (خدا) می گوید و هرگاه کثیف شود از تسبیح بازمی ایستد.

### نظم.

### نظم.

- امام علی (ع): در وصیتی که پس از ضربت خوردن به دست ابن ملجم لعنه الله, به حسن و حسین (ع) کرد -: شما و همه فرزندان و کسانم و هر که را نوشته ام به او رسد, به تقوای خدا و نظم داشتن در کارتان سفارش می کنم. - نعمان بن بشیر: رسول خدا(ص) صفوف (نماز) ما را طوری منظم می کرد که گویی تیرها را (در تیردان) مرتب می کند تا آن که دید ما از او غافل شده ایم سپس روزی (برای نماز) بیرون آمد و خواست تکبیر الاحرام بگوید که دید مردی سینه اش را جلو آورده است فرمود: ای بندگان خدا, صفوف خود را منظم کنید و گر نه خداوند شما را از هم روگردان می کند (دچار اختلاف می شوید). - امام علی (ع): در وصف قرآن -: بدانید که در آن علم آینده و سخن از گذشته و دواي درد شما و باعث نظم و ساماندهی میان شماست.

### نعمت.

### نعمت های بی شمار خداوند.

قرآن: ((و هر آن چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید, نمی توانید آن را به شمار در آورید همانا انسان ستم پیشه ناسپاس است)). ((و اگر نعمت خدا را شماره کنید, نمی توانید که آن را به شمار در آورید همانا خداوند آمرزنده مهربان است. - امام علی (ع): ستایش خداوندی را که گویندگان از پس ستایش او بر نیایند و شمارندگان, شمارش نعمت هایش را نتوانند.

- امام سجاده (ع) هرگاه آیه ((و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها)) را می خواند می فرمود: منزله است خدایی که به هیچ کس توان شناخت نعمت هایش را نداد مگر همین اندازه که بدانند از شناخت نعمت های اوناتوانند، همچنان که به هیچ کس قدرت بر شناخت خویش را نداد، مگر همین اندازه که بدانند از ادراک او ناتوانند پس خداوند عزوجل آگاهی عارفان را از این نکته که از شناخت (و به جا آوردن) شکر او قاصرند، مورد قدردانی قرار داد و همان آگاهیشان از تقصیر را به منزله سپاسگزاری ایشان قرار داد همچنان که علم عالمان را از این نکته که او را در نمی یابند، دانست و همان را (به منزله) ایمان قرار داد، زیرا می دانست که اندازه توان بندگان همین است و از آن فراتر نتوانند رفت هیچ یک از خلقتش، به نهایت عبادتش دست نیابند، چگونه به نهایت عبادت کسی دست یابند که او را نهایت و چگونگی نیست؟ خداوند بسی برتر از این حرف هاست. - امام علی (ع) - در سفارش به کمیل - ای کمیل، تو هیچ گاه از نعمت و عافیت خدای عزوجل بی بهره نیستی پس در هیچ حال از ستایش و تمجید و تسبیح و تقدیس و شکر و یاد او دست برندار. - در نعمتی که برای تو پدید آورده، یا گناهی که از تو فروپوشانده، یا بلایی که از تو دور ساخته، چشم بر هم زدن از لطف او بی بهره نبوده ای. - ستایش خداوند را در حالی که از رحمتش نومید و از نعمتش خالی نه (ایم). - در بیان قدرت خداوند -: منزهی تو، چه بزرگ است مقام و منزلت تو! و چه بسیار است نعمت های تو در دنیا و چه کوچک است این نعمت ها در برابر نعمت های آخرت. - اگر درباره قدرت عظیم و نعمت های بزرگ و بی شمار خداوند می اندیشیدند، بی گمان به راه (راست) بر می گشتند و از عذاب سوزان می ترسیدند، اما دل ها بیمار و دیدگان معیوبند!

### نعمت های آشکار و نهان.

قرآن: ((آیا ندانسته اید که خدا آن چه را در آسمان ها و آن چه را در زمین است مسخر شما ساخته و نعمت های آشکار و نهان خود را بر شما تمام کرده است؟ و برخی از مردم درباره خدا بی (آن که) دانش و رهنمود و کتابی روشن (داشته باشند) به مجادله بر می خیزند)). - در مجمع البیان آمده است: از ابن عباس نقل شده است که گفت از پیامبر (ص) درباره جمله ((ظاهره و باطنه)) پرسیدم، فرمود: ای پسر عباس، نعمت های آشکار، اسلام است و آفرینش نیکو و هماهنگی که برای تو قرار داده و روزی سرشاری که به تو بخشیده است و نعمت های نهان، پوشاندن اعمال بد تو و رسوای ساختن تو به وسیله آن هاست ای پسر عباس، خدای متعال می فرماید: سه چیز است که من برای مؤمن قرار دادم در حالی که او را در آن ها اختیاری نیست اول دعای مؤمنان برای او بعد از تمام شدن دوران عملش (پس از مرگ) دوم، اختیار یک سوم مالش را به دست او دادم تا به وسیله آن گناهان او را پاک کنم و سوم: کردارهای زشت او را پوشاندم و به وسیله آن هارسوایش نساختم در صورتی که اگر اعمال زشت او را آشکار می کردم خانواده اش او را دور می انداختند چه رسد به دیگران. حضرت باقر (ع) نیز فرمود: نعمت آشکار عبارت است از وجود پیامبر (ص) و شناخت خدای عزوجل و توحید او که آن حضرت آورده است و نعمت پنهان و باطنی ولایت مآهل بیت است و دل دادن به محبت ما (باید دانست که) میان این گفته ها منافاتی نیست، چرا که همه این ها نعمت های خداست و می توان همه آن ها را مصداق آیه شریفه دانست. - پیامبر خدا (ص) - نیز در همین باره -: (ای پسر عباس) نعمت ظاهری، آفرینش هماهنگ و موزون توسست و نعمت باطنی، پوشاندن معایب و زشتی های توسست که اگر آن ها را آشکار می ساخت، خانواده ات هم از تو متفر و گریزان می شدند چه رسد به دیگران. - باز در همین باره به ابن عباس فرمود: نعمت آشکار همان اسلام است و آفرینش نیکو و هماهنگ تو و روزی فراوانی که به تو عطا کرده است و نعمت نهانی، ای پسر عباس، پوشاندن عیب های توسست. - امام کاظم (ع) - نیز در همین باره -: نعمت آشکار وجود امام آشکار است و نعمت نهان، وجود امام غایب است. - امام علی (ع) - درباره پیامبر (ص) -: او امین و مورد اطمینان توسست و گواه تو در روز جزا و نعمتی است که به عنوان پیامبر برانگیخته ای و رحمتی است که به حق او را فرستاده ای. - نیز درباره پیامبر (ص) -: چه بزرگ است لطف و منت خدا به ما از این که نعمت

وجود چنین پیغمبری را عطايمان کرده است که پیشرو ماست و ما از او پیروی می کنیم و رهبری است که پا جای پای او می گذاریم! - آدمی را ملک قناعت و نعمت خوی نیک بس است. - امکان گناه نیافتن و خود نعمتی است. - نعمت خدای متعال در زمان گشایش و خوشی فضل و احسان است و در سختی هاپاکسازی و تطهیر (از گناهان).

### نخستین و بزرگترین نعمت ها.

- پیامبر خدا (ص) - به علی (ع) - : بگو ببینم نخستین نعمتی که خدای عزوجل تو را به آن آزمود و به وسیله آن تو را نواخت و چیست ؟ عرض کرد : این که خداوند جل ثناؤه و مرا از هیچ آفرید فرمود : درست گفتی . - امام صادق (ع) : خداوند به هیچ بنده ای نعمتی بزرگتر و ارزنده تر از این نداده است که در دل او با خدای عزوجل غیرو نباشد. - امام علی (ع) : یکی از نعمت ها گشایش مالی است و برتر از گشایش مالی و تندرستی است و برتر از تندرستی پرهیزگاری دل است . - امام باقر (ع) : هیچ نعمتی چون عافیت نیست و هیچ عافیتی چون مساعدت توفیق نمی باشد. - امام علی (ع) : خداوند سبحان بر این امت منت نهاد و رشته الفتی را که در سایه آن زندگی کنند و در پناه آن محفوظ مانند میانشان ایجاد کرد و این نعمتی است که هیچ یک از مخلوقات نمی تواند قیمتی برای آن معین کند، زیرا از هر بهایی سنگین تر و از هر مهمی مهم تر است .

### ترغیب به یادآوری نعمت های خدا.

قرآن : ((ای مردم ، نعمت خدا بر خود را یاد کنید آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه (از حق) انحراف می یابید؟)). ((و نعمت خدا بر خود و آن چه را از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده است ، به یاد آورید)). ((و یاد آورید نعمت خدا را بر خود، آن گاه که بایکدیگر دشمن بودید و او میان دل های شما الفت انداخت و به لطف او برادران هم شدید)). ((آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان ، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح ، جانشینان (آنان) قرار داد و در خلقت و بر قوت شما افزود پس نعمت های خدا را به یاد آورید باشد که رستگار شوید)). ((و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد، جانشینان (آنان) گردانید و در زمین به شما جای (مناسب) داد در دشت های آن (برای خود) کاخ هایی اختیار می کردید و از کوه ها خانه هایی (زمستانی) می تراشیدید پس نعمت های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید)). - امام علی (ع) : پس ، فرستادگان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی ایشان فرستاد تا از آنان بخواهند عهد و پیمان الهی را که در فطرت ایشان است ادا کنند و نعمت فراموش شده فطرت او را به یادشان آورند. - پیامبر خدا (ص) - درباره آیه ((و ایام خدا را به آنان یادآوری کن)) - : یعنی نعمت ها و الطاف او را. - نیز درباره همین آیه - : ایام الله ، نعمت های اوست و بلای او همان کیفرهای خداوند سبحان . - امام صادق (ع) - نیز درباره همین آیه - : یعنی الطاف و نعمت های خداوند.

### کسانی که خداوند به آنان نعمت داده است .

قرآن : ((ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان بخشنده و مهربان و خداوند روز جزاست تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جویم ما را به راه راست هدایت فرما راه آنان که نعمتشان داده ای ، نه کسانی که بر آنان غضب شده است و نه (راه) گمراهان)). ((آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح (بر کشتی) سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم (و) هرگاه آیات خدای رحمان برایشان خوانده می شد سجده کنان و گریان به خاک می افتادند)). ((و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در

زمره کسانی خواهند بود که خدا به ایشان نعمت ارزانی داشته است (یعنی) با پیامبران و راستان و گواهان و درستکاران و آنان چه نیکو همدانند)). ((و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند، آنان همان صدیقانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود و ایشان راست اجر و نورشان و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان همدان آتشند)). - امام علی (ع) : مردی از انصار خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا، من تحمل دوری شما را ندارم هرگاه به منزل می روم به یاد شما می افتم و خانه ام را ترک می کنم و می آیم تا شما را ببینم چون شما را دوست دارم اما به این فکر هستم که چون روز قیامت شود و شما به بهشت روی و به عالیتین درجه بهشت برده شوی، من چگونه به شما دسترسی پیدا کنم، ای پیامبر خدا؟ در این هنگام آیه ((و هر که از خدا و پیامبر اطاعت کند)) نازل شد پیامبر (ص) آن مرد را صدا زد و به عنوان خبر خوش، آیه را برای او خواند. - ابوبصیر در حضور امام صادق (ع) آهی بلند کشید حضرت فرمود : ای ابو محمد، این آیه بلند برای چه بود؟ عرض کرد : فدایت شوم یابن رسول الله، سنم زیاد شده و استخوان هایم سست گردیده و اجلم نزدیک گشته است و نمی دانم در آخرت چه وضعی خواهم داشت. امام صادق (ع) فرمود : ای ابو محمد، کسی چون تو چنین سخنی می گوید؟ عرض کرد : چرا نگویم؟ حضرت سخنی گفت و سپس فرمود : ای ابو محمد، خداوند در کتاب مبین خود تو را یاد کرده است، آن جاکه می فرماید : ((آنان با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده است (یعنی) با پیامبران)) در این آیه (مقصود از) پیامبران، رسول خداست و ما صدیقان و گواهانیم و شما همان درستکاران پس، ای ابو محمد، خودتان را اهل صلاح و درستکاری بدانید، همچنان که خداوند شما را (با این وصف) نام برده است.

### غفلت از نعمت ها.

- امام علی (ع) : کسی که در نعمت باشد، قدر گرفتاری را نمی داند. - امام حسن (ع) : نعمت ها تا هستند ناشناخته اند و همین که رفتند (قدرشان) شناخته می شوند. - پیامبر خدا (ص) : دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن ها آزموده می شوند (یا به سبب آن ها به گمراهی و فساد می افتند) : فراغت و تندرستی. - دو چیز است که بسیاری از مردم در آن ها آزموده می شوند (یا به واسطه آن ها به گمراهی و فساد می افتند) : تندرستی و فراغت. - تندرستی و فراغت دو نعمتی هستند که ناسپاسی می شوند (و کسی قدر آن ها را نمی داند). - دو نعمت است که کفران می شوند : امنیت و سلامت. - امام صادق (ع) : بسا کسی که نعمتی به او ارزانی شده است و خودش نمی داند. - امام علی (ع) : قدر نعمت ها در قیاس با ضد آن ها شناخته می شود.

### خوش همسایگی با نعمت ها.

- پیامبر خدا (ص) : همسایه خوبی برای نعمت ها باشید، آن ها را آزرده و فراری نکنید، زیرا به ندرت پیش می آید که نعمتی از مردمی بگریزد و دوباره به میان آنان برگردد. - امام علی (ع) : برای نعمت ها، پیش از آن که از شما جدا شوند، همدمی نیکو باشید، زیرا نعمت ها می روند و به نحوه رفتاری که همدمش با آن کرده است گواهی می دهند. - امام صادق (ع) : حق همسایگی نعمت ها را نیکو به جا آورید و مواظب باشید که از شما به دیگری منتقل نشود بدانید که اگر نعمت از جوار کسی رخت بر بندد کمتر پیش می آید که دوباره به سوی او باز گردد. - امام رضا (ع) : با نعمت ها خوش همسایگی کنید، زیرا که نعمت ها رمنده اند و اگر از مردمی برمند دیگر به سوی آنان باز نمی گردند. - امام هادی (ع) : برای نعمت ها همسایه خوبی باشید و با سپاسگزاری و قدردانی از آن ها، بر نعمت های خویش بیفزایید و بدانید که نفس آن چه را به او داده می شود به راحتی می پذیرد و در برابر آن چه از آن باز داشته می شود، به شدت مقاومت می کند. - امام علی (ع) : مواظب باشید که نعمت ها نرمند، زیرا هر گریخته ای باز نمی گردد.

## عوامل پابندگی نعمت ها.

قرآن :: ((و اگر مردم آبادی ها ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می کردند، هر آینه برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند پس به کیفر دستاوردها را فرود گرفتیم)). ((و اگر آنان به تورات و انجیل و آن چه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است عمل می کردند، قطعاً از فراز سرشان (برکات آسمانی) و از زیرپاهایشان (برکات زمینی) برخوردار می شدند از میان آنان گروهی راه راست را می پیمایند و بسیاری از ایشان بدرفتار می کنند)). ((این (کیفر) بدان سبب است که خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته باشد تغییر نمی دهد، مگر آن که آنان آن چه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست)). - امام علی (ع) : هر که پرهیزگاری پیش گیرد، سختی هایی که به او نزدیک شده اند از وی دور گردند و باران کرامتی که بند آمده است بر او فرو ریزد و رحمت گریخته از او به سوی وی باز گردد و چشمه خشکیده نعمت ها برایش جوشان شود و باران برکت که نم نم بر او می بارد به قطراتی درشت و فراوان تبدیل شود. - در وصف اسلام - : در آن مرتع های بهاری نعمت هاست و چراغ های زداینده ظلمتها در خوبی ها جز با کلیدهای آن گشوده نشود و تاریکی ها جز با چراغ های آن کنار نرود. - کامیابترین مردم در کار نعمت ها کسی است که نعمت های موجودش را با شکرگزاری پایدار سازد و نعمت های ازدست رفته را با شکیبایی بازگرداند. - هرگاه طلیعه نعمت ها به شمارسید، دنباله آن ها را با ناسپاسی و از خودنرمانید. - امام رضا (ع) : به کار بستن عدالت و نیکوکاری، باعث پابندگی نعمت است. - امام صادق (ع) : نعمت ها نپایند مگر بعد از سه کار : شناخت جایگاه شایسته خداوند در نعمت ها، گزاردن شکر آن ها و رنج و زحمت کشیدن در آن ها. - امام کاظم (ع) : کسی که صرفه جو و قانع باشد، نعمت برایش می ماند و کسی که ریخت و پاش و اسراف کند نعمت از او زوال می آید. - امام علی (ع) : هر که دستش را به احسان بگشاید، نعمت خود را از زائل شدن نگه دارد. - پیامبر خدا (ص) : خداوند بندگان را در اختیار آنان نهاده است، تا زمانی که این نعمت ها را به مردم بذل و بخشش کنند، آن ها را در میانشان نگه می دارد و هرگاه دریغ و رزندنعمت ها را از آنان به دیگران منتقل می کند. - امام علی (ع) : نعمت های خداوند به بنده، باعث جلب نیازهای مردم به سوی اوست پس هر که به خاطر خدا وظیفه ای را که نسبت به این نعمت ها دارد به جای آورد، آن ها را در معرض دوام و پابندگی قرار داده است و هر که به وظیفه خود در این زمینه عمل نکند آن نعمت ها را در معرض زوال و نابودی نهاده است. - هر که از نعمت های خدا بیشتر بهره مند باشد، نیازهای مردم به او زیاد شود پس، هر کس برای رضای خدا وظیفه خود را در قبال نعمت ها به جا آورد، آن ها را در معرض دوام و پابندگی قرار دهد و هر که به وظیفه خود در این باره عمل نکند، آن نعمت ها را در معرض زوال و نابودی نهاده است. - ای مردم، خدا را در هر نعمتی حقی است، هر که آن حق را بگذارد، خداوند بر نعمت او بیفزاید و هر که از ادای آن حق فروگذاری کند، نعمت را در خطر زوال قرار داده و به فرارسیدن کیفر شتاب بخشیده است پس، باید که خداوند شما را از نعمت ها نگران ببیند همان گونه که از گناهان ترسانتان می بیند. - کسی که خداوند سبحان در جان او پرشکوه و جلال است و جایگاه بلند و با عظمتی در دل او دارد، شایسته است که هر چیزی جز خدا - به خاطر بزرگی او - در نظرش کوچک باشد و سزاوارترین شخص برای این حالت کسی است که خداوند نعمت بزرگی به او داده و مشمول لطف و احسان وی قرار گرفته باشد، زیرا نعمت بزرگ و بسیار خداوند به کسی داده نشد، مگر این که بر بزرگی حق خدا بر او نیز (به همان نسبت) افزوده گشت. - امام صادق (ع) : هر که نعمت خدا به او زیاد شود، بار زحمت و هزینه مردم بر دوش او سنگین تر شود، بنابراین، با به دوش کشیدن بار زحمت و هزینه مردم نعمت (خود) را پایدار سازید و آن را در معرض زوال قرار ندهید، زیرا به ندرت پیش می آید که نعمتی از کسی زوال آید و دوباره به او برگردد. - امام علی (ع) : بسا سخنی که نعمتی را از کف ربوده و گرفتاری و عذاب پیش آورده است. - در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر، می فرماید : زنهار که خونی را به ناحق

بریزی، زیرا هیچ چیز به اندازه خونریزی نارواخشم و انتقام الهی را نزدیک نمی کند و بدفراجم نیست و نعمت را زائل نمی کند، و رشته زندگی را قطع نمی کند. - نیز در همان فرمان -: برای تغییر دادن نعمت خدا و شتاب بخشیدن به خشم و عذاب او هیچ چیز مؤثرتر از پافشاری در ستمگری نیست، زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و همواره در کمین ستمکاران است. - خداوند به هیچ بنده ای نعمتی نداد که او در حق آن نعمت ستم روا دارد، مگر این که سزاوار آن گردد که خداوند نعمت را از او زوال آورد. - به خدا سوگند، هرگز قومی در زندگی مرفه و پر نعمتی نبوده اند و آن نعمت و رفاه از آنان زائل نشده است مگر به سبب گناهای که مرتکب شده اند، چرا که خداوند به بندگانش ستم نمی کند اگر مردم به هنگامی که بلاها و سختی ها بر آنان فرودمی آید و نعمت ها از کفشان می رود، بنایت های راست و درست و دل های مشتاق به پروردگارشان پناه برند، هر گریخته ای را به آنان باز گرداند و هر تباهی و فساد را برایشان اصلاح گرداند. - برای طاعت (از خدا) نشانه هایی آشکار و وجود دارد هر کس که از آن هابرون شود از راه حق بیرون رود و به سرگردانی گرفتار آید و خداوند نعمت خویش را تغییر دهد و عذاب و خشم خود را بر او فرو آورد. - هرگاه خداوند سبحان بخواهد نعمتی را از بنده ای زوال آورد اولین چیزی که از او تغییر می کند خرد اوست و سخت ترین چیز برای این است که خرد خویش را از دست دهد.

### کمک گرفتن از نعمت های خدا در راه معاصی او.

- پیامبر خدا(ص) : خداوند تبارک و تعالی می فرماید : ای پسر آدم، با من به انصاف رفتار نمی کنی ! من با نعمت ها به تواظهار محبت می کنم و تو با گناهان با من دشمنی می کنی خوبی من بر تو فرود می آید و بدی تو به سوی من فراز می آید. - در عده الداعی آمده است : در زبور داود(ع) آمده است : خدای متعال می فرماید : ای پسر آدم، تو از من چیزی می خواهی و من آن را به تو نمی دهم چون می دانم چه چیز به سود توست اما تو با اصرار از من می خواهی و من خواسته ات را به تو می دهم و آن گاه از آن در راه نافرمانی من کمک می گیری. - امام صادق(ع) : اگر می خواهی عملت ختم به خیر شود و وقتی می میری با بهترین اعمال بمیری، حق و حرمت خدای را پاس دار و نعمت های او را در راه معاصیش به کار مبر. - امام علی(ع) : کمترین وظیفه شما در قبال خداوند این است که از نعمت های او در راه معصیتش کمک نگیرید. - به کمیل : هان ! در این جا (اشاره به سینه خود فرمود) دانش فراوانی است ای کاش برای آن ها فراگیرندگانی می یافتم ! البته تیزهوشانی یافته ام، اما اینان امانتدار و مورد اعتماد نیستند، دین را وسیله دنیا می کنند، با نعمت های خدا بر بندگان او برتری می جویند و با حجت های او بر دوستانش.

### کسی که نعمت را فقط در خورد و خوراک می بیند.

- پیامبر خدا(ص) : هر که نعمت خدای عزوجل را جز در خوراک یا نوشیدنی یا پوشاک نبیند، بی گمان عملش کوتاه و عذابش نزدیک باشد. - هر که نعمت خدا بر خود را جز در خوراک یا نوشیدنی نبیند، عملش کم شود و عذابش نزدیک گردد. - هر که نعمت های ارزانی شده خداوند به خود را فقط در خوراک و نوشیدنی ببیند، عملش کوتاه شود و عذابش نزدیک گردد.

### نعمت های پیاپی و مهلت دهی خداوند.

قرآن : ((البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند که اگر به ایشان مهلت می دهیم برای آنان خوب است ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و (آن گاه) عذابی خفت آور خواهند داشت)). - امام علی(ع) : ای فرزند آدم، هرگاه دیدی که گناه می کنی و با این حال پروردگار پاک نعمت هایش را پیاپی به تو ارزانی می دارد، از او بر حذر باش. - بسا

کسی که نعمت برای او (مایه) بلا و گرفتاری است . - بسا کسی که به سبب احسان (خداوند) به او کم کم به عذاب نزدیک شده است و بسا کسی که به سبب پرده پوشی خداوند بر او، مغرور گشته است و بسا کسی که به سبب ستایش مردمان از او فریب خورده است و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن به او نیازموده است . - امام صادق (ع) : بسا افرادی که به سبب نعمتی که خدا به آن ها داده است دچار غرور و غفلت شده اند و بسا کسانی که بر اثر پرده پوشی خدا کم کم به عذاب خدا نزدیک گشته اند و بسا کسانی که به مدح و ثنای مردم فریفته شده اند . - امام علی (ع) : ای مردم ، همان گونه که خداوند شما را از سختی و عذاب ترسان می بیند باید از نعمت نیز هراسان ببیند، زیرا هر که در نعمت به رویش گشوده شود و آن را مهلت خداوندی نداند از پیشامدی ترسناک خود را ایمن پنداشته است و هر کس به تنگدستی گرفتار آید و آن را آزمایشی (الهی) نداند، پاداشی را که در انتظار اوست از دست داده است . - ای بسا کسی که به او نعمت داده شده و به سبب این احسان تدریجا به عذاب نزدیک می شود و ای بسا کسی که به نظر مردم بلا زده و گرفتار است اما در واقع (باین بلا و گرفتاری) به او احسان شده است . - بسا نعمت داده ای که به تدریج به خشم خدا نزدیکتر می شود و بسا بلا- زده ای که با آن بلا به او خوبی شده است . - امام صادق (ع) : شب و روز از یورش های خدا بر حذر باشید زید شحام می گوید : عرض کردم : یورش های خدا چیست ؟ فرمود : کیفر دادن بر گناهان . - امام حسین (ع) : استدراج و مهلت دهی خداوند سبحان به بنده اش این است که به او نعمت های فراوان دهد و توفیق شکرگزاری را از وی بگیرد . - شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد : از خداوند مسالت کردم که به من مال و فرزند و خانه ای روزی کند و روزیم فرمود و اینکه می ترسم که این ها از باب استدراج و مهلت دهی باشد حضرت فرمود : به خدا سوگند که اگر با حمد و سپاس همراه باشد، چنین نخواهد بود . - امام صادق (ع) - درباره آیه ((سنستدرجهم من حیث لا یعلمون)) : - استدراج این است که بنده گناه کند و با این حال خداوند باز به او نعمت دهد تا آن نعمت او را از استغفار از آن گناه باز دارد . - در پاسخ به سؤال از معنای استدراج - : معنایش این است که بنده گناه کند و خداوند به او مهلت دهد و با وجود گناه باز به او نعمت دهد تا این نعمت او را از طلب آمرزش برای آن گناه باز دارد چنین شخصی بی آن که بفهمد تدریجا به خشم و عذاب خدا نزدیک شده است . - امام علی (ع) - در وصف دنیا طلبان : دنیا آنان را به کوره راه می برد و دیدگان شان را از دیدن نشانه های هدایت فرو پوشانیده است از این رو، در حیرت کده دنیا سرگشته اند و در نعمت های آن غرقه و دنیا را خداوند گار خویش گرفته اند . - از سرمستی های نعمت بترسید و از سختی های خشم و انتقام (خدا) حذر کنید . - در سخن از پیشامدهای ناگوار : در آن زمان نه از شراب ، که از نعمت و خوشگذرانی سرمست می شوید . - پیامبر خدا (ص) : از ناز پروردگی بپرهیزید، زیرا که بندگان خدا ناز پرورده نیستند . - امام علی (ع) : از خداوند سبحان مسالت می کنیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را سرمست نمی کند و هیچ هدفی از طاعت پروردگار بازشان نمی دارد و پس از مرگ ، گرفتار پشیمانی و اندوه نمی شوند .

### بازگو کردن نعمت های خدا.

قرآن : ((و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن گوی)). - پیامبر خدا (ص) : خداوند دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده اش ببیند . - ابوالاحوص از پدرش نقل می کند : با جامه ای پست و ارزان قیمت خدمت رسول خدا رسیدم حضرت فرمود : آیا مال و ثروتی داری ؟ عرض کرد : آری فرمود : چه مالی داری ؟ عرض کرد : خداوند شتر و گوسفند و گاو و برده به من داده است فرمود : پس اگر خداوند به تو ثروتی داده است ، باید نشانه نعمت و کرامتی که ارزانیته داشته است در تو دیده شود . - همو از پدرش نقل می کند : با سر و وضع نامطلوبی خدمت رسول خدا رسیدم پیامبر (ص) فرمود : آیا مال و ثروتی داری ؟ گفت : آری ، خداوند همه چیز به من داده است فرمود : اگر ثروتی داری باید (آثار آن) در وجود تو به چشم خورد . - امام علی (ع) - در نامه ای به حارث همدانی : از هر نعمتی که خداوند به تو داده است درست استفاده کن و هیچ یک از نعمت هایی را که خدا

نزد تو دارد تباه مگردان و لازم است نشانه نعمتی که خداوند عطایت فرموده در وجود تو مشاهده شود. - ربیع بن زیاد از برادر خود عاصم بن زیاد به امیر المؤمنین (ع) شکایت کرد که پشمینه پوشیده و از پوشیدن لباس های نرم ولطیف خودداری می کند و از دنیا دوری گزیده و با این کار همسر خود را ناراحت و فرزندانش را اندوهگین کرده است حضرت فرمود: عاصم بن زیاد را نزد من آورید او را خدمت حضرت آوردند چون امام او را دید چهره درهم کشید و فرمود: تو از همسرت خجالت نکشیدی؟ به فرزندانت رحم نکردی؟ آیا خیال می کنی که خداوند چیزهای خوب و پاکیزه را بر تو حلال کرده و با این حال دوست ندارد تو از آن ها استفاده کنی؟ تو در نزد خدا کوچکتر از آنی که بخواهد با تو چنین کند! مگر نه این که خداوند می فرماید: ((و زمین را برای استفاده مردمان قرار داد که در آن میوه و نخل ها با خوشه های غلافدار است)) و مگر نه این که می فرماید: ((دودریا را (به گونه ای) روان کرد که با هم برخورد کنند میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند - تا آیه - از هر دو دریا مروارید و مرجان بر آید)) پس، به خدا سوگند که بهره برداری عملی از نعمت های خدا نزد او محبوبتر از به زبان آوردن آن هاست خدای عزوجل فرموده است: ((و نعمت پروردگارت را بازگو کن)) عاصم عرض کرد: ای امیر المؤمنین، پس چرا خود شما به خوراک گلوآزار و به جامه درشت اکتفا کرده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو! خداوند عزوجل بر پیشوایان عدالت، واجب ساخته است که خود را با مردم فقیر برابر دارند تا فقر و ناداری، فقیر را آزرده و برآشفته نگرداند پس عاصم بن زیاد پشمینه رادور انداخت و جامه نرم پوشید. - امام صادق (ع) - به عبید بن زیاد - آشکار کردن نعمت، در نزد خداوند محبوبتر از مخفی نگه داشتن آن است پس، زنهار جز درزیباترین هیات قوم خود بیرون میا برید بن معاویه می گوید: از آن پس عبید، تا زمانی که ازدنیا رفت، جز در زیباترین هیات قوم خود دیده نشد. - امام علی (ع) - خداوند زیباست و زیبایی را دوست می دارد و دوست دارد اثر نعمت را در بنده خود ببیند. - امام صادق (ع) - هرگاه خداوند به بنده خود نعمتی عطا کند و آن نعمت در وجود او به چشم خورد، حبیب خدا و بازگو کننده نعمت او نامیده می شود و هرگاه خداوند به بنده ای نعمتی دهد و آن نعمت در وجود او نمایان نباشد، دشمن خدا و تکذیب کننده نعمت او خوانده می شود. - من خوش ندارم که مرد نعمتی از خدا داشته باشد و آن را اظهار نکند. - خداوند زیبایی و خود آرایی را دوست دارد و از بینوایی و بینوانمایی نفرت دارد، زیرا خداوند عزوجل هرگاه به بنده ای نعمتی عطا کند دوست دارد اثر آن را در او ببیند عرض شد: از چه طریق؟ فرمود: جامه تمیز بپوشد، بوی خوش به کار برد، خانه اش را گچکاری کند، جلودر منزلش را بربود و حتی روشن کردن چراغ پیش از غروب آفتاب فقر را می برد و روزی رازیاد می کند. - درباره آیه ((و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن)) - : (یعنی) آن کسی که با برتری بخشیدن تو و عطا کردن به تو و احسان نمودن در حق تو، به تو نعمت داده است حضرت سپس فرمود: او (پیامبر(ص)) دین خدا و آن چه را که بدو عطا فرمود و نعمت هایی را که به وی ارزانی داشت (برای مردم) بازگو کرد. - در مجمع البیان آمده است: معنای آن (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن) این است که نعمت خدا را یاد کن و آن را آشکار ساز و برای مردم بازگو نما در حدیث آمده است: ((کسی که از مردم تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است و کسی که از کم تشکر نکند از زیاد هم تشکر نمی کند و بازگو کردن نعمت خدا خود تشکر است و بازگو نکردن آن ناسپاسی است)) حضرت صادق (ع) فرمود: معنای آیه این است که آن چه را خداوند به تو عطا فرموده و برتری که به تو بخشیده و آن چه را که به تو روزی کرده و احسانی که به تو نموده و هدایتی را که ارزانیت داشته است (برای مردم) بازگو کن. - امام حسین (ع) نیز درباره همین آیه، خداوند به پیامبر(ص) دستور داد تا نعمت هایی را که در دینش به او عطا فرمود، بازگو کند. - امام علی (ع) - در بخشی از نامه خود به معاویه - : این که می خواهم بگویم نه برای خبر دادن به تو که به قصد بازگو کردن نعمت خداست: نمی بینی که گروهی از مهاجران و انصار در راه خدای متعال شهید شدند و هریک از آنان هم برای خود فضیلت و مقامی دارد، اما چون شهید ما خاندان (حضرت حمزه) به شهادت رسید او را ((سید الشهداء)) لقب دادند.

## تمامیت و کمال نعمت .

- پیامبر خدا(ص) : هر که شب و روز خود را سپری کند و از سه چیز برخوردار باشد نعمت دنیا بر او تمام شده است : کسی که بام و شامش را در تندرستی و آسایش خاطر گذراند و خوراک روز خود را داشته باشد و اگر چهارمین نعمت را هم داشته باشد، نعمت دنیا و آخرت را کامل دارد و آن (چهارمین) نعمت ایمان است . - امام علی (ع) : از کمال نعمت ، فراوانی خرد است . - امام صادق (ع) : نعمت دنیا، امنیت و تندرستی است و کمال نعمت آخرت ، وارد شدن به بهشت است و بنده ای که به بهشت نرود هرگز نعمت بر او تمام نشده است . - پیامبر خدا(ص) : ای فرزند آدم ، آیامی دانی تمامیت نعمت در چیست ؟ تمامیت نعمت در رستن از آتش و رفتن به بهشت است . - تمامیت نعمت ، رفتن به بهشت و رستن از آتش است . - امام علی (ع) : هر نعمتی جز بهشت ، حقیر است و هر بلایی جز آتش عافیت است . - پیامبر خدا(ص) به مردی که دعا می کرد و از خداوند تمامیت نعمت را می طلبید، فرمود : تمامیت نعمت چیست ؟ عرض کرد : دعایی که بدان خدا را بخوانم و امید خیر از آن داشته باشم حضرت فرمود : تمامیت نعمت ، رفتن به بهشت و رستن از آتش است . - امام علی (ع) : با فروتنی ، نعمت تمام و کامل می شود . - با شکیبایی بر طاعت خدا و محافظت بر کتاب خدا که پاسداری آن را از شما خواسته است ، کامل شدن نعمت های خدا را برای خود بجوید . - با شکیبایی بر طاعت خدا و دوری از معصیت او، نعمت هایش را بر خویش کامل و تمام سازید . - خدا را سپاس و ستایش می گویم چون طالب تمامیت نعمت اویم و خواهان تسلیم در برابر عزت او و جویای مصون ماندن از معصیت او.

## کفران نعمت ها.

قرآن :: ((و چون انسان را آسیبی رسد ما را، به پهلوی خوابیده یا نشسته یا ایستاده ، می خواند و هرگاه گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده نخوانده است این گونه برای اسرافکاران آن چه انجام می دادند زینت داده شده است)). - امام صادق (ع) : در میان بنی اسرائیل ، گروهی بودند که چندان به آنان خوراک و طعام روزی شد که با آن در شهرهای خود تندیس ها ساختند و از آن ها طلب یاری می کردند پس خداوند بر آنان تنگ گرفت ، به طوری که ناچار به آن تندیس ها روی آوردند و به سراغشان می رفتند و آن ها را می خوردند و این است سخن خداوند که می فرماید : ((خداوند آبادی را مثل زد که امن و امان بود اما نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سبب اعمالی که می کردند، طعم گرسنگی و ترس به (مردم) آن چشانده)). - امام باقر(ع) - درباره آیه ((و گفتند : پروردگارا، میان سفرهای ما فاصله زیاد قرار ده و بر خویشتن ستم کردند)) - : اینان قومی بودند که آبادی های به هم پیوسته داشتند به طوری از این آبادی آن آبادی را می دیدند، نه رهای روان و اموال فراوان داشتند، اما نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و اخلاق و رفتارشان عوض شد پس ، خداوند عزوجل سیلاب (سد) عرم را به سوی آنان فرستاد و آبادی هایشان را زیر آب فرو برد و خانه هایشان را ویران کرد و اموال و دارایی هایشان را از بین برد و باغ های آنان را به دو باغ که میوه هایی تلخ و شوره گز و نوعی از کنار تنگ داشت تبدیل کرد آن گاه خدای متعال فرمود : ((این را به سزای آن که کفران و ناسپاسی کردند به آنان دادیم و مگر ما جز ناسپاسی را به مجازات می رسانیم ؟)). - احمد بن محمد بن ابی نصر : مطلبی را به عرض امام رضا(ع) رساندم حضرت فرمود : شکیبیا باش ، زیرا امیدوارم که خداوند، ان شاء الله ، برایت کارسازی کند سپس فرمود : به خدا سوگند، آن چه خداوند از این دنیا برای مؤمن به آخرت اندازد، برایش بهتر از چیزی است که در همین دنیا به او دهد حضرت سپس دنیا را تحقیر نمود و فرمود : دنیا چه ارزشی دارد؟ آن گاه فرمود : شخص برخوردار از نعمت در معرض خطر است ، زیرا خداوند در آن نعمت حقوقی را بر او واجب گردانیده است به خدا قسم ، گاهی اوقات خداوند عزوجل به من نعمت هایی می دهد و من پیوسته نسبت به آن ها بیمناک و نگران هستم - و دستش را تکان داد

- تا این که از حقوقی که خداوند در این نعمت هابه کردن من دارد بیرون آیم . من عرض کردم : فدایت شوم , شما با چنین مقام و منزلتی که دارید, این چنین می ترسید؟ فرمود : آری , پروردگارم را در برابر نعمتی که به من ارزانی داشته است می ستایم . - امام علی (ع) : در هر کجا که خواهی به مردم نظری بیفکن , آیا جز درویشی می بینی که از فقر رنج می برد, یا توانگری که بر اثر ناسپاسی نعمت های خدا را از خودزائل می کند, یا بخیلی که برای افزودن برمالش از پرداختن حق خدا بخل می ورزد؟ .

### نفس .

### نفس .

قرآن :: ((سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد)). - امام علی (ع) : همانا نفس گوهری گران بهاست , هر که آن را نگه داشت بلندمرتبه اش گردانید و هر که از آن نگهداری نکرد پست و خوارش ساخت . - در روی زمین چیزی نزد خداوند سبحان گرامیتر از نفسی که مطیع فرمان او باشد, وجود ندارد. - امام صادق (ع) - درباره آیه ((و نفس و ماسواها)) - : یعنی آن را آفرید و بدان شکل داد و ((جمله)) ((فالهملها فجورها و تقواها)) یعنی خوبی و بدی را به نفس شناساند و الهام کرد آن گاه نفس را (میان گزینش هریک از این دو) مخیر نمود و اوصاحب اختیار شد.

- امام باقر و امام صادق (ع) - درباره جمله ((فالهملها فجورها و تقواها)) - : آن چه را که نفس باید انجام دهد یا ترک گوید برای او روشن ساخت . - امام صادق (ع) در بیان آیه ((و نفس و ماسواها)) فرمود: مؤمن در حالی که بر حق است , پوشیده است همچنین در بیان آیه ((فالهملها فجورها و تقواها)) فرمود: مقصود شناخت حق از باطل است . - امام علی (ع) : علم از جلو می کشد و عمل از پشت سر می راند و نفس سرکش است . - نفس ها افسار گسیخته اند, امادست های خردها عنان آن ها را گرفته نمی گذارند به بدبختی و هلاکت افکنند . - بار خدایا, ای گستراننده زمین ها و برپادارنده آسمان ها و آفریننده دل هایی که بدبختی و خوشبختی هریک را با آن سرشته ای .

### تجرد نفس ::

علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - بعد از تفسیر آیه ((و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیا)), می گوید : با تدبر و تأمل در این آیه و دیگر آیاتی که ذکر کردیم حقیقت دیگری وسیعتر از این روشن می شود و آن تجرد نفس است به این معنا که نفس یا روح , حقیقتی است فراتر از بدن و احکام آن با احکام بدن و دیگر ترکیبات جسمی فرق می کند و به نحوی با بدن

اتحاد دارد و به وسیله شعور و اراده و دیگر خصوصیات ادراکی آن را اداره می کند و تدبیر در آیات پیشگفته این حقیقت را آشکار می سازد، زیرا این آیات حاکی از آنند که شخصیت انسان به بدن نیست با مرگ بدن نمی میرد و با از بین رفتن آن و به هم خوردن ترکیبش و پراکنده شدن اجزای آن، نابود نمی شود بلکه پس از نابود شدن بدن باقی می ماند و در یک زندگی خوش همیشگی و نعمت ماندگار به سر می برد و یا بالعکس در شقاوتی همیشگی و عذابی دردناک زندگی می کند و این خوشبختی یا بدبختی به نوع ملکات نفسانی و اعمال او در این جهان بستگی دارد نه به جهات جسمانی و ویژگی ها و احکام اجتماعی. این ها حقایقی است که این آیه شریفه به دست می دهد و پیداست که این ها از هر جهت با احکام جسمانی و خواص و ویژگی های مادی دنیوی مغایرت و منافات دارد بنابراین، نفس انسان غیر از بدن است. از جمله آیات دیگری که بر این حقیقت دلالت دارد این آیات است: ۱- ((اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْإِنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَاسِكِ الْإِسْلَامِ تَمُتْ فِي مَنَاسِكِ الْإِسْلَامِ)) الموت ويرسل الاخرى)) توفی و استیفا به معنای گرفتن حق به طور کامل و تمام است تعبیراتی چون گرفتن و نگه داشتن و فرستادن که در این آیه آمده، آشکارا حاکی از مغایرت روح و بدن است. ۲- ((وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بَلَقًا رَّبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ)) خداوند در این آیه یکی از شبهات کفار منکر معاد را ذکر می کند و آن این است که وقتی ما مردیم و ترکیب بدن ما به هم خورد و اعضای بدن پراکنده و اجزای آن متلاشی شد و از صورت انسان به صورت دیگری تبدیل گشتیم و در زمین ناپدید شدیم و دیگر کسی از ما چیزی حس و ادراک نکرد، چگونه ممکن است دوباره از نو آفریده شویم؟ البته این شبهه صرفاً یک استبعاد است و خداوند پاسخ آن را به پیامبر خود چنین تعلیم می دهد: ((قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)) خلاصه پاسخ خداوند این است که: فرشته ای بر شما گماشته شده که جانتان را می ستاند و شما را می گیرد و شما در چنگ او هستید و از شما نگهداری می کند و نمی گذارد گم و ناپدید شوید و آن چه در دل زمین محو و ناپدید می شود بدن های شماست نه نفوس و جان های شما که لفظ ((کم شما)) در ((یتوفاکم)) بر آن دلالت دارد. ۳- ((وَنَفْخُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ)) خداوند این آیه را درباره خلقت انسان ذکر کرده و سپس فرموده است: ((يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)) در این آیه روح را از سنخ و نوع امر خود معرفی می کند و سپس در جای دیگر امر را معرفی کرده می فرماید: ((إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ)) در این جا می فرماید که روح از عالم ملکوت و همان کلمه ((کن)) وجودی است در جای دیگر امر را چنین وصف می فرماید: ((وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً الْبَصَرِ)) تعبیر ((كَلِمَةً الْبَصَرِ)) مانند یک چشم برهم زدن)) می رساند که امر یا همان کلمه ((کن)) موجودی است که یکباره به وجود می آید نه بتدریج بنابراین، هنگام وجود یافتن احتیاج به شرایط و قیودی مانند زمان و مکان ندارد از این جا روشن می شود که ((امر)) - که روح هم از آن جمله است - موجودی غیر جسمانی و غیر مادی است چون یکی از قوانین حاکم بر موجودات مادی و جسمانی این است که تدریجاً هستی می یابند و مقید به زمان و مکان می باشند بنابراین، روح انسانی مادی و جسمانی نیست، هر چند به پیکرمادی و جسمانی به نحوی از انحاء تعلق دارد. آیاتی وجود دارد که از کیفیت این تعلق پرده بر می دارد، مانند آیه ((مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ)) و آیه ((خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ)) و آیه ((وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ)) و آیه ((وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عِلْقَةً فَخَلَقْنَا الْعِلْقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)) این آیات نشان می دهد که انسان در ابتدا یک جسم طبیعی است که صورت ها و شکل های گوناگون یکی پس از دیگری به او دست می دهد و سپس خداوند این جسم جامد خاموش را به موجودی دارای شعور و اراده تبدیل می کند که کارهایی مانند شعور و اراده و اندیشیدن و دخل و تصرف در پدیده ها و تدبیر امور عالم از قبیل جابجایی و تبدیل و تغییر و دیگر افعالی که از اجسام و پدیده های جسمانی سر نمی زند، انجام می دهد بنابراین، نه این کارها (اراده و تفکر و...) جسمانی است و نه فاعل آن ها از قبیل

جسمانیات می باشد. بنابراین، نفس نسبت به جسمی که منشأ پیدایش آن است - یعنی همان بدن که نفس از آن نشأت می گیرد - به منزله میوه است نسبت به درخت یا روشنائی نسبت به نفت (البته با یک مقایسه دور و بعید) بدین ترتیب، چگونگی ارتباط و تعلق نفس با بدن در ابتدای وجود روشن می شود، اما با مردن، این علاقه و ارتباط قطع می شود و تماسک از بین می رود خلاصه این که نفس در ابتدای پیدایش خود عین بدن است و سپس با به وجود آمدن، از بدن متمایز می شود و سرانجام به کلی از آن جدا و مستقل می شود این مطلبی است که آیات شریفه یادشده در آن ظهور دارند آیات فراوان دیگری هم وجود دارد که با اشاره و تلویح این حقیقت رامی رسانند و شخص متدبر با بصیرت به آن پی می برد.

### آدمی پیر چو شد نفس جوان می گردد.

- پیامبر خدا(ص) : نفس آدمیزاد همواره جوان است حتی زمانی که چنبرهای او از شدت پیری سر به هم آورند، مگر کسی که خداوند دل او را با پرهیزگاری آزموده باشد و اینان اندکند. - پیر سالخورده در طلب دنیا همچنان جوان است، و هرچند چنبرهایش از کهنسالی سربه هم آورده باشند، مگر کسانی که پرهیزگار باشند و اینان اندک شمارند. - دل شخص پیر در دوستی دو چیز همواره جوان است : در عشق به زندگی و داشتن ثروت زیاد. - آدمیزاده پیر می شود و دو چیز در او جوان می گردد : آزمندی به ثروت و آزمندی به زندگی.

### نفس اماره.

قرآن :: ((و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس همواره به بدی فرمان می دهد، مگر آن جا که پروردگارم رحم کند همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است)). - امام علی (ع) : نفس بد فرمان ظاهر آرا، همچون منافق چاپلوسی می کند و خود را چون دوستی سازگار و دلسوز جلوه می دهد و همین که فریب داد و (بر انسان) دست یافت، چون دشمن مسلط می شود و با خودخواهی و قلدری فرمان می راند و (شخص را) به جایگاه های بدی و هلاکت می کشاند. - نفس همواره به بدی و زشتکاری فرمان می دهد پس هر که به نفس خویش اعتماد کند نفس به او خیانت می ورزد و هر که به آن دل خوش کند نفس او را به هلاکت می افکند و هر که از آن خرسند شود، نفس او را در بدترین جایگاه فرود می آورد. - برآستی که این نفس همواره به بدی فرمان می دهد بنابراین، هر کس عنان آن را رها کند (همچون مرکبی سرکش) او را به تاخت به سوی گناهان می برد. - همانا نفس تو بسیار فریبکار است اگر به آن اعتماد کنی، شیطان تو را به سمت ارتکاب حرام ها می کشاند. - زمانی که به نفس خود بیشترین اعتماد را داری، از فریب او بیشتر بر حذر باش. - پس از پایان جنگ نهروان بر کشتگان خوارج گذشت و فرمود : بدا به حال شما، آن کس که فریبتان داد به شما زیان رساند پرسیدند : ای امیر المؤمنین، چه کسی آنان را فریفت؟ فرمود : شیطان گمراه کننده و نفس بد فرمان که آنان را با آرزوهای خام فریب داد و ایشان را به میدان فراخ گناهان و نافرمانی ها کشانید و نوید پیروزی به آنان داد و در نتیجه، در آتش فرو افکندشان. - هیچ معصیتی از معاصی خداوند نیست مگر این که با شهوت همراه است پس، رحمت خدا بر انسانی که از شهوات خویش باز ایستد و هوای نفس خود را سرکوب کند، زیرا که این نفس به سختی از شهوات باز می ایستد و همواره به نافرمانی برخاسته از هوس، گرایش دارد. - در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر :- (امیر المؤمنین علی) او (مالک) را به پروای خدا و برگزیدن راه طاعت او فرمان می دهد و از او می خواهد که خواهش های نفس خویش را درهم شکند و مهار آن را در هنگام سرکشی محکم گیرد، زیرا که نفس همواره، به بدی فرمان می دهد، مگر آن که خداوند رحم کند پس بر هوا و هوس خویش مسلط باش و آن چه را که حرام است از نفس خود دریغ دار، زیرا که دریغ داشتن از نفس دادخواهی از اوست در آن چه که دوست دارد یا ناخوش می دارد. - در بخشی از نامه خود به معاویه :- به

راستی که نفس تو، تو را به شر و بدی وادار ساخته و در گمراهی فرو برده و در مهلکه ها در انداخته و راه ها (ی) درستی (ورستگاری) را برتوصعب العبور ساخته است. - امام سجاده (ع) در مناجات: الهی، به تو شکایت می کنم از نفسی که همواره به بدی فرمان می دهد و به سوی گناه می شتابد و به معاصی تو آزمند است پر عذر و بهانه است و آرزوی دراز دارد، اگر به او گزندی رسد بیتابی می کند و اگر خیر و برکتی رسدش بخل می ورزد، شیفته بازی و سرگرمی است، آکنده از غفلت و بی خبری است، مرا به سوی گناه می شتاباند و در کارتوبه به من وعده امروز و فردا می دهد. - نیز در مناجات: نیروی ما را در آن چه تو را بر ما خشمگین می سازد سست گردان و در این مسیر نفس های ما را به اختیار خودشان وامگذار، زیرا که نفس هاهمواره راه باطل را بر می گیرند، مگر آن جاکه توفیق تو یار گردد و همواره به بدی فرمان می دهند مگر این که تو رحم کنی. - امام صادق (ع): پس از آن که نمازت را تمام کردی بگو: بار خدایا، از تومی خواهم که مرا از گناهانت حفظ کنی و تازنده ام هرگز کمتر و بیشتر از چشم برهم زدنی مرا به خودم وامگذاری، زیرا که نفس همواره به بدی فرمان می دهد مگر این که تو رحم کنی ای مهربانترین مهربانان.

### نفس ملامتگر یا وجدان بیدار.

قرآن: ((و سوگند به نفس ملامتگر)). - ابن عباس، درباره آیه ((بالنفس اللوامة))، می گوید: یعنی نفسی که نسبت به خوبی و بدی ملامت می کند و می گوید: کاش چنین و چنان می کردم. - ابن عباس - نیز در همین باره - : نفسی که بر آن چه از دست رفته پشیمانی می خورد و برای آن ملامت می کند. - پیامبر خدا (ص) - در سفارش خود به ابن مسعود -: ای پسر مسعود، کارهای شایسته و نیک بسیار به جای آر، زیرانیکوکار و بدکار هر دو پشیمان می شوند نیکوکار می گوید: کاش خوبی های بیشتری انجام می دادم و بدکار می گوید: کوتاهی کردم مؤید این مطلب، سخن خدای متعال است که می فرماید: ((و سوگند به نفس ملامتگر)). تفسیر. جمله ((و لا اقسم بالنفس اللوامة)) به اقتضای سیاق و از نظر همانندی لفظی که با جمله قبل دارد، سوگند دوم است بنابراین نباید به گفته برخی اعتنا کرد که گفته اند: جمله دوم نفی سوگند است و سوگند نمی باشد و مراد این است که به روز قیامت سوگند می خورم و به نفس ملامتگر سوگند نمی خورم. مراد از نفس لوامه، نفس مؤمن است که در دنیا و او را به خاطر معصیت و سنگینی در طاعت خدا سرزنش می کند و در روز قیامت سودش می رساند. بعضی گفته اند که مراد از آن، مطلق نفس انسانی است، چه نفس مؤمن و درستکار و چه نفس کافر گنهکار، زیرا نفس به طور کلی انسان را در روز قیامت ملامت می کند نفس کافر، صاحب خود را به خاطر کفر و گناهانش سرزنش می کند و نفس باایمان، شخص مؤمن را به خاطر کم طاعتی و انجام ندادن کارهای نیک بیشتر، ملامت می کند. بعضی هم گفته اند که مراد از نفس لوامه، نفس انسان کافر است که در روز قیامت او را به خاطر کفر و معصیتی که در دنیا کرده است ملامت می کند همچنان که خدای متعال فرموده است: ((وقتی عذاب را دیدند، ندامت خود را پنهان می دارند)) البته هریک از این اقوال برای خود وجهی دارد.

### نفس آدمی به منزله مرکبی برای اوست.

- امام علی (ع): همانا نفس تو مرکب توست اگر آن را به مشقت اندازی نابودش می کنی و اگر با آن مدارا کنی زنده اش نگه می داری. - نفس بد عنق است و گوش حرف نشنو پس، با پافشاری کردن بر دلت، (توانایی) فهم خود را از بین مبر، زیرا هرعضوی از بدن نیاز به استراحت دارد.

### تعلیم نفس و تربیت و تهذیب آن.

قرآن: ((سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً در باخت)). - امام علی (ع): هر که خود را در مقام پیشوایی مردم قرار دهد باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خود پردازد و پیش از آن که به زبانش تربیت کند، با رفتار خود تربیت نماید و کسی که آموزگار و مربی خود باشد بیشتر سزاوار بزرگداشت است تا کسی که آموزگار و مربی دیگران باشد. - ای مردم، به تربیت نفس های خود پردازید و آن را از آزمندی به عادت هایش باز دارید. - پرداختن به تهذیب نفس سازنده تراست. - بهترین نفس ها پاکترین آن هاست. - به اوج اهداف نرسند مگر کسانی که در راه تهذیب نفس خود مجاهده می کنند. - سیاست کردن (و تربیت) نفس برترین سیاست است. - هر چه دانش مرد زیادتیر شود اهتمام او به نفسش بیشتر شود و توان خود را در راه تربیت و اصلاح آن به کار گیرد. - موقعیت نفس آدمی به ریاضت و طاعتی است که در پیش می گیرد پس، اگر نفس خود را پاک نگه دارد، نفس او پاک می ماند و اگر آن را آلوده گرداند، آلوده می شود. - آدمی جایگاه خودش را خودش برمی گزیند اگر نفس خود را (از آلودگی و پستی) نگه دارد، بلند مرتبه می شود و اگر آن را نگه ندارد پست می گردد. - دل های پاک بندگان، نظرگاه خدای سبحان است پس هر که دل خویش را پاک گرداند خداوند به آن نظر افکند. - دوری از آلودگی ها از خصلت های جان های پاک است. - امام صادق (ع): خودت بار خودت رابر دوش کش که اگر چنین نکنی دیگری بارتو را بر نمی دارد. - امام علی (ع): پرداختن تو به معایب نفست، ننگ را از تو دور می سازد.

## اخلاق.

اصلاح اخلاق و ملکات نفس در دو بعد علم و عمل و کسب اخلاق فاضله و از بین بردن رذایل اخلاقی، تنها از طریق تکرار و تمرین کارهای شایسته مناسب با صفات اخلاقی و مداومت بر آن ها ممکن است، زیرا بر اثر تکرار عمل در هر مورد صور علمی خاصی در روح انسان رسوخ پیدامی کند و بر اثر تراکم این صور چنان در نفس آدمی نقش می بندد که از بین رفتن آن ها غیر ممکن یا دشوار می شود مثلاً اگر یک فرد ترسو بخواهد این صفت را از خود دور سازد و ملکه شجاعت را کسب کند، باید بارها و بارها خود را در شداید و صحنه های هولناکی که دل ها را می لرزاند، بیندازد هر دفعه که قدم به یکی از این صحنه ها بگذارد و مشاهده کند که می تواند دست به چنین کارهایی بزند لذت شجاعت و زشتی فرار و پرهیز را درک کند، آثار شجاعت و دلیری پیایی در صفحه جان او نقش می بندد و به صورت ملکه شجاعت در می آید پدید آمدن این ملکه علمی گرچه فی نفسه اختیاری نیست ولی مقدمات تحصیل آن اختیاری و اکتسابی است. از آن چه گفتیم معلوم می شود که راه رسیدن به تهذیب اخلاق و کسب فضایل اخلاقی یکی از این دو راه می باشد: راه اول: عبارت است از مهذب ساختن اخلاق و صفات به واسطه توجه به منافع خوب دنیوی و ارزش ها و عقاید پسندیده در میان مردم مثل این که گفته شود: عزت نفس و قناعت کردن انسان به آن چه دارد و چشم طمع نداشتن به آن چه مردم دارند، انسان را سربلند و در نظر مردم بزرگ می سازد و بر عکس، آزمندی موجب فقر و تنگدستی می شود طمع انسان را ذلیل و خوار می کند و علم و دانش موجب رویکرد عامه مردم می شود و باعث عزت و آبرومندی و محبوبیت در نزد خواص می گردد علم مانند چشم تیزبینی است که به کمک آن می توان هر امر زشت و ناخوشایندی را دید و به هر امر دلخواه و پسندیده ای دست یافت، ولی جهل و نادانی، کوری است علم نگاهبان انسان است، ولی مال را انسان باید نگهبانی کند شجاعت آدمی را از تلون و دو دلی رهایی می بخشد و شخص شجاع چه پیروز شود و چه شکست خورد، مورد ستایش مردم قرار می گیرد، برخلاف ترس یا تهور عدالت وجدان انسان را از غم های آزارنده رهایی می بخشد و سبب می شود که نام انسان بعد از مرگ باقی بماند و از او به نیکی یاد شود و محبتش در دل ها جای گیرد. این همان راه معروف و متداولی است که علم اخلاق بر پایه آن استوار شده و از دانشمندان یونان باستان و دیگران به ارث مانده است.

قرآن کریم این روش را که بنای آن بر پایه انتخاب آن چه مردم می‌پسندند و ترک آن چه در نظر آنان نکوهیده است و در پیش گرفتن آن چه جامعه می‌پسندد و فرو گذاشتن آن چه جامعه زشت می‌شمارد، به کار نبرده است البته مواردی در قرآن وجود دارد که با آن که فرجام یک عمل در حقیقت پاداشی اخروی یا عقابی اخروی است، اما ملاحظات اجتماعی را هم در نظر گرفته است مثلاً درباره قبله می‌فرماید: «(هر کجا باشید روی خود را به جانب کعبه بگردانید تا مردم را بر شما حجت (و انتقادی نباشد)) خداوند سبحان در این آیه مسلمانان را به عزم و پایداری فرا می‌خواند و در بیان علت آن می‌فرماید: «(تا مردم را بر شما حجتی (و انتقادی نباشد)) نیز در جای دیگر می‌فرماید: «(با یکدیگر نزاع نکنید که سست می‌شوید و شوکت و اقتدار شما از بین می‌رود و شکیبایی ورزید))». خداوند سبحان در این آیه مردم را به شکیبایی دعوت می‌کند و در بیان علت آن می‌فرماید که از دست دادن شکیبایی و اقدام به کشمکش و منازعه موجب ضعف و از بین رفتن شکوه و اقتدار شما و جسور شدن دشمن می‌شود همچنین می‌فرماید: «(هر که صبر کند و در گذرد، مسلماً این (خویشترنداری، حاکی از اراده قوی در کارهاست))» در این آیه، دعوت به صبر و گذشت می‌کند و علت آن را اهمیت و عظمت آن ذکر می‌کند. راه دوم: از طریق توجه دادن به اهداف اخروی است که در قرآن کریم فراوان آمده است، مانند آیه «(در حقیقت خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد، خریده است))» و مانند آیه «(بی‌تردید، شکیبایان مزد خود را بی حساب و به تمام خواهند یافت))» و مانند آیه «(برای ستمکاران عذابی پردرد خواهد بود))» و مانند آیه «(خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و کسانی که کفر ورزیدند، سرورانشان، طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند))» امثال این آیات که با تعبیرات مختلفی آمده‌اند، در قرآن فراوان است. آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که در شمار این نوع آیات هستند، مانند آیه «(هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما (به شما) نرسد مگر این که پیش از این که آن را پدید آوریم، در کتابی است این کار بر خدا آسان است))» این آیه مردم را به تاسف نخوردن برای آن چه از دست می‌رود یا خوشحالی برای آن چه به دست می‌آید فرا می‌خواند و علت آن را چنین توضیح می‌دهد که آن چه به شما رسیده نمی‌توانسته نرسد و آن چه به شما نرسیده امکان نداشته است برسد چون حوادث و پیشامدها مستند به قضا و قدر الهی است و از این رو غم خوردن و شاد شدن بی‌مورد می‌باشد و نباید از کسی که به خدا ایمان دارد و زمام همه امور را به دست او می‌داند، سرزند چنانکه در جایی دیگر به این مطلب اشاره کرده می‌فرماید: «(هیچ گرفتاری و مصیبتی جز به اذن خدا واقع نمی‌شود و هر کس به خدا ایمان بیاورد، دل او را هدایت می‌کند))» این دسته از آیات نیز همانند آیات قبل برای اصلاح اخلاق به اهداف بلند اخروی که کمالاتی حقیقی و نه پنداری و خیالی هستند، متوسل می‌شود و اساس اصلاحات اخلاقی را کمالات حقیقی برخاسته از قضا و قدر و متخلق شدن به اخلاق الهی و توجه به اسما حسنی و صفات عالیّه خداوند، قرار می‌دهد. ممکن است بگویید: متوسل شدن به قضا و قدر موجب بطلان احکام و قوانین این حیات اختیاری می‌شود و این خود باعث از بین رفتن فضایل اخلاقی و مختل شدن نظام این زندگی طبیعی می‌گردد، زیرا اگر برای اصلاح صفت صبر و ثبات ورها کردن غم و شادی به این متوسل شویم که کلیه حوادث و پیشامدها در یک لوح محفوظ نوشته شده و خواه ناخواه صورت می‌گیرد - چنان که از آیه پیشگفته نیز همین معنا استفاده می‌شود - برای دست شستن از طلب روزی و کسب کمالات مطلوب و پرهیز از رذایل اخلاقی و غیره نیز می‌توان به همین نکته استناد کرد که در این صورت افراد می‌توانند دست از طلب روزی و دفاع از حق و امثال این کارها بردارند و دستاویزشان این باشد که آن چه انجام می‌دهند مقدر و مکتوب است همچنین هر کسی می‌تواند از کوشش در راه کسب کمالات و از بین بردن نقایص خود دست بکشد و عذرش این باشد که همه چیز مقدر و مکتوب است و خواه ناخواه تحقق می‌پذیرد پیداست که این کارها باعث می‌شود که کمالات از بین بروند. پاسخ: با توضیحاتی که در بحث قضا و قدر دادیم، پاسخ این اشکال روشن می‌شود، زیرا در آن جا گفتیم که افعال و رفتارهای انسان

یکی از اجزای تشکیل دهنده علل حوادث است و پیداست که پیدایش معلول ها و مسببات متوقف بر پیدایش اسباب آن ها و اجزای تشکیل دهنده این علل و اسباب می باشد بنابراین ، اگر کسی بگوید : سیر شدن انسان یا مقدر شده است یا نه و در هر دو صورت غذا خوردن شخص تاثیری ندارد، اشتباهی آشکار است ، زیرا فرض تحقق سیری در عالم خارج زمانی درست است که فرض غذا خوردن اختیاری که یکی از اجزای تشکیل دهنده علت سیری است تحقق پیدا کند بنابراین ، اشتباه است که انسان وجود یک معلول را فرض کند و علل آن یا یکی از اجزای علل آن را نادیده بگیرد. با توجه به آن چه گفتیم ، درست نیست که انسان موضوع اختیار را که مدار زندگی دنیوی و منشا شقاوت و سعادت انسان می باشد و یکی از اجزای تشکیل دهنده علل حوادث و رخدادهایی است که برای انسان رخ می دهد، یعنی افعال او یا احوال و ملکات حاصله از افعال او، نادیده بگیرد منتها همان گونه که نباید اراده و اختیار بشر را از زمره علل و اسباب بیرون برد، همان گونه هم نباید اختیار و اراده او را یگانه سبب و علت تامه حوادث و رخدادها به شمار آورد و هیچ یک از اجزای عالم هستی و علل و اسباب موجود در آن را که در راس آن ها اراده الهی قرار دارد، در بروز حوادث دخالت نداد، زیرا این عقیده منشا بسیاری از صفات ناپسند و نکوهیده ، مانند خودپسندی و تکبر و بخل و شادی و تاسف و اندوه و امثال این ها می شود. آدم نادان و بی خبر می گوید : من بودم که چنین کردم و چنان نکردم و همین باعث می شود که به خود مغرور گردد یا بر دیگری برتری طلبی کند یا به مال و ثروت خود بخل ورزد این بی خبر نمی داند که اگر هزاران هزار علل و عوامل دیگر که خارج از حیطه اختیار ناقص او می باشند، دست به دست هم نمی دادند و زمینه انجام کار را برای او فراهم نمی آوردند، از اراده ناقص وی هیچ کاری بر نمی آمد آدم بی خبر و نادان می گوید : اگر من چنین کرده بودم فلان زیان را نمی دیدم یا بهمان کار را از دست نمی دادم در حالی که نمی داند که آن زیان مالی یا جانی ، فقدانش - یعنی سود یا سلامتی یا زندگی - به هزاران هزار عاملی بر می گردد که برای از بین رفتن آن ها کافی است یکی از آن علل و عوامل از بین برود، هر چند اختیار و اراده او موجود و در کار باشد و انگهی ، خود اختیار انسان مستند به علل و عوامل فراوانی بیرون از اختیار انسان است بنابراین ، خود اختیار، اختیاری نیست . با توجه به آن چه گفتیم - که البته خود یک حقیقت قرآنی است و از آموزش های الهی به دست می آید - و با تدبر در آیات شریفه ای که در این زمینه وجود دارد، معلوم می شود که قرآن برای اصلاح پاره ای از اخلاق و صفات - و نه همه آن ها به قضا و قدر و کتاب محفوظ تکیه می کند. قرآن افعال یا صفات و ملکاتی را که استناد آن ها به قضا و قدر باعث بطلان موضوع اختیار و اراده می شود، نه تنها به این امور نسبت نمی دهد، بلکه بشدت آن را رد می کند مثلاً می فرماید : ((هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند : ما پدران خود را بر همین روش یافته ایم و خدا ما را به آن دستور داده است بگو : خداوند به کار زشت دستور نمی دهد آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟)) و اعمال و صفات و ملکاتی را که اسناد ندادن آن ها به قضای الهی موجب استقلال اختیار انسان در تاثیر است و او را از غیر خود بی نیار معرفی می کند، قرآن آن ها را به قضای الهی مستند می کند و انسان را به راه راستی که پوینده اش را گم و سرگشته نمی سازد هدایت می فرماید تا صفات رذیله ای را که از این گونه تصورات باطل سرچشمه می گیرد از او دور سازد مثلاً حوادث و پیشامدها را به قضای الهی نسبت می دهد تا انسان از روی نادانی برای آن چه به دست می آورد خوشحال نشود و برای آن چه از دست می دهد غمگین نگردد مثلاً می فرماید : ((از مال خدا که به شما عطا فرموده است به آنان بدهید)) قرآن در این جا به استناد این که مال را خداوند به شما داده است ، مردم را به جود و بخشش فرا می خواند و در جای دیگر می فرماید : ((و از آن چه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند)) در این آیه نیز مردم را به استناد این که رزق و روزی را خدا می دهد، به انفاق دعوت می کند نیز در جای دیگر می فرماید : ((شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه و در پیگیری (کار) شان تباه کنی در حقیقت ، ما آن چه را که بر زمین است زیوری برای آنان قرار دادیم تا آنان رایبازماییم که کدام یک از ایشان نیکو کارترند)) در این آیه ، پیامبر خود را از غم و اندوه خوردن نهی می کند و می فرماید کفر آن ها به معنای غلبه

یافتن برخدای سبحان نیست، بلکه هر چه در روی زمین وجود دارد به منظور امتحان و آزمایش مردم قرارداد شده است. این روش - یعنی راه دوم در اصلاح اخلاق و روش پیامبران است و در قرآن کریم و سایر کتب آسمانی که برای ما نقل می شود، نمونه های فراوانی از آن دیده می شود. در این جا راه سوم هم وجود دارد که مخصوص قرآن کریم است و چیزی از آن نه در کتاب های آسمانی نقل شده برای ما و آموزش های پیامبران گذشته، سلام الله علیهم اجمعین، به چشم می خورد و نه در معارف و دانش های رسیده از حکمای الهی آن راه این است که انسان را از طریق به کار گرفتن یک سلسله علوم و معارف، چنان از نظر اخلاقی و آگاهی بار می آورد که با وجود آن جایی برای رذایل اخلاقی باقی نمی ماند به عبارت دیگر: ریشه رذایل اخلاقی را می سوزاند، نه این که در صدد معالجه و مبارزه با آن ها برآید. برای مثال، هر عملی که برای غیر خدای سبحان انجام شود یا برای این است که در آن مطلوب عزت و شوکتی است و آن کار برای دستیابی به آن عزت و شوکت انجام می گیرد و یا برای ترس و پرهیز از قدرتی است که در آن وجود دارد، اما خداوند سبحان می فرماید: ((همانا عزت همه از آن خداست)) و نیز می فرماید: ((قدرت و نیرو تماما از آن خداست)) با تحقق یافتن این علم و آگاهی حقیقی در وجود انسان، دیگر موضوعی برای ریاکاری و شهرت طلبی و ترس از غیر خدا و امید و چشمداشت به غیر او و اعتماد و گراییدن به جز خداوند باقی نمی ماند وقتی این دو قضیه (یعنی این که هر چه عزت و قدرت هست تماما از آن خدای باشد) برای انسان معلوم و دانسته شود، هر گونه اخلاق یا کردار نكوهیده ای را از وجود او می شوید و در مقابل، جان او را به صفات ارزنده الهی، مانند ترس از خدا و عزت نفس و مناعت طبع و استغنا و بزرگ مشی و هیبت الهی و ربانی آراسته می گردانند. همچنین بارها در قرآن مجید آمده است که ملک و پادشاهی از آن خداست و پادشاهی آسمان ها و زمین متعلق به اوست و آن چه در آسمان ها و زمین است تعلق به خداوند دارد مادرباره مفهوم مالکیت و پادشاهی خداوند بارها توضیح داده ایم و حقیقت آن - چنان که پیداست برای هیچ یک از موجودات کمترین استقلالی در برابر خداوند و کوچکترین استغنائی از او باقی نمی گذارد و هیچ چیز نیست، مگر این که خداوند سبحان مالک حقیقی ذات او و ذاتیاتش می باشد ایمان داشتن انسان به این حقیقت و تحقق بخشیدن آن در جان خود باعث می شود که تمام موجودات در نظر او از درجه استقلال، چه استقلال ذاتی یا وصفی و یا فعلی، سقوط کنند چنین انسانی با چنین اعتقاد و باوری نمی تواند هدفی غیر از خدای متعال داشته باشد یا در برابر موجودی جز خدا خضوع کند یا بیم و امیدش به کسی جز خداوند باشد یا از غیر خدا لذت برد یا به ماسوای او تکیه کند یا به کسی جز او توکل نماید یا در برابر کسی جز او تسلیم شود یا کارهای خود را به غیر او واگذار کند خلاصه این که جز حق نمی خواهد و جز ذات حق طالب چیزی نیست، همان ذاتی که باقی است و ماسوای او همه فانی او تنها از باطل، یعنی هر آن چه جز خداست و وجود حقیقی ندارد و در مقابل ذات حق جل شانہ ارزش و اعتباری ندارد، رویگردان و گریزان است. و نیز از همین قبیل است آیات شریفه ((خدایی که جز او معبودی نیست و نام های نیکو به او اختصاص دارد)) و ((این است الله، پروردگار شما معبودی جز او نیست، آفریدگار هر چیزی است)) و ((خدایی که هر چیزی را نیکو آفرید)) و ((چهره ها برای آن (خدای) زنده پاینده خضوع می کنند)) و ((همگی در برابر او خاضعند)) و ((پروردگار تو فرمان داده که جز او را نپرستید)) و ((آیا کافی نیست که پروردگار تو، خود، شاهد هر چیزی است؟)) و ((آگاه باش که مسلما او به هر چیزی احاطه دارد)) و ((و پایان (کار) به سوی پروردگار توست)). و باز از همین باب است آیات مورد بحث ما، یعنی آیه ((و مژده ده شکیبایان را، همانان که چون مصیبتی به ایشان رسد گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم))، زیرا این آیات و امثال این ها شامل یک سلسله معارف خاصه الهی است که دارای نتایج حقیقی خاصی است که جنبه تربیتی آن ها نه با نوع تربیتی مورد نظر حکمای اخلاق شباهت دارد و نه با نوع تربیتی که انبیا در شرایع خود آورده اند، زیرا همچنان که دانستید، راه اول مبتنی بر عقاید عمومی اجتماعی در زمینه حسن و قبح افعال است و راه دوم مبتنی بر عقاید عامه دینی در زمینه تکالیف عبادی و ایمان به ثواب و جزا اما این راه و روش سوم مبتنی بر توحید ناب و کاملی است که

اختصاص به اسلام دارد درود و برترین درود بر پایه گذار این آیین باد. جای تعجب است که یکی از خاورشناسان غربی در تاریخ خود که در آن پیرامون تمدن اسلام بحث می‌کند، می‌گوید: نکته‌ای که پژوهشگر باید به آن توجه کند این است که باید به بحث و تحقیق درباره شئون تمدنی که اسلام در میان پیروان خود گسترانید و مزایا و خصایصی که در میان آنان به جاگذارد یعنی پیشرفت فرهنگ و تعالی تمدن و مدنیت پردازد چون از نظر معارف دینی، اسلام چیزی بر مواد اخلاقی سایر ادیان الهی نیفزوده است، زیرا این معارف همان مواد و اصول اخلاقی هستند که میان همه ادیان مشترکند و کلیه پیامبران به آن‌ها دعوت می‌کنند. با توجه به توضیحاتی که دادیم بی‌پایه بودن نظر این خاورشناس و نادرستی اندیشه او روشن می‌شود، چرا که نتیجه همواره فرع و تابع مقدمات است و آثار بیرونی ناشی از تربیت، در واقع زاییده و برآیند نوع علوم و معارفی هستند که شخص تحت تعلیم و تربیت فرا می‌گیرد فرق است میان مکتبی که به مرحله پایین یک حقیقت دعوت می‌کند و مکتبی که به مرحله میانی یک کمال فرا می‌خواند و مکتبی که به حقیقت محض و اوج کمال دعوت می‌نماید راه و روش سوم تربیتی، همان مکتب سوم است، زیرا مسلک اول به حق اجتماعی فرامی‌خواند و مسلک دوم به حق واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت انسان در زندگی اخروی اوست فرا می‌خواند و مسلک سوم به حق مطلق و محض یعنی همان خدا دعوت می‌کند و تعلیم و تربیت خود را بر این پایه قرار می‌دهد که خداوند سبحان یگانه است و انبازی ندارد و نتیجه این اعتقاد، عبودیت محض و بندگی خالص برای خداست و پیدا است که میان این سه مسلک و طریقه تفاوت بسیار است. مسلک سوم شمار انبوهی از بندگان صالح و علمای الهی و ربانی و اولیای مقرب درگاه الهی - از مرد و زن - به جامعه تقدیم کرده است و این خودافتخار بزرگی برای آیین اسلام است. وانگهی نتایج برآمده از این مسلک با نتایج حاصله از دو مسلک دیگر گاه فرق می‌کند، چرا که بنای مسلک سوم بر محبت و عشق به خداست و مقدم داشتن جانب خدا بر جانب بنده پیدا است که محبت و شیدایی و بنده عشق شدن، گاه انسان عاشق و دلداده را به کارهایی وای می‌دارد که خرد اجتماعی که پایه اخلاق اجتماعی است و یا فهم عمومی عادی که شالوده تکالیف عمومی دینی می‌باشد، آن‌ها را تصویب و تایید نمی‌کند چه آن که خرد احکام خاص خود را دارد و عشق و محبت احکام ویژه خود را توضیح بیشتر این موضوع، به خواست خدا، در بحث‌های آینده خواهد آمد.

### سودمندترین تحقیق.

- امام علی (ع): جبران کردن تباهی نفس سودمندترین تحقیق است. - هر که از دست رفته‌هایش را جبران کند (کار خویشتن را) اصلاح گرداند. - جبران کننده، در آستانه صلاح و سازندگی قرار دارد.

- درست (و به موقع) جبران کردن (خطاها و گناهان) سر لوحه صلاح و سازندگی است. - چه دور است جبران کردن چیزهای از

دست رفته . - آن چه را در اوایل عمر خود ازدست داده ای در اواخر عمرت جبران کن تا در آخرت سعادتمند گردی .

### عوامل خودسازی .

- امام علی (ع) : سبب صلاح نفس دوری کردن از دنیا است . - از طریق جهاد پیگیر با نفس هایتان بر آن ها مسلط شوید . - خودسازی (در گرو) مبارزه با هوای نفس است . - از کوشش در راه خودسازی دست بر مدارد زیرا در این راه چیزی جز جدیت تو را کمک نمی کند . - کمک کننده ترین عامل در راه خودسازی ، قناعت است . - چگونه می تواند خودسازی کند کسی که به اندک قانع نیست ! . - اگر خواهان خودسازی هستی ، باید صرفه جویی و قناعت و کم خواهی را پیشه کنی . - هرگاه نفس تو در برابرت سرکشی کرد تو نیز در برابر او سرکشی کن ، رام تومی شود و نفس خود را درباره خودت فریب بده ، فرمانبردار تو می شود . - همنشینی با نابخردان اخلاق را تباه می سازد و همچشمی با خردمندان اخلاق رامی سازد و خلاق گونه گویند و هر کس بر حسب طینت و ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند . - همانا تقوای الهی داروی درد دل های شماست و پاک کننده آلودگی جان هایتان . - هنگامی که شریح بن هانی را به سرداری سپاه عازم شام گماشت ، به اوسفار شهایی کرد از جمله فرمود : بدان که اگر از افتادن در ورطه امور ناخوشایند پروانداشته باشی و نفس خود را از بسیاری اموردلخواهش باز نداری هوس ها تو را به سوی زیان های فراوانی خواهد کشاند پس ، در برابر نفس خود عاملی بازدارنده باش و در هنگام خشم ، جلو بر آشفستگی خود را بگیر و آن را درهم شکن . - سبب خودسازی ، پارسایی است . - با پشت کردن به نفس (اماره) خود به خویشتن (نفس فاضله و ناطقه انسانی) روی کن . - کسی که خواهان خودسازی و نگهداری دین خود است ، باید از آمیختن بادنیارستان دوری کند . - امیدوارترین مردم به اصلاح نفس کسی است که هرگاه بر بدی های خود آگاه شود در برطرف ساختن آن ها شتاب ورزد . - هر که نفس خود را نکوهش کند آن را اصلاح گرداند و هر که نفس خویشتن را بستاید آن را بکشد . - داروی نفس ، خویشتن داری از هوس است و پرهیز کردن از لذت های دنیا . - امام سجاده (ع) - در دعا : بار خدایا ، بر محمد و آل او درود فرست و به لطف خود (هرگونه پیشامد بدی را) از من دور گردان و با نعمت خویش مرا تغذیه فرما و بابرگواریت مرا اصلاح گردان و با احسانت درمانم فرما .

### یاری جستن از حق در مبارزه با نفس .

- پیامبر خدا (ص) - در پاسخ به این سؤال که راه شناخت حق چیست - : شناخت نفس پرسید : راه رسیدن به معرفت نفس چیست ؟ فرمود : کمک جستن از حق در برابر نفس . - امام علی (ع) : ستایش مخصوص خداوندی است که ستایش را به نعمت ها و نعمت ها را به شکر می پیوندد او را بر نعمت هایش می ستاییم ، همان گونه که بر بلایش ستایش می کنیم و از او یاری می جوئیم در برابر این نفس هایی که در انجام آن چه بدان فرمان داده شده اند ، بسی کندی می ورزند و به سوی آن چه از آن نهی شده اند می شتابند . - و از خداوند در برابر نفس خودم و شما یاری می طلبم . - من گفتم آن چه را که شنیدید و از خداوند در برابر نفس خود و شما یاری می طلبم و او ما را بس است و بهترین حمایتگر است .

### هر که تهذیب نفس نکند .

- امام علی (ع) : هر که نفس خود را تهذیب نکند ، از خرد بهره مند نشود . - هر که با اصلاح نفس خود (خطاها و کاستی های) آن را جبران نکند ، درد و بیماریش سخت شود و درمان او دشوار گردد و طبیعی (برای درمان درد خود) نیابد . - هر که خود را مهذب نسازد ، عادت های زشت او را رسوا کند . - هر که نفس خود را تربیت نکند ، آن را تباه گرداند . - ناتوانترین مردم کسی است که

از اصلاح خود ناتوان باشد. - ناتوانترین مردم کسی است که بتواند عیب و کاستی خود را برطرف سازد و این کار را نکند. - هر که نفس خود را اصلاح کند بر آن مسلط شود و هر که نفس خویش را به حال خود رها سازد او را هلاک گرداند. - هر که به نقص خود رسیدگی نکند، هوا و هوس بر او چیره گردد و هر که نقص داشته باشد، مرگ برایش بهتر است. - هر که نفس خود را واگذارد، کارش را تباه گرداند. - هر که در آن چه دوست دارد بر نفس خود آسان گیرد، در آن چه دوست ندارد نفسش او را به رنج و زحمت اندازد. - کسی که خودش را اصلاح نمی کند، چگونه دیگری را اصلاح می کند! - چگونه دیگری را راهنمایی کند، کسی که خودش را گمراه می سازد! - چگونه خیرخواه دیگری باشد، کسی که به خودش خیانت و دغلی می کند! - چگونه درباره دیگری عدالت ورزد، کسی که به خودش ستم می کند! - وقتی نفس خود را نمی توانی مطیع خودت گردانی، هرگز از دیگران انتظار اطاعت نداشته باش.

### رخصت دادن به نفس در پیروی از هوس.

- امام علی (ع): به نفس های خود رخصت ندهید که این رخصت دادن ها شما را به راه های ستمکاران می برد و (با نفس) مماشات نکنید که مماشات کردن (با او) شما را به معصیت می کشاند. - به نفس خود در پیروی از هوس و برگزیدن لذت های دنیا رخصت مده که دین تو خراب می شود و درست نمی شود و نفست زیان می بیند و سود نمی برد.

### آثار کرامت نفس.

- امام علی (ع): هر که برای نفس (و شخصیت) خود احترام قائل باشد، آن را با معصیت خوار نمی گرداند. - هر که برای خود احترام قائل باشد خواهش های نفسانیش در نظر او بی ارزش باشد. - هر که کرامت نفس داشته باشد، دنیادر چشمش خرد آید. - هر که کرامت نفس داشته باشد، کمتر مخالفت و ناسازگاری کند. - سختی ها و مصائب در نفس گرانمایه تاثیر نمی گذارد. - هزینه ها، بر نفس شریف سنگینی نمی کند.

### آفت نفس.

- امام علی (ع): آفت نفس، شیفتگی به دنیاست. - سرآمد آفت ها، شیفتگی به لذت هاست. - خدمت تن کردن به این است که لذت ها و خواهش ها و خوشی هایی را که می طلبد برایش برآورده سازی و این خود موجب هلاکت نفس است. - امام صادق (ع): نفس را با هوس هایش رها مکن که هوای نفس موجب هلاکت آن می گردد و وا گذاشتن نفس با هوسش مایه درد و رنج آن است و باز داشتن نفس از هوا و هوسش باعث درمان آن می باشد.

### نفاق.

### نفاق.

قرآن: ((در نتیجه، به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دل هایشان - تا روزی که او را دیداری کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذاشت)) - امام علی (ع): نفاق، ایمان را تباه می کند. - نفاق، برادر شرک است. - نفاق، همزاد کفر است. - پیامبر خدا (ص): نفاق ابتدا به صورت نقطه ای سیاه ظاهر می شود و هرچه نفاق بیشتر شود آن نقطه بزرگتر می گردد و چون نفاق به مرحله کمال رسد، دل به کلی سیاه می شود.

## نفاق ننگ اخلاق است .

- امام علی (ع) : نفاق ننگ خصلت هاست . - چه زشت است که انسان ظاهری موافق داشته باشد و باطنی منافق ! . - چه زشت است برای انسان که دورو باشد! . - خیانت اصل نفاق است .

## علت نفاق .

- امام علی (ع) : نفاق انسان ناشی از ذلتی است که در خود حس می کند . - نفاق از دیگپایه های زبونی است . - دروغ به نفاق می انجامد .

## ویژگی منافق .

- امام علی (ع) : منافق نسبت به خودش مسامحه روا می دارد و از مردم خرده گیری می کند . - منافق , گفتارش زیباست و کردارش بیماری درونی . - منافق زبانش خوشحال می کند و دلش زیان می رساند . - منافق , بی شرمی کردن و چاپلوسی بدبخت است . - منافق , نیرنگباز است و زیانبار و شکاک و بدبین . - امام صادق (ع) : منافق به آن چه مایه سعادت مؤمنان است رغبتی ندارد و انسان خوشبخت از اندرز تقوا پند می گیرد هر چند مخاطب آن اندرز کس دیگری باشد . - پیامبر خدا (ص) : منافق کسی است که هرگاه وعده دهد خلف وعده کند, هرگاه کاری کند آن را فاش سازد (و در بوق دمد), هرگاه سخن بگوید دروغ گوید, هرگاه امانتی به او سپارند خیانت ورزد, هرگاه روزی داده شود سبکسری کند و هرگاه روزی داده نشود (و تنگدست گردد) به غل و غش روی آورد . - امام سجاده (ع) : منافق نهی می کند و خود نهی نمی پذیرد, به آن چه دستور می دهد خودش عمل نمی کند, چون به نماز ایستد به چپ و راست می نگرند, چون رکوع کند خود را (مانند گوسفند) به زمین اندازد (یعنی بعد از رکوع نایستد و به همان حال به سجده رود), چون سجده کند (مانند کلاغ و سایر پرندگان که دانه می چینند) منقار به زمین زند و چون بنشینیم خیز نشیند ((۱۱)), چون شب شود با این که روزه نداشته است همه اش به فکر خوردن غذاست و در هنگام روز با آن که شب زنده داری نکرده است , هم و غمش خفتن است اگر سخنی (یا حدیثی) به تو گوید, دروغ گوید و اگر به تو وعده ای دهد, خلف وعده کند و اگر به او اعتماد کنی و امانتی سپاری به تو خیانت کند و اگر با او مخالفت کنی , پشت سرت بدگویی کند . - امام علی (ع) : شخص منافق هرگاه نگاه می کند برای سرگرمی است , هرگاه سکوت می کند همراه با غفلت است , وقتی سخن می گوید بیهوده گوئی می کند, هرگاه بی نیاز شود طغیان می کند, وقتی گرفتاری به او رسد داد و فریاد راه می اندازد, زود ناراحت می شود و دیرخشنود می گردد, از اندک خدا ناخشنود می شود و بسیارش هم او را خشنود نمی سازد, شر بسیار در سر می پروراند و مقداری از آن ها را به کار می بندد و افسوس می خورد که چرا فلان کار بد را انجام نداده است . - پیامبر خدا (ص) : منافق , چشمانش در اختیار اوست , هر طور بخواهد گریه می کند . - گریه مؤمن از دل اوست و گریه منافق از سرش . - بیشتر منافقان امت من , قاریان آن هستند .

## نشانه های نفاق .

- امام صادق (ع) : چهار چیز از نشانه های نفاق است : سختدلی , خشکیدگی چشم , مداومت بر گناه و آزمندی به دنیا . - پیامبر خدا (ص) : نشانه منافق سه چیز است , هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه وعده دهد وفا نکند و هرگاه به او اعتماد شود خیانت کند . - چهار خصلت است که در هر که باشند منافق است و اگر یکی از آن ها در او باشد یک خصلت نفاق در او وجود دارد تا

این که آن را رها کند : کسی که هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند و هرگاه پیمان بندد پیمان شکنی کند و هرگاه ستیزه کند از حق تجاوز نماید. - چهار خصلت است که در هر که باشد منافق محض است , و در هر کس یکی از آن ها باشد یک خصلت نفاق در او وجود دارد تا این که آن را رها کند : هرگاه به او اعتماد شود خیانت کند, هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه پیمان بندد پیمان شکنی کند, و هرگاه ستیزه کند از حق تجاوز نماید. - سه خصلت است که در هر که باشند منافق است , هرچند اهل روزه و نماز باشد و خودش را مسلمان بداند : کسی که هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد و هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند و فرموده است : ((لغت خدا بر او اگر از دروغ گویان باشد)) و فرموده است : ((و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او راست وعده بود و فرستاده ای پیامبر بود)). - برای منافق سه نشانه است : هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه وعده دهد خلف وعده کند و هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد. - نشانه منافق سه چیز است : هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه وعده دهد خلف وعده کند و هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد. - امام صادق (ع) : منافق سه نشانه دارد : زبان او با دلش ناسازگار است و دلش با کردارش و ظاهرش با باطنش . - پیامبر خدا (ص) : منافقان را نشانه هایی است که با آن ها شناخته می شوند : درودشان لعنت است , پرخور و شکم باره اند, به غنائم دستبرد می زنند, به مساجد نزدیک نمی شوند, مگر با اکراه و ریاکاری , نماز را آخر وقت می خوانند, خود برتر ببینند, به طوری که با کسی انس و الفت نمی گیرند و کسی هم با آنان الفت نمی گیرد, شب مانند چوب خشک می افتند و روز صدای خود را به جر و بحث بلند می کنند.

### ویژگی های منافقان .

قرآن : ((منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ می کند و چون به نماز ایستند با کسالت و تبلی برخیزند با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند میان آن (دو گروه) دو دلند, نه با اینانند و نه با آنان و هر که را خدا گمراه کند, هرگز راهی برای (نجات) او نخواهی یافت)). - امام علی (ع) - در خطبه ای در بیان اوصاف منافقان : - شما را از منافقان بر حذر می دارم , زیرا که آنان مردمانی گمراهند و گمراه کننده , خود لغزیده اند و دیگران را می لغزانند, به رنگ های گوناگون و حالات مختلف در می آیند, با هر وسیله و از هر طریقی آهنگ (فریب و گمراهی) شما می کنند و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند. دل هایشان بیمار است و ظاهرشان آراسته و پاک , مخفیانه عمل می کنند و چون خرنده ای زهرناک آهسته می خزند و بی خبر زهر خود را می ریزند, شرح و بیانشان داروست و گفتارشان شفا, اما کردارشان درد بی درمان به رفاه و آسایش مردم حسادت می ورزند و به آتش بلا- و گرفتاری (مردمان) دامن می زنند و نومیدی می کنند, در هر راهی به خاک هلاکت افکنده ای و برای نفوذ در هر دلی وسیله ای و برای هر غم و اندوهی اشک هایی (دروغین) دارند, مدح و ستایش به قرض هم می دهند و از یکدیگر انتظار پاداش (و ستایش متقابل) دارند, اگر چیزی بخواهند پافشاری می کنند و اگر سرزنش کنند پرده دری می نمایند و اگر داوری کنند زیاده روی می ورزند, در مقابل هر حقی باطلی در چته دارند و در برابر هر راستی , خمیده ای و برای هر زنده ای قاتلی و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی چشم نداشتن و بی نیازی را دستاویز طمع قرار می دهند تا از این راه بازار خود را داغ کنند و کالاهایشان را روتق بخشند می گویند و ایجاد شبهه می کنند, وصف می کنند و حقیقت را وارونه جلوه می دهند, راه (ورود به مسیر باطل) را آسان می کنند و تنگه (آن را) کج و دشوار می سازند (تا افراد به راحتی قدم به راه باطل گذارند و در پیچ و خمهای آن سرگردان شوند و بیرون شدن از آن ناممکن باشد) (یادشوار شود) اینان دار و دسته شیطانند و زبانه های انبوه آتش ((آنان گروه شیطانند و بدانید که گروه شیطان همان زیانکارانند)). - منافقان با دروغ , خود را آراسته جلوه می دهند. - عادت منافقان , تغییر دادن خلق و خوی است (هر لحظه به رنگی

در می آیند). - دانش منافق و در زبان اوست دانش مؤمن در کردار اوست . - موافقت زیاد (نشانه ) نفاق است و مخالفت زیاد (علامت یا موجب ) دشمنی است . - پارسایی منافق و جز در زبان او نمودار نمی شود. - کار آخرت را وسیله رسیدن به دنیا ممکن و این جهان زودگذر را بر آخرت برگزین و زیرا این کار خصلت منافقان و خوی بی دینان است . - زبان مؤمن در پشت دل اوست و دل منافق در پشت زبان او. - پیامبر خدا(ص) : کسی که باطنش با ظاهرش ناسازگار باشد او منافق است هر که می خواهد باشد. - چنانچه خشوع بدن بر خشوع دل بچربد این در نظر ما نفاق است . - امام علی (ع) : اگر با این شمشیرم بر بن بینی مؤمن بزنم تا با من دشمنی ورزد هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همه دنیا را به پای منافق بریزم تا مرا دوست داشته باشد، هیچ گاه مرا دوست نخواهد داشت و این از آن روست که قلم قضا بر این امر رقم خورده و این قضای الهی بر زبان پیامبر امی (ص) جاری گشت و فرمود : ای علی ، هیچ مؤمنی با تو دشمنی نمی کند و هیچ منافقی تو را دوست نمی دارد.

### آشکارترین منافق .

- امام علی (ع) : آشکارترین منافق کسی است که به طاعت (خدا) فرا خواند و خودش بدان عمل نکند و از معصیت باز دارد و خودش از آن باز نایستد. - بدترین منافق کسی است که به طاعت (خدا) امر کند و خودش بدان عمل نکند و از معصیت باز دارد و خودش از آن باز نایستد.

### پرهیز از منافق زبان باز.

- پیامبر خدا(ص) : من برای امت خود از مؤمن و مشرک نمی ترسم ، زیرا مؤمن را ایمانش مانع (از لطمه زدن به جامعه اسلامی ) می شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می کند اما ترس من برای شما از منافق زبان بازی است که حرف هایی می زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می کند که شما به آن ها اعتقاد ندارید. - بیشترین ترس من برای شما بعد از خودم و وجود منافق زبان باز است . - امام علی (ع) : رسول خدا(ص) به من فرمود : من برای امت نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک ، زیرا مؤمن را خداوند به واسطه ایمانش جلوگیری می کند و مشرک را خداوند به سبب شرکش از پای در می آورد اما ترس من برای شما از منافق زبان بازی است که مطابق اعتقادات شما سخن می گوید و برخلاف آن چه معتقدید عمل می کند.

### پایه های نفاق .

- امام علی (ع) : نفاق بر چهار پایه استوار است : بر هوس و سهل انگاری و خشم و طمع . هوس ، خود ، بر چهار شعبه است : ستم و تجاوز و شهوت و سرکشی هر که ستم کند گرفتاری هایش زیاد شود و تنها ماندن او از کمک به او خودداری شود هر که تجاوز کند کسی از شرارتها و بدی هایش در امان نباشد و دلش سالم نماند و در برابر خواهش های نفسانی خوددار نباشد هر که شهوات خود را تعدیل نکند در پلیدی ها فرو رود و هر که سرکشی کند از روی عمد و بدون دلیل گمراه شود. سهل انگاری نیز بر چهار شعبه است : غفلت و مغرور شدن (به رحمت حق) و آرزو و ترس و تعلل ورزیدن و این از آن روست که ترس ، از حق باز می دارد و تعلل ورزیدن موجب کوتاهی کردن در عمل می شود تا آن که اجل در رسد و اگر آرزو نبود، انسان حساب کار خود را می دانست و اگر از حساب کار خود آگاه می شد از ترس و وحشت در جا می مرد. و خشم بر چهار شعبه است : خودبرتربینی ، فخر فروشی ، غرور و عصبیت هر که خودبرتربین باشد، به حق پشت کند هر که فخر فروشی کند، از صراط راستی منحرف شود و به گناه در افتد هر که غرور داشته باشد بر گناهان اصرار ورزد و هر که عصبیت داشته باشد، از حق منحرف شود و به باطل گراید پس ، چه بد خصلتی است خصلتی که نتیجه اش پشت کردن به حق و گناه و اصرار بر گناه و انحراف از راه راست

باشد. و طمع نیز بر چهار شعبه است: شادمانی و سرمستی و خیره سری و فرونخواهی شادمانی کردن نزد خداوند خوشایند نیست و سرمستی تبختر و خودپسندی است و خیره سری بلایی است که آدمی را به کشیدن بار گناهان و می دارد و فرونخواهی سرگرمی و بازی و گرفتاری و جایگزین کردن چیز پست تر (یعنی دنیا) به جای چیز بهتر (یعنی آخرت) است. این است نفاق و پایه ها و شاخه های آن.

### نکوهش شخص دو زبانه.

- عبدالرحمن بن حماده در حدیثی مرفوع: خداوند تبارک و تعالی به عیسی بن مریم (ع) فرمود: ای عیسی، زبانت در آشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت من تو را از نفست بر حذر می دارم و بدان که من از هر چیزی بخوبی آگاهم دو زبان در یک دهان نشاید و دو شمشیر در یک نیام ننگجدو دو دل در یک سینه جای نگیرد و ذهن هانیز چنین اند. - امام باقر(ع): بد بنده ای است آن بنده ای که دورو و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را بستاید و در غیابش از وی بد گوید اگر نعمتی به او عطا شود، بر وی حسادت ورزد و اگر گرفتار آید تنهانش گذارد. - امام کاظم (ع) - در سفارش خود به هشام: ای هشام، بد بنده ای است آن بنده ای که دو چهره و دو زبانه باشد، در حضور برادرش او را بستاید و در غیابش از وی بد گوید، اگر نعمتی به او داده شود بر وی حسد ورزد و اگر گرفتار آید تنهانش گذارد. - امام باقر(ع): بد بنده ای است بنده بدگوی عیجوی، پیش روی انسان به گونه ای است و پشت سر به گونه ای دیگر. - پیامبر خدا(ص): سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آن ها نمی نگرد و پاکشان نمی شمارد و عذابی دردناک در انتظارشان می باشد: و مردی که پیش رویت اظهار دوستی می کند و پشت سرت دلش آکنده از غل و غش است. - هر که برادر مؤمن خود را پیش رویش بستاید و پشت سرش از او بدگویی کند، پیوند حرمت میان آن ها بریده شود. - بدترین مردم را افراد دورو می یابید، کسی که پیش این عده با چهره ای می آید و پیش آن عده با چهره ای دیگر.

### نحوه محشور شدن منافقان و فرجام آن ها.

قرآن: ((آن روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان (اندکی) بگیریم گفته می شود: باز پس گردید و نوری درخواست کنید آن گاه میان ایشان دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است: درونش رحمت است و بیرونش روی به عذاب دارد)). ((خدا به مردان و زنان منافق و کافران آتش جهنم را وعده داده است در آن جاودانه اند آن آتش برای ایشان کافی است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است)). ((آری، منافقان در فروترین طبقات دوزخند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت)). - پیامبر خدا(ص): روز قیامت انسان دوچهره در حالی می آید که یک زبان از پس گردنش آویزان است و یک زبان از جلو در آن ها آتش افروخته است که به بدنش زبانه می کشد سپس به او گفته می شود: این کسی است که در دنیا دو رو و دو زبان بود او بدین گونه در روز قیامت شناخته می شود. - امام صادق (ع): هر که با مردم با چهره ای رو به رو شود و با چهره ای دیگر از آن ها عیبگویی کند، روز قیامت با دو زبان از آتش (به محشر) می آید. - پیامبر خدا(ص): کسی که در دنیا دوچهره باشد، روز قیامت با دو چهره از آتش محشور می شود. - هر که دو زبانه باشد، خداوند در روز قیامت برای او دو زبان از آتش قرار دهد.

### خصلت هایی که در وجود منافقان جمع نمی شوند.

- پیامبر خدا(ص): دو خصلت است که در منافق وجود ندارد: نیکویی روش و رفتار و فهم در دین. - امام صادق (ع): دو خصلت است که در منافق فراهم نمی آیند: راه و رسم نیکو و فهم در سنت. - خداوند خوش راه و رسمی و دین فهمی و خوش خویی را

هرگز در وجود منافق و فاسق جمع نمی کند. - مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: آیا بیم آن هست که من منافق باشم؟ حضرت فرمود: وقتی روز یا شب در خانه ات تنها هستی آیا نماز می خوانی؟ عرض کرد: آری فرمود: برای چه کسی نماز می خوانی؟ عرض کرد: برای خداوند عزوجل فرمود: چگونه منافق باشی وقتی برای خدای عزوجل و نه غیر او، نماز می خوانی؟

### عوامل از بین برنده نفاق.

- پیامبر خدا(ص): صلوات فرستادن بر من و اهل بیت نفاق را از بین می برد. - با صدای بلند بر من صلوات بفرستید، زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

### گفتاری پیرامون نفاق در صدر اسلام.

قرآن کریم به موضوع منافقان اهتمام بلیغی نشان داده و با یاد کردن از رذایل اخلاقی آن ها و دروغپردازی ها و نیرنگ ها و دسیسه هایشان و فتنه ها و توطئه هایی که بر ضد پیامبر(ص) و مسلمانان به راه انداختند به شدت بر آنان می تازد در سوره های قرآن، همانند سوره بقره و آل عمران و نسا و مائده و انفال و توبه و عنکبوت و احزاب و فتح و حدید و حشر و منافقون و تحریم، بارها از منافقان سخن به میان آمده است. خداوند در کلام خود سخت ترین تهدیدها را به آنان کرده است، مانند مهر زدن بر دل هایشان، کشیدن پرده بر گوشها و دیدگان شان، از بین بردن نور آن ها و رها کردن شان در تاریکی هایی که هیچ چیز و هیچ راهی را نمی بینند این ها وعده هایی است که در همین جهان به آن ها داده است و اما وعده ای که برای آخرت به آن ها داده این است که منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ جای خواهند گرفت. این همه نیست مگر به خاطر مصیبت های سختی که، بر اثر مکر و نیرنگ و انواع دسیسه ها و توطئه های منافقان، به اسلام و مسلمانان رسید کاری که آن ها با دین خدا کردند نه مشرکان کردند و نه یهود و نصارا درباره آن ها همین نکته بس که خدای متعال به پیامبر خود می فرماید: ((آنانند دشمن واقعی)) پس از ایشان بر حذر باش)). آثار دسیسه ها و توطئه های منافقان، در همان اوایل هجرت پیامبر(ص) به مدینه و نمایان شد در سوره بقره که به قولی در آغاز ماه ششم هجرت نازل شده، از منافقان سخن به میان آمده و سپس در سوره هایی که بعدا نازل گردید از این گروه یاد شده و به پاره ای دسیسه ها و توطئه های ایشان اشاره کرده است، مانند کنار کشیدن خود از سپاه اسلام در روز احد که تقریباً یک سوم مسلمانان را تشکیل می دادند، پیمان بستن با یهود، تحریک کردن آن ها بر ضد مسلمانان، ساختن مسجد ضرار، ساختن و شایع کردن ماجرای افک، فتنه انگیزی در ماجرای آب دادن و ماجرای عقبه و امثال این ها که آیات شریفه به آن ها اشاره می کند کار فساد انگیزی منافقان و شرارت هایشان بر ضد پیامبر(ص) به آن جا رسید که خداوند آنان را تهدید کرده فرمود: ((اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرض است و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند، تورا بر آنان سخت مسلط می گردانیم، تا جز (مدتی) اندک در همسایگی تو نپایند از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد)). اخبار فراوانی در دست است حاکی از این که عبدالله بن ابی بن سلول و دار و دسته منافق او، همانان که بر ضد پیامبر(ص) غائله آفرینی می کردند و منتظر پیشامدهای بد برای آن حضرت بودند و مؤمنان آن ها را می شناختند، نزدیک به یک سوم مسلمانان را تشکیل می داده اند و همانان بودند که در روز احد مؤمنان را تنها گذاشتند و از آن ها جدا شدند و به مدینه بازگشتند و گفتند: اگر جنگیدن می دانستیم، بی گمان از شما پیروی می کردیم اینان همان عبدالله بن ابی و دار و دسته او بودند. از همین جاست که بعضی گفته اند جریان نفاق با ورود اسلام به مدینه آغاز شد و تا نزدیکی های رحلت پیامبر(ص) ادامه یافت. این نظر گروهی از مفسران است، اما تامل در رخدادهای زمان پیامبر(ص) و دقت در فتنه هایی که پس از رحلت به وقوع پیوست و توجه به طبیعت فعال و مؤثر اجتماع، سست بودن این نظر را نشان می

دهد، چون: اولاً: دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که ثابت کند نفاق و دورویی در وجود برخی کسانی که پیش از هجرت در مکه به پیامبر ایمان آوردند وجود نداشته است ممکن است کسی بگوید که پیامبر(ص) و مسلمانان پیش از هجرت در مکه از چنان قدرت و نفوذ و اقتداری برخوردار نبوده اند که مردم از آنان بترسند و از سر ترس یا به امید رسیدن به مال و مقامی و به ظاهر دم از ایمان بزنند و اسلام رامستمسکی برای نزدیک کردن خود به مسلمانان قرار دهند چرا که در آن زمان مسلمانان خود تحت فشار و ستم بودند و به دست سران قریش و مشرکان مکه که دشمن مسلمانان و مخالف حق بودند، آزار و شکنجه می شدند برخلاف وضعیتی که پیامبر(ص) بعد از هجرت به مدینه داشت، زیرا زمانی که پیامبر(ص) به مدینه هجرت کرد، یاران و هوادارانی از قبیله اوس و خزرج به دست آورده بود و از شخصیت های نیرومند و متنفذ آن ها قول گرفته بود که همان گونه که از خود و خانواده هایشان دفاع می کنند از او نیز دفاع نمایند اسلام به عموم خانه های مدینه وارد شده بود و لذا رسول خدا(ص) می توانست با پشتیبانی و حمایت آنان بر تعداد اندکی که ایمان نیاورده و بر شرک خودباقی بودند، مسلط شود این عده قلیل که نمی توانستند آشکارا با مسلمانان مخالفت کنند و شرک خود را نمایان سازند با اظهار اسلام خود را از گزند و آسیب حفظ کردند، لذا به ظاهر ایمان آوردند اما در باطن همچنان کافر بودند و دست به دسیسه و توطئه و نیرنگ بر ضد مسلمانان می زدند. این سخن تا حدی درست است اما کامل نیست، زیرا ترس از قدرت و نیروی مخالف و امید دست یافتن به مال و مقام بالفعل تنها علت نفاق نیست تابگوئیم اگر این ها نباشد نفاق هم نخواهد بود، چه بسیاری اوقات در جوامع شاهد آن هستیم که عده ای از هر دعوتگری پیروی می کنند و بر گرد هر ندایی جمع می شوند و به مخالفت نیروهای مخالف مسلط سرکوبگر آن دعوت هم اعتنایی نمی کنند و با هر خطری زندگی می کنند و به راه خود ادامه می دهند به امید این که روزی موفق شوند مرام خود را پیاده کنند و مستقلاً بر مردم حاکمیت یابند و اداره جامعه را شخصا به عهده گیرند و بر دیگران سیادت کنند و می دانیم که پیامبر(ص) در هنگام دعوت قوم خود به اسلام یادآور می شد که اگر ایمان بیاورند و از او پیروی کنند بر زمین پادشاهی خواهند کرد. بنابراین، عقلاً رواست که برخی از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند، در ظاهر دین آن حضرت از او پیروی کنند به امید این که از این طریق به آرزوی خود یعنی پیشوایی و ریاست و حاکمیت دست یابند بدیهی است که آثار ناشی از این گونه نفاق و حادثه آفرینی و دسیسه چینی بر ضد اسلام و مسلمانان و ضربه زدن به جامعه دینی نیست، بلکه لازمه اش این است که حتی الامکان اسلام را تقویت کنند و در راه دفاع از آن از مال و مقام خود بگذرند تا بدین وسیله کارها رو به راه شود و زمینه ای برای بهره گیری آنان از اسلام و در آوردن آن در خدمت منافع شخصی شان فراهم آید. البته چنین منافقانی، چنانچه علایم و نشانه هایی از دین بیابند که مثلاً- با هدف و آرمان ریاست طلبی و سلطه جویی شان ناسازگار باشد مکارانه با آن مخالفت و ضدیت خواهند کرد تا قضیه را در مسیری بیندازند که آنان را به هدف پلیدشان برساند. همچنین این امکان وجود دارد که برخی مسلمانان در دین خود شک و تردید کنند و از دین خویش برگردند، اما این ارتداد خود را مخفی نگه دارند کمالین که خداوند متعال می فرماید: ((این بدان سبب است که آنان ایمان آوردند اما سپس کافر شدند)) همچنین این امر از لحن آیه ای مانند ((ای کسانی که ایمان آورده اید، هر که از شما از دینش برگردد زود باشد که خداوند مردی را بیاورد)) پیداست. همچنین آن دسته از مشرکان مکه که در روز فتح این شهر ایمان آوردند، ایمان اکثر آن ها از روی صداقت و اخلاص نبود کسی که در حوادث سال های دعوت دقت کند، برایش روشن می شود که اگر انبوه سپاهیان مسلمان و درخشش شمشیرهای آنان بر فراز سر کفار در روز فتح مکه نبود، بی گمان کفار مکه و اطراف آن - به ویژه سران و اشراف قریش - به پیامبر(ص) ایمان نمی آوردند با این حال چگونه می توان حکم کرد که در دل های این عده نور ایمان و در جان هایشان اخلاص و یقین پدید آمد و همگی داوطلبانه و با رضایت خاطر به خدا ایمان آوردند و خزنده نفاق هرگز در جان آنان نخزید. ثانیاً: این سخن که جریان نفاق تا نزدیکی های رحلت پیامبر(ص) ادامه یافت و بعد از درگذشت آن حضرت قطع شد، صحت ندارد البته با رحلت پیامبر و

تشکیل خلافت، خبر دادن از منافقان قطع شد و اثر آن‌ها محو گردید و آثار و نشانه‌های مخالفت و توطئه‌ها و دسیسه‌چینی‌های شوم و پلید که قبلاً خودنمایی می‌کرد، دیگر بروز نکرد. اما آیا این امر به خاطر آن بود که با رحلت پیامبر(ص)، منافقان توفیق اسلام را یافتند و همگی مخلصانه ایمان آوردند و دل‌های آنان که از زندگی پیامبر متأثر نشده بود از مرگ آن حضرت متأثر گردید؟ یا علتش این بود که منافقان بعد از رحلت پیامبر یا پیش از آن با سران حکومت اسلامی پنهانی توافق کرده بودند که از مزاحمت دست بردارند و اولیای حکومت نیز در مقابل به آنان اجازه دهند تا به آرزو و آرمان خود برسند؟ یا این که به طور اتفاقی و تصادفی میان منافقان و مسلمانان آشتی و سازشی پیش آمد و همگی در یک مسیر قرار گرفتند و اصطکاک و برخورد از میان رفت؟. تامل و دقت کافی در رخدادهای آخر عمر پیامبر(ص) و فتنه‌هایی که پس از رحلت ایشان به وقوع پیوست، شاید ما را در رسیدن به پاسخی قانع‌کننده برای این پرسش‌ها راهنمایی کند. آن‌چه در این فصل آورده‌ایم اشاره‌ای اجمالی بود به راه و روش تحقیق در این موضوع. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ((وَلَيَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)) می‌نویسد: ((دنباله بحثی که پیرامون نفاق گذشت)):. بعضی از مفسران گفته‌اند که آیه ((وَلَيَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ))، با توجه به این که تمام سوره در مکه نازل شده و پدیده نفاق در مدینه به وجود آمده، در واقع خبر دادن از حوادثی است که بعد از هجرت رخ خواهد داد. البته این مطلب که سوره مورد بحث تماماً در مکه نازل شده از نظر روایات قطعی است و در این باره ادعای اجماع از سوی مفسران شده است و این که از مقاتل نقل کرده‌اند که آیه ((وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً)) در مدینه نازل شده، از طریق نقل ثابت نشده و به فرض هم که ثابت باشد یک نظر شخصی است و بر این پایه استوار است که پدیده نفاق در مدینه پیدا شده و این آیه از آن خبر می‌دهد. و اما این مطلب که جریان نفاق در مدینه پیدا شده است، بعضی از مفسران بر آن اصرار ورزیده و چنین دلیل آورده‌اند که پیامبر و مسلمانان پیش از هجرت آن قدر نیرومند و با نفوذ و مقتدر نبودند که مردم از قدرت آنان حساب ببرند یا انتظار داشته باشند از قبل ایشان به منافعی دست یابند تا در نتیجه، به ظاهر دم از ایمان بزنند و به جمع مسلمانان بپیوندند و در باطن بر کفر خویش باقی باشند برخلاف وضعیتی که مسلمانان بعد از هجرت در مدینه داشتند. لیکن این استدلال، همان گونه که در تفسیر سوره منافقون در گفتاری پیرامون نفاق اشاره کردیم، کامل و همه‌جانبه نیست، زیرا علت و انگیزه نفاق منحصر در ترس و پرهیز داشتن یا انتظار رسیدن به منافع آتی و بالفعل نمی‌باشد، بلکه علل و انگیزه‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد از جمله انتظار رسیدن به سود و منفعتی در آینده، یا عصبیت و غرور، یا رسوخ یک عادت در وجود شخص به طوری که دست برداشتن از آن برایش دشوار باشد، و امثال این عوامل. و هیچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد هیچ یک از این علل و انگیزه‌ها در هیچ یک از کسانی که پیش از هجرت در مکه به پیامبر ایمان آوردند وجود نداشته است، بلکه درباره یکی از آنان نقل شده که ایمان آورد و سپس از ایمانش برگشت یا بشک و تردید ایمان آورد، اما بعداً شک و تردیدش از بین رفت.

وانگهی ، خدای متعال می فرماید : ((و از میان مردم کسانی هستند که می گویند : به خدا ایمان آورده ایم و چون در راه خدا آزار کشند، شکنجه مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد حتما خواهند گفت : ما باشما بودیم آیا خدا به آن چه در دل های جهانیان است داناتر نیست ؟ و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد و یقیناً منافقان را نیز می شناسد)). این دو آیه در یک سوره مکی ، یعنی سوره عنکبوت ، قرار دارند و هر دو از وجود نفاق در مکه سخن می گویند صرف نظر از مکی بودن این سوره ، اصولاً- مشتمل بودن این آیه بر موضوع آزار و شکنجه در راه خدا خود بهترین دلیل است بر این که این دو آیه در مکه نازل شده اند، چرا که در مدینه از مساله آزار و اذیت و شکنجه مسلمانان در راه خدا خبری نبود آمدن جمله ((و اگر نصرتی از جانب پروردگارت برسد)) در آیه پیشگفته نیز دلیل بر نزول آن در مدینه نمی شود، زیرا نصرت و پیروزی ، غیر از فتح فوری و نقد، مصادیق دیگری نیز دارد. این احتمال هم که ممکن است مراد از فتنه واقعه ای باشد که بعد از هجرت در مکه رخ داده ، به نظر ما لطمه ای نمی زند، زیرا این کسانی که بعد از هجرت در مکه آزار و شکنجه دیدند در حقیقت از همان کسانی بودند که قبل از هجرت ایمان آوردند هر چند بعد از آن مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند. آیه ((ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنه انقلب علی وجهه)) رانیز باید، در صورتی که مراد از فتنه عذاب و شکنجه و سوره نیز مدنی باشد، چنین توجیهی کرد.

## انفاق .

## انفاق .

قرآن : ((ای کسانی که ایمان آورده اید، از آن چه به شمارواری کرده ایم انفاق کنید پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه وساطتی و کافران خود ستمکارانند)). ((به خدا و پیامبر او ایمان آورید و از آن چه شما را در(استفاده از) آن جانشین کرده است انفاق کنید، زیرا کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کنند پاداش بزرگی خواهند داشت)). - امام علی (ع) : به راستی که هزینه کردن این مال در راه طاعت خدا بزرگترین نعمت است و خرج کردن آن در راه معاصی او بزرگترین محنت . - خوشا به حال کسی که زیادی مال خویش را انفاق کند و جلو زیاده گویی خود را بگیرد. - خوشا آن که خود را خوار انگاشت و درآمدی (یا عملی) پاک و نهادی سالم و شایسته و خویی نیکو یافت و زیادی مال و ثروتش را انفاق کرد و زبانش را از زیاده گویی نگه داشت . - شما به انفاق کردن آن چه به دست آورده اید محتاج ترید تا به دست آوردن آن چه گرد می آورید. - راستی که شما به نتیجه آن چه عطامی کنید نیازمند ترید تا نیاز درویش به آن چه از شما می گیرد . - سودی که شما از آن چه بخشیده اید می برید بیشتر از سود کسی است که باخواهش از شما چیزی به او می رسد. - امام صادق (ع) : ملعون است ، ملعون است ، کسی که خداوند مالی به او ببخشد و او از آن مال صدقه ای ندهد. - پیامبر خدا(ص) : سرزمین قیامت تماماً آتش است ، مگر سایه مؤمن ، زیرا که صدقه او بر سرش سایه می افکند. - هر که یک درهم در راه خدا بدهد، خداوند برایش هفتصد ثواب می نویسد. - امام علی (ع) : صدقه ، در نزد خداوند رشد می کند. - امام باقر(ع) : چیزی عطا مکن برای این منظور که در قبال آن مقدار بیشتری طلب کنی .

## گفتاری درباره زکات و دیگر صدقات .

امروزه تحقیقات اجتماعی و اقتصادی و دیگر پژوهش های مربوط به این موضوع ، نیاز جامعه به بودجه و مالی را که اختصاص به آن داشته باشد و در راه رفع نیازهای عمومی مصرف شود، به عنوان یک امر بدیهی تردیدناپذیر تلقی می کند چه ، بسیاری از

مسائل اجتماعی و اقتصادی، از جمله همین مساله (یعنی نیاز جامعه به یک بودجه عمومی و مختص هزینه های اجتماعی) در اعصار گذشته مورد غفلت عامه مردم بوده و تنها دریافت واحساسی که از این مسائل داشتند صرفاً یک دریافت فطری اجمالی بود اما امروزه از مسائل الفبایی و پیش پا افتاده ای است که عام و خاص با آن ها آشنایند. اما اسلام، برحسب دیدگاهی که نسبت به ماهیت و هویت جامعه دارد و قوانین مالی که در ارتباط با جامعه وضع کرده و سازمان ها و مقرراتی که در حاشیه و متن آن ها تشکیل و ترتیب داده است، درباره این مسائل گوی سبقت را ربوده است. قرآن کریم بیان می دارد که اجتماع از تک تک افرادی که در یک جا گرد می آیند ساختار جدیدی به وجود می آورد و از آن ها یک هویت جدیدزنده ای به نام جامعه پدید می آورد و این پدیده، همچون یک فرد انسانی، دارای هستی و عمر و زندگی و مرگ و احساس و اراده و توانایی و ناتوانی و تکلیف و بدی کردن و خوبی کردن و خوشبختی و بدبختی و امثال این ها می باشد درباره تمام این خصوصیات آیات قرآنی فراوانی نازل شده است که ما بارها در ضمن بحث های گذشته به آن ها اشاره کرده ایم. شریعت اسلام، از درآمدها و سودهای مالی سهمی را برای جامعه کنار گذاشته است، مانند صدقه واجب یا همان زکات و مانند خمس غنیمت و امثال آن، قوانین اسلام در این زمینه تازه و بی سابقه نیست، بلکه در میان قوانین و مقررات پیش از اسلام، مانند قانون حمورابی و قوانین روم باستان، نیز چیزهایی در این باره یافت می شود حتی دیگر مقررات قومی در هر عصری و در میان هر ملت و طایفه ای هم تا حدی برای جامعه خود جهات مالی در نظر می گرفته اند، زیرا جامعه به هر نحو و در هر مرحله ای که باشد احساس می کند برای بقا و رشد خود به مسائل مالی نیاز دارد منتها شریعت اسلام از این لحاظ با دیگر قوانین و شرایع تفاوت هایی دارد که، برای رسیدن به هدف حقیقی و نظر صائب این شریعت در وضع قوانین و مقرراتش، لازم است در این تفاوت ها امعان نظر شود این تفاوت ها عبارتند از: ۱- شریعت اسلام در وضع این گونه وجوه مالی به شکل گرفتن مالکیت و پدید آمدن دارایی بسنده کرده و از آن فراتر نرفته است به عبارت دیگر، هرگاه مالی در یک موقعیت و شرایط خاصی به وجود آید، مانند غله حاصل از زراعت یا سود عاید از تجارت یا امثال این ها، بی درنگ سهمی از آن را به جامعه اختصاص می دهد و بقیه سهام را ملک کسی می داند که مثلاً صاحب سرمایه یا کار است و تنها حقی که به گردن اوست این است که مال جامعه یا همان سهم را به جامعه مسترد دارد. حتی شاید بتوان از آیه هایی مانند: ((تمام آن چه را در زمین است برای شما آفرید)) و ((و اموال خود را، که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده است - در اختیار سفیهان مگذارید)) استفاده کرد که ثروت و دارایی، در ابتدای زمانی که پدید می آید، تماماً از آن جامعه است و سپس سهمی از آن به فردی که او را مالک یا صاحب کار می نامیم اختصاص پیدا می کند و سهمی هم - یعنی سهم زکات یا سهم خمس - کماکان در مالکیت جامعه باقی می ماند بنابراین، فرد مالک، مالکی است در طول یک مالک دیگر به نام جامعه (نه در عرض آن) بخشی از این بحث در هنگام تفسیر دو آیه یاد شده، گذشت. به طور کلی، حقوق مالی را، چون زکات و خمس، که شریعت اسلام وضع کرده، در حقیقت در ثروت پدید آمده وضع کرده است و جامعه را با فرد کلا - شریک قرار داده و سپس به فرد این آزادی راداده که دارایی مخصوص خود را در راه اهداف مشروع خویش به دلخواه خرج کند و در این راه کسی مانع او نمی شود مگر این که خطرات عمومی جامعه را تهدید کند که در این صورت باید مقداری از سرمایه ها را در راه حفظ حیات جامعه خرج کرد مانند این که دشمنی حمله کند و بخواهد دست به تخریب و نسل کشی بزند، یا مانند خشکسالی و قحطی عمومی که موجودیت جامعه را تهدید کند. اما وجوه مالی که در شرایط یا حالات خاصی به افراد یا املاک و اراضی یا اموال تجاری تعلق می گیرد، مانند گرفتن حق گمرک در مرزها و امثال آن، اسلام این ها را به رسمیت نمی شناسد و بلکه نوعی غصب و ظلم به شمار می آورد که موجب محدود کردن آزادی مالک در اموال و دارایی هایش می شود. پس، در حقیقت جامعه تنها چیزی که از خود می گیرد حقوق مالی خود اوست که به غنیمت و سود در همان ابتدای پیدایش آن مال تعلق می گیرد و به گونه ای که در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است، در ملک

فرد شریک او می شود اما وقتی مالکیت قطعی شد و ملک در اختیار مالک قرار گرفت ، هیچ کس نمی تواند به هیچ وجه و با هیچ شرطی که موجب کوتاه شدن دست مالک و از بین رفتن آزادی او شود، متعرض وی گردد. ۲- اسلام در هزینه کردن اموال مخصوص جامعه نیز حال افراد را به همان اندازه حال جامعه مدنظر دارد و بلکه ، آن گونه که از دیدگاه اسلام برمی آید، حال افراد را بر حال جامعه ترجیح می دهد چرا که مثلاً همین زکات را به هشت سهم تقسیم می کند و تنها یک سهم از آن ها را به راه خدا اختصاص می دهد و بقیه سهام برای افراد، مانند تهیدستان و مستمندان و تحصیلداران زکات و تالیف قلوب و دیگران ، می باشد خمس را نیز به شش سهم تقسیم کرده و تنها یک سهم آن را برای خداوند در نظر گرفته و بقیه را به پیامبر و خویشاوندان (او) و یتیمان و مستمندان و ابن السبیل (در راه ماندگان ) اختصاص داده است . علت این امر آن است که فرد تنها عنصر تشکیل دهنده جامعه است و رفع اختلافات طبقاتی که از اصول برنامه های اسلام می باشد و ایجاد تعادل و توازن میان نیروهای مختلف جامعه و تثبیت ارکان و اجزای اعتدال جامعه ، جز با اصلاح وضعیت اجزا - یعنی همان افراد - و نزدیک کردن شرایط زندگی آن ها با یکدیگر صورت نمی پذیرد. هزینه کردن اموال و داراییهای متعلق به جامعه در راه ایجاد قدرت ملی و تزیینات عمومی و برافراشتن کاخ های کذایی و ساختمان های بلند و باشکوه و رها کردن توانگر و ناتوان یا ثروتمند و تهیدست به حال خود - که روز به روز از یکدیگر دورتر شوند و فاصله های طبقاتی بیشتر گردد - کاری است که تجربه طولانی و قطعی نشان می دهد، نه گرفتاری و مشکلی را حل می کند و نه سودی دربردارد. ۳- فرد مسلمان این اجازه را دارد که حقوق مالی واجبی را که بر گردن اوست مثل زکات شخصاً به برخی صاحبان سهام مانند فقیر و مستمند پردازد و لازم نیست آن را به ولی امر یا کارگزار او بدهد تا او آن ها را به افراد ذیحق پردازد و این خود نوعی احترام به استقلالی است که اسلام برای افراد جامعه خود قائل است نمونه دیگر احترام نهادن به این استقلال فردی موضوع پناه و امان دادن است که هر فردی از مسلمانان حق دارد به هر فردی از کفار حربی که بخواهد زنهار و امان دهد و دیگر مسلمانان یا ولی امر آنان حق ندارد این زنهار راندایده بگیرد، بلکه باید به آن احترام بگذارد. البته ولی امر - در صورتی که در مواردی این زنهار دهی را برخلاف مصلحت اسلام و مسلمانان ببیند - حق دارد آن فرد مسلمان را از این کار بازدارد و چون اطاعت از ولی امر واجب است ، آن فرد باید از امان دادن دست بردارد.

### هر که اتفاق کند به سود خود اتفاق کرده است .

قرآن : ((و هر مالی که اتفاق کنید، به سود خود شماست)). - امام علی (ع) : هیچ کس را از دنیایش بهره ای نیست ، مگر آن چه را که برای آخرتش اتفاق کند. - آن چه از دنیایت (به سوی آخرت) پیش فرستی از آن توست و آن چه از خود بر جای گذاری از آن دشمن است . - در حقیقت از دارایی تو همان متعلق به توست که برای آخرت پیش فرستی و آن چه پس از خود بگذاری از آن وارث است . - در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) : - در حقیقت بهره تو از دنیایت همان است که با آن آخرت را سازی پس در راه حق خرج کن و خزانه دار دیگران مباش . - نیز در سفارش به آن حضرت - : بدان که تو راهی دور و دراز و پرمشقت درپیش داری و در پیمودن این راه از عمل پسندیده و توشه ای چندان که تو را سبکبار به منزل رساند بی نیاز نیستی پس بیش از توانت بر پشت خود بار منه که سنگینی آن تو را بیازارد و اگر نیازمندی یافتی که توشه تو را تا روز قیامت بر دوش کشد و فردا که به آن نیاز داری آن را به تو تحویل دهد، وجود او را غنیمت دان و بار خویش را بر دوش او نه و تا جایی که می توانی او را بار کن ، زیرا چه بسا که او را دگر باره بجویی و نیابی و نیز وجود کسی را که در روزگار توانگریست از - ت مینغ تووام خواست غنیمت بدان تا در روز تنگدستی (روز قیامت ) آن را به تو پس دهد. - هرگاه بنده بمیرد فرشتگان گویند : چه پیش فرستاد؟ و مردم گویند : چه باقی گذاشت ؟ پس ، چیزی برای خود پیش فرستید تا از آن شما باشد و همه را بعد از خود باقی

مگذارید که وبال شما خواهد بود. - پیامبر خدا(ص) : هر یک از شما در روز قیامت با پروردگارش سخن می گوید و میان او و خدا هیچ ترجمانی نیست پس ، رو به روی خود را می نگرد و جز آن چه پیش فرستاده است چیزی نمی یابد، سمت راست خود را می نگرد جز آن چه پیش فرستاده چیزی نمی یابد سپس سمت چپ خود را می نگرد ناگاه آتش رامی بیند بنابراین ، اگر شده با نصف خرمایی خود را از آتش برهاند و اگر کسی از شما همان راهم نیافت ، با سخنی خوش و پسندیده این کار را بکند. - به اصحاب خود - : کدام یک از شما مال وارثش را بیشتر از مال خود دوست دارد؟ اصحاب عرض کردند : ای رسول خدا، هیچ یک از ما نیست مگر این که مال خودش را بیشتر از مال و دارایی وارثش دوست دارد. حضرت فرمود : مال هر کس همان است که (برای آخرت) پیش می فرستد، و مال وارثش آن است که پس از خود برجای می گذارد.

### خداوند وعده داده است که اتفاق را عوض خواهد داد.

قرآن : ((بگو : در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشایش می دهد یا بر او تنگ می گرداند و هر چه را اتفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است)). - امام صادق (ع) : اتفاق کن و به عوض یقین داشته باش . - امام علی (ع) : هر که به عوض یقین داشته باشد، داد و دهش کند. - پیامبر خدا(ص) : هیچ مالی هرگز بر اثر صدقه دادن کم نشد پس عطا کنید و نرسید. - هرگز خورشید طلوع نکرد مگر این که درد و طرف آن دو فرشته گماشته شدند که با ندایی که ساکنان زمین ، به جز جن و انس آن رامی شنوند، آواز می دهند : ای مردم ، به سوی پروردگار خود بیایید، زیرا که آن چه کم باشد و بسنده بهتر است از آن چه بسیار باشد و غافل کننده و هرگز خورشید غروب نکرد مگر این که در دو پهلوی آن دو فرشته آواز دهند : بارخدا یا، اتفاقگر را زود عوض ده و ممسک را زود بی چیز گردان . - امام صادق (ع) : [در هر شب جمعه دوفرشته ندا می دهند] : بار خدا یا، به هر اتفاقگری عوض ده و هر ممسکی را بی چیز گردان . - به مردی که با اشاره به آیه ((و آن چه اتفاق کنید)) ادعا کرد که او اتفاق می کند اما عوضی نمی بیند : - آیا خیال می کنی خداوند خلف وعده می کند؟ (آن مرد می گوید) : عرض کردم : نه فرمود : پس علت چیست ؟ عرض کرد : نمی دانم حضرت فرمود : اگر فردی از شما مال حلال به دست آورد و به حق اتفاق کند، درهمی اتفاق نکند مگر این که خداوند عوض آن را بدهد. - صدقه دادن دین را ادا می کند و برکت می آورد. - امام علی (ع) : بسا پیش فرستاده شده ای که عوضش باز آید. - هرگاه مال خود را برای آخرت پیش فرستی و خدای سبحان را جانشین خویش بر بازماندگان قرار دهی ، خود به سبب آن چه پیش فرستاده ای خوشبخت گردی و خداوند هم درباره بازماندگان تو را نیکو جانشینی کند. - امام صادق (ع) : هیچ بنده ای کار صدقه دادن را به خوبی انجام نداد، مگر این که خداوند بعد از او جانشین خوبی برای وی بر فرزندانش خواهد بود.

### آن چه اتفاق شود می ماند و آن چه اتفاق نشود از بین می رود.

قرآن : ((آن چه پیش شماست تمام می شود و آن چه پیش خداست ماندنی است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آن چه عمل می کردند، پاداش خواهیم داد)). - عایشه : گوسفندی را سر بریدند (و گوشت آن را اتفاق کردند) پیامبر(ص) فرمود : چیزی مانده است ؟ عایشه عرض کرد : به جز شانه اش چیزی باقی نمانده است پیامبر(ص) فرمود : به جز شانه اش همه آن باقی مانده است . - پیامبر خدا(ص) : هر چه را که با چشم خود دیدی و دلت آن را خواست ، برای خدا قرار ده که این است تجارت آخرت ، زیرا خدای متعال می فرماید : ((آن چه نزد شماست تمام می شود و آن چه نزد خداست ماندنی است)). - امام علی (ع) : آن چه از مال و دارایت (که از دست دهی و) تو را پند (و تجربتی) آموزد از دست نرفته است . - کسی که مالی را اتفاق نکند آن مال (در حقیقت) به او روزی نشده است . - راستی که بخشیدن این مال و دارایی اندوخته ای (برای انسان) است

و نگاه داشتن آن (مایه) فتنه است. - آن چه را از بین می رود ببخشید تادر عوض آن چه را ماندنی است به دست آورید.

## آداب انفاق کردن.

قرآن: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید و از آن چه برای شما از زمین برآورده ایم انفاق کنید و در پی ناپاک آن نروید که از آن انفاق نمایید، در حالی که آن را (اگر به خودتان می دادند) جز با چشم پوشی (و بی میلی) نسبت به آن، نمی گرفتید و بدانید که خداوند بی نیاز ستوده است)). ((هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعا خدا بدان آگاه است)). - معمر بن خلاد: ابوالحسن الرضا(ع) هرگاه غذا می خورد، قدحی برایش می آوردند و کنار سفره اش می گذاشتند و حضرت از بهترین غذاهایی که برایش می آوردند مقداری برمی داشت و در آن قدح می گذاشت و سپس دستور می داد آن را به مستمندان بدهند و آن گاه این آیه را تلاوت می کرد: ((نخواست به عقبه پا نهد)) سپس فرمود: خدای عزوجل می دانست که هر انسانی توانایی آزاد کردن بنده ای را ندارد، از این رو راه (های دیگری هم برای) رسیدن به بهشت برای آنان قرار داد. - امام صادق (ع) شکر صدقه می داد به ایشان عرض شد: آیا شکر صدقه می دهید؟ فرمود: آری، شکر را از هر چیز دیگری بیشتر دوست دارم و از این رو خوش دارم آن چه را دوست تر دارم صدقه دهم. - ابوالطفیل: علی (ع) جامه ای خرید و از آن خوشش آمد، لذا آن را صدقه داد. - امام علی (ع): هر که به عوض یقین داشته باشد، داد و دهش کند. - امام صادق (ع): مردم مدینه زکات فطر را به مسجد رسول خدا می آوردند در میان آن ها خوشه های خرمایی به نام جعروود (خرمای خشک ریز) و خوشه هایی به نام معافاره نیز وجود داشت این دو نوع خرمایهسته درشت و کم گوشت و اندکی تلخ مزه بودند رسول خدا(ص) به خارص ((۱۲)) فرمود: این دو نوع خرما را برای آنان ارزیابی مکن تا بلکه خجالت بکشند و از این ها نیاورند پس، خداوند این آیه را نازل فرمود: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، از- چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید انفاق کنید)).

## هر که در راه طاعت خدا خرج نکند در راه معصیت او خرج خواهد کرد.

- پیامبر خدا(ص): هر که مال خود را به اختیار از نیکان دریغ کند، خداوند مالش را به اجبار نصیب بدان گرداند. - امام صادق (ع): بدان که هر کس در راه طاعت خدا خرج نکند، به خرج کردن در راه معصیت خدای عزوجل گرفتار شود و هر که در راه رفع نیاز دوست خدا قدم بر ندارد، به قدم برداشتن در راه رفع نیاز دشمن خدای عزوجل گرفتار آید. - امام باقر(ع): هیچ بنده ای نیست که از خرج کردن چیزی در راهی خداپسندانه بخل ورزد، مگر این که به خرج کردن دوچندان آن در راهی خدا ناپسند گرفتار شود. - امام کاظم (ع): از خرج کردن در راه طاعت خدا دریغ مکن که (لا-جرم) دوچندان آن را در راه معصیت خدا خرج خواهی کرد. - امام صادق (ع): هیچ بنده ای نیست که از خرج کردن یک درهم در راهی که حق آن است دریغ ورزد مگر این که دو درهم به ناحق خرج کند. - هر که یک حق از خدای عزوجل دریغ ورزد، دو چندان آن را در راه باطل خرج کند.

## فضیلت انفاق کردن تنگدست.

- امام صادق (ع): سه چیز است که هر کس یکی از آن ها را به درگاه خداوند برد خدا بهشت را بر او واجب گرداند: انفاق در حال تنگدستی، خوشرویی با همه مردم و انصاف نشان دادن از خود. - امام سجاد(ع): از خصلت های مؤمن، انفاق کردن به اندازه تنگدستی است. - پیامبر خدا(ص): سه چیز از حقیقت های ایمان است: انفاق کردن در حال تنگدستی، انصاف به خرج دادن با مردم و دانش بخشی به دانشجو.

## پرهیز از مال اندوزی.

قرآن: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، بسیاری از ملا-یان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می خورند و (آنان را) از راه خدا باز می دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده روزی که آن گنجینه هارا در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلوی و پشت آنان را با آن ها داغ کنند (و گویند: این است آن چه برای خود اندوختید، پس کیفر آن چه را می اندوختید بچشید)). - پیامبر خدا(ص): هر که زر یا سیمی بیندوزد و آن را در راه خدا خرج نکند، روز قیامت شراره ای می شود و با آن او را داغ می کنند. - مقداری خرما نزد بلال بود، پیامبر(ص) به او فرمود: این چیست ای بلال؟ عرض کرد: این را برای میهمانان شما فراهم می آورم پیامبر(ص) فرمود: آیا نمی ترسی که این ها به دودی در آتش دوزخ برایت تبدیل شود؟ انفاق کن ای بلال، و از خدای عرش نشین ترس تنگدستی نداشته باش. - انس بن مالک: گوشت سه پرنده برای رسول خدا(ص) هدیه آوردند پیامبر یکی از آن ها را به خادمه اش داد تا بخورد فردای آن روز، خدمتکار آن پرنده را خدمت پیامبر آورد رسول خدا(ص) به او فرمود: مگر به تو نگفته بودم که (هیچ گاه) چیزی را برای فردا ذخیره نکن! زیرا خداوند روزی هر فردایی را می دهد.

## کسی که انفاقش پذیرفته نمی شود.

قرآن: ((بگو: چه با رغبت و چه با بی میلی انفاق کنید، هر گز از شما پذیرفته نخواهد شد چرا که شما گروهی فاسق بوده اید و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاق های آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با(حال) کسالت نماز به جا نمی آورند و جز با کراهت انفاق نمی کنند)). - امام صادق(ع): اگر مردم از راهی که خداوند به آنان فرمان داده است کسب درآمد کنند و آن ها را در راهی که خداوند از آن بازشان داشته است انفاق کنند، آن را از ایشان نمی پذیرد و اگر از راهی که آن ها را از آن نهی کرده است درآمد به دست آورند و آن درآمد را در راهی که خداوند بدان فرمانشان داده است به مصرف رسانند باز از آنان نمی پذیرد، مگر این که از راه حلال به دست آورند و در راه حلال انفاق کنند. - درباره آیه ((انفقوا من طیبات ما کسبتم)):- مردم در زمان جاهلیت درآمدهای ناروا به دست آورده بودند و بعد از آن که اسلام آوردند تصمیم گرفتند آن ها را از اموال خود خارج کنند و صدقه بدهند، اما خداوند تبارک و تعالی قبول نکرد مگر این که (صدقه را) از پاکترین درآمدهایشان بپردازند. - امام باقر(ع) - در پاسخ به سؤال از آیه ((ولا تیمموا الخیث منه تنفقون)):- مردم زمانی که اسلام آوردند درآمدهایی از ربا و اموال حرام در اختیار داشتند و افراد به سراغ این درآمدها در بین دارایی های خود می رفتند و آن ها را صدقه می دادند، اما خداوند آنان را از این کار نهی فرمود صدقه دادن جز از درآمد پاک و حلال درست نیست.

## انفال.

## انفال.

قرآن: ((ای پیامبر) از تو درباره غنایم جنگی می پرسند بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و رسول دارد پس از خدا پروا دارید و میان خود اصلاح کنید و اگر ایمان دارید از خدا و رسول او اطاعت کنید)). ((و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید (شما برای تصاحب آن) اسب یا شتری بر آن نتاختید، بلکه خدا فرستاد گانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست آن چه خدا از (دارایی) ساکنان آن آبادی ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن

پیامبر او و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آن چه را رسول به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را بازداشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که کیفر خدا سخت است)). تفسیر. کلمه ((انفال)) جمع ((نفل)) است به معنای زیاده و افزون بر یک چیز به همین دلیل به عبادت مستحبی نیز نفل و نافله می گویند، چون افزون و زیاده بر فریضه است به آن چه هم که اصطلاحاً ((فیئ)) می گویند انفال نیز اطلاق می شود و مقصود از آن، اموال و اشیایی است که مالک ندارد، مانند قله کوه ها، بستر رودخانه ها، خانه های ویران شده، آبادی هایی که اهالی اش از بین رفته اند، ما ترک کسی که وارث ندارد و امثال این ها این اموال را از این جهت انفال نامیده اند که گویا زیاده بر اموالی است که مردم مالک هستند و لذا هیچ کس مالک این اموال نیست این چیزها متعلق به خداوند و رسول اوست غنائم جنگی را نیز انفال می گویند، بدان جهت که گویا زیاده بر آن چیزهایی است که غالباً در جنگ ها مورد نظر است، چرا که مقصود و هدف اصلی از جنگ ها پیروز شدن بر دشمنان و ریشه کن کردن آن هاست و همین که پیروز شدند مقصود حاصل شده است و اموالی که جنگجویان به غنیمت یا افرادی که به اسارت گیرند، چیزی است اضافه بر اصل غرض و هدف از جنگ. مفسران در معنای آیه و موقعیت آن، از چند جهت با یکدیگر اختلاف نظر شدیدی دارند یکی از جهت معنای جمله ((یسالونک عن الانفال)) به اهل بیت (ع) و عده ای دیگر مانند عبدالله بن مسعود و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن مصرف نسبت داده شده است که آنان این آیه را به صورت ((یسالونک الانفال)) قرائت کرده اند با توجه به این مطلب، بعضی گفته اند کلمه ((عن)) که در قرائت مشهور آمده زاید است بعضی دیگر گفته اند: بنابه قرائت غیر مشهور، این کلمه مقدر است عده ای گفته اند: مراد از انفال غنائم جنگی است برخی گفته اند: مقصود، خصوص غنائم جنگ بدر است این عده الف و لام را در کلمه ((الانفال)) برای عهدداشته اند (یعنی انفال مورد نظر) بعضی گفته اند: مراد از آن همان فیئ است که اختصاص به خدا و رسول و امام دارد بعضی گفته اند: اصلاً این آیه با آیه خمس نسخ شده است بعضی گفته اند: نسخ نشده بلکه همچنان به قوت خود باقی است با مراجعه به تفاسیر مفصلی چون تفسیر رازی و آلوسی و دیگران می توان دریافت که چه بحث و مشاجره دراز دامنی میان مفسران در گرفته است. اما آن چه با استمداد از سیاق آیه می توان گفت این است که سیاق آیه نشان می دهد میان اشخاصی که با جمله ((یسالونک از تو می پرسند)) به آنان اشاره شده بحث و مشاجره بوده و هر کدام سخنی در این باره می گفته اند که دیگری قبول نداشته است جمله ((فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم)) نشان می دهد که این جر و بحث درباره موضوع انفال بوده است و از این نکته لازم می آید که سؤال این عده که در ابتدای آیه از قول آنان نقل شده در حقیقت برای این مطرح شده است تا به بحث و ستیز آنان پایان داده شود گویا این اشخاص درباره انفال اختلاف نظر و جر و بحث داشته اند و لذا به رسول خدا مراجعه کرده اند تا حکم این مساله را از آن حضرت جویا شوند و با پاسخ پیامبر (ص) دعوا تمام شود و اختلاف نظر آن ها برطرف گردد. این سیاق - همچنان که ملاحظه می کنید - اولاً: قرائت مشهور، یعنی ((یسالونک عن الانفال)) راتایید می کند، چون وقتی ماده سؤال با حرف ((عن)) متعدی شود به معنای استعلام حکم و استخبار خبر است، اما اگر بودن حرف جر به صورت فعل متعدی به کار رود به معنای درخواست عطیه است و البته فقط معنای اول با مقام بحث سازگار است. ثانیاً: تایید می کند که مفهوم انفال گرچه شامل غنیمت و فیئ هر دو می شود، اما در مورد این آیه به همان معنای غنائم جنگی است آن هم نه خصوص غنائم جنگ بدر، زیرا دلیلی برای این تخصیص وجود ندارد و اگر مشاجره کنندگان درباره غنائم جنگ بدر بحث داشتند نه به این خاطر بوده که این ها غنائم جنگ بدر است بلکه بحث و دعوایشان بر سر غنائمی بوده که در یک جهاد و مبارزه دینی از دشمنان دین گرفته شده است و این مطلب روشنی است. علاوه بر این، اختصاص داشتن آیه، بر حسب مورد آن، به غنیمت جنگ موجب نمی شود که حکم بیان شده در آن آیه به همان مورد تخصیص داده شود، چرا که مورد و مصداق مخصص نمی باشد بنابراین، حکم بیان شده در این آیه اطلاق دارد و تمام چیزهایی را که به نام نفل خوانده می شوند برمی

گیرد بنابراین، این آیه دلالت دارد بر این که انفال تماماً از آن خدا و رسول اوست و هیچ یک از مؤمنان در آن ها با خدا و رسولش شریک نیستند، خواه غنیمت جنگی باشد، خواه فیء. از جمله ((بگو: انفال از آن خدا و رسول است)) و از نصیحتی که خداوند بعد از این جمله به مشاجره کنندگان می کند و آنان را به ایمان ترغیب می نماید، پیداست که خداوند سبحان با بیان این قانون که انفال از آن او و پیامبرش می باشد و دست آن ها را چیزی نمی گیرد، به کشمکش پایان داده است همچنین ظاهر سخن خدای متعال چنین اقتضا می کند که نزاع این عده بر سر این عده که عده ای از آن ها مدعی بوده اند که انفال اختصاص به آن ها دارد و نه کسی دیگر و یا لاقلاً مقداری از آن را مخصوص خود می دانسته اند ولی گروه دیگر این ادعا را قبول نداشته اند و خداوند سبحان هم با سلب مالکیت آن ها نسبت به انفال و اختصاص دادن آن به خود و رسولش و نصیحت به آنان که از ستیزه و کشمکش دست بردارند، به دعوی ایشان خاتمه داد و اما این سخن که به اجماع علماء هر غنیمتی که سربازان و جنگجویان به دست آورند متعلق به خود آن هاست، مطلبی است که جای بحث از آن علم فقه است نه تفسیر. باری، کشمکش این عده درباره انفال نشان می دهد که آنان در این باره که غنیمت به ایشان تعلق دارد یا چیزی به این معنا، پیشینه ذهنی داشته اند، منتها حکم این مساله مجمل بوده به طوری که باعث اختلاف نظر دو طرف شده و هرطایفه ای آن را به نفع خود تفسیر می کرده است آیات کریمه قرآن نیز این مطلب را تأیید می کند. توضیح این که ارتباط آیات در این سوره و تصریح به ماجرای جنگ بدر روشن می سازد که این سوره تماماً پیرامون جنگ بدر و حوادث اندک زمانی پس از آن نازل شده است، تا جایی که ابن عباس - آن طور که از قول او نقل شده - این سوره را سوره بدر می نامید آیاتی از این سوره که به موضوع غنیمت می پردازد پنج آیه است که در سه جای سوره قرار دارد این آیات، بر حسب ترتیب سوره، عبارتند از: ((یسألونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول)) تا آخر آیه و آیه ((واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر)) و آیه ((ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یتخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخره و الله عزیز حکیم لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً و اتقوا الله ان الله غفور رحیم)). از سیاق آیه دوم استفاده می شود که این آیه بعد از آیه اول و تمام آیات بعدی نازل شده است، چون در این آیه می فرماید: ((اگر به خدا و آن چه بر بنده خود در روز جدایی (حق از باطل) - روزی که آن دو گروه با هم رو به رو شدند - نازل کردیم، ایمان آورده اید)) از این معلوم می شود که این آیه مدتی بعد از جنگ بدر نازل شده است. آیات اخیر هم نشان می دهد که آن عده درباره سرنوشت اسیران با رسول خدا (ص) صحبت کردند و از ایشان درخواست کردند اسیران را نکشد و جان بها بگیرد و در این آیات آن عده را برای این درخواست مورد عتاب قرار می دهد و از این که به آنان اجازه می دهد از غنائم استفاده کنند گویا چنین برداشت کردند که غنائم و انفال مال آن هاست، منتها موضوع برایشان مبهم بود آیا تمام کسانی که در جنگ حضور داشته اند مالک غنائم هستند یا فقط برخی از آن ها مانند کسانی که جنگیده اند و کسانی که ننگیده اند نصیبی نمی برند؟ و آیا غنائم به طور مساوی میان ایشان تقسیم می شود یا به صورت کم و زیاد، مثلاً سواره نظام بیشتر از پیاده نظام سهم می برند یا نه؟ و امثال این ها. این ابهامات باعث بحث و کشمکش میان آنان شد و در این باره با یکدیگر به ستیزه برخاستند و موضوع را به رسول خدا (ص) ارجاع دادند و در این هنگام آیه نخست نازل شد: ((قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم)) آیه این اشتباه برداشت آنان از آیه ((فکلوا مما غنمتم)) را که بر اساس آن گمان کردند انفال متعلق به ایشان است، گوشزد کرد و مالکیت انفال را به خدا و رسول اختصاص داد و آنان را از دعوا و مشاجره نهی فرمود وقتی بدین وسیله مشاجره میان ایشان خاتمه یافت، پیامبر (ص) غنائم را به آنان برگرداند و به طور مساوی میانشان تقسیم کرد و سهم عده ای از اصحابش را که در میدان جنگ حضور نداشتند، کنار گذاشت و میان کسانی که جنگیده بودند و کسانی که ننگیده بودند و میان سواره و پیاده تفاوتی نگذاشت سپس، بعد از مدت زمانی کوتاه، آیه ((واعلموا انما

غنمتم من شئ فان لله خمسه)) نازل شد و رسول خدا(ص) از سهامی که به آنان داده بود پنج یک آن را پس گرفت و بقیه را به ایشان داد این چیزی است که از ضمیمه کردن آیات مربوط به انفال به یکدیگر به دست می آید. پس، از جمله ((سیالونک عن الانفال)) - به ضمیمه قرآینی که در سیاق کلام است - استفاده می شود که مشاجره کنندگان درباره حکم غنایم جنگی از پیامبر(ص) سؤال کردند، چون این تصور برایشان پیش آمده بود که غنیمت مال آن هاست و میانشان بر سر این موضوع اختلاف پیش آمد که چه کسی مالک این غنایم است یا نحوه مالکیت و تقسیم غنایم میان آن ها چگونه است و یادر هر دو مورد اختلاف داشتند و کارشان به جر و بحث کشید. جمله ((قل الانفال لله والرسول)) جواب پرسش آن هاست و در آن توضیح داده می شود که انفال ملک هیچ کدام آن ها نیست و تعلق به خدا و رسول او دارد و در هر موردی که خدا و رسول او بخواهند مصرف می شود این پاسخ ریشه اختلاف و دعوایی را که در میان آن ها رخنه کرده بود بر کند.

از این توضیح روشن می شود که این آیه ناسخ آیه ((فکلوا مما غنمتم)) نمی باشد، بلکه مبین و مفسر معنای آن است و جمله ((کلوا)) کنایه از این نیست که آنان در اصل مالک غنیمت هستند بلکه مقصود از آن تصرف در غنیمت و بهره مند شدن از آن است و تنها زمانی مالک آن می شوند که رسول خدا(ص) آن را میان ایشان تقسیم کند. همچنین روشن می شود که آیه ((واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمس و للرسول و لذی القربی)) ناسخ آیه ((قل الانفال لله و الرسول)) نیست، زیرا آیه ((واعلموا انما غنمتم)) تاثیری که در مجاهدان دارد این است که آن ها را از خوردن و تصرف در تمام غنیمت باز دارد، چرا که بعد از نزول آیه ((الانفال لله و الرسول)) چیزی جز همین برای آنان نبود - جمله ((الانفال لله و الرسول)) هم غیر این را نمی رساند که مالکیت انفال در اصل از آن خدا و رسول است، بدون آن که به نحوه تصرف و جواز خوردن و بهره مند شدن از غنایم پردازد بنابراین، با آیه ((واعلموا انما غنمتم)) تناقض و منافاتی ندارد تا بگوییم آیه ((واعلموا انما غنمتم)) ناسخ آن است پس از مجموع آیات سه گانه به دست می آید که غنیمت در اصل تعلق به خدا و رسول دارد و سپس چهار پنجم آن به مجاهدان واگذار می شود تا مورد استفاده خود قرار دهند و یک پنجمش به خدا و پیامبر و خویشاوندان نزدیک آن حضرت و غیر آنان داده می شود تا در آن تصرف کنند. از تامل و دقت در توضیحات گذشته این مطلب نیز روشن می شود که در تعبیر از غنایم به انفال - که جمع نفل به معنای زیاده و اضافی است - اشاره ای است به تعلیل حکم با موضوع اعم آن گویی گفته شده است: از تو درباره غنایم می پرسند و آن چیزهای اضافی و زیاده ای است که کسی از مردم مالک آن ها نیست و چون چنین است، در پاسخ آنان حکم مطلق زیادات و انفال را بیان کن و بگو: انفال (کلا) از آن خدا و رسول است و لازمه اش این است که غنیمت نیز از آن خدا و رسول باشد. با این بیان، شاید این نکته هم تأیید شود که الف و لام در واژه ((الانفال)) اول الف و لام عهد باشد و در ((الانفال)) دوم الف و لام جنس یا استغراق و نیز روشن شود که کلمه الانفال را به صورت اسم ظاهر آورد و فرمود: ((قل الانفال))

و فرمود: ((قل هي لله و الرسول)). همچنین روشن می شود که جمله ((قل الانفال لله و الرسول)) یک حکم عام و فراگیر است که هم شامل غنیمت می شود و هم سایر اموال زیادی در جامعه رادر بر می گیرد، مانند خانه ها و مناطق خالی از سکنه و آبادی های ویران شده و قله های کوه ها و بستر کال ها و رودخانه ها و خالصه جات شاهان و مایه اشخاص بی وارث از میان این همه تنها انفال به معنای غنائم است که به جنگجویان مسلمان تعلق دارد آن هم به اذن و دستور پیامبر و بقیه در مالکیت خدا و رسول او و تحت اختیار آنان می باشد. این ها مطالبی است که از تامل در آیات کریمه پیشگفته به دست می آید مفسران درباره این آیات سخنان گوناگونی گفته اند که بازگو کردن و پرداختن به نقد و بررسی آن ها در این جا فایده ای در بر ندارد و علاقه مندان می توانند برای اطلاع از این اقوال به تفاسیر مفصل مراجعه کنند. - امام صادق (ع): انفال آن چیزی است که (برای به دست آوردنش) اسب یا شتری تازانده نشده باشد، یا (اموال) مردمی که (درواگذاری آن ها به مسلمانان با ایشان) مصالحه کرده باشند یا (آن چه) که مردمی بادیست خود بپردازند و هر زمین ویرانه ای و بستر کال ها و رودخانه ها این ها از آن رسول خدا (ص) است و پس از او به امام تعلق دارد و هر گونه که خواهد به مصرف می رساند. - امام باقر (ع): فیئ و انفال هر زمینی است که بدون خونریزی تصرف شده باشد، یا (اموال) مردمی که (درواگذاری آن ها به مسلمانان با ایشان) مصالحه کرده باشند، یا (آن چه) که مرد با دست خود تسلیم کنند و هر زمین ویرانه ای، یا بستر کال ها و رودخانه ها این ها هم جز فیئ است و به خدا و پیامبر تعلق دارد و هر آن چه از آن خدا باشد به رسول او تعلق دارد و او هر گونه که بخواهد به مصرف می رساند و بعد از پیامبر به امام تعلق دارد. - امام باقر (ع): در پاسخ به سؤال از انفال: از جمله انفال است معادن و بیشه ها و جنگل ها و هر زمین بی صاحب و هر سرزمین و آبادی که اهالی آن از میان رفته باشند این ها متعلق به ما می باشد. - امام صادق (ع): هر مال و ثروتی که صاحب و وارث ندارد، مصداق این آیه است: ((از تو درباره انفال می پرسند، بگو: انفال از آن خدا و رسول است)). - نیز در پاسخ به سؤال از انفال: هر زمین و آبادی که سکنه آن نابود شده باشند و جز این ها انفال است و تعلق به ما دارد. و فرمود: سوره انفال بینی بر است (بینی دشمنان را به خاک می مالد و آن ها را خوار و زیون می کند). و فرمود: ((آن چه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید))، (پس شما برای تصاحب آن اسب یا شتری بر آن نتاختید بلکه خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند)). فرمود: فیئ آن اموالی است که برای تصرف آن ها خونی ریخته نشده یا قتل و کشتاری رخ نداده باشد انفال نیز مانند این هاست و به منزله فیئ می باشد.

## عبادت مستحبی .

## عبادت مستحبی .

قرآن: ((و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله) نافله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند)). ((و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشیدیم و همه را از شایستگان قرار دادیم)). - فضیل: از حضرت باقر (ع) درباره آیه ((کسانی که بر نمازهایشان محافظت می کنند)) پرسیدم، فرمود: مقصود نمازهای واجب است عرض کردم: ((کسانی که به نمازهایشان مداومت می ورزند)) یعنی چه؟ فرمود: مقصود نماز مستحبی است. - پیامبر خدا (ص): همانا دل ها را روی آوردن و رویگرداندنی است پس هر گاه روی آوردند مستحبات به جا آورید و هر گاه روی گرداندند به گزاردن واجبات اکتفا کنید.

## مقدم داشتن واجبات بر مستحبات .

- امام علی (ع) : در هیچ فریضه ای کوتاهی نباید و در هیچ نافله ای سختگیری نشاید. - هرگاه مستحبات به واجبات لطمه زنند، مستحبات را کنار بگذارید. - هرگاه مستحبات باعث لطمه خوردن به واجبات شود، مایه نزدیکی به خدا نگردد.

### سخن چینی .

### سعایت کردن .

- پیامبر خدا(ص) : بدترین مردم، شخص ((مثلث)) است عرض شد : ای رسول خدا، مثلث یعنی چه ؟ فرمود: کسی که ازبرادر خود نزد سلطان سعایت کند و در نتیجه، هم خودش را به هلاکت افکند، هم برادرش را و هم آن سلطان را. - زنه‌ار از کشنده سه نفر، زیرا چنین کسی از بدترین خلق خداست عرض شد : ای رسول خدا، کشنده سه نفر یعنی چه ؟ فرمود : مردی که برادر خود را تسلیم سلطان وقت خود کند و با این کار هم خودش را به کشتن دهد، هم برادرش را و هم سلطان خود را. - امام صادق (ع) : سعایت کننده قاتل سه نفر است : قاتل خودش و قاتل کسی که از او سعایت می کند و قاتل کسی که پیش او سعایت می کند. - پیامبر خدا(ص) : هر که از برادر خود نزد سلطانی سعایت کند، خدای متعال همه اعمال او را بر باد دهد و اگر به شخصی که از او سعایت کرده است ناراحتی یا گزند رسد خدای متعال سعایت کننده را با همان دریک درجه از آتش قرار دهد. - امام علی (ع) - به مردی که نامه ای سعایت آمیز به ایشان داد : ای مرد، اگر راست گفته باشی (به سبب این کار زشت) منفور ما خواهی شد و اگر دروغ گفته باشی تو را مجازات خواهیم کرد و اگر هم دوست داری تو را ببخشیم، می بخشیم عرض کرد : پس مرا ببخشید ای امیر المؤمنین . - شخص سعایت کننده، نسبت به کسی که پیش او سعایت می کند دروغگوست و نسبت به کسی که از او سعایت می کندستمگر. - سعایت و سخن چینی را دروغ شمار، نادرست باشد یا درست . - بدترین مردم کسی است که ازبرادران سعایت کند و احسان و خوبی را از یاد برد. - سخن چینی خصلت شخص از دین برون شده است . - بدترین راست و سخن چینی است . - هر که سخن چینی کند، خویش با او بجنگد و بیگانه دشمنش دارد. - بدکاری است، جدایی انداختن میان دو یار و همدم .

### پرهیز از سخن چینی .

قرآن : ((و از هر قسم خورنده فرومایه ای فرمان مبر، که عیجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد)). ((هر کس شفاعت پسندیده کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندی کند، برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود و خدا همواره به هر چیزی تواناست)). تفسیر. ((حلاف)) به معنای کسی است که زیاد سوگند می خورد و لازمه زیاد سوگند خوردن و قسم یاد کردن برای هر چیز ساده و غیر ساده ای و هر درست و نادرستی این است که سوگند خورنده احترامی برای کسی یا آن چه که به او سوگند می خورد قائل نباشد و اگر هم به خدا سوگند یاد کند معلوم می شود که عظمت خدای عزوجل را درک نمی کند و همین نقص و رذیلت کافی است . ((مهین)) از ماده ((مهانت)) به معنای حقارت و خواری است و مراد از آن حقارت اندیشه می باشد بعضی گفته اند : مهین به معنای کسی است که بسیار شرارت می کند به قولی هم : به معنای کسی است که زیاد دروغ می گوید. ((هماز)) صیغه مبالغه از ماده ((همز)) است و به معنای کسی است که زیاد عیججویی و بدگویی می کند بعضی گفته اند : به معنای کسی است که یکسر با چشم و اشاره طعن می زند به قولی هم به معنای کسی است که زیاد غیبت می کند. ((مشا)) به معنای کسی است که، به قصد فتنه انگیزی و دو به هم زنی، سخن عده ای را برای عده ای دیگر باز گو کند (خبر کش) و ((نمیم)) به معنای سخن چینی و دو به هم زنی است . در مجمع البیان در تفسیر جمله ((من یشفع شفاعه حسنه)) آمده است : درباره معنای این جمله چند قول گفته شده است، اول این که : معنایش این است که هر کس میان دو نفر صلح و

آشتی دهد ((یکن له نصیب منها)) یعنی اجرای از این کار نصیب او می شود ((و من یشفع شفاعة سيئه)) یعنی و هر که سخن چینی کند ((یکن له کفل منها)) یعنی از این کار گناهی نصیب او شود این معنا را کلبی از ابن عباس نقل کرده است. - پیامبر خدا(ص): از سخن چینی و خبرکشی پرهیزید. - از سخن چینی و خبرکشی میان مردم پرهیزید. - به اصحاب خود: آیا به شما خبرندهم که عضو چیست؟ آن سخن چینی و خبرکشی میان مردم است. - به یکدیگر بهتان و دروغ نبندید. - امام علی (ع): زنهار از سخن چینی که آن تخم کینه می افشاند و از خدا و مردم دور می گرداند. - از سخن چینی پرهیزید که آن کینه برجای می گذارد. - امام صادق (ع): زنهار از سخن چینی که آن در دل های مردان تخم کینه و دشمنی می افشاند. - در نامه خود به نجاشی فرماندار اهواز: از سعایت کنندگان و سخن چینیان پرهیز و مواظب باش فردی از آن ها تو رانلغزاند و مبادا خداوند روزی یا شبی تو را ببیند که از این جماعت اظهار نظری و دخالتی را که در این صورت خداوند بر تو خشم می گیرد و پرده ات را می درد (رسوا و بی آبرویت می کند). - پیامبر خدا(ص): آیا شما را از بدترین افرادتان آگاه نکنم؟ عرض کردند: چرا ای رسول خدا، فرمود: کسانی که سخن چینی می کنند، آنان که میان دوستان جدایی می افکنند، کسانی که برای افراد پاک و بی گناه عیب می تراشند. - از غیبت و سخن چینی حذر کنید، زیرا غیبت مفطر است و سخن چینی موجب عذاب قبر می شود. - سخن چینی کاری است نزدیک به جادو. - امام صادق (ع): از بزرگترین جادو، سخن چینی است، (زیرا) با سخن چینی میان دوستان جدایی افکنده می شود، یاران یکدل را با هم دشمن می کند، به واسطه آن خون هاریخته می شود، خانه ها ویران می گردد و پرده ها دریده می شود آدم سخن چین بدترین کسی است که روی زمین گام برمی دارد. - پیامبر خدا(ص): شبی که مرا به معراج بردند زنی را دیدم که سرش سر خوک بود و بدنش بدن الاغ و گرفتار هزار هزار نوع عذاب بود سؤال شد آن زن چه عملی انجام داده بود؟ فرمود: او زنی سخن چین و دروغ پرداز بوده است. - دیشب دو مرد نزد من آمدند و مرا بغل کردند و با خود بردند تا آن که به مردی رسیدند که در دستش چنگکی بود و آن را در دهان مردی می کرد و دهانش را تا ته آرواره هایش می شکافت و این کار را مرتب انجام می داد، پرسیدم: این کیست؟ گفت: اینان کسانی هستند که سخن چینی می کنند. - امام علی (ع): گفته های هیچ سخن چینی را زود باور مکن اگرچه در لباس خیرخواهان باشد. - پیامبر خدا(ص): کسی که سخن می برداو خبرکش است. - هیچ سخن چینی (و به روایتی: هیچ خبرکشی) به بهشت نمی رود. - سخن چینی و کینه توزی در آتشند و این دو در دل هیچ مسلمانی جمع نمی شوند.

## منهيات.

### اصول منہیات در قرآن کریم.

قرآن: ((در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید، زیرا آن چه نزد خداست - اگر بدانید - همان برای شما بهتراست)). ((بگو: پروردگار من فقط زشتکاری ها را - چه آشکارش باشد و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده و این که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید)). ((و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دوستان خویش به هلاکت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد)). ((و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس، دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست (و گفتیم: از روزی خدا بخورید و بیاشامید، و (لی) در زمین سر به فساد برمدارید)). ((و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد برمدارید)). ((و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است)). ((بگو:

بیاید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برای شما بخوانم چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت - چه آشکارش و چه پوشیده اش نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است، باشد که بیندیشید و به مال یتیم - جز به نحوی هر چه نیکوتر - نزدیک مشوید تا به حد رشد خود برسید و پیمانه و ترازو را به عدالت، تمام بپیمایید هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم و چون (به داوری یا شهادت) سخن گوید دادگری کنید، هر چند (درباره) خویشاوند (شما) باشد و به پیمان خدا وفا کنید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است، باشد که پند گیرید و این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از راه های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی نکنید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید)).

### منهيات پیامبر (ص).

- برا بن عازب: رسول خدا (ص) از هفت کار نهی فرمود و به هفت کار فرمان داد: ما را از به دست کردن انگشت طلا و از آشامیدن در ظرف های زرین و سیمین نهی کرد و فرمود: هر که در دنیا در این ظرف هایا شامد در آخرت در آن ها نخواهد آشامید و نیز ما را از نشستن روی تشکچه ها (ی پر شده از پنبه یا پشم که روی زین و پالان حیوان می اندازند و سوار بر آن می نشیند) و از به خود بستن کمان و از پوشیدن ابریشم و دیا و استبرق نهی فرمود و ما را به تشییع جنازه ها و عیادت از بیمار و عافیت گفتن به کسی که عطسه می کند و یاری دادن ستمدیده و سلام کردن به همگان و پذیرفتن دعوت اشخاص و قبول کردن سوگند (کسی) فرمان داد. - امام علی (ع): رسول خدا (ص) از سلام کردن به چهار نفر نهی فرمود: سلام کردن به شخص در حال مستی، به کسی که پیکر تراشی می کند، به کسی که نردبازی می کند و به کسی که هفت پر بازی می کند من هم پنجمی را اضافه می کنم: شما را از سلام کردن به شطرنج بازان نهی می کنم. - معانی الاخبار: رسول خدا (ص) از فروختن زراعت پیش از دانه بستن و از فروختن خرما ی روی درخت در مقابل خرما نهی فرمود. - پیامبر (ص) در عرایا رخصت داد. عرایا جمع ((عریه)) است و عریه به معنای درخت خرمایی است که صاحبش میوه سال آن را در اختیار نیازمندی قرار دهد می گوید: رسول خدا (ص) به صاحب نخلستان اجازه داد تا از شخصی که آن درخت خرما به او واگذار شده است در قبال دادن مقداری خرما، رطب آن درخت را بخرد تا در هنگام نیاز از آن رطب استفاده کند. راوی می گوید: پیامبر (ص) هرگاه حزارها (ارزیاب ها) را می فرستادمی فرمود: در حزر (تخمین زدن محصول سر درختی) سبک بگیرید، زیرا در میان اموال موارد عریه و وصیت نیز وجود دارد. - پیامبر (ص) از مخابره نهی فرمود. مخابره به معنای مزارعه یا واگذارن زمین به کسی برای کشاورزی در قبال دریافت یک دوم یا یک سوم یا یک چهارم و یا کمتر و بیشتر از محصول آن است. - پیامبر (ص) از مخاضره نهی فرمود. مخاضره به معنای فروختن میوه های سبز نارس درخت است فروختن خرما ی نارس و بقولات و امثال این دو نیز مشمول حکم مخاضره است. - پیامبر (ص) از فروختن خرما پیش از رنگ انداختن نهی فرمود. رنگ انداختن خرما وقتی است که قرمز یا زرد شود در حدیثی دیگر آمده است که آن حضرت از فروختن خرما پیش از تشقیح آن نهی فرمود و تشقیح نیز به معنای رنگ انداختن است جمله ((حتى تامن العاهة)) (تا آن که از آفت دیدن ایمن شود و دیگر آفتی آن را تهدید نکند) نیز به همین معناست (یعنی تا وقتی که رنگ بیندازد). - پیامبر (ص) از منابذه و ملامسه و بیع با سنگریزه نهی فرمود. درباره معنای هر یک از این ها دو قول است به قولی، منابذه این است که مردی به دیگری بگوید: پارچه یا هر کالای دیگری را به طرف من بینداز، یا من به طرف تو می اندازم تا فلان و بهمان معامله تمام شود به قولی دیگر، منابذه این است که مردی بگوید: هرگاه سنگ ریزه را انداختم، معامله تمام است این همان معنای معامله با سنگریزه است که رسول خدا از آن نهی فرموده است بیع ملامسه نیز به قولی معنایش این است که بگویی: هرگاه پارچه مرا لمس کردی یا

من پارچه تو را لمس کردم فلان و بهمان معامله تمام است به قول دیگر معنایش این است که خریدار کالا را از پشت پارچه (ظرف کالا) دست بزند و آن را رؤیت نکند و با این کار معامله صورت گیرد این نوع معاملات و شیوه خرید و فروش در جاهلیت مرسوم بود و رسول خدا(ص) از آن ها نهی فرمود چون تمام این ها ببع غرر (باعث فریب خوردن و کلاه رفتن سر مشتری) است .

- پیامبر(ص) از مجر نهی فرمود. ((مجر)) به معنای فروختن شتر یا جز آن با شتر بچه ای است که هنوز در شکم مادرش باشد. - پیامبر(ص) از بیع ملاقیح و مضامین نهی فرمود. ملاقیح جمع ((ملقوحه)) به معنای جنین حیوان است مضامین به معنای منی حیوان نر است در زمان جاهلیت شتر بچه ای را که هنوز در شکم مادرش بود و منی حیوان نر را برای یک یا چند سال می فروختند. - پیامبر(ص) از فروختن حبل حبله نهی فرمود. حبل حبله به معنای فرزند جنینی است که در شکم ماده شتر می باشد بعضی گفته اند : به معنای زاده است این نوع معامله نیز از نوع بیع غرر به شمار می آید. - پیامبر(ص) از گچکاری کردن قبرهانی فرمود. - پیامبر(ص) از قیل و قال و سؤال زیاد و تلف کردن مال و آزریدن مادران و زنده به گور کردن دختران و نپرداختن حقوق واجب و گرفتن آن چه حق کسی نیست و نباید گرفت , منع فرمود. گفته می شود : جمله ((تلف کردن مال)) دو وجه دارد وجه اول - که اصلی هم همین است - یعنی هر مالی , کم یا زیاد, که در راه معاصی خدای عزوجل به مصرف رسد و این همان اسراف است که خداوند متعال از آن انتقاد و نهی کرده است وجه دوم یعنی پرداختن مال به صاحب آن است در حالی که هنوز صلاحیت آن را ندارد خدای عزوجل می فرماید : ((و یتیمان را بیازماید تا وقتی به سن زناشویی برسند, پس اگر در ایشان رشدی یافتید)) که مقصود همان عقل و رشد فکری است ((اموالشان را به آنان رد کنید)) بعضی گفته اند : مراد از رشد, صلاحیت دینی و نگهداری از مال است . سؤال کردن زیاد نیز به معنای تقاضای مالی از مردم کردن است ممکن است به معنای پرس و جواز چیزها و کنجکاوی کردن زیاد درباره آن ها باشد, چنان که خداوند عزوجل می فرماید : ((و از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کنید, مپرسید)). ((واد بنات)) نیز به معنای زنده به گور کردن دختران است که در جاهلیت متداول بود به همین دلیل , به قبر, داماد می گفتند. - پیامبر(ص) از افزودن بر اهل و عیال و مال و ثروت نهی فرمود. اصمعی می گوید : تبقر در اصل به معنای گشایش و باز شدن است و از همین معناست جمله ((بقرت بطنه)) یعنی شکم او را شکافتم و باز کردم امام پنجم (ع) را نیز ((باقر)) گفته اند چون علم را شکافت و از هم باز کرد و آن را توسعه داد. - پیامبر(ص) نهی فرمود از این که مرد در هنگام نماز سر خود را مانند خر پایین بیندازد. معنایش این است که مرد در حال رکوع سر خود را چندان پایین بیاورد که از پشتش پایین تر قرار گیرد ((پیامبر(ص) هرگاه به رکوع می رفت نه سرش را فرو می انداخت و نه آن را بالا می گرفت)) یعنی سرش را چندان بالا نمی گرفت که از بدنش بالاتر قرار گیرد بلکه حد وسط را رعایت می کرد((اقناع)) به معنای بالا آوردن سر است خداوند متعال می فرماید : ((مهطعین مقنعی رؤوسهم)) (شتابان سر برداشته)) آن چه از این فرموده پیامبر به دست می آید, این است که مستحب است در حال رکوع پشت و سر مرد در یک سطح قرار گیرد, چرا که رسول خدا(ص) هرگاه رکوع می کرد طوری خم می شد که اگر بر پشت آن حضرت آبی می ریختند در جای خود می ماند و به زمین نمی ریخت حضرت صادق (ع) می فرماید : نماز کسی که در حال رکوع و سجود پشتش راست و صاف نباشد, نماز نیست . - پیامبر(ص) از نوشیدن از سر مشک هانهی فرمود. - پیامبر(ص) از چیدن خرما در شب نهی فرمود. علت آن که از این کار در شب نهی فرموده این است که در آن وقت مستمندان و تهیدستان حضور ندارند (و نمی توانند آن چه را بر جای می ماند برای خود بردارند). - پیامبر(ص) فرمود : تکه تکه کردن میراث جایز نیست . معنایش این است که مردی بمیرد و چیزی از خود باقی بگذارد که اگر بنا به خواست بعضی وارثان - میان ورثه تقسیم شود موجب ضرر و زیان به همه یا برخی از آن ها شود می فرماید : نباید آن چیز را تقسیم و تکه تکه کرد ((تعضیه)) به معنای تکه تکه کردن است گفته می شود : عضیت اللحم یعنی گوشت را تکه تکه کردم خداوند متعال می فرماید : ((الذین جعلوا القرآن عضین)) یعنی به پاره ای از آن ایمان آوردند و به قسمتی دیگر از آن کفر

ورزیدند بنابراین، ارثیه‌هایی که قابل قسمت نیستند مانند قطعات جواهر و یا حمام و یا جامه‌های طیلسان و امثال این چیزها که در صورت تکه تکه شدن ارزش خود را از دست می‌دهند، چنان چه یکی از وارثان خواهان تقسیم آن‌ها شود نباید به حرف او اعتنایی کرد، بلکه باید آن جنس فروخته و پولش میان آنان تقسیم شود. - پیامبر (ص) از دو نوع لباس پوشیدن نهی فرمود: یکی اشتغال صما و دیگری این که مرد خودش را در یک جامه طوری بپنجد که میان عورتش و آسمان مانعی نباشد ((۱۳)). اصمعی می‌گوید: اشتغال صما نزد عرب‌ها به این نحو است که جامه را بر خود بپنجد و تمام بدن خود را با آن بپوشاند و گوشه‌ای از آن را بالا نزنند که دستش از آن قسمت خارج شود، اما فقها می‌گویند: اشتغال صما به این معناست که تمام بدنش را در یک جامه بپنجد و جز همان پیراهن پوشش دیگری نداشته باشد سپس یکی از گوشه‌های آن را بالا زند و روی شانه‌اش بیندازد، به طوری که از همان قسمت عورتش نمایان شود امام صادق (ع) می‌فرماید: التحاف صما آن است که مرد ردای خود را زیر بغلش قرار دهد و سپس دو گوشه آن را روی یک شانه‌اش بیندازد و این تاویل درست این اصطلاح است، نه آن چه مخالفش باشد. - پیامبر (ص) از قربانی‌های جن نهی فرمود. قربانی‌های جن این است که کسی خانه‌ای بخرد یا قنات و چشمه‌ای حفر کند و یا کارهایی از این قبیل انجام دهد و برای دفع شومی قربانی کند ابو عبید می‌گوید: معنایش این است که آن‌ها برای دفع شومی این کار را می‌کردند چون می‌ترسیدند که اگر قربانی نکنند یا اطعام نمایند، جن به کار آن‌ها آسیب برساند پیامبر (ص) این کار را نادرست خواند و از آن نهی فرمود. - پیامبر (ص) فرمود: ((هیچ کس نباید حیوان آفت زده خود را به میان حیوانات سالم شخص دیگر وارد کند)). یعنی کسی که شترهایش گری یا بیمار هستند نباید آن‌ها را به میان شترها و چارپایان سالم شخص دیگر وارد کند ابو عبید می‌گوید: خدا بهتر می‌داند، ولی به نظر من علت این نهی آن است که بیم آن می‌رود خداوند عزوجل حیوانات سالم آن شخص را نیز به همان بیماری‌ها مبتلا گرداند و صاحب آن‌ها خیال کند حیوانات بیمار آن شخص موجب سرایت آن بیماری‌ها به چارپایان او شده است و به سبب این گمان به گناه افتد. - پیامبر (ص) فرمود: ((شیر را در پستان شتر و گوسفند جمع نکنید هر که حیوانی را که شیر در پستان آن جمع شده است بخرد تصمیم نهایی با اوست اگر خواست می‌تواند آن را به همراه یک صاع خرما (به فروشنده) پس دهد)). مصراه به معنای ماده شتر یا ماده گاو و یا مشی است که چند روز آن را ندوشتند تا شیر در پستانش جمع شود ((تصریه)) در اصل به معنای گرفتن جلو آب و جمع کردن آن در یک جاست در حدیثی دیگر آمده است: ((هر کس حیوان محفله‌ای را بخرد و بعد آن را پس دهد باید همراه آن یک صاع (خرما) نیز بدهد)) حیوان را از آن رو محفله گفته‌اند که شیر در پستان آن جمع می‌شود ((احفل القوم)) یعنی مردم جمع شدند و تعدادشان زیاد شد ((محفل القوم)) یعنی محل اجتماع و گردآمدن مردم جمع محفل، ((محافل)) است. - پیامبر (ص) فرمود: ((لا خلا به))، یعنی فریب و خدعه در کار نباشد گفته می‌شود: خلته اخلبه خلا به یعنی او را (با سخن) فریتم. - پیامبر (ص) از تدهین کردن زیاد نهی فرمود. - پیامبر (ص) فرمود: ((از نشستن در گذرگاه‌ها پرهیزید مگر کسی که حق آن‌ها را به جا آورد)). - پیامبر (ص) فرمود: ((در نماز و سلام کردن نقصان و کاستی روا نیست)). غرار به معنای کاستی و نقصان است نقصان در نماز به معنای به جا نیاموردن کامل رکوع و سجده و کوتاه‌تر بودن درنگ یک رکعت از درنگ در رکعت دیگر است از همین معناست این فرموده امام صادق (ع) که: نماز ترازوست، هر کس کامل دهد کامل می‌گیرد و نیز به همین معناست فرمایش پیامبر (ص) که: نماز پیمانه است، هر کس کامل به جا آورد (اجرش را نیز) کامل دریافت می‌کند این معنای غرار و نقصان در نماز است اما غرار و نقصان در سلام این است که کسی بگوید: سلام علیکم و طرف مقابل در جوابش بگوید: و علیکم و نگوید: و علیکم السلام گفتنی است همان گونه که نقصان و کاستی در جواب سلام مکروه است، تجاوز از حد نیز کراهت دارد امام صادق (ع) به مردی سلام کرد و او جواب داد: و علیکم السلام و رحمه الله و برکاته و مغفرت و رضوانه حضرت فرمود: در پاسخ دادن به سلام ما از آن چه فرشتگان به پدرمان ابراهیم (ع) گفتند فراتر نروید، آن جا که گفتند: ((رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید)). - پیامبر (ص)

فرمود: ((مناجشه نکنید و با یکدیگر قهر ننمایید)). مناجشه به این معناست که شخصی قصد خرید کالایی را از دیگری نداشته باشد، اما قیمت بالا-یی را برای خرید کالای او پیشنهاد کند تا دیگری بشنود و تحت تاثیر پیشنهاد او آن کالا را با قیمت بالا خریداری کند. ناجش به معنای خائن است تدابر نیز به معنای گسستن و دوری است و از پشت کردن به یک دیگر گرفته شده است. - ابو هریره و عبدالله بن عباس: رسول خدا(ص) پیش از وفات خود در آخرین خطبه ای که در مدینه ایراد کرد و بعد از آن به خداوند عزوجل پیوست، اندرزهایی داد که به سبب آن ها چشم ها گریان شد و دل ها تپید و بدن ها لرزید و جان ها بیتاب گردید آن حضرت به بلال دستور داد ندای نماز جماعت سر داد و مردم جمع شدند و رسول خدا(ص) بیرون آمد و بر منبر رفت و سه بار فرمود: ای مردم، نزدیکتر آید و جا برای پشت سری های خود باز کنید مردم نزدیک شدند و به هم چسبیدند، اما چون برگشتند و پشت سر خود را نگاه کردند کسی را ندیدند حضرت سپس فرمود: ای مردم، نزدیکتر آید و جا برای پشت سری های خود باز کنید مردی عرض کرد: ای رسول خدا، برای چه کسی جا باز کنیم؟ فرمود: برای فرشتگان آن گاه فرمود: آنان هر گاه با شما باشند، در جلو شما و یا پشت سرتان قرار نمی گیرند، بلکه در سمت راست و چپ شما جا می گیرند مردی عرض کرد: ای رسول خدا، چرا در جلو و پشت شما قرار نمی گیرند، آیا به خاطر فضیلت و برتری مابر آن هاست یا به خاطر فضیلت و برتری آن ها بر ما؟ فرمود: شما از فرشتگان برترید، بنشین آن مردنشست، آن گاه رسول خدا شروع به ایراد خطبه کرد و فرمود: ستایش مخصوص خداوند است او را می ستاییم و از او مدد می جوئیم، به او ایمان داریم و به او توکل می کنیم و گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست، یگانه است و بی انباز و گواهی می دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست و از بدی های نفس هایمان و زشتی های اعمالمان به خدا پناه می بریم هر که را خدا هدایت کند کسی نتواند گمراهش سازد و هر که را او گمراه کند هیچ کس نتواند هدایتش نماید ای مردم، در میان این امت سی دروغگو پدید خواهند آمد، نخستین آن ها آن مردصنعايي و آن مرد یمامي ((۱۴)) است ای مردم، هر کس با گواهی خالص و بی آمیغ به یگانگی خداوند عزوجل، او را دیدار کند به بهشت رود. علی بن ابی طالب (ع) برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، چگونه آن را خالص و نامیخته با چیزی دیگر بگوئید؟ برایمان توضیح فرما تا بدانیم رسول خدا(ص) فرمود: آری، آزمندی به دنیا و جمع کردن آن از غیر حلال و دل خوش کردن به دنیا مردمانی هستند که سخنان نیکان را می گویند ولی مانند جباران (و گنهکاران) عمل می کنند پس، هر که چیزی از این خصلت ها در او نباشد و گواهی دهد که معبودی جز الله نیست و خدای عزوجل را دیدار کند بهشتی باشد، اما اگر دنیا را بچسبد و آخرت را واگذارد دوزخی باشد. - پیامبر خدا(ص): هر کس و کالت دعوای ستمگری را به عهده گیرد یا او را در دعوایش کمک کند، فرشته مرگ با مژده لعنت خدا و آتش دوزخ بر او فرود آید، آتشی که در آن جاویدان باشد و این بدسرنوشتی است. - هر کس از زمامداری ستمگر در کاری اطاعت کند، همدم او در آتش باشد. - هر کس زمامداری را به جور و ستم راهنمایی کند، با هامان همدم شود و او و آن سلطان سخت ترین عذاب را در میان دوزخیان داشته باشند. - هر کس دنیا داری را، به طمع دنیای او، احترام بگذارد و دوستش بدارد خداوند بر وی خشم گیرد و در طبقه پایین دوزخ باقارون در یک مرتبه باشد. - هر کس ساختمانی را به قصد خودنمایی و شهرت طلبی بسازد، روز قیامت (ناچارش کنند تا) آن را تا هفت زمین بر دوش کشد، آن گاه به طوقی آتشین در گردن او تبدیل شود و آن گاه وی را در آتش افکنند عرض کردیم: ای رسول خدا، ساختن بنا برای خودنمایی و شهرت طلبی به چه نحو است؟ فرمود: ساختمانی بیش از آن چه کفایتش می کند بسازد، یا برای مباحات بنا کند. - هر کس مزد کارگری را ندهد (یا کم دهد) خداوند عمل او را باطل کند و بوی بهشت را که از فاصله پانصد سال راه به مشام می رسد، بروی حرام گرداند. - هر کس به یک وجب از زمین همسایه خود خیانت (و تجاوز) کند، خداوند متعال در روز قیامت آن را به صورت طوقی آتشین در گردنش افکند و تا هفت زمین بچرخاندش و سپس او را وارد آتش دوزخ کند. - هر کس قرآن را یاد بگیرد و سپس عمدا فراموشش کند، روز قیامت دست بریده (یا جذامی) و در غل بسته خدا را دیدار می کند

و خداوند برای هر آیه ای (که فراموش کرده) ماری را بر او گماشته و مسلط می کند. - هر کس قرآن را بیاموزد و به آن عمل نکند و محبت دنیا و زر و زیور آن را بر آن ترجیح دهد، مستوجب خشم خدای متعال شود و هم درجه یهود و نصارا باشد که کتاب خدا را پشت سر خود می اندازند. - هر کس با زنی که بر او حرام است وطی کند یا با مردی یا پسر بچه ای لواط کند، خدای متعال در روز قیامت او را بدبو تر از مردار محشور گرداند، به طوری که مردم از بوی گند او به رنج افتند تا آن که وارد جهنم شود و خداوند از او هیچ فدیة و بازدارنده ای نپذیرد و اعمال او را باطل گرداند و وی را در صندوقی محکم شده بامیخ های آهنی می نهد و روی او در صندوق ورقه های آهنی می گذارد تا جایی که پیکرش در آن میخ ها فرو می رود و اگر رگی از رگ های او در میان چهارصد امت افکنده شود، همگی از بین بروند و عذابش از همه دوزخیان شدیدتر باشد. - هر کس با زنی یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان، آزاد باشد یا کنیز یا هر زن دیگری، زنا کند خداوند در گور او سیصد هزار در از آتش بگشاید و از آن درها مارها و عقرب ها و شراره های آتش بیرون آیند و او تا روز قیامت بسوزد و مردم از بوی گند عورتش متاثری باشند و تا روز قیامت او را به واسطه آن بو بشناسند و آن گاه دستور آید که او را به دوزخ برند و دوزخیان با آن که خود در عذابی سخت گرفتارند، از وجود او در رنج باشند این همه برای آن است که خداوند حرام ها را قدغن کرده است و غیرتمندتر از خدای متعال هم کسی وجود ندارد و از همین غیرت اوست که کارهای فحشا و زشت را حرام کرده و حدود تعیین فرموده است. - هر کس به خانه همسایه خود سرک کشد و به عورت مردی یا موی زنی یا قسمتی از بدن او نگاه کند، بر خداوند است که او را بامنافقانی که در دنیا دنبال عیب های مردم هستند، به دوزخ درآورد و از دنیا نرود تا این که خداوند رسوایش سازد و در آخرت نیز عورت (معایب) او را برای مردم آشکار گرداند.

- هر کس از روزی خداوند ناخرسند باشد و زبان به شکایت بگشاید و شکیبایی نکند، هیچ کار نیکی از او به درگاه خداوند بالا نرود و خداوند متعال را در حالی دیدار کند که بر او خشمگین است. - هر کس مهر زنی را ندهد در نزد خدا ناکار محسوب می شود و خداوند در روز قیامت به او می فرماید: بنده من، کنیز خود را با عهد و پیمانم به همسری تو در آوردم و تو به عهد من وفا نکردی پس، خداوند عزوجل خود مطالبه حق آن زن را به عهده می گیرد و تمام کارهای نیک آن مرد را می ستاند، اما باز حق همسرش را جبران نمی کند پس دستور داده می شود آن مرد را در آتش افکنند. - هر کس از شهادت خود برگردد و آن را کتمان کند، خداوند (روز قیامت) در حضور خلائق، گوشت او را به خوردش دهد و در حالی که زبان خود را می جود به دوزخ رود. - هر کس دو همسر داشته باشد و در تقسیم خودش و مالش میان آن دو به عدالت رفتار نکند، روز قیامت در حالی که دستانش بسته و نصف بدنش خمیده (و افلیج) است آورده شود و به آتش درآید. - هر کس همسایه خود را به ناحق بیازارد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاهش آتش باشد بدانید که خداوند عزوجل از آدمی درباره حق همسایه

اش بازخواست می کند و هر کس حق همسایه خود را فرو گذارد از ما نیست . - هر کس به مسلمانی تهدیدست , به خاطر تهدیدستیش , اهانت کند و او را خوار شمارد, هر آینه حق خدا را خوار شمرده و پیوسته خداوند عزوجل از او در خشم و ناخشنودی باشد تا آن گاه که آن تهدیدست را راضی گرداند و هر کس مسلمان تهدیدستی را احترام کند, روز قیامت خداوند را در حالی که به روی او می خندد, دیدار کند. - هر کس امری دنیایی و امری آخرتی برایش پیش آید و او دنیا را بر آخرت برگزیند, خدای متعال را در حالی دیدار کند که او را هیچ حسنه ای که از آتش محفوظش دارد, نباشد و هر کس آخرت را بگیرد و دنیا را واگذارد, روز قیامت خدای عزوجل را در حالی دیدار کند که از او راضی و خشنود است . - هر کس بر زن یا کنیزی به حرام دست پیدا کند و از ترس خداوند با او کاری نکند, خداوند عزوجل آتش را بر وی حرام گرداند و از آن وحشت بزرگ (روز قیامت) در امانش دارد و او را به بهشت برد اما اگر با وی مرتکب حرام شود, خداوند بهشت را بر او حرام گرداند و به دوزخش برد. - هر کس مال حرامی به دست آورد خداوند از او نه صدقه ای می پذیرد و نه آزاد کردن بنده ای و نه حجی و نه عمره ای و خداوند عزوجل به اندازه اجر این کارها برایش گناه بنویسد و آن چه (از آن اموال حرام) پس از مرگش باقی بماند رهتوشه او به سوی آتش خواهد بود و هر کس بتواند مال حرامی به دست آورد و از ترس خدا از آن چشم پيوشد, مشمول محبت و رحمت خدا باشد و دستور داده شود که او را به بهشت برند. - هر کس با زن نامحرمی دست دهد, در روز قیامت دست بسته بیاید و سپس دستور آید که او را به آتش برند. - هر کس با زنی که مال او نیست شوخی کند, به ازای هر کلمه ای که در دنیا به آن زن گفته است هزار سال (در آتش) نگه داشته شود و هرگاه زن, مرد را به خود پذیرد و در نتیجه, مرد به حرام او را در آغوش کشد یا بیوسدش یا با وی مباشرت کند و یا با او شوخی کند و مرتکب فحشایی شود همان گناهی که برای مرد است برای او نیز باشد و چنانچه زن راضی نباشد و مرد با زور به وی دست درازی کند گناه آن زن نیز بر مرد است . - هر کس در خرید یا فروشی کلاه سرمسلمانی بگذارد از ما (مسلمانان) نیست و روز قیامت با یهود محشور می شود, زیرا هر کس کلاه سرمردم بگذارد مسلمان نیست . - هر کس از همسایه خود کالایی ((۱۵)) را که بدان احتیاج دارد دریغ ورزد خداوند نیز در روز قیامت فضل و بخشش خود را از وی دریغ دارد و او را به خودش واگذارد و هر کس که خداوند او را به خود واگذارد, هلاک شود و خدای عزوجل هیچ عذری از وی نپذیرد. - هرگاه زنی شوهرش را آزار دهد, اگر تمام عمرش را روزه بگیرد و شب ها به عبادت پردازد و بنده ها آزاد کند و مال ها در راه خدا انفاق نماید, خداوند هیچ نماز و کار نیکی را از او نپذیرد تا آن گاه که به شوهرش کمک کند و او را از خود راضی سازد و الا آن زن نخستین کسی است که به دوزخ می رود. - سپس فرمود: مرد نیز اگر در حق همسر خود آزار و ستم روا دارد, چنین گناه و عذابی خواهد داشت . - هر کس به صورت مسلمانی سیلی زند, خداوند در روز قیامت استخوان های او را خرد کند و آن گاه آتش را بر وی مسلط گرداند و دست بسته محشور شود تا به دوزخ رود. - هر کس شب را به سر برد و در دلش قصد خیانت و دغلی نسبت به برادر مسلمانش داشته باشد, آن شب را در خشم خدای متعال سپری کند و روزش را نیز به همین گونه در خشم و ناخشنودی خداوند به سر برد مگر این که توبه و بازگشت کند و اگر در چنین حالتی بمیرد بر غیر آیین اسلام مرده باشد رسول خدا (ص) (سپس فرمود: بدانید که هر کس با مسلمانی دغلی کند از مانیت حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد. - هر کس در حضور فرمانروایی ستمگر تازیانه ای بیاویزد, خداوند آن تازیانه را به صورت ماری به طول شصت هزار گز در آورد و آن را در آتش دوزخ برای همیشه بر وی مسلط گرداند. - هر کس از برادر مسلمان خود غیبت کند, روزه اش باطل شود و وضویش بشکند و اگر در آن حال بمیرد در حالی مرده است که حرام خدا را حلال شمرده است . - هر که میان دو کس سخن چینی کند, خداوند در قبرش آتشی را بر او مسلط کند که تا روز قیامت وی را بسوزاند و آن گاه که از گورش بیرون آید خداوند از دهایی سیاه بر او مسلط گرداند که پیوسته گوشت بدن او را بگزد تا وارد دوزخ شود. - هر کس خشم خود را فرو خورد و از برادر مسلمانش در گذرد و در برابر برادر مسلمان خود بردباری نشان دهد, خداوند متعال اجر یک شهید به او عطا فرماید. - هر کس به تهدیدستی زور بگوید یا بر او

گردنکشی و بزرگی کند و حقیرش شمارد، خداوند در روز قیامت او را به اندازه مورچه امادر شکل آدمی محشور فرماید و به دوزخ رود. - هر کس در مجلسی بشنود که از برادرش غیبت می شود و جلو آن را بگیرد، خداوند عزوجل هزار باب شر و بدی را در دنیا و آخرت از او بگرداند، اما اگر مانع غیبت او نشود و از این که از او غیبت کنند خوشش بیاید برای او نیز همانند گناه کسی باشد که غیبت کرده است. - هر کس به مرد یا زن پاکدامنی تهمت زند، خداوند اعمال (نیک) او را باطل گرداند و روز قیامت هفتاد هزار فرشته از پیش رو و پشت سرش بر او تازیانه زنند و مارها و کژدم ها بدنش را بگردند و آن گاه امر شود او را به آتش برند. - هر کس در این جهان شراب نوشد، خداوند (در آخرت) جام شربتی از زهر افعی ها و کژدم ها به او دهد که پیش از نوشیدن آن، گوشت صورتش در آن جام ریزد و چون آن را بیاشامد گوشت و پوست بدن او چون لاشه ای گندیده از هم متلاشی شود و اهل محشر از (بوی گند) او متاذی شوند تا این که امر شود او را به دوزخ برند و شرابخوار و شرابساز و کسی که سفارش شرابسازی برای خود می دهد (در آتش هستند) و فروشنده و خریدار و باربر و تحویلدار و خورنده قیمت آن در ننگ و گناه آن یکسان هستند بدانید که هر کس به یهودی یا نصرانی یا صابئی و یا هر کس دیگری از مردم شراب بنوشاند، گناهش همانند گناه کسی است که آن را بیاشامد بدانید که هر کس برای دیگری شراب بفروشد یا بخرد خداوند متعال از او نه نمازی می پذیرد و نه روزه ای و نه حجی و نه عمره ای مگر این که توبه کند و اگر پیش از توبه بمیرد بر خدای متعال است که برای هر جرعه شرابی که در دنیا نوشیده است جرعه ای از چرکابه جهنم به او بنوشاند حضرت سپس فرمود: بدانید که خداوند شراب را به طور خاص و هر نوشیدنی مست کننده دیگری را حرام کرده است بدانید که هر آن چه سکرآور باشد حرام است. - هر کس ربا خورد خداوند به اندازه ربایی که خورده است شکم او را از آتش دوزخ پر کند و چنانچه از مال ربوی ثروتی به دست آورد خداوند متعال هیچ عمل نیکی را که از آن مال انجام دهد نخواهد پذیرفت و تا زمانی که قیراطی از آن مال نزد او باقی است همواره مورد لعنت خدا و فرشتگان باشد. - هر کس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند، بر غیر آیین اسلام خواهد مرد و خدای عزوجل را در حالی دیدار کند که بر او خشمگین است و آن گاه امر شود او را به دوزخ برند و برای ابد الابد در گوشه ای از جهنم بپندازند. - هر کس بر ضد مرد مسلمانی یا کافری ذمی و یا هر کس دیگری از مردم شهادت دروغ دهد، در روز قیامت به زبانش آویزان شود و بامنافقان در طبقه زیرین دوزخ جای گیرد. - هر کس به خدمتکار یا بنده خود و هر کس دیگری از مردم جواب رد دهد و او را از خود براند، خداوند عزوجل در روز قیامت به او جواب رد دهد و از خود براند و در آتش سرنگونش کند. - هر کس همسرش را چندان آزار و اذیت دهد که او حاضر شود (با دادن مالی یا بخشیدن مهریه) جان خود را از او بخرد و آزاد کند، خداوند متعال برای آن مرد به کیفری کمتر از آتش رضایت ندهد، زیرا خداوند متعال همچنان که برای (تعدی به) یتیم خشم می گیرد، برای زن به خشم می آید. - هر کس از برادر خود نزد سلطانی سعایت کند چنانچه از آن سلطان به او گزند یا ناراحتی نرسد، خداوند عزوجل همه اعمال (نیک) آن سعایت کننده را بر باد دهد و چنانچه گزند یا ناراحتی و یا آزاری از سلطان به آن شخص برسد، خداوند آن سعایتگر را با هامن در یک طبقه از دوزخ جای دهد. - هر کس قرآن را به قصد شهرت طلبی یا کسب چیزی قرائت کند، در روز قیامت خداوند عزوجل را با چهره ای از استخوان بدون گوشت دیدار کند و قرآن پیوسته بر پس گردن او زند تا این که به دوزخ رود و با دیگر دوزخیان در آن سقوط کند. - هر کس قرآن را بخواند و به آن عمل نکند، خداوند در روز قیامت او را کور محشور فرماید پس گوید: ((پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ فرماید: همان طور که آیات ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی)). - هر کس مال غصبی را، با این که بداند غصبی است بخرد، در به دوش کشیدن ننگ و گناه آن همانند کسی است که آن را غصب کرده است. - هر کس مرد و زنی را از راه حرام به هم رساند، خداوند بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاهش دوزخ است و این بد سرنوشتی است و تا زمانی که بمیرد همواره مورد خشم خداوند خواهد بود. - هر کس سر برادر مسلمان خود کلاه بگذارد،

خداوند برکت را از روزی او بگیرد و زندگی او را تباه و پریشان سازد و او را به خودش واگذارد. - هر کس مال دزدی را، با علم به این که دزدی است بخرد، در به دوش کشیدن ننگ و گناه آن همچون کسی است که آن را دزدیده است. - هر کس به مسلمانی خیانت کند در دنیا و آخرت نه او از ما (مسلمانان) است و نه ما از اویم. - هان، هر کس کار زشتی را بشنود و آن را افشا سازد، همانند کسی است که آن را مرتکب شده است و هر کس عمل نیکی را بشنود و آن را در بین مردم شایع کند، همانند کسی است که آن را انجام داده است. - هر کس زنی را برای مردی وصف کند و از زیبایی او برایش بگوید به طوری که بر اثر آن، آن مرد شیفته آن زن گردد و نسبت به وی مرتکب فحشا شود، از دنیا نرود تا این که خداوند بر او خشم گیرد و هر که خدا بر او خشم گیرد، هفت آسمان و هفت زمین بر وی خشم گیرند و گناهش همانند گناه آن مردی باشد که با آن زن مرتکب فحشا شده است عرض شد: ای رسول خدا، اگر هر دو توبه کنند و به صلاح در آیند چه؟ فرمود: خداوند توبه آن دو (مرد و زن مرتکب فحشا) را می پذیرد، اما توبه کسی را که با تعریف و توصیف خود آن زن را به گناه انداخته است نمی پذیرد. - هر کس چشمان خود را از زن نامحرمی پر کند، خداوند عزوجل در روز قیامت دو چشم او را با میخ های آتشین پر سازد و آن ها را پر از آتش کند (و همچنان باشد) تا زمانی که خداوند کار داوری میان مردم را به پایان رساند، آن گاه دستور داده شود او را به دوزخ برند. - هر کس برای خودنمایی و شهرت طلبی اطعام کند، خداوند متعال به اندازه آن طعام از چرکابه دوزخ به او بخوراند و آن طعام را در شکمش آتش گرداند تا زمانی که میان مردم داوری کند. - هر کس با زن شوهرداری زنا کند، از چرک و کثافت عورت آن دو رودخانه ای به مسافت پانصد سال به راه افتد، به طوری که دوزخیان از بوی گند آنان به رنج افتند و عذاب آن دو از همه سخت تر باشد. - خشم خدای عزوجل سخت است بر آن زن شوهرداری که چشم خود را از غیر شوهرش یا مردی که بر او محرم نیست پر کند، زیرا اگر چنین کند، خداوند همه اعمال (نیک) او را باطل گرداند و اگر به بستر شوهر خود دیگری را راه دهد، خداوند متعال حق دارد او را پس از عذاب دادن در قبرش، به آتش بسوزاند. - هر زنی که (از روی هوا و هوس) از شوهرش طلاق خلع بگیرد، پیوسته مورد لعنت خدا و فرشتگان او و پیامبرانش و همه مردم باشد و زمانی که فرشته مرگ به سراغش آید به او گوید: مژده بادا تو را به آتش و چون روز قیامت شود به او گفته آید: با دیگر دوزخیان به دوزخ رو هان، خداوند متعال و رسول او از زنانی که به ناحق طلاق خلع می گیرند بیزارند هان، که خداوند عزوجل و رسول او از مردی که چندان بر همسر خود سخت گیرد که از او طلاق خلع بخواهد، متنفر و بیزارند. - هر کس با اجازه و رضایت جماعتی پیشنهادی آنان را به عهده گیرد و وی در حاضر شدن به نماز جماعت و به جا آوردن قرائت و رکوع و سجده و قیام و قعود جانب اعتدال نگه دارد، اجر همانند اجر همه جماعت مامومین خواهد داشت. - هر کس پیشنهاد عده ای شود و در حاضر شدن (به مسجد در وقت نماز) و به جا آوردن قرائت و رکوع و سجود و قعود و قیام جانب اعتدال را نگه ندارد (و رعایت حال مامومین را نکند) نمازش به خود او باز می گردد و از جنبه های تجاوز نمی کند و منزلت او نزد خدای متعال همانند منزلت پیشوای ستمگر متجاوز است که صلاحیت (رهبری) رعیت خود را ندارد و فرمان خدای متعال را در میان آنان بر پای ندارد در این هنگام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، پیشوای ستمگر متجاوز است که صلاحیت رعیت خود را ندارد و فرمان خدای متعال را در میان آنان برپا نمی کند، چه منزلتی دارد؟ پیامبر (ص) فرمود: او چهارمین آن چهار تنی است که عذابشان در روز قیامت از همگان سخت تر است: ابلیس و فرعون و کسی که خود کشی کند و چهارمین آن ها فرمانروای ستمگر است. - هر کس برادر مسلمانش به او نیازمندی شود و وارش ندهد، خداوند در آن روزی که نیکو کاران را پاداش می دهد، بهشت را بر وی حرام گرداند. - هر کس بر بد اخلاقی همسر خود صبر کند و آن را به حساب خدا بگذارد، خداوند متعال به ازای هر روز و شبی که بر بد اخلاقی او صبر کرده است، همانند ثوابی دهد که به ایوب (ع) برای صبر در بلاها و گرفتاری هایش داده است و برای آن زن در هر شب و روز به اندازه ریگ های یک ریگستان گناه باشد و اگر پیش از آن که به مرد خود کمک و همراهی کند و قبل از

آن که شوهرش از او راضی شود بمیرد، روز قیامت در طبقه زیرین دوزخ با منافقان واژگونه محشور شود. - هر کس زنی داشته باشد که با او ناسازگاری کند و به آن چه خدای متعال روزی مرد کرده است خشنود و قانع نباشد و بر شوهر خود سخت گیرد و آن چه را در توان او نیست بروی تحمیل کند، خداوند از آن زن کار نیکی که نگهدار او از آتش باشد، نپذیرد و تا زمانی که بر این خوی و خصلت است خداوند بر او خشمگین باشد. - هر کس به برادر خود احترام نهد در حقیقت به خدا احترام گذاشته است فکر می کنید خداوند با کسی که به او احترام بگذارد و گرامیش بدارد، چه خواهد کرد؟. - هر کس کدخدایی و مهتری مردمی را به عهده گیرد و با آنان به نیکی رفتار نکند، به ازای هر روزی (که بر آنان مهتری کرده) هزار سال در لبه ای از دوزخ نگهداشته شود و بادست های غل شده به گردنش، محشور گردد پس اگر در میان آنان فرمان خدای متعال را برپاداشته باشد خداوند متعال او را آزاد کند و اگر ستم کرده باشد، در آتش دوزخ که ژرفایش به مسافت هفتاد سال راه باشد، سقوط کند. - هر کس بر طبق قانونی که خدا نازل کرده است حکم نکند، همانند کسی باشد که شهادت دروغ دهد و به سبب آن در آتش پرتاب شود و به همان عذاب شاهد کاذب عذاب شود. - هر کس دو رو و دو زبان باشد، در روز قیامت نیز دو رو و دو زبان خواهد بود. - هر کس برای اصلاح میان دو نفر گام بردارد تا زمانی که برگردد، فرشتگان خدا بر او درود فرستند و ثواب شب قدر به او داده شود. - و هر کس در راه قطع رابطه میان دو نفر قدم بردارد، گنااهش به اندازه ثواب همان کسی باشد که میان دو نفر آشتی می دهد لعنت خدا براو نوشته شود تا این که به دوزخ رود و عذابش دو چندان گردد. - امام علی (ع) : رسول خدا (ص) از چیز خوردن در حال جنابت نهی کرد و فرمود : این کار فقر می آورد همچنین از چیدن ناخن ها بادنندان و از مسواک زدن در حمام و نهی فرمود. - پیامبر خدا (ص) : ای امت، خداوند تبارک و تعالی بیست و چهار کار را برای شما ناخوش می دارد و شما را از آن ها نهی می کند : بازی کردن در حال نماز و منت نهادن در صدقه و رابرای شما ناخوش دارد. - دستمال گوشت را در خانه نگه ندارید، که آغل شیطان است و خاک (و خاکروبه) راپشت در نگه ندارید، زیرا که پناهگاه شیطان است.

## نور.

## نور نور.

قرآن :: ((خدا نور آسمان ها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی و فروخته می شود نزدیک است روغنش - هرچند آتشی بدان نرسیده باشد - روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند، و این مثل ها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست)). - پیامبر خدا (ص) : ای نور نور، ای روشنایی بخش نور، ای آفریدگار نور، ای تدبیر کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور هر نور، ای نور پیش از هر نور، ای نور پس از هر نور، ای نور برتر از هر نور، ای نوری که ماندش نوری نیست. - امام کاظم (ع) - در نامه ای از زندان به علی بن سوید - : بسم الله الرحمن الرحیم ستایش خدای والا و بزرگی را که به سبب بزرگی و نور او دل های مؤمنان بینا شد و به واسطه بزرگی و نور او نادانان با او دشمنی کردند و به واسطه بزرگی و نور او، آفریدگانی که در آسمان ها و زمین هستند با کارهای گوناگون و آیین ها و باورهای ناهمگون وسیله تقرب به او جستند پس برخی راه صواب پیمودند و برخی به بیراهه افتادند، برخی گمراه شدند و برخی به راه راست رفتند، برخی شنوا شدند و برخی کر گشتند، برخی بینا شدند و برخی کور و سرگردان ماندند.

## نور وحی.

قرآن: ((ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم)). ((ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است و بسیاری از آن چه را از کتاب (آسمانی خود) پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری چشم می پوشد قطعا برای شما از جانب خدا روشنائی و کتابی روشنگر آمده است)). - پیامبر خدا(ص): به راستی که این قرآن ریسمان خدا و نور روشنگر است. - امام حسن (ع): همانا در این قرآن چراغ های روشنائی است. - امام علی (ع): قرآن را بیاموزید که آن بهترین سخن است و در آن دانا شوید که آن بهار دل هاست و از نور آن شفا جوید که آن شفای سینه هاست. - خداوند جاده حق را برای شما آشکار ساخته و راه هایش را روشن نموده است پس، (اینک دو راه بیش نیست) یابدبختی همیشگی است و یا خوشبختی پاینده! - در وصف ایمان -: راه ایمان روشن ترین راه است و (چراغش) پر نورترین چراغ. - در وصف پیامبر(ص) -: هر سال در کوه حرا اقامت می گزید و من او را می دیدم و کسی جز من او را نمی دید در آن روز اسلام در هیچ خانه ای نیامده بود، مگر خانه رسول خدا(ص) و خدیجه و من سومین آن ها بودم نور وحی و رسالت را می دیدم و رایحه نبوت را می بوییدم. - گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست، او را با دینی شناخته شده و نشانه ای پدیدار و کتابی نبشته و نوری درخشان و پرتوی تابان و فرستاد. - در دعا برای پیامبر(ص) -: بار خدایا، بنای (دین) او را از بنای دیگر بانیان بلندتر گردان و منزلتش را نزد خویش گرامی دار و نورش را برای او کامل گردان.

### نور امام.

- امام علی (ع) - در یاد کرد از پیامبر(ص) -: تا آن که کرامت خدای سبحان و متعال به محمد(ص) رسید او پیشوای کسی است که خدا پروایی پیشه کند و مایه بصیرت و بینایی کسی که راه راست جوید، چراغی است که پرتوش می درخشد و شهابی است که نورش می تابد و آتش زنه ای است که برق از آن می جهد. نیز می فرماید: تا آن که برای جویای شعله آتش، شعله ای برافروخت و برای ره گم کرده سرگردان آتشی (به نشانه راهنمایی) روشن ساخت. - هان، هر پیروی را پیشوایی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش پرتو می گیرد. - در حقیقت، حکایت وجود من در میان شما، حکایت چراغ در تاریکی است که هر کس به تاریکی درآید از نور آن چراغ بهره می گیرد.

### نور بصیرت.

قرآن: ((آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آن چه انجام می دادند زینت داده شده است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدادارای بخشش بزرگ است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است)). - امام صادق (ع): علم به آموختن نیست، بلکه در حقیقت نوری است که در دل هر کس که خداوند تبارک و تعالی خواهان هدایتش باشد، می افتد. - امام علی (ع) - در وصف رهرو راه خدای سبحان -: خردش رازنده کرد و نفسش را میراند، تا جایی که ستبری و درشتی پیکرا و زار و نحیف شد و برقی پر نور برایش درخشید و راه را برای او هویدا نمود و در پرتو آن راه پیمود و دروازه ها یکی پس از دیگری او را پیش راندند تا به دروازه سلامت و سرای ماندگاری رسید. - پیامبر خدا(ص): بیشترین دعای من و پیامبران پیش از من در عرفه این بوده و هست: معبودی جز خدا نیست و یگانه است و بی انباز پادشاهی و ستایش یکسره از آن اوست، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیزی تواناست بار خدایا،

در گوش من نوری قرار ده و در دیده ام نوری و در دلم نوری بار خدایا، سینه ام را فراخ گردان و کارم را آسان ساز و از وسوسه های سینه ها و پراکندگی کارها به تو پناه می برم . - در دعا - : بار خدایا، برای من در دلم نوری قرار ده و در زبانم نوری و در دیده ام نوری و در گوشم نوری و در سمت راستم نوری و در سوی چپم نوری و بر فراز سرم نوری و در پایین پایم نوری و پیش رویم نوری و پشت سرم نوری و برایم در جانم نوری قرار ده و نور مرا بزرگ گردان . - امام سجاده (ع) - نیز در دعا : و مرانوری بخش تا با آن در میان مردم گام بردارم و به واسطه آن در تاریکی ها راه یابم و در پرتو آن از شک و شبهات به در آیم . - امام صادق (ع) - در سفارش به عبدالله بن جندب : ای پسر جندب ، خدای عزوجل در یکی از وحی های خود فرمود : من نماز را از کسی می پذیرم که در برابر بزرگی من افتادگی کند و به خاطر من از خواهش های نفس خویشنداری ورزد و روز خود را با یاد من بگذراند و بر آفریدگان من بزرگی نفروشد و گرسنه را سیر کند و برهنه را بپوشاند و بر گرفتار و مصیبت زده رحم آورد و غریب را پناه دهد چنین کسی نورش چون خورشید می تابد برایش در تاریکی نوری قرار می دهد و در نادانی حلم و دانایی ، با عزت خود او را حمایت می کنم و فرشتگانم را به نگهبانی از او می گمارم مرا می خواند و من جوابش را می دهم و از من چیز می خواهد و من عطایش می کنم حکایت این بنده در نزد من همچون حکایت باغ های فردوس است که نه میوه هایش می خشکد و نه وضع آن ها تغییر می کند . - امام علی (ع) - در یاد کردن از فضایل خود بعد از واقعه نهروان : زمانی که مسلمانان ناتوان بودند، من به یاری اسلام برخاستم و آن گاه که همه سر در لاک خود فرو داشتند من سر بر داشتم و آن زمان که همه الکن بودند، من به سخن آمدم و در آن وقت که همه ایستادند من با نور خدا پیش رفتم .

### کسی که خدا دلش را روشن سازد.

- مصعب بن عمیر در حالی که پوست دباغی نشده قوچی بر تن داشت به سوی پیامبر (ص) می آمد رسول خدا (ص) فرمود : بنگرید به مردی که خداوند دلش را روشن ساخته است من شاهد بودم که او پیش والدینش بود و آن ها به او بهترین غذاها می دادند و نرمترین لباس ها بر او می پوشاندند، اما عشق و محبت به خدا و رسولش این مرد را به این جاکشانند که می بینید . - پیامبر خدا (ص) - به مردی که ادعا کرد مؤمن حقیقی است : حقیقت ایمان تو چیست ؟ عرض کرد : نفس من چنان به دنیایی اعتنا شده که سنگ و طلای آن در نظرم یکسان است و انگار بهشت و دوزخ را می بینم و گویی در برابر عرش پروردگارم ایستاده ام حضرت فرمود : این حالت را نگه دار، این بنده ای است که خداوند دلش را به (نور) ایمان روشن ساخته است . - امام صادق (ع) - روزی رسول خدا (ص) نماز صبح را با مردم خواند بعد از نماز چشمش به جوانی در مسجد افتاد که چرت می زد و سرش پایین می افتاد، رنگی زرد و بدنی نحیف و چشمانی گود افتاده داشت رسول خدا (ص) به او فرمود : فلانی ، حالت چگونه است ؟ عرض کرد : ای رسول خدا، من به یقین رسیده ام رسول خدا (ص) از گفته او تعجب کرد و فرمود : هریقینی را حقیقتی است ، حقیقت یقین تو چیست . عرض کرد : ای رسول خدا، همین یقین من است که اندوه به جانم افکنده و شبم را به شب زنده داری (و عبادت) و روزهای گرم را به تشنگی کشیدن (و روزه داری) کشانده است و نفس من به دنیا و آن چه در آن است بی رغبت گشته تا آن جا که گویی عرش پروردگارم را می بینم که برای رسیدگی به حساب برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند و من نیز در میان آن ها هستم . رسول خدا (ص) به اصحاب خود فرمود : این ، بنده ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته است سپس به او فرمود : براین حال خود پایدار باش . جوان عرض کرد : ای رسول خدا، دعا کن خداوند شهادت در رکاب شما را روزی من فرماید رسول خدا (ص) برای او دعا کرد مدتی نگذشت که در جنگی همراه پیامبر بیرون رفت و بعد از نه نفر به شهادت رسید و دهمین شهید بود.

## نور دل و نور چهره .

- امام صادق (ع): روشنایی دل را جستم و آن را در اندیشیدن و گریستن یافتم و گذراز صراط را جستم و آن را در صدقه دادن یافتم و نورانیت چهره را جستم و آن را در نماز شب یافتم . - امام سجاده (ع) - در پاسخ به این سؤال : چرا شب زنده داران نکورترین مردمان هستند؟ - چون آنان با خدا خلوت کرده اند و خداوند از نور خود بر قامتشان پوشانده است . - امام علی (ع) : از زمانی که شنیدم پیامبر (ص) فرمود : نماز شب نور است , هرگز نماز شب را ترک نکردم ابن کواعرض کرد : حتی در لیله الهیریر؟ فرمود : حتی در لیله الهیریر . - مسیح (ع) - در اندرز به قوم خود - : حقیقتی را به شما بگویم , خوشا به حال آنان که شب را به عبادت گذرانند اینانند کسانی که روشنایی همیشگی را به دست می آورند, زیرا که در تاریکی شب برمی خیزند . - امام علی (ع) : بسیار خموشی گزین تا اندیشه ات بارور شود و دلت روشنایی گیرد و مردم از دست تو در امان مانند.

## هر امر درستی با نوری همراه است .

- امام علی (ع) : با هر امر حقی حقیقتی است و با هر امر درستی نوری . - پیامبر خدا (ص) : نماز, نور و روشنایی است . - هرگاه رمی جمره کنی , آن برای تودر روز قیامت روشنایی باشد . - هرکه یک تیر در راه خدا پرتاب کند, آن تیر در روز قیامت برای او نوری باشد . - بر تو باد تلاوت قرآن که آن در زمین برای تو نور است و در آسمان برایت اندوخته . - هر کس هنگام خوابیدن این آیه راتا آخرش بخواند : ((قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی انما الهکم اله واحد)), برایش نوری تا مسجد الحرام تابیدن گیرد که در میان آن نور فرشتگانی تا بامداد برای او استغفار کنند . - هر کس شهادت حقی بدهد تا به وسیله آن حق مسلمانی را زنده کند, روز قیامت در حالی بیاید که چهره اش نورانی است و تا چشم کار می کند نورش می درخشد و خلاق او را به نام و نسب بشناسند . - عالم (ع) : هر کس شهادت حقی بدهد تا به وسیله آن حق مسلمانی را به او برساند یا از ریخته شدن خونش جلوگیری کند, روز قیامت در حالی بیاید که چهره اش نورانی است و تا چشم کار می کند نورش می درخشد و خلاق او را به نام و نسب بشناسند . - پیامبر خدا (ص) : چهار چیز است که هر کس داشته باشد, در نور اعظم خدا غوطه ور باشد : کسی که نگهبان کارش شهادت دادن به این باشد که معبودی جز خدا نیست و من فرستاده خدا هستم و کسی که هرگاه مصیبتی به او رسد, گوید : انا لله و انا الیه راجعون و کسی که هرگاه به خیر و نعمتی دست یابد, گوید : الحمد لله رب العالمین و کسی که هرگاه گناه و خطایی کند, گوید : استغفر الله و اتوب الیه .

## نور مؤمنان در قیامت .

قرآن : ((آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیش آن ها و به جانب راستشان دوان است (به آنان گویند) : امروز مژدگانی شما باغ هایی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان است , در آن ها جاویدانید این است همان کامیابی بزرگ آن روز مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند گویند: ما رامهلت دهید تا از نورتان (اندکی) برگیریم گفته می شود : باز پس گردید و نوری درخواست کنید آن گاه میان آنان دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است : باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد)). - امام صادق (ع) - درباره آیه ((یسعی نورهم بین ایدیهم)) - : در روز قیامت و نور مؤمنان از پیش رو و از جانب راست آن ها حرکت می کند تا آن که در منزل های بهشتی خود فرود می آیند . - امام سجاده (ع) در دعا : پرورد گارا, آن نور بیان و روشنگری برهان را که بر زبان های ما روان ساختی , در گورهای ما و هنگام رستاخیزمان و در زندگی و مرگمان , برای ما روشنایی قرار ده و موجب عزت مانه ذلتمان و مایه ایمنی ما از عذاب دنیا و آخرت بگردان . - پیامبر

خدا(ص) - به مردی که عرض کرد : من دوست دارم در روز قیامت با نور و روشنایی به محشر آیم :- به هیچ کس ظلم نکن تا روز قیامت در نور و روشنایی محشور شوی . - آن گاه خداوند تبارک و تعالی می فرماید : سرهایتان را بالا بگیرید پس ، آنان سرهای خود را بالا می گیرند و خداوند به اندازه اعمالشان به آن ها نور می دهد، به یکی نوری می دهد به اندازه یک کوه بزرگ که پیشاپیش او می دود، به یکی نوری کوچکتر از این داده می شود، به یکی نوری داده می شود که چون درخت خرمایی به دست می گیرد و به دیگری نوری کوچکتر از این داده می شود تا آن که به آخرین نفر آن ها نوری به اندازه شصت پاهایش داده می شود که گاه می درخشد و گاه خاموش می شود. - بر گروهی از مهاجران تهیدست وارد شد دید که از برهنگی هر یک خود رادر پناه دیگری قرار می دهد و قاریی برای آنان قرآن می خواند فرمود : مژده باد شمارا ای مهاجرین تهیدست به نور کامل درروز قیامت ، شما یک نصف روز، که برابر باپانصد سال است ، زودتر از مردمان توانگر به بهشت می روید.

### مردم .

### مردم .

- امام علی (ع) : مردم مانند تصاویرروی طومار هستند که هرگاه قسمتی از آن پیچیده شود قسمت دیگرش باز می گردد. - مردم مانند درختان هستند که همگی از یک آب آبیاری می شوند اما میوه هایشان گوناگون است . - فرو رفتن مردم در کاری مقدمه پیدایش آن است . - امام صادق (ع) : سه چیز است که همه مردم به آن ها نیاز دارند : امنیت و عدالت و رفاه .

### مردم مانند معادن هستند.

- پیامبر خدا(ص) : مردم را معدن هامی یابید پس ، کسانی که در جاهلیت بهترین مردم بوده اند در اسلام نیز بهترین آن ها هستند، هرگاه دانا و فهمیده باشند و از شماربهترین مردم در این امر (اسلام) کسی است که پیش از درآمدن به آن ، از همه مردم آن را ناخوشتر می داشته است و از جمله بدترین مردم دو رویانند. - امام صادق (ع) : مردم معدن هایی چون معدن های طلا و نقره هستند پس هرکه در جاهلیت اصالت داشته است در اسلام نیز اصيل و ریشه دار است . - بر شما باد همتایان خود از مردم و طبقات متوسط جامعه ، زیرا که کان های جواهر را در میان اینان می یابید.

### برابری مردم در حقوق .

- امام علی (ع) : مردم در برابر حق یکسانند. - پیامبر خدا(ص) : مردم هماننددندانه های شانه یکسانند. - امام علی (ع) : مردم تا آدم با یکدیگریکسان و برابرند. - امیر المؤمنین (ع) به دو زن ، یکی عرب و دیگری از موالی ، به یکسان مقداری درهم و خوراک داد زن عرب گفت : من زنی عرب هستم و این زن عجم است حضرت فرمود : به خدا سوگند که من در این فیئ برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری نمی بینم . - امام علی (ع) : ای مردم ، آدم (ع) نه بنده ای به دنیا آورد و نه کنیزی ، بلکه همه مردم آزادند اما خداوند برخی از شما را به خدمت برخی دیگر درآورد پس ، هر که را بلا- و آزمایشی رسد و به خوبی در آن پایداری کند،نباید به خاطر آن بر خدای عزوجل منت نهبد،باینکه مالی رسیده است و ما آن را میان سیاه و سفید به یکسان تقسیم خواهیم کرد. مروان به طلحه و زبیر گفت : منظورش کسی جز شما دو نفر نیست .

پس، امام (ع) به هر کس سه دینار داد به مردی از انصار سه دینار پرداخت بعد از او غلام سیاهی آمد، حضرت به او نیز سه درهم داد آن مردانصاری گفت: ای امیر المؤمنین، این غلامی است که دیروز او را آزاد کردم، حالا من و او رایکسان قرار می‌دهی؟ امام (ع) فرمود: من در کتاب خدا نگریستم، اما برای فرزندان اسماعیل برتری نسبت به فرزندان اسحاق نیافتم. - عبدالله بن صلت: مردی از اهالی بلخ گفت: من در سفر حضرت رضا(ع) به خراسان همراه ایشان بودم روزی سفره غذایش را خواست و غلامان سیاه و غیر سیاه خود را دور آن سفره جمع کرد من عرض کردم: فدایت شوم، کاش برای این‌ها سفره جداگانه ای می‌انداختی حضرت فرمود: خاموش باش! خداوند تبارک و تعالی یکی است، مادر یکی است، پدر یکی است و پاداش به اعمال است. - روایت شده است که موسی بن جعفر(ع) به مرد کره‌المنظری از اهالی سواد(عراق) برخورد به او سلام کرد و در کنارش نشست و مدتی طولانی با وی گفتگو کرد و سپس اظهار داشت که چنانچه برای وی مشکلی و نیازی پیش آید حاضر است آن را برایش برطرف سازد. شخصی به حضرت عرض کرد: یابن رسول الله، نزد این مرد می‌نشینی و سپس از حوائجش می‌پرسی، در صورتی که او به شما نیازمندتر است (و باید در خدمت شما بیاید و درخواست و تقاضا کند)؟! حضرت فرمود: او بنده ای از بندگان خداست و به حکم کتاب خدا با ما برادر است و در سرزمین خدا به سر می‌برد بهترین پدران، یعنی آدم (ع) و برترین ادیان یعنی اسلام ما و او را به هم پیوند داده است و شاید روزی زمانه ما رادر کاری نیازمند او کند و آن گاه ما را ببیند که دیروز بر او بزرگی فروختیم و امروز در برابرش فروتنی می‌کنیم.

### گروه‌های مردم.

- امام سجاده(ع): مردم در روزگار ما به شش گروه تقسیم می‌شوند: شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک و گوسفند شیران همان شهریاران و زمامداران دنیایند که هر یک از آن‌ها دوست دارد بر دیگری غلبه کند و مغلوب کسی واقع نشود گرگ‌ها همان بازرگانان شاه هستند که هرگاه می‌خواهند کالایی را بخرند از آن بدگویی می‌کنند و هرگاه می‌خواهند بفروشند از آن تعریف می‌کنند روبهان همان کسانی هستند که از طریق دین خود می‌خورند و به آن چه می‌گویند در دل اعتقادی ندارند سگ‌ها آن کسانی هستند که با زبان خود بر مردم پارس می‌کنند و مردم از شر زبانشان به آنان احترام می‌گذارند خوکان همان مردمان نامرد و امثال آن‌ها هستند که وقتی از آنان دعوت به فحشایی شود اجابت می‌کنند و گوسفندان همان مؤمنان هستند که پشم‌هایشان را می‌چینند و گوشتشان را می‌خورند و استخوانشان را می‌شکنند از یک گوسفند در میان عده ای شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک چه کاری ساخته است؟! - مسیح (ع): ای بندگان بد، مانند زغن‌های رباینده و روبهان مکار و گرگ‌های خائن و بی‌وفا و شیرهای درنده و بی‌رحم نباشید و با مردم آن کنید که این درندگان با شکارهای خود می‌کنند، گروهی می‌ربایید و گروهی نیرنگ می‌زنید و گروهی به مردم خیانت و بی‌وفایی می‌کنید. - امام علی (ع) روزی در مسجد کوفه بود و بزرگان و سرشناسان مردم نیز حضور داشتند حضرت فرمود: ای مردم، ما در روزگاری کجرو و زمانه ای ناسپاس به سر می‌بریم، نیکوکار

در آن بدکار شمرده می شود و ستمگر هر روز بر سرکشی و نخوتش می افزاید از آن چه می دانیم بهره ای نمی بریم و آن چه رانمی دانیم نمی پرسیم و از هیچ بلایی تا بر ما فرود نیاید، نمی ترسیم . و مردم چهار دسته اند : . دسته اول کسانی هستند که آن چه آنان را از تبهکاری و فتنه و فساد در زمین باز می دارد ضعف درونی آنان و کندی شمشیرشان و کمی مال و ثروتشان است . دسته دوم کسانی هستند که شمشیر از نیام بیرون کشیده و شر و بدی خویش را آشکار ساخته و سواره ها و پیاده های خود را بسیج کرده اند خود را برای فتنه و آشوب آماده ساخته و به خاطر به دست آوردن مال و منالی ، یاسالاری بر دسته ای و یا نشستن بر کرسی و منبری ، دینشان را زیر پا گذاشته اند و چه بدسودایی است که دنیا را بهای جان خود بدانی و آن را به جای آن چه نزد خداوند داری برگزینی . دسته سوم کسانی هستند که با کار آخرت دنیا را می جویند و بر آن نیستند تا با کار دنیا، آخرت را به دست آورند با فرو انداختن سرهایشان فروتن نمایی می کنند، و با آهسته قدم برداشتن خود را با وقار نشان می دهند و باجمع کردن دامن هایشان خویش را پاک و پرهیزنده از نجسی جلوه می دهند و به امانتداری و درستکاری تظاهر می کنند و پرده خدا را وسیله ای برای ارتکاب گناهان قرار می دهند . دسته چهارم کسانی هستند که ضعف وزبونی و نداشتن اسباب و امکانات ، آنان را از طلب مقام و ریاست دور ساخته و از آن رو که کاری از ایشان بر نمی آید به حالی که دارند باقی مانده اند و نام آن را قناعت و خرسندی نهاده و خود را به لباس زاهدان درآورده اند، در حالی که شب و روز آرام و قرار ندارند و اهل زهد و قناعت نیستند. و (از این گروهها که بگذریم) مردانی چند باقی می مانند که یاد بازگشتگاه دیدگانشان را (ازلذات این دنیا) فرو بسته و ترس صحرای محشر اشک هایشان را روان ساخته است ، یکی از مردم گریخته کنج عزلت گزیده است ، دیگری ترسان و مقهور گشته ، یکی خاموش و لگام زده است ، دیگری اندوهگین و دردمند است و به خاطر تقيه (و ترس از ستمگران) در گمنامی به سر می برند و خواری آنان را فرا گرفته است چنان است که در دریایی شور و تلخ فرو رفته اند، دهان هایشان بسته و دل هایشان مجروح است ، از بس پند و اندرز داده اند خسته و دلگیر شده اند، چندان مقهور شده اند که (در میان مردم) خوار و بی قرب گشته اند و به قدری از ایشان کشته شده که شمارشان کاستی گرفته است پس ، باید که دنیادر دیده شما کوچکتر و پست تر از تفاله برگ درخت سلم (که برای دباغی پوست به کار می رفته است) و ناچیزتر از ریزه های دم قیچی باشد، از حال پیشینیان خود پند گیرید پیش از آن که آیندگان از حال و روز شما پند گیرند. - امام کاظم (ع) - در اندرز به هشام بن حکم - : ای هشام ، از این دنیا و اهل آن بر حذر باش ، زیرا مردم در آن چهار دسته اند : یکی افتاده در ورطه هلاکت و هماغوش هوس دیگری دانشجو و قرآن خوان که هر چه دانشش فزاید کبر و غرورش بیش شود و قرآن دانی و دانش خویش را وسیله گردن فرازی و بزرگی نمودن بر فرودستان خود سازد سومی عابد نادانی که هر کس را در عبادت از او کمتر است کوچک شمارد و دوست دارد او را تعظیم و تکریم کنند و چهارمی بینشمند دانای آشنا به راه حق که دوست دارد حق را بر پای دارد اما یانا توان است ، یا مغلوب و نمی تواند آن چه رامی فهمد و می داند به کار بندد و از این رواندوهناک و غمزده است او بهترین فرد روزگار خود و خردمندترین آنان است . - امام علی (ع) : به مردم اطراف خود نظری بیفکن ، آیا جز درویشی که از فقر رنج می برد، یا توانگری که کفران نعمت خدا می کند، یا بخیلی که برای افزودن بر مال خویش حق خدا را نمی پردازد، یا سرکشی که گویی گوش او از شنیدن پند و اندرزها سنگین است ، کس دیگری را می بینی ؟ کجایند نیکان و شایستگان شما؟ کجایند آزادگان و بخشنندگان شما؟ کجایند آنان که در کسب و کارشان پرهیزگار و در راه و رسمشان پاک و وارسته بودند؟ آیا نه این که همگی از این دنیای پست و سرای زودگذر رنج آلود رخت بر بستند و کوچیدند؟ . پس ، ما همه از آن خداییم و همگی به سوی او باز می گردیم فساد و تبهکاری آشکار گردیده است ، اما نه کسی در صدد انکار و تغییر آن بر می آید و نه کسی برای جلوگیری از آن اقدامی می کند آیا با این روش می خواهید در سرای پاک خداوند، همجوار او شوید و عزیزترین دوستان او باشید؟ هیئات ! بهشت خدا را با فریب نتوان از او گرفت و جز با اطاعت از خدا به خشنودی او نتوان رسید لعنت خدا بر کسانی که به خوبی ها

فرمان می دهند و خود آن ها را ترك می کنند و کسانی که از زشتی ها باز می دارند و خود آن ها را به کار می بندند. - امام صادق (ع) : مردم چهار دسته اند : یکی نادان افتاده در ورطه هلاکت و هماغوش باهوس دیگری عابد متظاهر به تقوا و پرهیزگاری که هر چه بیشتر عبادت کند بر کبر و غرورش افزوده شود سه دیگر عالمی که دوست دارد مردم پشت سرش راه روند و از او مدح و ستایش کنند چهارم دانای آشنا به حق که دوست دارد حق را برپا دارد، اما یا توانایی و قدرت ندارد یا مغلوب است او بهترین فرد روزگار خود و خردمندترین مردم زمانه خویش است. - امام حسن (ع) : مردم چهار دسته اند : دسته ای از آنان اخلاق دارند و بهره ای (از نیکی یا دینداری) ندارند (و دسته ای از نیکی و دینداری بهره مندند اما اخلاق ندارند و دسته چهارم که به نابودی اندرند کسانی هستند که نه بهره ای از خیر و صلاح دارند و نه اخلاق و اینان بدترین مردمندو دسته ای که هم اخلاق دارند و هم از خیر و صلاح بهره مندند) اینان بهترین مردمند. در خبری دیگر از آن حضرت آمده است : مردم چهار گروهند : یکی از خیر و صلاح بهره مند است ، اما اخلاق ندارد یکی اخلاق دارد، اما از خیر و صلاح بهره ای ندارد دیگری نه اخلاق دارد و نه از خیر و دینداری بهره مند است و این بدترین مردم است و چهارمی هم اخلاق دارد و هم از خیر و صلاح بهره مند است ، این برترین مردم است. - معصوم (ع) : مردم چهار دسته اند : یکی مردی است که می داند و می داند که می داند چنین کسی راهنما و داناست ، از او پیروی کنید دیگری مردی است که می داند و نمی داند که می داند چنین کسی غافل است ، هشیارش کنید سومی مردی است که نمی داند و می داند که نمی داند چنین کسی نادان است ، دانایش کنید و چهارمی مردی است که نمی داند و خیال می کند می داند چنین کسی گمراه است ، ارشادش کنید. - امام علی (ع) : مردم سه دسته اند : دانشمندان ، دانشجوی در مسیر نجات و رستگاری و نابخردان بی سر و پای که در پی هر بانگی به راه می افتند و با هر بادی به سویی می گرایند، از نور دانش روشنایی نمی گیرند و به پایگاه استواری پناه نمی جویند. حضرت سپس اشاره به سینه خود کرد و فرمود : افسوس ! افسوس ! در این جا دانش فراوانی نهفته است ، کاش برای آن فراگیرندگان می یافتم سپس فرمود : آری ، البته افراد زیرک و تیزهوشی رامی شناسم ، اما مورد اطمینان نیستند، زیرا برخی از آنان دین را وسیله دنیا می سازند و با نعمت های خدا بر بندگان او برتری می جویند و با حجت های حق بر کتاب او برخی دیگر با اهل حق و حقیقت عناد می ورزند و با اولین شبهه ای که برایشان پیش آید، آتش شک و تردید در دلشان فروزان می شود و نه به این سو می روند و نه بدان سو، بلکه اسیر لذت هائند و رام و فرمانبردار شهوتها، شیفته گردآوری مال و ثروت اندوزینند، از دین بهره ای ندارند، به حیوانات چرنده بیشتر می مانند (تا به انسان) ، این چنین است که با مرگ دانشمندان دانش نیز می میرد. آری ، البته زمین از وجود کسانی که با دلیل و برهان برای خدا (و برپا داشتن دین او) به پامی خیزند تا حجت های خدا بر بندگان از بین نرود، هرگز خالی نمی ماند اینان شمارشان اندک است ، لیکن نزد خداوند ارجمندترینند. - مردم سه دسته اند : خردمند، نادان و نابکار : خردمند، دین شریعت اوست و بردباری سرشت او و اندیشیدن خصلت او هرگاه از او پرسند جواب دهد و هرگاه سخن گوید درست گوید و هرگاه بشنود، پذیرا شود و هرگاه نقل قول کند، راست گوید و هرگاه کسی به او اطمینان کند، وفاداری نشان دهد نادان هرگاه او را به کار نیکی متوجه کنند، غفلت می ورزد، هرگاه از او بخواهند از کار خوبی دست بردارد، آن را ترك می کند و اگر او را به نادانی وادارند نادان می شود، اگر نقل قول کند دروغ گوید، خودش نمی فهمد و اگر هم به او بفهماند درک نمی کند اگر به او امانت سپاری ، به تو خیانت می کند، اگر با او همنشینی کنی ، باعث ننگ و بدنامی تو شود و اگر به او اعتماد کنی ، نسبت به تو خیرخواهی و یکرنگی به خرج نمی دهد. - امام صادق (ع) : مردان سه دسته اند : خردمند، نابخرد و نابکار خردمند آن گاه که با او سخن گویند، پاسخ دهد و هرگاه سخن بگوید، درست بگوید و هرگاه بشنود پذیرا شود نابخرد برای سخن گفتن عجله دارد و هرگاه حدیث گوید (و نقل قول کند) فراموش کند و اگر به کار زشتش وادارند، آن را انجام دهد نابکار اگر به او اعتماد کنی (و امانتی بدو سپاری) به تو خیانت کند و اگر برای او سخنی بازگو کنی ، باعث ننگ و عار تو شود. - امام عسکری (ع) در پاسخ به سؤال یکی از شیعیان

درباره اختلاف شیعه و نوشت: مخاطب خداوند در حقیقت شخص خردمند است و مردم درباره من چند دسته اند: یکی با ینش و بصیرت است و در راه نجات قدم بر می دارد و به حق چنگ در می زند و به شاخه ریشه می آویزد، از شک و تردید به دور است و جز من به کسی پناه نمی برد. طبقه دوم، حق را از اهلش فرا نگرفته اند اینان چون به دریا نشسته ای هستند که با موج دریا موج برمی دارند و با آرام گرفتن آن آرام می گیرند. طبقه سوم، در قبضه شیطان هستند، کارشان مخالفت با اهل حق و دفع حق با باطل است و این کارشان ناشی از حسادت درونی آن هاست. پس، آن را که به راست و چپ می رود، به خود واگذار، زیرا که اگر چوپان بخواهد گوسفندان خود را سرجمع کند با کمترین تلاشی آن ها را گرد می آورد زنهار، از فاش کردن اسرار و ریاست طلبی پرهیز که این هر دو مایه نابودیند. - امام صادق (ع): مردم سه طبقه اند: طبقه ای از مایند و ما از آنان هستیم، طبقه ای به واسطه ما خود را آراسته می کنند (با چسباندن خود به ما برای خویش کسب وجهه و آبرومی کنند) و طبقه ای هم به نام ما یکدیگر رامی خورند. - مردم به طور کلی سه طبقه اند: مهترانی که فرمانبرداری می شوند، همگنان برابر و همدریف و عده ای هم که با یکدیگر مقابله و دشمنی می ورزند. - مردم سه دسته اند: نادانی که از آموختن سرباز می زند، دانایی که علم و دانشش او را نزار کرده است و خردمندی که برای دنیا و آخرتش کار می کند. - مردان سه دسته اند: یکی از مال و ثروت برخوردار است، یکی از جاه و مقام و دیگری از زبان (و سخنوری) و این برترین آن هاست. - پیامبر خدا (ص): هان، آدمیان سه گونه آفریده شده اند: بعضی از آنان دیر به خشم می آیند و زود فروکش می کنند بعضی زود خشم می گیرند و زود هم خشمشان فرو می نشیند و برخی دیگر زود به خشم می آیند و دیر فروکش می کنند بدانید که بهترین آنان کسانی هستند که دیر خشم می گیرند و زود فروکش می کنند. - امام علی (ع): مردم در دنیا دو گونه کار می کنند: یکی در دنیا برای دنیا کار می کند چنین کسی را دنیایش از آخرتش باز داشته، برای بازماندگانش بیم فقر و ناداری دارد، اما از تهیدستی خویش آسوده خاطر است چنین کسی عمر خویش را در راه سود رساندن به دیگران می گذراند دیگری در دنیا برای بعد از دنیا کار می کند چنین کسی را روزی مقدر بی هیچ کوششی برسد پس از هر دو جهان بهره برگیرد و هر دو سرای را با هم داشته باشد چنین کسی در پیشگاه خداوند آبرومند است و هیچ حاجتی از خدا نخواهد که از برآوردن آن دریغ فرماید. - مردم دو دسته اند: یکی آن که پیرو دین است و دیگر کسی که بدعتگذار است، او را از جانب خداوند سبحانه نه برهان سنتی است و نه روشنائی حجتی. - امام رضا (ع): مردم دو گونه اند: رسیده ای که بسنده نمی کند و جوینده ای که نمی یابد. - امام صادق (ع): به اسحاق بن غالب: فکر می کنی چه تعداد از مردم مصداق این آیه هستند: ((اگر از آن (اموال) به آنان داده شود خشنود می گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود به ناگاه به خشم می آیند))؟ راوی می گوید: حضرت سپس خودش فرمود: اینان بیش از دوسوم مردم هستند.

### آن که از مردم نیست.

- امام صادق (ع): به مردی که عرض کرد: آیا این خلاق همه در شمار مردمند؟ - از شمار آنان بیفکن کسی را که مسواک نمی زند، کسی که در جای تنگ چهار زانو می نشیند، کسی که به چیزهای بی ربط و بیهوده می پردازد، کسی که در موضوعاتی که نمی داند بحث و مجادله می کند، کسی که بی جهت خود را در بستریماری می اندازد، کسی که بدون مصیبتی سر و وضعش ژولیده و پریشان باشد، کسی که با یاران خود درباره حقیقتی که همه آن ها بر آن همداستانند مخالفت کند، کسی که به مفاخر پدران خود بیالدا اما از کارهای نیک و شایسته آنان بی بهره باشد، چنین کسی به خلنگ می ماند که پوسته های آن لایه لایه برداشته شود تا به مغزش برسد و نیز چنان است که خدای عزوجل فرموده است: ((اینان نیستند مگر مانند چارپایان و بلکه آنان گمراهترند)).

## مردمان فضول .

- از یعقوبی از قول پدرش : در بصره مردی را برای جاری کردن حد نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند در این هنگام جماعتی از مردم به طرف آن حضرت به راه افتادند امام فرمود : ای قنبر، بین این جمعیت چیست ؟ گفت : مردی است که حد بر او جاری می شود. چون آن عده نزدیک آمدند و حضرت به صورت آنان نگاه کرد، فرمود : ناخوش باد چهره هایی که جز در صحنه های بد و ناخوشایند دیده نمی شوند، اینان جماعتی فضول هستند ای قنبر، آنان را از من دور کن .

## مردم ، مردم نماها و نسناس .

- مردی از امام علی (ع) پرسید : مردم کیستند، مردم نماها چه کسانی هستند و نسناس کدامند؟ حضرت به امام حسین (ع) دستور داد جواب آن مرد را بدهد حضرت (ع) فرمود : اما این که گفتی : مرا از مردم خبر ده ، بدان که مردم ما هستیم از همین رو خدای متعال در کتاب خود فرموده است : ((از همان جا که مردم روانه می شوند شما نیز روانه شوید)) رسول خدا(ص) کسی است که مردم را روانه کرد. و اما این که گفتی : مردم نماها کیستند، بدان که آنان همان شیعیان و دوستان ما هستند و ایشان از ما هستند و از همین رو ابراهیم (ع) فرمود : ((پس هر که از من پیروی کند او از من است)). و اما این که گفتی : نسناس چه کسانی هستند، آنان همان توده مردم هستند، و با دست خود به جمعیت مردم اشاره کرد و سپس فرمود : ((اینان نیستند مگر مانند چارپایان و بلکه ایشان گمراهند)).

## مردنماها.

- امام علی (ع) هنگامی که خبر حمله سپاه معاویه به شهر انبار را شنید، در خطبه ای مردم را به جهاد برانگیخت اما آنان از جای نجنبیدند، حضرت فرمود : ای مردنمایان نامرد، اندیشه هایتان چون کودکان و خردهایان به مانند خرد نوعروسان است کاش شما رانمی دیدم و با شما آشنا نمی شدم ، آشنایی که به خدا قسم ، پشیمانی با خود آورد و غم و اندوه به بار نشاند خدا شما را بکشد! دلم را آکنده از چرک و سینه ام را لبریز از خشم کردید و جرعه های غم و اندوه را پیایی به من نوشاندید و با نافرمانی و دست شستن از کمک و یاری ، رای و تدبیر مرا تباه و بی اثر ساختید. - امام علی (ع) ، در وصف کسی که بر مسند داوری میان مردم می نشیند در حالی که شایستگی این کار را ندارد :- و دیگر مردی است که انبوهی از جهل و نادانی را در خود فراهم آورده ، در میان نادانان امت می تازد، در تیرگی های فتنه و گمراهی می شتابد، در راه ایجاد صلح و آشتی میان مردم کور است ، مردم نمایان او را دانشمند می نامند در حالی که نادانی بیش نیست .

## طبقات مردم به لحاظ ایمان .

قرآن : ((بادیه نشینان عرب ، در کفر و نفاق (از دیگران) سخت تر و به این که حدود آن چه را خدا بر فرستاده اش نازل کرده ، ندانند، سزاوارترند و خدا دانای حکیم است و برخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آن چه را (دراهم خدا) هزینه می کنند، خسارتی (برای خود) می دانند و برای شما پیشامدهای بد انتظار می برند پیشامد بد بر آنان باد و خدا شنوای داناست و برخی (دیگر) از بادیه نشینان کسانی هستند که به خدا و روز واپسین ایمان دارند و آن چه را انفاق می کنند مایه تقرب نزد خدا و دعاها را می پیاورند و دانند بدانند که این انفاق مایه تقرب آن هاست به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش درآورد، که خدا آمرزنده مهربان است)). ((و اگر آن را بر یکی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم و پیامبر آن را برایشان می خواند، به آن

ایمان نمی آوردند)). ((شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده اید پس برخی از شما بخل می ورزند و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و (گر نه) خدا بی نیاز است و شما نیازمندید و اگر روی برتائید (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود)). - امام صادق (ع) - به حمزه بن طیار - مردم شش دسته اند او می گوید: عرض کردم: اجازه می دهید آن را بنویسم؟ فرمود: آری عرض کردم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: (یکی) اهل وعید از بهشتیان و دوزخیان ((۱۶)) و بنویس: ((و دیگرانی که به گناهان خویش اعتراف کردند و کردار خوب را با کردار بد بیامیختند)) حمزه گوید: عرض کردم: این ها چه کسانی هستند؟ فرمود: وحشی ((۱۷)) یکی از این هاست فرمود: و بنویس: ((و دیگرانی که (کارشان) موقوف به امر خداست: یا آنان را عذاب می کند و یا توبه ایشان را می پذیرد)) فرمود: و بنویس: ((مگر مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند)) نه چاره ای به سوی کفر دارند و نه راهی به سوی ایمان پیدا می کنند ((پس امید است که خدا از ایشان درگذرد)) فرمود: و بنویس: اعرافیان حمزه می گوید: عرض کردم: اعرافیان کیستند؟ فرمود: مردمی که کارهای نیک و بد آن ها برابر است پس، اگر خداوند آن ها را به دوزخ برد، به سبب گناهانشان است و اگر به بهشتشان برد، از سر رحمت اوست. در خبری دیگر آمده است: مردم شش گروهند که روی هم رفته به سه گروه برمی گردند: ایمان، کفر و گمراهی و ایشان اهل دو وعده هستند که خداوند به ایشان وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان، کافران، ناتوانان، کسانی که کارشان به دست خداست یا عذابشان می کند و یا توبه آنان را می پذیرد، کسانی که به گناهان خود اعتراف کرده اند و کردار نیک را با کردار بد به هم آمیخته اند و اهل اعراف ((۱۸)). - مردم به شش گروه تقسیم می شوند: مستضعف، کسی که جز مؤلفه قلبی است، کسی که کارش در دست خداست، اعتراف کننده به گناهانش، ناصبی و مؤمن. - امام کاظم (ع): مردم سه گونه اند: عرب، موالی و کافر عرب ها ما هستیم، موالی کسانی هستند که دوستدار و پیرو مايند و کافر کسی است که از ما بیزاری جوید و با ما دشمنی ورزد. - امام صادق (ع): ما قریش هستیم و شیعیان ما عرب هستند و دشمن ما غیر عرب است. - ما عرب هستیم و شیعیان ما موالی هستند و بقیه مردم بی سر و پا هستند. - امام جواد (ع) - به معمر بن سعید بن خثیم - : ما عرب هستیم و شیعیان ما از ما هستند و بقیه مردم همج یا هبج می باشند عمر می گوید: عرض کردم: همج چیست؟ فرمود: مگس عرض کردم: هبج چیست؟ فرمود: پشه. - امام صادق (ع): آن که با میل و رغبت به اسلام در آید بهتر از کسی است که از روی ترس اسلام را بپذیرد منافقان از ترس مسلمان شدند و موالی با میل رغبت به اسلام گرویدند. - امام باقر (ع): هر که مسلمان متولد شود او عرب است و هر که داوطلبانه به اسلام در آید بهتر از کسی است که به ناچار مسلمان شود و موالی کسی است که از خاک خود به اسیری گرفته شود و مسلمان گردد این کس موالی است. - امام صادق (ع): هر که مسلمان به دنیا آمده باشد او عرب است و هر کس بعد از آن که بزرگ شد به اسلام در آمد او مهاجر است و هر کس اسیر و سپس آزاد شود، او موالی است و مولای هر قومی جز آنان محسوب می شود. - درباره آیه ((به زودی خداوند مردی را بیاورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست می دارند)) - : مقصود موالی است. - به یعقوب بن قیس - : ای پسر قیس، ((و اگر روی برتائید (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود)) مقصودش فرزندان موالی آزاد شده است. - مؤمن علوی است، چون در معرفت و شناخت به مقام عالی و بلندی رسیده است مؤمن هاشمی است، چون گمراهی را درهم شکسته است مؤمن قرشی است، چون به چیزی که از ما گرفته شده است اقرار دارد مؤمن عجمی است، چون درهای شر و بدی به روی او بسته نشده است مؤمن عرب است، چون پیامبر او عرب است و کتاب او به زبان عربی روشن نازل شده است مؤمن نبطی است، چون علم و دانش را استنباط کرده است مؤمن مهاجر است، چون از گناهان و بدی ها هجرت و دوری کرده است مؤمن انصاری است، چون خدا و رسول او و اهل بیت پیامبرش را نصرت داده است و مؤمن مجاهد است، چون با دشمنان خدای عزوجل در دولت باطل از طریق تقیه جهاد می کند و در دولت حق با شمشیر.

## تفسیر واژه ((امعه)).

- امام کاظم (ع) - به فضل بن یونس - :خیر برسان و خیر بگو و امعه نباش عرض کردم : امعه یعنی چه ؟ فرمود : نگو : من بامردم هستم و من هم مثل یکی از مردم رسول خدا(ص) فرمود : ای مردم , دو راه بیشتر وجود ندارد : راه خوب و راه بد پس نباید راه بد نزد شما دوست داشتنی تر از راه خوب باشد. - نیز به فضل بن یونس - : خیر برسان و خیر بگو و امعه نباش عرض کرد : امعه چیست ؟ فرمود : نباید بگویی : من با مردم هستم و من هم مثل یکی از مردم رسول خدا(ص) فرمود : ای مردم , در حقیقت دوراه وجود دارد : راه خوب و راه بد چه شده است که راه بد نزد شما محبوبتر از راه خوب است ؟ !.

## خواب.

## خواب.

قرآن :: ((و خواب شما را (مایه) آسایش و استراحت قرار دادیم ((۱۹)). - امام علی (ع) : خواب مایه آسودن از درد و رنج است و همسنگ (و برادر) آن مرگ است . - امام صادق (ع) : خواب مایه آسایش تن است و سخن مایه آسایش روح و سکوت مایه آسایش خرد. - امام رضا(ع) : خواب , شهریار مغز است و مایه قوام و نیروی بدن . - امام هادی (ع) : شب زنده داری , خواب را لذتبخش تر می کند. - امام علی (ع) : کسی که با معده سنگین بخواند, رؤیاهایش او را دروغزن معرفی می کنند (یعنی خواب های دروغ و غیر واقعی می بیند و هرگاه آن ها را برای دیگران نقل کند دروغ از کار در می آیند پس گویا خواب هایش او را دروغگو می گردانند). - در حدیثی که صالح مرفوعا روایت کرده آمده است : چهار چیز است که اندک آن ها هم بسیار است : آتش اندکش بسیار است , خواب اندکش هم بسیار است , بیماری اندکش هم بسیار است و دشمنی اندکش هم بسیار است . - امام صادق (ع) : پنج نفر خواب ندارند : کسی که در فکر ریختن خونی است , ثروتمندی که برای خود امانتداری پیدانمی کند, کسی که برای رسیدن به مالی از دنیایه مردم دروغ و بهتان می بندد و کسی که بدهکاری زیاد دارد و دستش خالی است و دوستداری که در آستانه جدا شدن از محبوب خود است .

## خواب و مرگ.

قرآن :: ((خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند و (نیز) روحی را که در (موقع) خوابش نمرده است (قبض می کند) پس آن نفسی را که مرگ را بر او واجب کرده است نگاه می دارد و آن های دیگر (نفس ها) راتا هنگامی معین باز پس می فرستد قطعا در این امر برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است)). - پیامبر خدا(ص) : خواب برادر مرگ است و بهشتیان نمی میرند.

## پرهیز از پر خوابی.

- پیامبر خدا(ص) : از پر خوابی پرهیزید, زیرا پر خوابی صاحب خود را در روز قیامت تهیدست می گذارد. - مادر سلیمان بن داود (ع) به سلیمان گفت : از زیاد خوابیدن در شب پرهیز, زیرا پر خوابی در شب , انسان را در روز قیامت تهیدست می گذارد. - امام صادق (ع) - در سفارش خود به عبدالله بن جندب - : ای پسر جندب , شب کم بخواب و روز کم سخن بگو, زیرا در بدن آدمی عضوی کم سپاس تر از چشم و زبان نیست مادر سلیمان به سلیمان گفت : فرزندم , از خواب پرهیز, زیرا خواب (زیاد) تو را در آن روزی که مردم به اعمال خود نیازمندند, تهیدست می گرداند. -

امام باقر(ع) : موسی (ع) (به خدا) عرض کرد : کدام بنده ات نزد تو منفورتر است ؟

فرمود : مردار شب و بیکاره روز. - امام علی (ع) : هر که از شیخون بترسد، خوابش کم شود. - امام کاظم (ع) : چشمانت را به پر خوابی عادت مده ، زیرا چشم هاناسپاس ترین عضو بدن هستند. - خداوند عزوجل ، از بنده پر خواب بیکار نفرت دارد. - امام صادق (ع) : خداوند عزوجل ، از پر خوابی و بیکاری زیاد نفرت دارد. - پر خوابی ، باعث از دست رفتن دین و دنیا است . - امام علی (ع) : چه بسیار خواب ها(ی شبانه ) که تصمیمات روز را برهم زده است . - بد طلبکاری است خواب ، عمر کوتاه را به باد فنا می دهد و اجر و پاداش فراوانی را از کف انسان می برد. - هر که خواب شبش زیاد باشد، کاری را از دست دهد که در روزش نتواند جبران کند. - امام عسکری (ع) : هر که زیاد بخوابد، خواب های پریشان بیند.

## بالا رفتن ارواح به آسمان در وقت خواب .

- امام علی (ع) : مسلمان در حال جنابت نمی خوابد و جز با طهارت به خواب نمی رود، زیرا روح مؤمن به سوی خدای عزوجل می رود و خدا آن را می پذیرد و برکتش می دهد و چنانچه اجلش رسیده باشد، آن را در پناه رحمت خود قرار می دهد و اگر هنوز اجلش نرسیده باشد، آن را به همراه فرشتگان امین خود می فرستد و آنان به کالبدش بر می گردانند. - امام باقر(ع) : به خدا سوگند، هیچ بنده ای از شیعیان ما نخوابد، مگر این که خداوند عزوجل روح او را به آسمان بالا برد و آن را برکت دهد پس ، اگر اجلش رسیده باشد، آن را در گنجینه های رحمت خود و در باغ های بهشت و در سایه عرش خویش قرار می دهد و اگر اجلش بعدا باشد، آن را به همراه دسته ای از فرشتگان امین خود می فرستد تا به کالبدی که از آن بیرون آمده است برگردانند و در آن آرام گیرد. - پیامبر خدا(ص) - به علی (ع) - : ای علی ، ارواح شیعیان تو چه در هنگام خواب و چه موقع مرگ به آسمان بالا می روند و همان گونه که مردم به هلال ماه می نگرند، فرشتگان ، از شوق به آن ها و مشاهده منزلتشان نزد خدای عزوجل ، به ایشان می نگرند.

## آداب خوابیدن .

### ۱- پاکیزگی ::

- پیامبر خدا(ص) : هیچ یک از شما بادیست های چرب (از غذا) نخوابد پس اگر چنین کرد و آسیبی از شیطان به او رسید جز خودش کسی را سرزنش نکند. - دست و صورت کودکان خود را از چربی های غذا و بوی گوشت بشوید، زیرا شیطان آن بوی چربی و گوشت را می بوید و کودک در خواب می ترسد و دو فرشته موکل او از آن بو اذیت می شوند.

### ۲- طهارت ::

- امام صادق (ع) : هر کس طهارت (وضو و ) بگیرد و سپس به بسترش رود، در آن شب بستر او چون مسجدش باشد. - پیامبر خدا(ص) : هر که با وضو بخوابد، اگر در آن شب مرگش در رسد نزد خداوند شهید به شمار می آید. - امام صادق (ع) : هر که طهارت بگیرد و سپس به بسترش رود، در آن شب بستر او به منزله مسجد اوست و اگر یادش آید که وضو ندارد، به همان لحاف خود، هر چه باشد، تیمم کند، که اگر چنین کرد پیوسته در نماز و ذکر خدای عزوجل باشد. - پیامبر خدا(ص) - به اصحاب خود - : کدام یک از شما همیشه روزه دار است ؟ سلمان - رحمه الله علیه - عرض کرد: من ای رسول خدا پیامبر(ص) فرمود: کدام یک از شما تمام شب را شب زنده داری می کند؟ سلمان عرض کرد: من ای رسول خدا پیامبر فرمود: کدام یک از شما هر روز

قرآن رادوره می کند؟ سلمان عرض کرد: من ای رسول خدا در این هنگام یکی از اصحاب پیامبر عصبانی شد و گفت: ای رسول خدا، سلمان مردی ایرانی است و می خواهد بر ما فخر بفروشد فرمودی: کدام یک از شما همیشه روزه دار است گفت: من، در حالی که بیشتر اوقات روزه ندارد، فرمودی: کدام یک از شما تمام شب را شب زنده داری می کند او گفت: من، در صورتی که بیشتر شب را در خواب است فرمودی: کدام یک از شما هر روز قرآن رادوره می کند او گفت: من، در صورتی که بیشتر روزها خاموش است. رسول خدا (ص) فرمود: خاموش ای فلان، تو را چه به شخصی چون لقمان حکیم، از خودش پرس جوابت را می دهد آن مرد به سلمان گفت: ای بنده خدا! آیا تو نگفتی که همیشه روزه داری؟ گفت: چرا مرد گفت: اما من دیده ام که بیشتر روزها غذا می خوری؟ سلمان گفت: چنان نیست که تو فکر کردی من در ماه سه روز روزه می گیرم و خدای عزوجل فرموده است: ((هر که یک نیکی آورد او را ده چندان باشد))، همچنین شعبان را به ماه رمضان وصل می کنم و این است روزه همیشگی مرد گفت: آیا تو نگفتی که تمام شب را شب زنده داری می کنی؟ سلمان گفت: چرا مرد گفت: اما تو بیشتر شب را می خوابی سلمان گفت: چنان نیست که تو می پنداری من از حبیب رسول خدا (ص) شنیدم که می فرماید: هر که شب را با طهارت بخوابد، چنان است که شب زنده داری کرده باشد و من هر شب را با طهارت به سر می برم مرد گفت: آیا تو نگفتی که هر روز قرآن را ختم می کنی؟ سلمان گفت: چرا مرد گفت: اما تو بیشتر اوقات روزت را خاموش هستی سلمان گفت: چنان نیست که تو فکر می کنی من از حبیب رسول خدا (ص) شنیدم که به علی (ع) می فرماید: ای ابالحسن، حکایت تو در میان امت من حکایت قل هو الله احد است که هر کس یک بار آن را بخواند یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس دوبار آن را بخواند دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس سه بار بخواندش، قرآن را ختم کرده است و هر کس به زبانش تو را دوست بدارد یک سوم ایمانش کامل است و هر کس به زبان و دلش تو را دوست بدارد دو سوم ایمانش کامل است و هر کس به زبان و دلش تو را دوست بدارد و بادستش یاریت کند ایمان را کامل ساخته است ای علی، سوگند که به آن که مرا به حق برانگیخت، اگر همان قدر که آسمانیان تو را دوست دارند زمینیان نیز دوست می داشتند، بی گمان احدی به آتش دوزخ عذاب نمی شد و من هر روز سه مرتبه قل هو الله احد را می خوانم آن مرد دهانش بسته شد و برخاست.

### ۳- قضای حاجت کردن ::

- امام علی (ع) - به فرزند خود حضرت حسن (ع) - : فرزندم، آیا چهار کار به تو نیاموزم که با به کار بستن آن ها از طبابت بی نیاز شوی؟ عرض کرد: چرا ای امیر المؤمنین فرمود: بر سفره غذا منشین مگر وقتی که گرسنه باشی، هنوز اشتها داری از خوردن دست بکش، غذا را خوب بجو و هر گاه خواستی بخوابی قضای حاجت کن اگر این ها را به کار بندی از طبابت بی نیاز خواهی شد.

### ۴- رسیدگی به اعمال روز ::

- امام صادق (ع) - : هر گاه به بسترت رفتی بیندیش که در آن روز چه غذایی روانه شکم خود کرده ای و چه به دست آورده ای و به یاد آر که خواهی مرد و معادی در پیش داری.

### ۵- قرائت قرآن و دعا در موقع خواب ::

- پیامبر خدا(ص): هر کس وقتی به بستر خود می رود سوره ((قل هو الله احد)) را بخواند، خداوند گناهان پنجاه سال او را بیامرزد.  
 - امام علی (ع): هر کس وقتی به بسترش می رود سوره ((قل هو الله احد)) را بخواند، خداوند عزوجل پنجاه هزار فرشته بر او بگمارد تا در آن شب از وی پاسداری کنند. - پیامبر خدا(ص): هر کس موقع خواب سوره ((الهاکم التکاثر)) را بخواند از عذاب قبر محفوظ ماند. - هرگاه فردی از شما به بسترش رفت بگوید: ((اللهم ان امسکت نفسی فی منامی فاغفر لها، و ان ارسلتها فاحفظها بماتحفظ به عبادک الصالحین)). - امام کاظم (ع): هرگاه کسی در هنگام خواب آیه ((ان الله یمسک السماوات والارض ان تزولا- و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیمًا غفورًا)) را بخواند هرگز خانه بر سرش خراب نشود. ۶- خوابیدن به پشت یا به دست راست :- امام علی (ع): خوابیدن چهار صورت دارد: پیامبران (ع) به پشت دراز می کشند و می خوابند، اما چشمانشان بیدار و منتظرو حی خدای عزوجل است مؤمن به دست راست و رو به قبله می خوابد شاهان و شاهزادگان به دست چپ می خوابند، تاغذایی را که می خورند به هضم رسانند و ابلیس و برادران او و هر دیوانه و آفت زده ای دمر می خوابند. - مرد نباید دمر بخوابد اگر دید کسی دمر خوابیده است، بیدارش کنید و او رابه آن حال نگذارید.

## ۷- دعا در وقت بیدار شدن :-

- امام علی (ع): هرگاه فردی از شما از خوابش بیدار شد، بگوید: ((لا اله الا الله الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شیء قدیر، سبحان رب النبین و اله المرسلین و (سبحان) رب السماوات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین)). و هرگاه از خواب بیدار شد و نشست، پیش از آن که برخیزد، بگوید: ((حسبى الله، حسبى الرب من العباد، حسبى الذی هو حسبى منذ کنت، حسبى الله و نعم الوکیل)). و هرگاه یکی از شما نیمه شب بیدار شد، به اطراف آسمان بنگرد و این آیه را بخواند: ((ان فی خلق السماوات و الارض انک لا تخلف المیعاد)). - حذیفه: پیامبر(ص) هرگاه به بستر خود می رفت، می فرمود: ((باسمک اللهم اموت و احیا)) و هرگاه بیدار می شد، می فرمود: ((الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور)).

## نیت.

## نیت.

قرآن :- ((بگو: هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند و پروردگار شما بهتر می داند چه کسی رهیافته تر است)). - امام علی (ع): نیت، شالوده کار است. - کردارها، ثمره نیت ها هستند. - امام صادق (ع): هیچ بدنی در انجام آن چه

نیت بر آن قوی باشد، ناتوان نیست. - دوزخیان در حقیقت بدان سبب در آتش جاویدان می شوند که نیت آن ها در دنیا این بوده که اگر در آن جاویدان باشند برای همیشه خدا را نافرمانی کنند و بهشتیان در حقیقت بدان سبب در بهشت جاویدان می مانند که نیت آن ها در دنیا این بوده که اگر در آن باقی بمانند برای ابد خدا را اطاعت کنند پس جاودانگی هر دو گروه به سبب نیت هاست حضرت سپس آیه ((قل کل يعمل علی شاکلته)) را تلاوت کرد و فرمود: یعنی بر پایه نیت خود. - علی بن ابراهیم - درباره آیه ((قل کل يعمل علی شاکلته)) - : یعنی بر پایه نیت خود ((فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا)) پدرم از جعفر بن ابراهیم از ابوالحسن الرضا (ع) برایم حدیث کرد که آن حضرت فرمود: چون روز قیامت شود، مؤمن در پیشگاه خداوند بایستد و کار حسابرسی او را خود خداوند به عهده گیرد و اعمالش را به او نشان دهد مؤمن در کارنامه خود می نگرد و اولین چیزی که می بیند گناهان خود است با مشاهده آن ها رنگش بر می گردد و بدنش به لرزه می افتد و در جاننش وحشت می نشیند سپس خوبی هایش را می بیند و از مشاهده آن چشمش روشن و جاننش مسرور و روحش شاد می شود و آن گاه به ثوابی که خداوند ارزانش فرموده می نگرد و شادیش افزون می شود. سپس خداوند به فرشتگان می فرماید: کارنامه ای را بیاورید که در آن اعمال ناکرده آن هاست! حضرت فرمود: مؤمنان آن کارنامه را می خوانند و آن گاه می گویند: به عزت سوگند که تو خود می دانی ما هیچ یک از این کارها را انجام نداده ایم؟ خداوند فرماید: راست می گوید، اما شما نیت انجام آن ها را داشتید و ما آن کارها را برایتان نوشتیم آن گاه پاداش آن اعمال به ایشان داده می شود. - امام صادق (ع): نیت برتر از عمل است بدانید که نیت همان عمل است ((۲۰)) سپس آیه ((قل کل يعمل علی شاکلته)) را قرائت کرد، (و فرمود): یعنی بر پایه نیت خود. - پیامبر خدا (ص): مردم مطابق نیت های خود محشور می شوند. - مردم مطابق نیت های خود برانگیخته می شوند. - امام صادق (ع): خداوند در روز قیامت مردم را مطابق نیت هایشان محشور می کند. - پیامبر خدا (ص): خداوند متعال نه به قیافه های شما نگاه می کند، نه به حسب و نسب شما و نه به دارایی هایتان، بلکه به دل های شما می نگرد پس هر که دلی پاک و شایسته داشته باشد، خداوند بر او مهربانی و ترحم می کند. - امام علی (ع): قدر هر کس به قدر همت اوست و عملش به قدر نیت او. - امام سجاد (ع): عمل جز به نیت نیست. - امام علی (ع): کسی را که نیت نباشد، عمل نباشد. - در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) - : و بر آن شدم تا تو را این چنین ادب آموزم، زیرا که تو روی به زندگی داری و جوانی نوحاسته ای که نیت و ذهنی سالم و روانی صاف و بی آلا-یش داری. تفسیر. جمله ((قل کل يعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا))، مشکله - به طوری که در مفردات راغب آمده است - از ماده شکل است به معنای بستن دست و پای ستور و طنابی را که با آن حیوان را می بندند ((شکال)) (قید) می گویند و ((شاکله)) به معنای خوی و خصلت است و از این رو خوی و خصلت را شاکله نامیده اند که آدمی را محدود و مقید می سازد و او را وادار می سازد تا به مقتضای آن اخلاق رفتار کند. در مجمع آمده است: شاکله به معنای طریقت و مذهب است گفته می شود: هذا طریق ذواکله یعنی چندین راه فرعی از آن جدا می شود پایان سخن مجمع گویا طریقه و مذهب را از این جهت شاکله خوانده اند که رهگذران و منسوبان به آن دوزخ را ملتمز به پیمودن آن ها و منحرف نشدن از آن ها می دانند بعضی گفته اند: شاکله از شکل - به فتح شین - است به معنای مثل و مانند و بعضی هم گفته اند: از شکل - به کسر شین - می باشد به معنای هیات و ریخت. در هر صورت، آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او می داند به این معنا که عمل متناسب و موافق با آن است، زیرا شاکله نسبت به عمل و کار همانند روح جاری و ساری در بدن است، بدنی که با اندام ها و کردارهای خود هیات های معنوی روح را تجسم می بخشد آزمایش ها و تحقیقات علمی ثابت کرده است که میان ملکات و حالات روحی با اعمال آدمی رابطه خاصی وجود دارد مثلاً - نحوه عمل و برخورد یک فرد شجاع با یک فرد ترسو در هنگام مواجهه با یک صحنه ترسناک یکسان نیست، یا نحوه عمل و رفتاریک شخص بخشنده با یک فرد خسیس و پست در موارد انفاق و خرج کردن همسان نمی باشد و به همین ترتیب همچنین ثابت شده است که میان صفات نفسانی با نوع ساختار بدنی انسان رابطه خاصی است بعضی

مزاج ها زود به خشم می آیند و طبعاً علاقه مند به انتقامگیری هستند، در برخی دیگر شهوت شکم یا شهوت جنسی یا غیره زود به جوش می آید و فوران می کند، به طوری که نفس آن ها با کمترین عاملی تحریک می شود، برخی مزاج های دیگر هم حالات دیگری دارند بنابراین، ملکات اخلاقی و صفات روحی بر حسب اختلاف مزاج ها، در برخی خیلی سریع شکل می گیرند و در برخی با کندی بروز می کنند. با همه این احوال، انگیزه و عامل مزاج و ساختار بدنی که باعث پدید آمدن فلان ملکه اخلاقی یا بهمان عمل متناسب با آن می شود، فقط در حد اقتضاست و به مرحله علیت تامه نمی رسد، به طوری که فعل مخالف با مقتضای طبع و مزاج را از مرحله امکان در آورده آن را محال و ناممکن سازد و در نتیجه، موضوع اختیار منتفی شود بلکه فعل همچنان یک پدیده اختیاری است هر چند ممکن است در برخی موارد انجام آن برخلاف طبیعت و مزاج، کار بسیار دشواری باشد. تامل و دقت در کلام خدای سبحان آن چه را گفتیم تأیید می کند، زیرا خداوند سبحان می فرماید: ((و زمین پاک و گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید، و آن زمینی که ناپاک (و نامناسب) است، (گیاهش) جز اندک و بی فایده بر نمی آید)) قرار دادن این آیه در کنار آیاتی که بر عمومیت دعوت پیامبر دلالت دارد - مانند آیه ((تا به وسیله آن شما و هر کسی را که (این پیام به او) رسد هشدار دهم)) می فهماند که تأثیر ساختار وجودی انسان در صفات و اعمال به گونه اقتضاست نه به نحو علیت تامه. چگونه چنین نباشد، حال آن که خداوند متعال دین را یک پدیده فطری می خواند که آفرینش تغییر و تبدیل ناپذیر از آن خبر می دهد خداوند می فرماید: ((پس، روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار)) نیز می فرماید: ((سپس راه را بر او آسان گردانید)) دعوت فطرت به دین حق و سنت معتدل با دعوت سرشت و طبیعت انسان به سوی بدی و فساد و انحراف از اعتدال به نحو علیت تامه، با هم سازگار نیست و با یکدیگر جمع نمی شوند. این که بعضی گفته اند: سعادت و شقاوت، درست مانند زوج بودن برای عدد چهار و فرد بودن برای عدد سه، دو امر ذاتی هستند و هرگز از ملزوم خود جدا نمی شوند و یا محکوم به حکم و قضای ازلی هستند و دعوت انبیا هم فقط برای اتمام حجت است، نه برای ممکن ساختن تغییر و دگرگونی و به امید تحول از حالی به حال دیگر، چرا که خداوند می فرماید: ((تا کسانی که هلاک می شوند از روی بینه هلاک شوند و کسانی که زنده می مانند از روی بینه و دلیل زنده بمانند)). جواب این سخن این است که همان موضوع اتمام حجت خود حجت و دلیلی است بر این که سعادت شخص سعادت مند و بدبختی فرد بدبخت یک امر لازم و ضروری و تخلف ناپذیر نمی باشد، زیرا اگر سعادت و شقاوت از لوازم ذاتی بودند برای رساندن آن ها به ذات نیازی به حجت و برهان نداشتند، چرا که ذاتیات حجت بردار نیستند بنابراین حجت (الهی) بی معنا و لغو می شود. همچنین اگر سعادت و شقاوت بر طبق قضای حتمی و ازلی خداوند لازمه ذوات باشند و نه به اقتضای ذاتی، این مردم بودند که بر خداوند سبحان حجت داشتند و بنابراین اتمام حجت خداوند کاری لغو و بیهوده می شد پس، درست بودن اقامه حجت از سوی خداوند، خود نشان می دهد که سعادت و شقاوت به هیچ وجه لازمه ذات انسان نیست بلکه ناشی از اعمال نیک و بد او و عقاید و باورهای درست و نادرست وی می باشد. علاوه بر این، متوسل شدن انسان به طور طبیعی و فطری به ابزارهایی چون آموزش و پرورش و هشدار و بشارت و وعده و تهدید و امر و نهی و امثال این ها، برای رسیدن به مقاصد و اهداف زندگی، خود روشنترین دلیل است بر این که انسان در درون خود حس می کند که بر سر یک دو راهی قرار دارد: راه سعادت و راه شقاوت و حس می کند که می تواند هر راهی را که بخواهد انتخاب کند و ببیماید و برای هر کاری که انجام می دهد پاداش مناسب با آن را می یابد. خدای متعال می فرماید: ((و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و (نتیجه) کوشش او به زودی دیده خواهد شد سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند)). این یک نوع ارتباط میان اعمال و صفات با ذات ها و درون هاست نوع دیگری از ارتباط نیز هست که میان اعمال و صفات با اوضاع و احوال و عوامل بیرون از ذات انسان یعنی محیط زندگی و فضای زیست او وجود دارد مانند آداب و سنن و رسوم و عادت های دیرین زیرا این عوامل نیز انسان را

به سمت انجام کارهایی سازگار با آن‌ها فرامی‌خوانند و او را از مخالفت و ناسازگاری با این عوامل باز می‌دارند و چیزی نمی‌گذرد که یک ریخت و ساختار جدید و ثانوی به انسان می‌بخشند، به طوری که اعمال و کردارهای او با اوضاع و احوال پیرامون او که در محیط زندگی جمع شده اند منطبق می‌گردد. این رابطه نیز غالباً در حد اقتضا است، منتها گاهی اوقات چنان ریشه دار و پا برجا می‌شوند که، با توجه به رسوخ ملکات و صفات رذیله یا فاضله در نفس انسان، دیگر امیدی به برکندن آن‌ها نمی‌ماند در کلام خدای متعال هم اشاره‌ای به این نکته شده است مثلاً می‌فرماید: ((کسانی که کافر شده اند یکسان است برای آنان که هشدارشان بدهی یا هشدارشان ندهی، ایمان نمی‌آورند خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر زده و بردیدگان‌شان پرده‌ای است)) و آیات دیگری از این قبیل. البته باید توجه داشت که این نکته به صحت اقامه کردن حجت بر مردم از طریق دعوت و انذار و تبشیر، لطمه‌ای نمی‌زند، چون تاثیر نهادن دعوت در آنان برخاسته از انتخاب و گزینش بد و نادرست ایشان است و پیداست که امتناع از روی اختیار منافاتی با اختیار و مختار بودن ندارد. از این توضیحات مفصل و طولانی روشن شد که انسان چند شاکله دارد یک شاکله آدمی زائیده نوع خلقت و نحوه ساختار بدنی اوست و عبارت از یک شخصیت خلقی است که از تاثیرگذاری دستگاه‌های بدن او در یکدیگر حاصل می‌شود، مانند مزاج که یک کیفیت میانه برآمده از تاثیرگذاری کیفیت‌های متضاد در یکدیگر می‌باشد شاکله دیگر که یک پدیده ثانوی است عبارت از یک شخصیت خلقی است که از تاثیر عوامل گوناگون خارجی در نفس انسان، به علاوه شاکله نخست، شکل می‌گیرد. انسان هر شاکله و ساختاری که داشته باشد و از هر صفت نفسانی و از هر فعل داخلی روحی که برخوردار باشد، عمل او بر طبق آن صورت می‌گیرد و کردارهایش نمایانگر آن شاکله می‌باشد مثلاً انسان متکبر پرنخوت، نحوه سخن گفتن و سکوت و نشست و برخاستن و کلیه حرکات و سکناتش این حالت او را نشان می‌دهد یا آدم ذلیل بیچارگی در تمام رفتارهایش پیداست، همچنین است آدم ترسو و شجاع و بخشنده و خسیس و صبور و باوقار و شتابزده و باید هم چنین باشد، چرا که فعل نمایانگر فاعل آن است و ظاهر عنوان باطن و صورت نشانگر معنا. کلام خداوند سبحان نیز این مطلب را تایید می‌کند و در موارد بسیاری حجت‌ها و براهین خود را بر پایه آن بنا می‌نهد مثلاً می‌فرماید: ((کور و بینایکسان نیستند و نه تاریکی‌ها و روشنایی و نه سایه و آفتاب و زندگان و مردگان یکسان نمی‌باشند)) و می‌فرماید: ((زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند و مردان ناپاک از آن زنان ناپاک و زنان پاک از آن مردان پاکند و مردان پاک از آن زنان پاک)) و آیات دیگری از این قبیل که شمار آن‌ها فراوان است. آیه ((کل يعمل علی شاکلته)) به هر معنایی از شاکله که حمل شود، معنایش محکم است منتها ارتباط آن با آیه ((و نزل من القرآن ما هو شفا و رحمه للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خساراً)) و جای گرفتن آن در این سیاق که خداوند سبحان به وسیله قرآن کریم و دعوت حق خود به مؤمنان سودمی‌رساند و آنان را شفا می‌بخشد و از همین راه به ستمگران به سبب ستمشان زیان وارد می‌آورد، این معنا را به ذهن نزدیک می‌سازد که مراد از شاکله، شاکله به معنای دوم است یعنی همان شخصیت خلقی که از مجموع غرایز انسان و عوامل بیرونی مؤثر در او، حاصل می‌شود و در وجود انسان شکل می‌گیرد. گویی بعد از آن که خداوند متعال فرمود که مؤمنان از کلام او شفا و رحمت می‌برند و کافران از این دو نعمت محروم می‌شوند و بر زیانشان افزوده می‌شود، کسی اعتراض کرده است که چرا باید میان بندگانش فرق بگذارد و اگر هر دو گروه را از طریق قرآن شفا و رحمت می‌بخشید، غرض رسالت بهتر حاصل می‌شد و به حال دعوت سودمندتر بود لذا خداوند به پیامبر خود (ص) دستور می‌دهد که در پاسخ به این اعتراض آنان بگوید: ((بگو: هر کس بر طبق شاکله خود عمل می‌کند)) یعنی اعمال و رفتارهای شما بر طبق شاکله و فعلیت و ساختاری که در وجود شما هست، سر می‌زند پس، هر کس از شاکله درستی برخوردار باشد به راحتی به سوی عقاید حقه و اعمال شایسته هدایت می‌شود و از دعوت حق بهره‌مند می‌شود، اما چنانچه کسی از شاکله نادرست و سرکشی برخوردار باشد، پذیرفتن عقاید درست و به کار بستن کارهای نیک و شایسته برایش دشوار است و از شنیدن دعوت حق جز زیان و خسارت بیشتر چیزی حاصلش نمی‌شود و خداوندی که

پروردگار شماسست و به درون های شما آگاه است و تدبیرکننده وجود شماسست و بهتر می داند که چه کسی از شاکله ای درست برخوردار است و رهیافته تر می باشد و به بهره مند شدن از سخن حق نزدیکتر است و همچنین آن پیامبری که خداوند به او آموزش داده و آگاهش ساخته است که مؤمنان رهیافته ترند، به این مطلب آگاهتر می باشد بنابراین، شفا و رحمت قرآنی اختصاص به آنان دارد و برای کافران ستمگر چیزی جز زیان بیشتر باقی نمی ماند، مگر این که از ستم و حق کشی خود دست بردارند که در این صورت آنان نیز از شفا و رحمت قرآنی بهره مند می شوند. از همین جا نکته ای که در تعبیر کردن با صفت برترین در جمله ((اهدی سیلا)) نهفته است معلوم می شود، نکته این است که همان طور که گفتیم، شاکله در دعوت انسان به صفات و رفتارهای متناسب با آن، نقش الزام آور و تخلف ناپذیر ندارد چه شاکله نادرست گرچه گمراه کننده است و به کارهای نادرست فرا می خواند، اما گمراهی را یک امر قطعی و حتمی نمی گردانند، زیرا در این شاکله نیز نشانی هر چند ضعیف وجود دارد، اما شاکله درست رهیافته تر از شاکله نادرست است و زودتر جذب راه حق می شود، دقت شود.

### نقش نیت در عمل .

- پیامبر خدا(ص): ای مردم، جز این نیست که اعمال به نیت هاست و در حقیقت برای هر کس آن چیزی است که نیت می کند پس هر که هجرتش برای خدا و رسول او باشد، به سوی خدا و رسول او هجرت کرده است و هر که هجرتش برای رسیدن به چیزی از دنیا یا ازدواج کردن با زنی باشد، هجرتش به سوی همان چیزی است که به نیت آن هجرت کرده است. - جز این نیست که اعمال به نیت - و در روایتی: به نیت ها - است و در حقیقت برای هر انسانی همان چیزی است که در نیت دارد پس هر که هجرتش به خاطر خدا و رسول او باشد به سوی خدا و رسول او هجرت کرده است و هر که هجرتش برای رسیدن به چیزی از دنیا یا ازدواج کردن با زنی باشد، هجرتش به سوی همان چیزی است که به نیت آن هجرت کرده است. - هنگامی که رسول خدا(ص) علی(ع) را به فرماندهی سپاهی روانه جنگی کرد، مردی به برادر خود گفت: با ما در سپاه علی به جنگ بیا شاید غلامی یا چهارپایی یا چیزی که به دردمان بخورد به دست بیاوریم رسول خدا(ص) فرمود: جز این نیست که اعمال به نیت هاست و برای هر کس همان چیزی است که نیتش را دارد پس هر که برای تحصیل آن چه نزد خداست بجنگد، بی گمان اجرش با خداست و هر کس برای رسیدن به متاع دنیا یا به نیت عقلی (زانو بند شتر) بجنگد او را (نصیب و پاداشی) جز همان چه برایش جنگیده است، نباشد. - پیامبر خدا(ص): هر که در راه خدا بجنگد (در جنگ های اسلامی شرکت کند) و نیتی جز دست یافتن به عقلی (زانو بند شتر) نداشته باشد، برایش همان باشد که به نیت آن جنگیده است. - جز این نیست که خداوند جنگجویان را بر اساس نیت هایشان بر می انگیزد. - امام علی(ع): مرد می گوید: جهاد کردم، در صورتی که جهاد نکرده است جهاد در حقیقت دوری کردن از حرام ها و مبارزه با دشمن است عده ای می جنگند و خوب هم می جنگند، اما هدفی جز نام آوری و مزد ندارند و (گاه) مرد چون طبعاً شجاع است می جنگد و از آشنا و بیگانه دفاع می کند و (گاه) چون طبعاً ترسو است، نمی جنگد و پدر و مادرش را تسلیم دشمن می کند کشته شدن در حقیقت یک نوع مرگ و مردن است و هر انسانی به انگیزه ای می جنگد سگ هم برای دفاع از خانواده اش می جنگد. - مردی از کنار پیامبر(ص) عبور کرد اصحاب رسول خدا با مشاهده نیرومندی و چابکی او عرض کردند: کاش این در راه خدا بود پیامبر(ص) فرمود: اگر برای تامین کودکان خود بیرون آمده باشد، او در راه خداست و اگر برای تامین پدر و مادر پیر و فرتوتی بیرون آمده باشد در راه خداست، اگر برای تامین خودش و برای این که نگذارد محتاج کسی شود بیرون آمده باشد، در راه خداست اما اگر برای خودنمایی و فخر فروشی بیرون آمده باشد، در راه شیطان است.

### پاداش نیت خوب .

- امام علی (ع): نیت خوب، خود یک عمل است. - نیت نیکو، موجب پاداش است. - پیامبر خدا(ص) - در هنگام بازگشت از جنگ تبوک -: هستند افرادی در مدینه باما نیامدند، اما هیچ دره و وادی را نپیمودیم مگر این که آن ها هم با ما بودند، عذر(بیماری) آن ها را (در مدینه) نگه داشت این حدیث را بخاری و ابو داود روایت کرده اند و عبارتش چنین است: پیامبر(ص) فرمود: شما در مدینه افرادی را به جا گذاشتید که هیچ راهی را نرفتید و هیچ انفاقی نکردید و هیچ وادی را نپیمودید، مگر این که آنان نیز با شما بودند عرض کردند: ای رسول خدا، چگونه با ما بودند در حالی که در مدینه هستند؟ فرمود: بیماری آن ها را نگه داشت (و مانع آمدن آن ها با شما شد). - ما در مدینه افرادی را باقی گذاشتیم که هیچ وادی را نپیمودیم و بر هیچ تپه ای بالانرفتم و در هیچ سراشیبی قدم نگذاشتیم، مگر این که آنان نیز با ما بودند عرض کردند: چگونه با ما هستند، در حالی که حضور پیدا نکردند؟ فرمود: نیت هایشان. - امام علی (ع) - به مردی که دوست داشت برادرش نیز می بود تا پیروزی خدا بردشمنانش را در جمل ببیند -: آیا دل برادرت با ماست؟ عرض کرد: آری حضرت فرمود: پس، او با ما بوده است هرآینه در این سپاه ما افرادی حضور داشته اند که هنوز در پشت پدران و زهدان مادرانند به زودی روزگار آنان را به جهان هستی آورد و با وجود آن ها (جبهه) ایمان نیرو گیرد. - حبه عرنی: علی (ع) بیت المال بصره را تقسیم کرد و به هر نفر پانصد درهم داد و خودش نیز مانند بقیه پانصد درهم برداشت در این هنگام شخصی که در جنگ حضور نداشت آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، گرچه جسمم از شما دور بود، اما دلم با شما بود پس، از این غنیمت به من هم چیزی بده حضرت همان پانصد درهمی را که برای خودش برداشته بود به او داد و از آن غنیمت به خودش چیزی نرسید. - در زیارت جامعه آمده است: خدا را گواه می گیریم که در ریختن خون ناکثین و قاسطین و مارقین و قاتلان ابا عبدالله، آن سرور جوانان بهشتی، در کربلا، ما نیز بایت ها و دل هایمان و تاسف خوردن برای از دست دادن آن صحنه هایی که یارانتان برای یاری شما حضور داشتند، در کنار دوستان و یاران وقت شما شرکت داشتیم. - امام صادق (ع): بنده در روز نیت می کند که نماز شب بخواند، اما چشمانش براو غلبه می کند و در نتیجه می خوابد پس خداوند نمازش را برای او ثبت می کند و نفس کشیدن هایش را تسبیح می نویسد و خوابش را برای او صدقه قرار می دهد. - پیامبر خدا(ص): ای ابوذر، قصد کارنیک کن هر چند انجامش ندهی، تا از غافلان نوشته نشوی. - هر کس به بستر خود رود و نیتش این باشد که نماز شب بخواند، اما خوابش ببرد تا صبح شود، آن چه در نیتش بوده برای او نوشته شود و خوابش صدقه ای از جانب پروردگارش برای او باشد. - امام صادق (ع): بنده مؤمن فقیر می گوید: پروردگارا، به من (مال و ثروت) روزی کن تا فلان احسان و بهمان کار خیر را انجام دهم پس، اگر خداوند عزوجل بداند که این سخن را از صدق نیت می گوید، همان اجری را برای او می نویسد که اگر آن کارهای خیر را انجام می داد برایش می نوشت خداوند گشاینده و بخشنده است. - امام باقر(ع): گاه پیش می آید که برادر مؤمن حاجتی از او می خواهد و او ندارد که حاجتش را برآورد، اما در دلش به آن اهتمام می ورزد، خدای تبارک و تعالی به سبب همین اهتمام او را به بهشت می برد. - امام علی (ع): هریک از شما در بستر خویش بمیرد در حالی که به حق پروردگارش و به حق رسول او و اهل بیتش معرفت داشته باشد، شهید مرده است و مزدش با خداوند است و مستوجب پاداش عمل شایسته ای است که در نیت داشته است و این نیت به منزله شمشیر کشیدن او در راه خداست. - معن بن یزید: پدرم یزید چند دیناری بیرون آورد تا صدقه بدهد و آن هارا نزد مردی در مسجد گذاشت من آمدم و آن دینارها را گرفتم و پیش پدرم پدرم گرفتم: به خدا قسم که تو مقصود من نبودی مامرافعه خود را نزد رسول خدا(ص) بردیم حضرت فرمود: ای یزید، تو طبق نیت پاداش داده می شوی و تو ای معن، آن چه گرفته ای از آن توست.

### توفیق به قدر نیت است.

- امام علی (ع): دهش خداوند به هر کس، به اندازه نیت اوست. - هر که نیتش خوب باشد، توفیق یار او شود. - امام باقر(ع): هرگاه

خداوند متعال در کسی حسن نیتی ببیند، او را در پناه خودنگه دارد. - امام صادق (ع): در حقیقت خداوندیاری خود به بندگان را به اندازه نیت های آنان قرار داده است پس هر که نیتش درست باشد، یاری خدا به او کامل رسد و هر که نیتش کاستی داشته باشد، یاری خدا نیز به همان اندازه کاستی نیت او، از وی کاسته شود. - امام علی (ع) - در سفارش به فرزندبزرگوار خود حسن (ع) - : بدان که همان کسی که گنجینه های آسمان ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا کردن داده و اجابت آن را به عهده گرفته است پس زنهار که کنیدی در اجابت هرگز تو را نومید نکند، زیرا که داد و دهش (خداوند) به اندازه نیت (آدمی) است.

### نیت مؤمن بهتر از عمل اوست.

- پیامبر خدا(ص): نیت مؤمن، بهتر از عمل اوست. - نیت مؤمن بهتر از عمل اوست و عمل منافق بهتر از نیت اوست و هر کس مطابق نیت خود عمل می کند پس هرگاه مؤمن عملی انجام دهد، در دلش نوری تابیدن گیرد. - نیت مؤمن، بهتر از عمل اوست و نیت فاجر، بدتر از عمل اوست. - نیت مؤمن، بهتر از عمل اوست و نیت کافر، بدتر از عمل اوست و هر عمل کننده ای مطابق نیت خود عمل می کند. - نیت مؤمن، رساننده تر از عمل اوست. - نیت مؤمن، رساننده تر از عمل اوست و همین طور فاجر (کافر). - نیت مؤمن، بهتر از عمل اوست خداوند عزوجل به خاطر نیت بنده به او آن می دهد که به خاطر عملش نمی دهد و علتش این است که در نیت ریا راه ندارد، اما عمل (گاه) با ریا آمیخته می شود. - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از علت برتری نیت مؤمن بر عمل او: - چون عمل گاه ممکن است برای ریا و خودنمایی به مخلوقین صورت گیرد، اما نیت به طور خالص از آن پروردگار جهانیان است بنابراین، خدای متعال برای نیت آن عطا می کند که برای عمل عطا نمی کند. - امام باقر(ع): نیت مؤمن برتر از عمل اوست، چون گاه نیت کارهای خیر می کند، اما موفق به انجام آن ها نمی شود و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کافر نیت بد در سر می پروراند و به انجام بدی هایی امید می بندد لیکن امکان به کار بستن آن ها را نمی یابد. - امام علی (ع) - در وصف مؤمن: - به تمام کارهای خوبی که نیت انجام آن ها را دارد، نمی رسد، کارهای نیک بسیاری را در سر می پروراند، اما درباره بخشی از آن ها توفیق عمل می یابد و برای آن چه از کفش رفته است افسوس می خورد که چرا انجام نداده است. - عالم (ع) - در تفسیر معنای این سخن که نیت مؤمن بهتر است: - زیرا گاهی اوقات برای انسان حالاتی چون بیماری یا ترس پیش می آید و با آن که نیت انجام کاری را دارند نمی تواند انجامش دهد، در چنین وقتی است که نیت مؤمن بهتر از عمل اوست. در شکلی دیگر (از این حدیث) آمده است: چون عقل یا نفس مؤمن از او جدا نمی شود، اما اعمال گاهی اوقات، پیش از جدا شدن عقل و نفس، از او جدا می شود (و توانایی و امکان انجام عمل را از دست می دهد). - امام علی (ع): بسا نیتی که از عملی سودمندتر است. توضیح: در بحار الانوار بعد از ذکر اقوال و وجوهی در تفسیر جمله ((نیت مؤمن بهتر از عمل اوست)) توضیحاتی بدین شرح می دهد: اکنون پس از بیان این مطالب و اقوال، آن چه را که به نظر ما قویتر و پذیرفتنی تر می رسد بیان می کنیم. باید دانست که اشکالات ناشی از این خبر در حقیقت به خاطر تحقیق نکردن در معنای نیت است و این توهم که نیت به معنای تصور غرض و هدف و گذراندن آن از ذهن است اما اگر، همچنان که قبلاً اشاره کردیم، در معنای آن تحقیق شود، معلوم می گردد که درست کردن نیت از سخت ترین و دشوارترین کارهاست و تابع حالت نفسانی است و کمال اعمال و قبول و ارزش آن ها وابسته به نیت می باشد و اصلاح و راستگردانی نیت جز با بیرون راندن حب دنیا و افتخارات و جاه و مقام دنیوی ازدل به واسطه ریاضت های سخت و اندیشه ورزی های درست و سالم و مجاهدات فراوان میسر نمی شود، چرا که دل سلطان بدن است و هر چه بر دل مستولی و چیره شود سایر اعضا و جوارح بدن نیز از آن پیروی می کنند و بلکه دل دژی است که هر محبتی بر آن استیلا یابد و در آن دخل و تصرف کند دیگر اعضا و نیروهای انسان را نیز به خدمت خود می گیرد و بر آن ها فرمان می راند و

در یک دل دومحبت هم قدرت جمع نمی شود، چنان که خدای عزوجل فرمود ای عیسی ، دو زبان در یک دهان نشاید و دو دل در یک سینه نگنجد و ذهن ها نیز چنین اند (در یک ذهن دو اندیشه ناسازگار جای نمی گیرد)، همچنین در کتاب خود می فرماید: ((خدا در اندرون هیچ مردی دو دل قرار نداده است)). دنیا و آخرت دو هوویند که محبت آن ها در یک دل جمع نمی شود، مثلاً- کسی که عشق به مال و ثروت بر دلش چیره شود، تمام فکر و ذکر و خیال وقوا و جوارح او در پی مال و ثروت خواهد بود و هرکاری انجام دهد، هدف نهایی و مقصود واقعی او از آن کار تحصیل مال است و اگر جز این ادعا کند دروغ گفته است از این رو، در عبادات و طاعاتش هم اعمالی را انتخاب می کند که بدان ها وعده مال فراوان داده شده است و به طاعتی که در آن ها وعده تقرب به خداوند ذوالجلال داده شده است توجهی نمی کند همچنین کسی که عشق به جاه و مقام بر او مستولی شود، هر کاری که انجام دهد به قصد رسیدن به جاه و مقام انجام می دهد سایر اغراض باطل و نادرست دنیوی نیز به همین گونه است بنابراین، تنها زمانی کار و عمل برای خداوند سبحان و آخرت خالص می شود که عشق و محبت به این امور را از دل بیرون کنند و آن را از هر آن چه موجب دوری از حق می شود پاک و تصفیه نمایند. بنابراین ، مردم به لحاظ نیت هایشان مراتب گوناگون و بلکه بی شمار دارند بعضی از آن ها موجب فساد و بطلان عمل می شود، برخی موجب صحت و درستی آن و برخی موجب کمال عمل و کمال ، خود نیز مراتب فراوانی دارد.

### ترغیب به داشتن نیت در هر کاری .

- پیامبر خدا(ص): ای ابوذر، باید در هر کاری نیتی پاک داشته باشی حتی در خوابیدن و خوردن .- امام صادق (ع): بنده باید در تمام حرکات و سکنات خود نیت خالص (برای خدا) داشته باشد، زیرا اگر این معنا در کار نباشد در شمار غافلان است .- امام سجاده(ع) در اشتیاق به آمرزش خواهی: بار خدایا، بر محمد و آل محمد صلوات فرست و رازهای دل ها و جنبش های اندام ها و چشم بر هم زدن های ما و سخنان زبان های ما را در آن چه موجب ثواب و پاداش تو گردد قرار ده تا کار نیکی که به سبب آن سزاوار پاداش تو می گردیم از دستمان نرود و کار بدی که به واسطه آن مستوجب کیفر تو شویم بر ایمان باقی نماند. - در دعای مکارم الاخلاق: نیت مرا به نیکوترین نیت ها و کردارم را به بهترین کردارها برسان بار خدایا، به لطف خود نیت مرا کامل گردان .- امام علی (ع) - در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر - : کار هر روز را همان روز به انجام رسان ، زیرا که هر روزی را کاری است و بهترین وقت هر روز و بزرگترین بخش از آن را به رابطه میان خود و خداوند اختصاص ده ، هر چند که اگر در همه اوقات نیت پاک داشته باشی و مردم در امنیت و سلامت باشند، آن اوقات تماماً از آن خداست .

### نکویی نیت .

- امام علی (ع): نکویی نیت ، زیبایی درون هاست .- بهترین اندوخته ها نیکویی درون هاست .- نیت نیکو، سبب رسیدن به آرمان و آرزوست .- آدمی با نیت نکو و اخلاق خوش به تمام آن چه در جستجوی آن است ، از زندگی خوش و امنیت محیط و فراخی روزی ، دست می یابد. - خویشتن را به داشتن نیت نکو و مقصد زیبا عادت ده ، تا در اهداف کامیاب شوی .- نیت نیکو، موجب پاداش است .- هر که نیتش نیکو شود، پاداشش فراوان گردد و زندگی خوش شود و دوستیش لازم آید. - امام صادق (ع): هر که نیتش نیکو شود، خداوند بر روزیش بیفزاید. - امام علی (ع): خداوند سبحان دوست دارد که نیت انسان نسبت به مردم زیبا باشد، همچنان که دوست دارد نیت او در اطاعت از وی نیز نیرومند و بی آمیغ باشد. - با حسن نیت هاست که به خواسته هائی توان رسید. - نزدیکترین نیت ها به موفقیت سازنده ترین آن هاست .- خداوند متعال به سبب نکویی نیت و پاکی درون ، هر کس از بندگانش را که بخواهد به بهشت می برد. - نیکویی نیت ، برخاسته از سلامت درون است .- نیک اندیشی و خوش نیتی ،

نشانگر پاکزادگی است . - امام جواد (ع): هر که را حسن نیت برادرش راضی نکند، داد و دهش او نیز راضی نکند. - امام علی (ع): از حسن نیت نسبت به رعیت و کم کردن طمع و بسیاری پارسایی، در راه عدالت ورزی کمک بگیر. - از امام صادق (ع) سؤال شد: اندازه عبادتی که چون کسی انجام دهد وظیفه خود را انجام داده است، چیست؟ حضرت فرمود: حسن نیت داشتن در طاعت. - امام صادق (ع): در پاسخ به پرسش از عبادت: - حسن نیت داشتن در طاعت به طریقی که خداوند از آن اطاعت شود. - امام علی (ع): عمل درست، جز بانیت درست کامل نمی شود. - درستی عمل (منوط) به درستی نیت است. - پیامبر خدا (ص): برترین عمل، نیت صادق است. - امام کاظم (ع): همچنان که بدن جز بانفس زنده، بقایای ندارد، دین نیز جز بانیت درست برپا نمی ماند و نیت درست هم جز باخرد استوار نمی گردد. - امام صادق (ع): کسی که نیت صادق داشته باشد، دل سالم و پاک دارد، زیرا سالم داشتن دل از وسوسه های شیطانی به سبب خالص گردانیدن نیت در همه کارها برای خداوند است.

- امام علی (ع): اگر مردم به هنگامی که بلاها بر آنان فرود می آید و نعمت ها از ایشان زوال می پذیرد، بانیت های درست و دل های مشتاق، به پروردگارشان پناه برند، بی گمان هر گریخته ای را به آنان باز گرداند و هر تباهی و فساد را برایشان به اصلاح آورد.

### بد نیتی .

- امام علی (ع): بد نیتی، دردی پنهان و نهفته است. - پرهیز از پلیدی درون و تباهی نیت و تن دادن به پستی و فریب آرزو. - ای بسا عملی که نیت آن را تباه کرد. - هر که بد نیت باشد، به آرمان و آرزو نرسد. - هر که بد نیت (و بد سگال) باشد، از دست شدنش شادی آورد ((۲۱)). - هر که بد آهنگ باشد، تیرش به خود او باز گردد. - هر که مقصد بد داشته باشد، به بد جایی در آید. - با فاسد شدن نیت، برکت می رود. - یکی از بدبختی ها، تباهی نیت است. - هر گاه نیت فاسد شود، بلا و گرفتاری پیش آید. - امام صادق (ع): همانا مؤمن نیت گناه می کند و بدان سبب از روزی خود محروم می شود. - امام علی (ع) در دعا: بار خدایا، بر من ببخشای آن چه را که به زبان وسیله تقرب به تو قرارش می دهم، اما دلم برخلاف آن است.

### هجرت .

### مهاجرت به حبشه .

قرآن: ((و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدان چه به سوی شما نازل شده و به آن چه به سوی خودشان نازل

شده است ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت آری، خدا زود شمار است)). تفسیر. در مجمع البیان در تفسیر آیه ((و ان من اهل الکتاب)) آمده است: مفسران درباره شان نزول این آیه اختلاف نظر دارند بعضی گفته اند: درباره نجاشی پادشاه حبشه که نامش ((اصحمه)) است و در عربی به معنای ((عطیه)) بود، نازل شده است داستان از این قرار است که وقتی نجاشی مرد، جبرئیل خبر مرگ او را در همان روزی که در گذشت به پیامبر خدا داد رسول خدا فرمود: بیرون روید و بر یکی از برادرانتان که در سرزمینی دیگر مرده است نماز بخوانید عرض کردند: چه کسی؟ فرمود: نجاشی. پس، رسول خدا به بقیع رفت و از مدینه سرزمین حبشه برایش نمودار شد و پیامبر تخت نجاشی را دید و بر او نماز خواند منافقان گفتند: تماشایش کنید، بر کافری نصرانی و حبشی که هرگز او را ندیده و بر دین و آیین او نیست نماز می خواند در این هنگام آیه مذکور نازل شد این قول از جابر بن عبدالله و ابن عباس و انس و قتاده نقل شده است. در تفسیر قمی آمده است: آیه ((لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود و الذين اشرکوا و لتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصاری))، سبب نزولش این بود که وقتی قریش کار آزار و اذیت رسول خدا و کسانی را که پیش از هجرت در مکه به آن حضرت ایمان آورده بودند، به اوج رساندند، رسول خدا (ص) به مؤمنان دستور داد به حبشه بروند و به جعفر بن ابی طالب (ع) فرمود تا همراه آنان برود جعفر با هفتاد نفر از مسلمانان مکه را ترک کردند و از طریق دریا راهی حبشه شدند چون قریش خبر هجرت مسلمانان را شنیدند، عمرو بن عاص و عماره بن ولید را به نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان را به ایشان مسترد دارد عمرو و عماره با هم دشمن بودند لذا قریش گفتند: چگونه دو مردی را که دشمن همدان با یکدیگر بفرستیم؟ این جا بود که بنی مخزوم از گناه عماره در گذشتند و بنی سهم از گناه عمرو بن عاص عماره که مردی زیبا روی و ناز پرورده بود تنها به راه افتاد و عمرو بن عاص همسرش را نیز همراه خود کرد وقتی سوار کشتی شدند، شروع به شرابخواری کردند عماره به عمرو بن عاص گفت: به زنت بگو مرا ببوسد عمرو گفت: سبحان الله، چنین کاری رواست؟ عماره خاموش گشت و چون عمرو مست شد، او را که در سینه کشتی بود هل داد و به دریا انداخت عمرو به سینه کشتی چسبید و سر نشینان کشتی به دادش رسیدند و او را بالا کشیدند آن ها نزد نجاشی رفتند و هدایایی تقدیم او کردند و نجاشی آن ها را پذیرفت عمرو بن عاص گفت: پادشاه، گروهی از افراد ما که با دین ما به مخالفت برخاسته اند و خدایانمان را ناسزا می گویند به سرزمین شما آمده اند آنان را به ما برگردانید نجاشی عده ای را در پی جعفر فرستاد و او را آوردند نجاشی به او گفت: ای جعفر، این ها چه می گویند؟ جعفر پاسخ داد: پادشاه، چه می گویند؟ نجاشی گفت: از من می خواهند که شما را به آن ها برگردانم جعفر گفت: ای پادشاه، از آنان بپرس، آیا ما بندگان و غلامان ایشان هستیم؟ عمرو گفت: نه، بلکه مردمانی آزاد و شریف هستید جعفر گفت: از آنان بپرس آیا از من طلبی دارند که مطالبه می کنند؟ عمرو گفت: از شما هیچ طلبی نداریم جعفر گفت: آیا خونی به گردن ما دارید که مطالبه کنید؟ عمرو گفت: نه جعفر گفت: پس، از ما چه می خواهید؟ شما ما را آزار و اذیت کردید و ما هم سرزمین شما را ترک گفتیم عمرو بن عاص گفت: پادشاه، اینان با دین ما به مخالفت برخاسته اند و خدایانمان را ناسزا گفته اند و جوانانمان را فاسد و گمراه کرده اند و اتحاد ما را از هم پاشیده اند پس ایشان را به ما برگردان تا بدین وسیله کار ما را به سامان آوری جعفر گفت: آری، ای پادشاه، ما با آنان به مخالفت برخاستیم، چون خداوند در میان ما پیامبری برانگیخت که دستور داده است از شرک و بت پرستی دست برداریم و قرعه کشی با تیرهای قرعه را کنار بگذاریم، ما را به نماز و روزه دستور داده، ظلم و ستم و ریختن خون بی گناه و زنا و ربا خوردن مردار و خون را حرام فرموده، به عدالت و نیکوکاری و رسیدگی به خویشاوندان فرمانمان داده است و از فحشا و زشتکاری و زورگویی و تجاوز نهی می کند نجاشی گفت: خداوند، عیسی بن مریم (ع) را نیز با همین ها برانگیخت سپس گفت: ای جعفر، آیا از آن چه خداوند بر پیامبرت فرو فرستاده است چیزی حفظ داری؟ جعفر گفت: آری و شروع به قرائت سوره مریم کرد و چون به آیه ((وهزی الیک بجزع النخلة

تساقط علیک رطبا جنیا فکلی و اشربی و قری عینا)) رسید، نجاشی از شنیدن آن به شدت گریست و گفت: به خدا قسم که این کاملاً درست است عمرو بن عاص گفت: پادشاه‌ها، این مرد مخالف ماست، او را به ما مسترد بدار نجاشی دستش را بالا برد و محکم به صورت عمرو زد و گفت: خاموش، به خدا قسم اگر از این مرد به بدی یاد کنی جانت را می گیرم عمرو بن عاص که خون از چهره اش سرازیر بود برخاست و گفت: پادشاه‌ها، اگر چنین است که تو می گویی ما دیگر متعرض اونمی شویم. بالا سر نجاشی کنیزکی بود که از وی مراقبت می کرد او چشمش به عماره بن ولید که جوانی زیبا بود، افتاد و عاشقش شد هنگامی که عمرو بن عاص به اقامتگاه خود برگشت به عماره گفت: بد نیست با آن کنیزک نامه رد و بدل کنی عماره نامه ای به او نوشت و کنیزک هم در جواب نامه ای برای عماره فرستاد عمرو به عماره گفت: به او بگو مقداری از عطر پادشاه را برایت بفرستد، عماره به آن کنیزک گفت و او هم برایش فرستاد عمرو که از کاری که عماره با او در کشتی کرده و وی را به دریا انداخته بود کینه در دل داشت، مقداری از آن عطر را برداشت و پیش نجاشی برد و گفت: ای پادشاه، زمانی که ما به سرزمین سلطان در آمدیم ما را گرمی داشت و موجبات امنیت و آسایش ما را فراهم آورد بنابراین حفظ حرمت او بر ما لازم و اطاعتش بر ما واجب است و از این رو نباید به او خیانت کنیم، اما این دوست من که همراه من است به ناموس تو نامه نوشته و او را فریب داده است و وی مقداری از عطر تو را هم برایش فرستاده است عمرو آن گاه عطر را مقابل نجاشی گذاشت نجاشی عصبانی شد و تصمیم گرفت عماره را بکشد، اما بعد گفت: کشتن او روانیست، زیرا آن ها به کشور من وارد شده اند و در امان هستند لذا جادوگران را احضار کرد و به آنان گفت با این مرد کاری بکنید که بدتر و سخت تر از کشتن باشد جادوگران عماره را گرفتند و در مجرای ادرار او جیوه دمیدند از آن به بعد، عماره به حیوانات وحشی پیوست و با آن ها رفت و آمد می کرد و از انسان ها می رمید قریش عده ای را فرستادند و آن ها در آبگاهی کمین کردند تا این که عماره با حیوانات وحشی برای خوردن آب آمدند و آن ها او را گرفتند عماره پیوسته در دست آن هامی لرزید و فریاد می کشید تا این که مرد. عمرو به جانب قریش برگشت و به آن ها اطلاع داد که جعفر در کشور حبشه در کمال عزت و احترام به سر می برد او همچنان در حبشه بود تا این که رسول خدا(ص) با قریش قرار داد آتش بس و صلح بست و خیبر را فتح کرد در این زمان جعفر با تمام همراهان خود از حبشه مراجعت کرد در همان حبشه بود که اسما بنت عمیس، عبدالله بن جعفر رابه دنیا آورد برای نجاشی نیز فرزندی متولد شد که نام او را محمد گذاشت ام حبیب، دختر ابوسفیان، همسر عبدالله بود رسول خدا(ص) به نجاشی نوشت که ام حبیب ((۲۲)) را (برای ایشان) خواستگاری کند نجاشی دنبال ام حبیب فرستاد و از او برای پیامبر(ص) خواستگاری کرد ام حبیب پذیرفت و نجاشی او را به عقد رسول خدا در آورد و چهار صد دینار مهر او کرد و آن ها را از جانب پیامبر خدا(ص) به ام حبیب پرداخت و چند دست لباس و مقدار زیادی عطر برایش فرستاد و ساز و برگ سفر او را آماده کرد و نزد رسول خدا(ص) فرستادش همچنین ماریه قبطیه، ام ابراهیم، را با مقداری جامه و عطر و چند اسب، برای پیامبر(ص) فرستاد و سی کشیش را نیز راهی کردو به آنان گفت: به سخنان او و طرز نشست و برخاست و نوشیدن و نماز خواندنش دقت کنید چون این عده به مدینه وارد شدند، رسول خدا آن ها را به اسلام دعوت کرد و این آیه قرآن را برایشان تلاوت کرد: ((و اذ قال الله یا عیسی بن مریم اذ کر نعمتی علیک و علی والدتک - تا جمله - فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین)) کشیشها با شنیدن این آیه از رسول خدا(ص)، گریستند و ایمان آوردند و نزد نجاشی برگشته خبر رسول خدا را به او دادند و آیه ای را که حضرت برایشان خوانده بود برای نجاشی خواندند نجاشی گریه کرد و کشیشان نیز گریستند نجاشی اسلام آورد اما از ترس جان خود اسلام خود را در حبشه اظهار نکرد و از حبشه به قصد دیدار پیامبر(ص) بیرون آمد و چون از دریا گذشت، مرگش در رسید و مرد پس، خداوند این آیه را بر رسول خود نازل فرمود: ((لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا اليهود وذلک جزا المحسنین)). - زهری: چون مسلمانان زیاد شدند وایمان آشکار شد و همه جا سخن از آن به میان آمد، عده زیادی از مشرکان و کفار قریش بر کسانی از قبایل خود که ایمان آورده بودند هجوم آوردند و آن ها را آزار و

شکنجه دادند و به زندان افکندند و می خواستند ایشان را ازی دایزدرک دینشان برگردانند پیامبر(ص) به آنان فرمود: درسرزمین هاپراکنده شوید عرض کردند: ای رسول خدا، کجایرویم؟ رسول خدا به طرف حبشه اشاره کرد و فرمود: به آن جا پیامبر آن جا را برای هجرت اصحاب خود از همه جا بیشتر دوست می داشت پس، شمار قابل ملاحظه ای از مسلمانان به حبشه مهاجرت کردند، برخی تنها و برخی به همراه خانواده خود حرکت کردند تا این که واردسرزمین حبشه شدند. - چون اصحاب پیامبر(ص) از مهاجرت نخست، به مکه برگشتند، قوم ایشان بر آنان سخت گرفتند و عشايرشان بر آن ها هجوم آوردند و مراجعت کنندگان از دست آنان آزارهای سختی دیدند، لذا پیامبر(ص) به آنان اجازه فرمود تا برای بار دوم به حبشه مهاجرت کنند هجرت دوم ایشان به حبشه با مشقت بیشتری همراه بود و از قریش خشونت زیادی دیدند و چون به قریش خبر رسیده بود که نجاشی نسبت به مسلمانان خوشرفتاری می کند، بیشتر سختگیری می کردند عثمان بن عفان عرض کرد: ای رسول خدا، نه در مهاجرت نخست ما به حبشه و نه در این مهاجرت، شما همراه ما نیستی؟ رسول خدا(ص) فرمود: شبابه هر حال به سوی خدا و من هجرت می کنید و برای شما اجر این هر دو مهاجرت منظور خواهد شد عثمان گفت: پس، همین موضوع برای مابس است. تعداد کسانی که در این هجرت حضورداشتند هشتاد و سه مرد و یازده زن قرشی و هفت بانوی غیر قرشی بود مهاجران در حبشه به بهترین صورت در پناه نجاشی بودند و چون شنیدند رسول خدا(ص) به مدینه هجرت فرموده است، از میان ایشان سی و سه مرد و هشت زن برگشتند دو تن از این مردان در مکه در گذشتند و هفت نفر دیگر در همان جا زندانی شدند و بیست و چهار نفرشان در جنگ بدر شرکت کردند چون ماه ربیع الاول سال هفتم هجرت فرا رسید پیامبر(ص) از مدینه نامه ای برای نجاشی نوشت و او را به اسلام دعوت کرد و نامه را همراه عمرو بن امیه ضمیری برای اوفرستاد چون نامه رسول خدا(ص) برای نجاشی خوانده شد، اسلام آورد و گفت: اگر می توانستم به حضورش بیایم، می آمدم نیز پیامبر به نجاشی نوشته بود تا ام حبیبه و دختر ابوسفیان بن حرب را برای آن حضرت عقد کند شوهر ام حبیبه، عبدالله بن جحش در حبشه مسیحی شده و همان جا مرده بود نجاشی این کار را انجام داد و چهارصد دینار مهر او کرد و پرداخت کسی که عهده دار عقد گردید، خالد بن سعید بن عاص بود پیامبر(ص) همچنین برای نجاشی نوشته بود تا بقیه اصحاب را که آن جا مانده اند، روانه کند نجاشی چنان کرد و آنان را با دو کشتی روانه ساخت و ایشان در ساحل بولا که همان ساحل جار است، پیاده شدند و از آن جا برای مدینه شترانی کرایه کردند و چون به مدینه رسیدند، متوجه شدند که پیامبر(ص) در خیبر است و آن جا رفتند وقتی رسیدند دیدند که پیامبر(ص) خیبر را فتح کرده است پیامبر(ص) با مسلمانان صحبت کرد که آن ها را نیز در غنائم شریک سازند و مسلمانان هم پذیرفتند و این کار را کردند.

### هجرت به مدینه .

قرآن: ((و بر آن چه می گویند شکبیا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر)). - هجرت (پیامبر به مدینه) در سال چهاردهم بعثت صورت گرفت و این مصادف بود با سی و چهارمین سال سلطنت خسرو پرویز و نهمین سال فرمانروایی هرقل ((۲۳)) و اول این سال محرم است رسول خدا(ص) در مکه بود و آن جا را ترک نکرده بود، اما عده ای از مسلمانان درماه ذیحجه بیرون رفته بودند محمد بن کعب قرظی ((۲۴)) می گوید: قریش در خانه پیامبر جمع شدند و گفتند: محمد می گوید که اگر شما با اوبیعت کنید بر عرب و عجم فرمانروا خواهید شد و بعد از مرگ هم دوباره زنده می شوید و برای شما باغ ها و جنت هایی چون باغ های این جهان خواهد بود و اگر بیعت نکنید به دست او کشته خواهید شد و بعد از مرگ هم زنده خواهید شد و در آتش سوزان خواهید سوخت در این هنگام رسول خدا(ص) از منزل بیرون آمد و مشتی خاک برداشت و فرمود: آری، من این سخنان را می گویم سپس مشتی خاک را روی سر آنان پاشید و این آیات را تلاوت فرمود: ((یس وجعلنا من

بین ایدیه‌م سدا و من خلفهم سدا فاعشیناهم فهم لایبصرون)) تمام کسانی که از آن خاک روی سرشان ریخته شد در جنگ بدر کشته شدند رسول خدا(ص) سپس راه افتاد و رفت در این هنگام شخصی که با آن عده نبود آمد و گفت: در این جا منتظر که هستید؟ گفتند: محمد گفت: به خدا قسم که محمد از کنار شماعبور کرد و بر سر همه شما خاک ریخت و در پی کار خود رفت هریک از آن عده دست خود را روی سرش گذاشت و دید خاکی است اما به درون خانه پیامبر(ص) سرک کشیدند و دیدند علی در بستر است و قطیفه رسول خدا را روی خود کشیده است گفتند: او محمد است که خوابیده و قطیفه اش روی اوست آنان همچنان بر در منزل پیامبر بودند تا این که صبح شد و علی از بستر برخاست گفتند: به خدا قسم آن مرد به ما راست گفته بود. - غزالی در کتاب احیا العلوم آورده است که شبی که علی بن ابی طالب (ع) در بستر رسول خدا(ص) خوابید خدای متعال به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من شما دو را برادر هم قرار دادم و عمر یکی از شما را طولانیتر از دیگری کردم کدام یک از شما حاضر است عمر طولانیتر از آن برادرش باشد؟ هر دوی آن هازندگی را برگزیدند و خواهان آن شدند خدای متعال به آنان وحی فرمود که: چرا مانند علی بن ابی طالب (ع) عمل نکردید من میان او و محمد پیوند برادری برقرار ساختم و او در بستر محمد خوابید و جانش را فدای او کرد و زندگی وی را بر زندگی خودش ترجیح داد حالا به زمین روید و او را از گزند دشمنش نگهدارید جبرئیل بالای سر علی (ع) قرار گرفت و میکائیل پایین پای او و جبرئیل آواز می داد که: آفرین و آفرین و چه کسی مانند توست ای پسر ابی طالب؟ خداوند به تو بر فرشتگان می نازد! پس و خداوند عزوجل این آیه را فرو فرستاد: ((و از مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی های خدای فروشد و خدا با بندگان مهربان است)). - عبدالله بن بریده از پدرش نقل می کند: پیامبر(ص) فال بد نمی زد، اما فال خوب می زد زمانی که پیامبر رهسپار مدینه شد، قریش برای کسی که پیامبر(ص) را دستگیر کند و تحویل آنان دهد یکصد شتر جایزه تعیین کردند بریده ((۲۵)) با هفتاد سوار از خاندان خود از بنی سهم، به راه افتاد و پیامبر(ص) را پیدا کرد پیامبر خدا(ص) به او فرمود: تو کیستی؟ گفت: من بریده هستم پیامبر رو به ابوبکر کرد و فرمود: ای ابوبکر کار ما آسان و رو به راه شد سپس فرمود: از کدام طایفه ای؟ گفت: از اسلم پیامبر فرمود: به سلامت رستم فرمود: از کدام قبیله ای؟ گفت: از بنی سهم فرمود: تیرت بیرون آمد بریده به پیامبر(ص) گفت: تو کیستی؟ فرمود: من محمد بن عبدالله رسول خدا هستم بریده گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و گواهی می دهم که تو بنده و فرستاده او هستی بریده و تمام همراهانش مسلمان شدند صبح که شد بریده به پیامبر(ص) عرض کرد: به مدینه جز با در دست داشتن پرچم وارد نشوید سپس دستار خود را باز کرد و آن را روی نیزه ای بست و پیشاپیش پیامبر به راه افتاد و عرض کرد: ای پیامبر خدا، آیا بر من وارد می شوی؟ پیامبر(ص) فرمود: این ناقه من مامور است بریده گفت: سپاس و ستایش خدا را که بنی سهم با رغبت و بدون اکراه مسلمان شدند. توضیح: در کتاب الفائق می گوید: برد امرنای یعنی کار ما آسان شد ما خود از ((العیش البارد)) است به معنای زندگی خوش و خرم بعضی گفته اند: به معنای محکم و ثابت شدن است، از ((برد لی علیه حق)) یعنی برای من بر گردن اوحی ثابت شد ((خرج سهمک)) یعنی پیروز و موفق شدی در جاهلیت وقتی می خواستند درباره چیزی قرعه زنند، اسامی اشخاص را روی تیرها می نوشتند و آن ها را به هم می زدند و از بین تیرها یکی را بیرون می آوردند و تیر به نام هر کس در می آمد آن چیز از آن او می شد. - ایاس بن مالک بن اوس از پدرش نقل می کند: زمانی که رسول خدا(ص) و ابوبکر هجرت کردند در جحفه به شتری از مابرخوردند، پیامبر فرمود: این شتر از کیست؟ پدرم گفت: از مردی اسلمی پیامبر رو به ابوبکر کرد و فرمود: به خواست خدای بزرگ، به سلامت رستی! پیامبر(ص) پرسید: نامت چیست؟ عرض کرد: مسعود باز پیامبر رو به ابوبکر کرد و فرمود: به خواست خدای بزرگ سعادت مند شدی پس، پدرم نزد رسول خدا(ص) رفت و ایشان را بر یک اشتر نر سوار کرد. - امام علی (ع): هنگامی که رسول خدا(ص) برای هجرت به مدینه بیرون رفت، به من دستور داد بعد از ایشان بمانم تا سپرده هایی را که مردم نزد ایشان داشتند برگردانم آن حضرت را به نام امین می خواندند من سه روز در مکه

ماندم و پیوسته خود را به مردم نشان می دادم , حتی یک روز از انتظار غایب نشدم پس از سه روز مکه را ترک کردم و راهی را که رسول خدا رفته بود دنبال کردم تا این که بر بنی عمرو بن عوف وارد شدم و رسول خدا به مدینه رسیده بود من به خانه کلثوم بن هدم رفتم که رسول خدا(ص) در آن جا فرود آمده بود. - پیامبر خدا(ص): بعد از فتح , دیگر هجرتی در کار نیست . - بعد از فتح مکه , هجرتی نیست . - دیگر هجرتی در کار نیست , بلکه (زین پس) جهاد است و نیت هر گاه (برای جهاد) فرا خوانده شدید , بسیج شوید. - بعد از فتح دیگر هجرتی در کار نیست , بلکه در حقیقت ایمان است و نیت و جهاد. - بعد از فتح , هجرت نشاید , بلکه جهاد است و نیت و هر گاه (به جهاد) فرا خوانده شدید بسیج شوید.

### قطع نشدن هجرت .

- پیامبر خدا(ص): ای مردم , مهاجرت کنید و به اسلام چنگ در زنید , زیرا تا زمانی که جهاد باشد هجرت قطع نمی شود. - تا زمانی که با کفار جنگیده می شود , رشته هجرت هرگز قطع نمی گردد. - تا زمانی که جنگ با دشمن وجود دارد , رشته هجرت قطع نمی شود. - امام علی (ع): هجرت همچنان به قوت اولیه خود باقی است خداوند را نیازی به مردم روی زمین نیست , چه به آنان که ایمان خویش را پنهان دارند و چه به آنان که آشکارش سازند نام هجرت بر کسی نهاده نمی شود , مگر به شناخت حجت خدا در زمین پس کسی که آن حجت را بشناسد و بدان اقرار کند او مهاجر است و نام استضعاف بر کسی که حجت به او برسد و گوشش آن را بشنود و دلش پذیرایش گردد , اطلاق نمی گردد. - امام باقر(ع): هر که داوطلبانه به اسلام در آید , او مهاجر است . و در خبری از امام صادق (ع) آمده است : هر که مسلمان متولد شود او عرب است و هر که بعد از آن که بزرگ شد به اسلام در آید , او مهاجر است . - پیامبر خدا(ص): هجرت دو گونه است : یک هجرت , هجرت و دوری کردن از گناهان است و دیگری آن است که به سوی خدای متعال و رسول او هجرت کنی و تا زمانی که توبه پذیرفته می شود هجرت قطع نمی شود. - اصحاب پیامبر درباره این موضوع که آیا هجرت قطع شده یا قطع نشده است بایکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند موضوع را از رسول خدا پرسیدند , حضرت فرمود: تا زمانی که با کفار جنگ می شود هجرت قطع نمی شود. - محمد بن حکیم : زرارۀ بن اعین فرزند خود عبید را به مدینه فرستاد تا از ابوالحسن موسی بن جعفر(ع) و عبدالله برایش خبر بیاورد , اما پیش از آن که عبیدالله برگردد زرارۀ در گذشت . محمد بن ابی عمیر می گوید: محمد بن حکیم برایم حدیث کرد و گفت : موضوع زرارۀ و فرستادن فرزندش عبید به مدینه را برای حضرت ابو الحسن (ع) نقل کردم حضرت فرمود: امیدوارم زرارۀ از کسانی باشد که خداوند در حق آنان فرموده است : ((و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله)).

### برترین هجرت .

قرآن : ((و از پلیدی دور شو)). - پیامبر خدا(ص): برترین هجرت , آن است که از آن چه خدا خوش ندارد هجرت (و دوری) کنی . - برترین هجرت , آن است که از بدی هجرت (و دوری) کنی . - به مادر انس فرمود: از گناهان , هجرت (و دوری) کن که آن برترین هجرت است . - بهترین هجرت , آن است که از گناهان هجرت (و دوری) کنی . - مهاجر , کسی است که از بدی هجرت کند. - مهاجر , کسی است که از خطاها و گناهان دور شود. - در پاسخ به این سؤال : کدام ایمان برتر است ؟ :- هجرت عرض شد: هجرت چیست ؟ فرمود: این که از بدی ها دور شوی عرض شد: پس کدام هجرت برتر است ؟ فرمود: جهاد. - هجرت دو گونه است : هجرت آبادی نشین و هجرت بیابان نشین , هجرت بیابان نشین این است که هر گاه فرا خوانده شد اجابت کند و هر گاه فرمان داده شد اطاعت کند و هجرت آبادی نشین رنج و مشقتش بیشتر و اجرش برتر است . - نماز بگزار و زکات بپرداز و از بدی دور شو (آن گاه) در هر کجای سرزمین قوم خود که خواستی اقامت گزین , در این صورت تو مهاجر هستی . - برترین اسلام ,

آن است که مسلمانان از زبان و دست تو سالم و در امان باشند و برترین هجرت، آن است که از آن چه پروردگارت خوش ندارد هجرت کنی.

### برتر از هجرت.

- پیامبر خدا(ص): هر یک از شما درد دنیا سخن حقی را بگوید تا بدان وسیله باطلی را دفع کند یا حقی را یاری رساند، مقامش برتر از (مقام و ارزش) هجرت با من است.

### هجرت کردن از سرزمین گنهکاران.

قرآن: ((کسانی که بر خویشان ستمکار بوده اند (وقتی) فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه (وضع) بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین ازمستضعفان بودیم می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس، آنان جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد سرانجامی است)). ((ای بندگان من که ایمان آورده اید، به راستی که زمین من پهناور است پس (تنها) مرا بپرستید)). ((بگو: ای بندگان من که ایمان آورده اید، از پروردگارتان پروا بدارید برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند، نیکی خواهد بود و زمین خدا فراخ است بی تردید، شکیبایان پادشاه خود را بی حساب و به تمام خواهند یافت)). - امام باقر(ع) - درباره آیه ((یا عباد الذین آمنوا)) - از زمامداران فاسق اطاعت نکنید و اگر بیم آن داشتید که شما را ازدیتان به در برند (بدانید که) زمین من فراخ است و او می فرماید: ((در چه وضعی بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف بودیم)) پس فرماید: ((مگر زمین خدا فراخ نبود تا در آن مهاجرت کنید)). - امام صادق(ع) - درباره آیه ((یا عباد الذین آمنوا)) - : هرگاه در سرزمینی که تو در آن به سر میبری خداوند نافرمانی شد، از آن جا به جای دیگر کوچ کن. - پیامبر خدا(ص): هر کس دین خود را از سرزمینی به سرزمینی دیگر ولو به اندازه یک وجب زمین باشد، برهاند، بهشت بر او واجب آید و همدم ابراهیم و محمد(ص) باشد. تفسیر. آیه ((ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم))، واژه ((توفاهم)) صیغه ماضی یا صیغه مضارع است و در اصل ((توفاهم)) بوده که یکی از دو حرف تاء آن به جهت تخفیف در کلام حذف شده است، مانند آیه ((الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم فالتقوا السلام ما کننا نعمل من سوء)). مراد از ظلم - همان گونه که آیه مشابهش تایید می کند - ستم کردن آنان به خودشان به واسطه رویگرداندن از دین خدا و فرو گذاشتن شعائر الهی است به سبب قرار گرفتن در سرزمین شرک و واقع شدن در میان کافران و محیط کفر، چرا که در چنین محیطی امکاناتی برای آموختن معارف و تعالیم دین و پرداختن به وظایف و تکالیف عبادی فراهم نیست سیاق آیات ((قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض)) تا آخر هر سه آیه، دلالت بر همین معنا دارد. خداوند سبحانه مفهوم ظالمین را - هرگاه به طور مطلق در نظر گرفته شود - در این آیه توضیح می دهد: ((لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظالمین الذین یصدون عن سبیل اللّٰه و یبغونها عوجا)). حاصل این دو آیه این است که ظلم را به اعراض از دین خدا و جستجوی دینی تحریف شده تفسیر می کند و این معنا با مفهومی که از آیه مورد بحث مایید است انطباق دارد. جمله ((قالوا فیم کنتم)) یعنی در چه دینی بودید واژه ((م)) همان ((ما)) ی استفهامیه است که الف آن برای تخفیف و حذف شده است. در این آیه، دلالتی اجمالی بر آن چیزی است که در لسان اخبار و احادیث از آن به نام سؤال قبریاد شده است یعنی پرسش فرشتگان از این شخص پس از مرگ او این آیه هم بر همین معنا دلالت دارد: ((الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم فالتقوا السلام ما کننا نعمل من سوء بلی ان اللّٰه علیم بما کنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالذین فیها فلبئس مثوی المتکبرین و قیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا)). جمله ((قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض اللّٰه واسعة فتهاجروا فیها))، این سؤال فرشتگان که: ((فیم کنتم)) سؤال از وضعیت دینی است که در زندگی داشته اند و چون از نظر دینی وضعیت در خور اعتنا و

مطلوبی نداشته اند، در پاسخ از سبب وضع خود، به جای مسبب، سخن به میان می آورند و می گویند که در سرزمینی زندگی می کردند که نمی توانستند به دین چنگ زنند، زیرامردم آن سرزمین مشرکانی نیرومند بودند و آنان رادر ضعف نگه داشتند و نگذاشتند تا ایشان شرایع و احکام دین را بیاموزند و به آن ها عمل کنند. جمله ((یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون))، در این آیه خداوند خطاب رامتوجه مؤمنانی فرموده است که در کافرستان قرار گرفته اند و نمی توانند آشکارا دم از دین حق بزنند و به احکام و قوانین آن عمل کنند دلیل بر این نکته، دنباله آیه است جمله ((ان ارضی واسعة))، از سیاق این جمله بر می آید که مراد از ((ارض)) همین کره زمینی است که در آن به سر می بریم و اضافه کردن آن به ضمیر متکلم (ارضی) برای اشاره کردن به این مطلب است که تمام کره زمین از آن خداست و برای خدا فرقی نمی کند که در چه نقطه ای از آن عبادت شود و فراخی زمین کنایه از این است که اگر در ناحیه ای از نواحی آن فراگرفتن دین حق و به کار بستن آن ممکن نشد، مناطق و نواحی دیگری هستند که این کار در آن ها شدنی است پس عبادت خدای یگانه به هر حال ممتنع و ناشدنی نیست. جمله ((فایای فاعبدون))، حرف ((فا)) در ((فایای)) برای تفریع عبادت خدا بر وسعت و فراخی زمین است، یعنی حال که زمین خداوند پهناور و فراخ است، پس تنها مرا بپرستید ((فای)) دوم (فاعبدون) فای جزاست برای شرط محذوف که کلام بر آن دلالت دارد. چنین پیداست که مقدم داشتن ((فایای)) برای رساندن حصر است و بنابراین، به اصطلاح قصرقلب می باشد و معنای جمله این است که غیر مرا بپرستید، بلکه مرا عبادت کنید جمله ((فاعبدون)) به جای جزا نشده است. خلاصه این که معنای آیه این است: زمین من فراخ و پهناور است و اگر پرستش من در منطقه و نقطه ای از آن برایتان غیر ممکن شد، مناطق دیگری وجود دارد که در آن ها می توانید مرا عبادت کنید حال که چنین است، پس تنها مرا بپرستید و جز مرا پرستش نکنید، زیرا اگر در بخشی از آن امکان عبادت و پرستش من برای شما نبود به بخش های دیگر آن کوچ و مهاجرت کنید و در آن جاها فقط مرا بپرستید.

### نهی از تعرب بعد از هجرت ((۲۶)).

- پیامبر خدا (ص)، در سفارش به علی (ع)، فرمود: بعد از هجرت تعرب (جایز) نیست. - بعد از هجرت تعرب (جایز) نیست و بعد از فتح هجرتی در کار نمی باشد. - من از هر مسلمانی که در دارالحرب با مشرکی زندگی کند، بیزارم. - امام صادق (ع): رسول خدا (ص) سپاهی را به سوی خثعم (یکی از قبایل بزرگ عرب) فرستاد چون سپاه بر آنان یورش برد خثعمیان به سجده متوسل شدند پس برخی از آنان به قتل رسیدند این خبر به پیامبر (ص) رسید، فرمود: به خاطر نمازشان نصف دیه را به آنان پردازید ((۲۷))، و پیامبر (ص) فرمود: بدانید که من از هر مسلمانی که در دارالحرب با مشرکی زندگی کند، بیزارم. - جریر بجلی: رسول خدا (ص) سپاهی به سوی خثعم گسیل داشت عده ای از مردم آن (با مشاهده سپاه) به سجده پناه بردند، اما در میان آنان کشتار صورت گرفت این خبر به پیامبر (ص) رسید، پیامبر دستور داد نصف دیه آن ها پرداخت شود و فرمود: من از هر مسلمان مقیم در میان مشرکان بیزارم عرض کردند: چرا، ای رسول خدا؟ فرمود: مسلمان و مشرک نباید در یک جا با هم زندگی کنند. - پیامبر خدا (ص): خداوند هیچ عملی را از مشرکی که بعد از مسلمان شدن مشرک شده باشد نمی پذیرد، مگر این که از مشرکان جدا شود و به مسلمانان پیوندد. - در دارالحرب اقامت نگزیند، مگر فاسقی که دیگر در پناه اسلام نباشد. - امام صادق (ع): غریب، در حقیقت، کسی است که در سرزمین شرک باشد. - امام رضا (ع): خداوند تعرب بعد از هجرت را حرام فرمود، چون باعث برگشتن از دین و دست شستن از یاری پیامبران و حجتها (ی خدا) (ع) و نیز تباهی و از بین بردن حق هر صاحب حقی می شود، چون ببادیه نشینان هم نشین می شود و همچنین اگر کسی دین را کاملاً شناخت، و برایش جایز نیست در میان مردمان نادان و بی خبر (از دین و معارف آن) سکونت کند، چون بیم آن می رود که دست از علم بردارد و بانادانان در آید و در جهل غوطه ور شود.

## معنای تعرب بعد از هجرت .

- امام صادق (ع): متعرب بعد از هجرت، کسی است که بعد از شناختن این امر (ولایت اهل بیت) آن را رها کند. - حماد سمی به امام صادق (ع) عرض کرد: من به سرزمین شرک مسافرت می‌کنم، اما کسی که پیش ماست می‌گوید: اگر در آن جا بمیری با مشرکان محشور می‌شوی (آیا این درست است)؟ حضرت فرمود: ای حماد، آیا وقتی در آن جا به سر می‌بری از قضیه ما (ولایت) سخن می‌گویی و به آن دعوت می‌کنی؟ حماد می‌گوید: عرض کردم: آری حضرت فرمود: آیا وقتی در این شهرها، شهرهای اسلامی، به سر می‌بری از قضیه ما یاد می‌کنی و بدان فرا می‌خوانی؟ حماد می‌گوید: عرض کردم: خیر حضرت فرمود: اگر در آن سرزمین بمیری خودت به تنهایی چونان یک امت محشور خواهی شد و نور تو پیشاپشت حرکت می‌کند. - امام علی (ع) - در خطبه قاصعه - : بدانید که شما پس از هجرت بادیه نشین شده اید و پس از دوستی و همبستگی گروه گروه گشته اید و از اسلام تنها به نام آن چسبیده اید و از ایمان فقط ظاهرش را می‌شناسید می‌گویید: آتش آری اما ننگ نه! گویی می‌خواهید اسلام را با دریدن پرده حرمت آن و شکستن عهد و پیمانش وارونه کنید.

## قهر کردن .

## قهر کردن .

قرآن :: ((گفت: ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار می‌کنم و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو)). - پیامبر خدا(ص): قهر کردن مسلمان با برادرش، مانند ریختن خون اوست. - کسی که یک سال از برادرش قهر کند، این کار مانند ریختن خون اوست. - امام علی (ع): بر شما باد ایجاد ارتباطو آشتی با یکدیگر و زنده‌ار از قطع رابطه و قهر کردن از یکدیگر. - پیامبر خدا(ص): ای ابوذر، از قهر کردن با برادرت پرهیز، زیرا با وجود قهر بودن عمل پذیرفته نمی‌شود. - امام صادق (ع): تا زمانی که دومی مسلمان با یکدیگر قهر باشند، ابلیس خوشحال است و هرگاه با هم (آشتی و) دیدار کنند، زانوهایش به هم خورد و بندهایش از هم بگسلد و فریاد زند: ای وای بر من، هلاک شدم. - پیامبر خدا(ص): شیطان از این که نمازگزاران جزیره العرب او را بپرستند مایوس شده، اما در به جان هم انداختن آنان امیدوار است. - امام باقر(ع): شیطان همواره میان مؤمنان دشمنی می‌افکند و تا زمانی که یکی از آنان از دینش برنگردد (به کارش ادامه می‌دهد) و همین که چنین کردند، به پشت دراز می‌کشد و استراحت می‌کند و می‌گوید: موفق شدم پس، خداوند رحمت کند انسانی را که میان دو تن از دوستان ما الفت اندازدای جماعت مؤمنان، با یکدیگر الفت گیرید و با هم مهربان باشید.

- امام صادق (ع): هیچ گاه دو مرد باحالت قهر از یکدیگر جدا نشوند، مگر این که یکی از آن دو سزاوار بیزاری (خدا و رسولش از او) و لعنت باشد و چه بسا که هردوی آن ها سزاوار این امر باشند معتب عرض کرد: خدا مرا فدایتان گردانت و ظالم و درست (مستحق این کیفر هست) اما مظلوم چرا؟. حضرت فرمود: برای آن که برادرش رابه آشتی با خود دعوت نمی کند و از سخن او چشم نمی پوشد شنیدم پدرم می فرمود: هرگاه دو نفر با هم ستیزه کردند و یکی از آن دو بر دیگری چیره آمد، باید آن که در حق او ستم شده نزد آن دیگری برود و به او بگوید: ای برادر، ستمکار (و مقصر) من هستم، تا قهر و جدایی میان او و رفیقش برطرف شود، زیرا خداوند تبارک و تعالی داوری عادل است و حق ستمدیده را از ستمگر می ستاند. - پیامبر خدا (ص): روزهای دوشنبه و پنجشنبه اعمال (به پیشگاه خداوند) عرضه می شود، آمرزش خواه آمرزیده می شود و توبه گر توبه اش پذیرفته می گردد و (اعمال) کینه ورزان با کینه هایشان برگردانده می شود تا این که توبه کنند. - خداوند در شب نیمه ماه شعبان به تمام خلق خود (با نگاه رحمت) می نگرد و همه خلافتش را می آمرزد، مگر مشرک یا دشمن کینه توز را. - خداوند عزوجل در شب نیمه ماه شعبان به خلق خود (با نگاه رحمت) می نگرد و بندگان را می آمرزد مگر دو نفر را: دشمن کینه توز و آدم کش. - امام رضا (ع) از پدران بزرگوار خود: در شب اول ماه رمضان شیطان های سرکش به غل و زنجیر بسته می شوند و در هر شبی هفتاد هزار نفر آمرزیده می شوند و در شب قدر خداوند به اندازه ای که در ماه رجب و شعبان و ماه رمضان تا آن روز (شب قدر) آمرزیده است، می آمرزد مگر مردی را که میان او و برادرش دشمنی و کینه ای باشد پس خداوند عزوجل فرماید: اینان را بگذارید تا زمانی که با هم آشتی کنند.

### نهی از قهر بودن با برادر بیش از سه روز.

- پیامبر خدا (ص): قهر بیش از سه روز، روا نیست. - بعد از سه روز، قهر بودن جایز نیست. - روا نیست که مؤمن بیش از سه روز با برادرش قهر باشد. - از یکدیگر نبرید و به هم پشت نکنید و با هم دشمنی موزید و نسبت به یکدیگر حسادت نورزید و با هم، ای بندگان خدا، برادر باشید بر هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه روز با برادرش قهر کند. - برای هیچ مؤمنی روا نیست که بیش از سه روز با مؤمنی قهر کند بعد از سه روز باید به دیدارش رود و به او سلام کند اگر جواب سلامش را داد، هر دو در ثواب شریک هستند و اگر جواب سلامش را نداد گنهکار است و سلام کننده از حالت قهر درآمده است. - قهر کردن بیش از سه روز روانیست پس اگر با هم رو به رو شدند و یکی از آن دو سلام کرد و دیگری جواب سلامش را داد، هر دو در ثواب شریک هستند، ولی اگر جوابش را نداد، آن که سلام کرده از گناه مبرا است و دیگری گنهکار است. - به یکدیگر پشت نکنید و از هم نبرید و با هم، ای بندگان خدا، برادر باشید قهر کردن دو مؤمن سه روز است، اگر (پس از سه روز) با هم صحبت نکردند خداوند عزوجل از آن دو روی گرداند تا زمانی که با هم صحبت کنند. - هیچ گاه دو مردی که به اسلام درآمده اند از یکدیگر قهر نکنند، مگر این که یکی از آنان از اسلام خارج شود، تا آن که به سوی آن چه از آن خارج شده است برگردد و بازگشت او به این است که نزد آن دیگری برود و به او سلام کند. - اگر دو مرد به اسلام درآیند و سپس از یکدیگر قهر کنند، یکی از آن دو از اسلام خارج شود تا آن که برگردد، یعنی آن که مقصر است. - امام باقر (ع): هیچ دو مؤمنی بیش از سه روز با یکدیگر قهر نکردند، مگر این که در روز سوم من از آن دو بیزار شدم عرض شد: یا بن رسول الله، آن که ظالم و مقصر است، آری (حقش همین است) اما مظلوم چرا؟ فرمود: چرا آن مظلوم پیش مقصر نمی رود و نمی گوید: مقصر من هستم، تا آشتی کنند؟. - پیامبر خدا (ص): هر دو مسلمانی که با هم قهر کنند و سه روز به قهر خود ادامه دهند و آشتی نکنند، هر دو از اسلام بیرون روند و میان آنان هیچ پیوند دینی نباشد و هر کدام از آن ها پیش از دیگری با برادرش حرف بزنند، در روز حسابرسی جلوتر به بهشت رود. - بر هیچ مسلمانی روا نیست بیش از سه شب با برادرش قهر کند و با هم رو به رو شوند و هریک از دیگری روی برگرداند بهترین آن دو نفر کسی

است که ابتدا به سلام کند. - (بر هیچ دو نفر مسلمانی) روا نیست که بیش از سه (شب) با هم قطع رابطه کنند، زیرا اگر بیش از سه شب قطع رابطه کنند، هرگز با هم در بهشت جمع نمی شوند و هر کدام از آن ها زودتر از دیگری رابطه اش را برقرار کند، گناهانش پاک می شود و اگر به اوسلام کرد و او جوابش را نداد و سلامش را نپذیرفت، جواب او را فرشته بدهد و جواب آن دیگری را شیطان. هدایت.

### هدایت عمومی خداوند.

قرآن: ((گفت: پروردگار ما آن کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داد، سپس هدایت کرد)). ((خدا نور آسمان ها و زمین است)). تفسیر. آیه ((قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی))، سیاق این آیه - که در جواب این پرسش فرعون ((پس پروردگار شما کیست ای موسی؟)) آمده است - می رساند که کلمه ((خلق)) به معنای اسم مصدر است و ضمیر آن به ((شیء)) بر می گردد بنابراین، مقصود از آن وجود خاص هر شیء است. هدایت به معنای این است که راه هر چیزی را که او را به مقصودش می رساند به او نشان دهیم و یابه معنای رساندن آن شیء به مطلوب و هدفش می باشد که البته هر دو معنا در حقیقت به معنای واحدی بر می گردد و آن عبارت است از نوعی رساندن شیء به مطلوبش حال یا با رساندن خود آن شیء به مطلوب و هدفش یا قرار دادن آن در طریقی که او را به مطلوب می رساند. در این آیه واژه هدایت مطلق آمده و از هدایت شده و هدفی که به سوی آن راهنمایی می شود ذکری به میان نیامده است و در کلام چیزی که بتواند مفعول ((هدی)) واقع شود جز کلمه ((شیء)) نیست بنابراین، چنین پیدا است که مراد، هدایت همه چیز - همان چیز پیشگفته - به مطلوب و هدفش می باشد و مطلوب آن هم همان غایت و هدفی است که وجودش به آن ارتباط دارد و به آن منتهی می شود و برای آن آفریده شده است و معنای هدایت آن به سوی آن غایت، حرکت دادنش به سوی آن می باشد همه این برداشت ها از راه مناسبت اجزای این جمله و آیه با یکدیگر است. پس، باز گشت معنای آیه به این می شود که خداوند میان هر پدیده ای، به سبب نیروها و ابزارهایی که در وجودش قرار داده، با آثار آن که آن را به غایت وجودش می رساند، رابطه برقرار کرده است برای مثال، جنین انسان - که یک نطفه شکل یافته در صورت انسان است - در درون خود مجهز به نیروها و ابزارهایی است متناسب با افعال و آثاری که جنین را در جان و جسم به کمال می رساند و به صورت انسانی کامل در می آورد پس، به نطفه آدمی، با استعدادی که در آن قرار داده شده، خلقت خاص او، یعنی همان وجود خاص انسانی، داده شده است و سپس به وسیله قوا و ابزاری که در او نهاده شده، به سوی مطلوب و غایتش که همان غایت وجود انسانی و کمال نهایی مخصوص این نوع است، هدایت و حرکت داده شده است. از این جاست که معنا و مفهوم عطف کلمه ((هدی)) بر جمله ((اعطی کل شیء خلقه)) به وسیله کلمه ((ثم)) و این که مراد از آن تاخر رتبی است معلوم می شود، زیرا سیر و حرکت شیء در مرتبه بعد از وجود او قرار دارد و این تاخر در موجودات جسمانی، به نحوی هم تاخر تدریجی زمانی است. همچنین روشن شد که مراد از هدایت، هدایت عمومی است که همه اشیا را در بر می گیرد، نه هدایت مخصوص به انسان ها و این از طریق تحلیل و شکافتن معنای هدایت خاص (انسان ها) و تعمیم آن از طریق حذف خصوصیات به دست می آید، چرا که هدایت کردن انسان در حقیقت با نشان دادن راه رساننده به مطلوب به اوست و راه عبارت است از آن چه موجود هدفدار را به هدفش می رساند و ارتباط می دهد بنابراین، هر پدیده ای که مجهز به تجهیزاتی باشد که او را به یک چیز ارتباط و به سمت آن حرکتش دهد، در حقیقت به سوی آن چیز هدایت شده است پس، به این اعتبار هر پدیده ای با تجهیزات و امکاناتی که در اختیارش نهاده شده به سمت کمال خود هدایت شده و هدایت کننده خداوند سبحان است. بنابراین، نظام کنش و واکنشی که در اشیا وجود دارد - و یا بگویید: نظام جزئی مخصوص به هر موجودی و نظام عمومی و فراگیری که همه نظام های جزئی را، به لحاظ ارتباط اجزای آن ها با یکدیگر و انتقال اشیا از جزئی به جز دیگر، در

برمی گیرد - مصداق هدایت خداوند متعال می باشد و این خود از نگاهی دیگر مصداق تدبیر اوست و مامی دانیم که تدبیر به خلقت و آفرینش منتهی می شود به این معنا که همان کسی که تدبیر موجودات منتهی و منسوب به اوست و هموست که موجودات را هستی بخشیده است بنابراین و هروجدی یا هر صفتی که در وجود و هستی هست به او منتهی می شود و قائم به وجود اوست . پس و روشن شد که کلام مورد بحث و یعنی آیه ((الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی )) شامل برهان براین مطلب است که پروردگار هر موجودی خداوند متعال است و پروردگاری جز او وجود ندارد، زیرا خلقت موجودات و ایجاد آن ها مستلزم این است که خداوند مالک وجود این اشیا باشد - چون موجودات قائم به او هستند - و هم مالک تدبیر کار آن ها. این جاست که روشن می شود، آیه شریفه از یک نظم طبیعی برخوردار است و سیاق آن بر طبق مقتضای مقام پیش رفته است و چون مقام و مقام دعوت به توحید و اطاعت از فرستاده خداست فرعون بعد از شنیدن سخنان دعوتگر موسی (ع)، عکس العملی نشان داد که حاصل آن تغافل از این نکته بود که خدای متعال پروردگار او می باشد و سخن موسی و هارون را بر این حمل کرد که آن دواو را به سوی پروردگارشان می خوانند لذا پرسید: پروردگار شما دو تن کیست ؟ با چنین سؤالی جاداشت که جواب داده شود پروردگار ما همان پروردگار جهانیان است و تا ربوبیت خداوند هم شامل خودشان و هم شامل فرعون و دیگران بشود لیکن در پاسخ به فرعون جوابی بلیغ تر و رساتر از این داده شد، زیرا گفتند: ((پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقت درخورش بداد و سپس هدایتش کرد)) بنابراین و علاوه بر این که جواب داده شد: پروردگار ما، پروردگار همه موجودات است و برهان بر این مدعا را نیز افاده کرد اما اگر گفته شده بود: پروردگار ما پروردگار جهانیان است فقط مدعا را بیان می کرد و افاده برهان نمی کرد دقت شود. در این آیه همچنان که ملاحظه می شود، تنها به اثبات هدایت موجودات پرداخته شده و از تدبیر آن ها سخنی به میان نیامده است و در صورتی که همچنان که اشاره شد - مورد هر دو عنوان یکی است علت این مطلب آن است که مقام و مقام دعوت و هدایت است و هدایت عمومی خداوند با چنین مقامی مناسب بیشتری دارد. - امام رضا (ع) - در پاسخ به سؤال از آیه ((اللّه نور السماوات و الارض )) - : یعنی هدایتگر اهل آسمان ها و هدایتگر اهل زمین است . - امام علی (ع) : ای انسانی که موزون و هماهنگ آفریده شده ای و در تاریکی های زهدانها نشو و نما یافته ای آن گاه از قرارگاه خود به سوی سرایی بیرون آورده شدی که آن را ندیده بودی و راه های منافع آن رانمی شناختی و چه کسی تو را به بیرون کشیدن غذا از پستان مادرت راهنمایی کرد و راه های طلب و خواستن در موقع احتیاج را به تو شناساند؟ .

### هدایت انسان : هدایت عمومی .

قرآن : ((به راستی که ما راه را به او نشان دادیم و یاسپاسگزار است و یا ناسپاس )) . ((و ما هر دو راه (خیر و شر) را به او نمودیم )) . - امام علی (ع) : بهترین اندوخته و هدایت است . - هدایت خداوند، نیکوترین هدایت است . - با راهنمایی است که بینش زیاد می شود . - باید شعار تو هدایت (و پیمودن راه راست ) باشد . - امام صادق (ع) - درباره آیه ((انا هدیناه السبیل )) - : یعنی ما راه را به او شناسانیدیم و یا آن را در پیش می گیرد و یا رهایش می کند . - نیز درباره همین آیه : خداوند راه را به انسان شناساند یا انسان آن را در پیش می گیرد و در این صورت سپاسگزار است و یا آن را رهامی کند که در این صورت ناسپاس می باشد . - درباره آیه ((و ما هر دو راه را به او نمودیم )) - : یعنی راه خیر و راه شر را . - درباره آیه ((و بدانید که خداوند میان انسان و دل او حایل می شود)) - : میان او و این که باطل را حق بداند مانع می شود . - امام علی (ع) : هر آینه شما بینا شده اید، اگر دیده بینا داشته باشید و شنونده شده اید، اگر گوش شنوا داشته باشید و راهنمایی شده اید، اگر هدایت پذیر باشید . - به راه پیامبران اقتدا کنید که آن برترین راه است و از روش و سنت او پیروی کنید که آن راهنماترین روش و سنت است . - خدا رحمت کند انسانی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای شنید و آن را پذیرا شد و به راه راست فرا خوانده شد و بدان نزدیک گشت و کمر بند راهنمایی را گرفت و نجات یافت

۱- در وصف پیامبر (ص) :- او پیشوای کسی است که پرهیزگار باشد و بینایی کسی که در راه راست گام بردارد. - به واسطه ما بود که در تاریکی ها راه راست را یافتید و بر ستیغ بلندی و سیادت فراز آمدید. - بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او، پیشوای دادگری است که خود در راه راست باشد و به راه راست رهنمون شود، سنت شناخته ای (از پیامبر) را بر پا دارد و بدعتی ناشناخته را از میان بردارد. - ای بندگان خدا، از محبوبترین بندگان خدا در نزد او بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری کرد و از این رو اندوه را جامه زیرین خود ساخت و ترس (از خدا) را ردای خویش و چراغ هدایت در دل او فروزان گشت و بدین سبب از کور دلی و مشارکت با پیروان هوا و هوس رهایی یافت و از کلیدهای درهای هدایت و قفل های درهای هلاکت شد. - ای مردم، در راه هدایت، به خاطرانددک بودن پویندگان آن، احساس وحشت و تنهایی نکنید، زیرا مردم بر سر سفره ای گرد آمده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگیش طولانی است. - بار خدایا، به تو پناه می برم از این که باوجود توانگری تو نیازمند بمانم، یا با وجود هدایت تو در گمراهی به سر برم.

### زنده کردن از طریق هدایت.

قرآن :- ((و هر کس، کسی را زنده کند، چنان است که همه مردم را زنده کرده است)). - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از این آیه :- یعنی کسی که دیگری را از گمراهی به راه راست در آورد، مانند این است که او را زنده کرده است و کسی که دیگری را از راه راست به گمراهی کشاند، او را کشته است. - نیز درباره همین آیه :- یعنی او را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد حضرت سپس سکوت کرد و بعد فرمود: تاویل بزرگتر آن، این است که کسی را (به راه راست) دعوت کند و اودعوتش را بپذیرد. - امام باقر (ع) نیز درباره همین آیه :- یعنی از سوختن و غرق شدن نجات بخشد (راوی می گوید): عرض کردم: کسی که دیگری را از گمراهی به راه راست در آورد چه؟ فرمود: این تاویل بزرگتر (و عالیتر) آیه است. - باز درباره همین آیه :- یعنی او را نکشد ((۲۸)) و یا از غرق شدن یا سوختن نجاتش دهد و یا از همه این ها بالاتر، او را از گمراهی به هدایت کشاند. - ابوبصیر می گوید از امام باقر (ع) درباره آیه ((ومن احياها)) پرسیدم، فرمود: یعنی کسی که دیگری را از کفر به ایمان در آورد.

### ثواب هدایت کردن.

- پیامبر خدا (ص) - هنگامی که علی (ع) را به یمن فرستاد :- ای علی، هرگز با کسی جنگ مکن تا این که قبلا او را (به اسلام) دعوت کنی به خدا سوگند، که اگر خداوند مردی را به دست تو هدایت کند برایت بهتر است از آن چه آفتاب بر آن طلوع و غروب کند و تو را بر او ولایت است، ای علی. - زمانی که امیر المؤمنین (ع) در صفین آب را در اختیار گرفت و به امید متمایل ساختن شامیان به خود و جلب دل های آنان و نشان دادن عدالت خود و خوشرفتاری با آن ها، به شامیان اجازه داد تا از آب استفاده کنند، برای چند روز فرستاده ای پیش معاویه نفرستاد و از طرف معاویه نیز کسی نزد حضرت نیامد عراقیان چون درنگ حضرت را در صدور فرمان جنگ مشاهده کردند، گفتند: ای امیر مؤمنان، ما زن و فرزند خود را در کوفه گذاشته ایم و به اطراف شام آمده ایم تا در این جا اقامت کنیم؟ به ما اجازه جنگ بده، چون مردم حرف هایی می زنند! حضرت فرمود: چه می گویند. یکی از آنان گفت: مردم می گویند که تو از مرگ می ترسی و به همین دلیل خوش نداری جنگی واقع شود بعضی هم می گویند که تودر (حقانیت) جنگ با شامیان دچار شک و تردید شده ای! امام (ع) فرمود: هیچ گاه نبوده که من از جنگ ترس داشته باشم! شگفتا! در کودکی جوانی دوستدار جنگ باشم و در پیری که عمر به سر آمده و گاه رفتن نزدیک شده است، از آن گریزان و ترسان! اما این که می گویند من در (حقانیت) جنگ با این جماعت دچار شک و تردید شده ام، اگر بنا بود در اینان شک کنم درباره بصریان (جنگ جمل) شک می کردم به خدا قسم که من این کار را زیر و رو کردم (و درباره اش به دقت

اندیشیدم) و دیدم دو راه بیشتر ندارم: یا جنگ و یا این که از خدا و رسول او نافرمانی کنم. اما من در جنگ با این جماعت تعلق می‌ورزم به امید این که شاید همگی و یا دست کم گروهی از آنان به راه راست در آیند، زیرا رسول خدا(ص) در روز خیبر به من فرمود: اگر خداوند به واسطه تو حتی یک مرد را هدایت کند، برایت بهتر است از هر آن چه خورشید بر آن بتابد. - پیامبر خدا(ص) به معاذ -: ای معاذ، اگر خداوند مردی از مشرکان را به دست تو هدایت کند، برایت بهتر از آن است که اشتران سرخ مو داشته باشی. - به خدا قسم، اگر حتی یک مرد به واسطه راهنمایی تو هدایت شود، برایت بهتر از اشتران سرخ موس است. - روایت شده است که داود(ع) تنها به صحرا رفت پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود، چه شده است که تو را تنها می‌بینم؟ عرض کرد: معبود، شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و میان من و خلق تو حائل گشته است خداوند به او وحی فرمود: به میان آنان برگرد، زیرا اگر تو یک بنده گریز پا را نزد من بیاوری تو را در لوح با صفت ستوده ثبت می‌کنم. - پیامبر خدا(ص) - به مردی که خواهش کرد او را سفارشی کند -: به تو سفارش می‌کنم که چیزی را شریک خدا نگردانی و مردم را به اسلام فراخوان و بدان که به ازای هر کس که دعوت تو را پاسخ دهد، ثواب آزاد کردن بنده ای از فرزندان یعقوب خواهی داشت. - امام صادق(ع) -: هرگاه فردی سخن حقی بگوید و کسی به آن عمل کند، برای او همانند پاداش کسی باشد که به آن عمل کرده است و هرگاه سخن گمراه کننده ای بگوید و کسی آن را به کار بندد برایش همانند گناه کسی باشد که به آن عمل کرده است. - پیامبر خدا(ص) -: هر کس برای کاری نیک وساطت کند یا به کاری نیک فرمان دهد یا از کاری زشت باز دارد یا به کاری نیک راهنمایی کند و یا در هنگام مشورت آن را نشان دهد، چنین کسی (در انجام آن کار) شریک است و هر که به کاری بد و زشت فراخواند یا به آن راهنمایی کند و یا در هنگام مشورت آن را توصیه کند، او در آن کار شریک است.

### هدایت کردن ویژه خداوند است.

قرآن: ((در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، بلکه خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند و او به هدایت پذیران دانایتر است)). - پیامبر خدا(ص) -: من (فقط) برای دعوت و رساندن (پیام خدا) برانگیخته شده‌ام و کار هدایت، هیچ در اختیار من نیست و ابلیس نیز برای آراستن (گناهان در نظر مردم) آفریده شد و در کار گمراه کردن هیچ اختیاری ندارد. - خداوند جل جلاله فرمود: ای بندگان من، همه شما گمراهید، مگر کسی که من هدایتش کنم و همه شما نیازمندید، مگر کسی که من توانگرش سازم و همه شما گنه‌کارید، مگر کسی که من او را از گناه نگهدارم.

### کسانی که خداوند آنان را هدایت می‌کند.

قرآن: ((هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسد و کسی که به خدا بگردد، دلش را به راه آورد و خدا (ست که) به هر چیزی دانا است)). ((این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقوایندگان است)). ((و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای بر او نازل نشده است؟ بگو: در حقیقت خداست که هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را (به سوی او) باز گردد، به سوی خود راهنمایی می‌کند)). ((و چگونه کفر می‌ورزید، با این که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او میان شماست؟ و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راهی راست هدایت شده است)). ((و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را به آنان می‌نمایانیم و به راستی که خدا بانی‌کوکاران است)). - امام صادق(ع) -: هر که به خدای عزوجل تمسک جوید، هدایت شود. - امام علی(ع) -: هر که با راهنمایی خدا راه جوید، خداوند او را به راه درست رساند. - هدایت شد آن که تقوا را شعار دل خویش ساخت. - هدایت شد آن که ردای دین بر تن کرد. - هدایت شد آن که زره صبر و یقین پوشید. - هدایت شد آن که ایمانش را خالص گردانید. - هدایت شد آن که زمام خویش را به دست خدا و

رسول او و ولی امرش سپرد. - مشورت و چشمه راهنمایی است. - هیچ هدایتی چون یاد (خدا) نیست. - هر که راهنمایی جست و دانا گشت هر که دانا گشت و راه یافت و هر که راه یافت و نجات پیدا کرد. - امام صادق (ع): هرگاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد نقطه ای سفید در دل او پدید آورد و آن گاه دل در جستجوی حق برآید سپس چنین کسی به سوی عقیده شما (تشیع) شتابانتر آید تا پرنده به سوی آشیانه اش. - امام علی (ع): و برای شما نشانه ای (قرار داده شده) است پس با نشانه خود، راه را یابید. - در وصف کسانی که به یاد خدا هستند: - اگر آنان را در آن مقامات پسندیده و حالاتی که مشهود (فرشتگان) است در ذهن خود مجسم کنی هر آینه نشانه های راهنمایی و چراغ های در تاریکی را خواهی دید. - درباره اصناف نهی کنندگان از منکر: - و آن که با شمشیر به مقابله آن برخیزد تا کلمه خدا رو آید و کلمه ستمکاران به زیر اندر شود او همان کسی است که راه راست را یافته و در طریق حق قرار گرفته و نور یقین در دلش تابیدن گرفته است. - اگر ندانم که از تو چه خواهم یا در درخواست خویش سرگردان بمانم، تو مرا به آن چه صلاح من است راهنمایی کن و دلم را به سوی چیزهایی که خیر من در آن هاست متوجه گردان، زیرا که این از راهنمایی های تو دور نیست و بر آوردن چنین خواسته هایی برای تو تازگی ندارد.

### کسانی که خدا هدایتشان نمی کند.

قرآن: ((پس، اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراهتر از آن که بی راهنمایی خدا از هوشش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمکار را راهنمایی نمی کند)). ((ای پیامبر، آن چه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی پیام او را رسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگه می دارد آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند)). ((برای آنان یکسان است: چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز آنان را نمی آمرزد خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند)). ((و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد، برخی از آن چه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید، زیرا خدا کسی را که افراط کار و دروغ زن باشد هدایت نمی کند)). ((آگاه باشید، آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند (به این بهانه که: ما آن ها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خداند نزدیک گردانند نمی پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آن چه بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند)). - امام علی (ع): کسی که هوس بر او چیره می آید، چگونه می تواند به راه راست درآید؟ - در بخشی از نامه خود به معاویه: اما بعد، پندی شکسته بسته و از تو به من رسید و نامه کسی که نه بصیرتی دارد تا راهنماییش کند و نه راهبری که او را به راه راست و درست کشاند، بلکه هوس او را فراخوانده و او به ندای آن پاسخ مثبت داده و گمراهی زمامش را می کشد و او دنبال آن می رود. - در نامه ای به سهل بن حنیف، کار گزار خود در مدینه، درباره گروهی از مردم مدینه که به معاویه پیوسته بودند: - گریختن آنان از راه راست و حقیقت و شتابیدنشان به سوی کوری و نادانی، و خود، برای اثبات گمراهی آنان کافی است و تو رانیز از (شر) آنان خلاص کرد. - درباره صفات فاسقان: - و دیگری که خود را دانا می داند، اما دانا نیست، زیرا که از نادانان مجموعه ای نادانی و از گمراهان مشتی گمراهی فراهم آورده است پس، صورتش صورت انسان است و دلش دل حیوان، نه راه راست را می شناسد تا آن را بپیماید و نه گمراهی را تا از آن دوری گیرند، او مرده زندگان است.

### کسانی که خداوند گمراهشان می کند.

قرآن: ((خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد)). ((می گویند: گمشان کردیم، بلکه پیشتر (هم) ما چیزی را نمی خواندیم، این گونه خدا کافران را گمراه می سازد)). ((و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورد و از آن چه برای شما آورد همواره در تردید بودید، تا وقتی که از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز فرستاده ای را بر نخواهد انگيخت این گونه خدا هر که را افراطگر شکاک است گمراه می سازد)). ((خدای را از این که به پشه ای - یا فروتر (یا فراتر) از آن - مثل زند شرم نیاید پس کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن (مثل) از جانب پروردگارشان به جاست ولی کسانی که به کفر گراییده اند می گویند: خدا از این مثل چه قصد داشته است؟ (خدا) بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند، ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی سازد)). - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از آیه ((من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا)) - : خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت ستمکاران را از (راه رسیدن به) سرای کرامت خود منحرف می سازد و اهل ایمان و کار شایسته را به سوی بهشت خویش رهنمون می شود چنان که خداوند عزوجل می فرماید: ((و خدا ستمکاران را گمراه می سازد و خدا آن چه بخواهد انجام می دهد)). - ابوجعفر (ع) : خداوند تبارک و تعالی بردبار و داناست در حقیقت بر کسی خشم می گیرد که خشنودی او را نپذیرد و از کسی دریغ می کند که عطای او را نپذیرد و کسی را گمراه می سازد که هدایتش را نپذیرد. - امام علی (ع) : بدانید که هر کس حق به او سود نرساند، باطل زیانش رساند و هر که هدایت او را به راه راست نیاورد، گمراهی و انحراف او را به نابودی کشاند.

### برترین هدایت .

قرآن: ((قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند، مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود)). - امام علی (ع) : قرآن برترین دوهدایت است . - هدایت خدا، بهترین هدایت است . - بدانید که این قرآن همان مشاوری است که خیانت نمی کند و راهنمایی است که گمراه نمی گرداند و سخنگویی است که دروغ نمی گوید . - هر که از خدا راهنمایی بخواهد و سخن او را راهنما قرار دهد، خداوند او را به آن چه درست تر است رهنمون شود و توفیق راه راست را به او عنایت فرماید و استوارش بدارد و او را برای (پاداش) نیکوتر آماده کند . - ای مردم، بدانید که هر که از خدا راهنمایی بخواهد کامیاب شود و هر که سخن او را راهنما گیرد به آن چه درست تر و استوارتر است راهنمایی شود.

### پاورقی ها

۱- فاتح یکی از نام های رسول خدا (ص) است و از آن رو بدین نام خوانده شده است که درهای ایمان را گشود و خداوند او را در میان خلق خود حاکم و داور قرار داد و دانش های ناگشوده را گشود - مجمع البحرين، ماده فتح . ۲- جمهور علما در معنای این حدیث گفته اند: یعنی اصل ایمانشان یکی است، ولی شریعتشان متفاوت است، زیرا همه آنان در اصل توحید همداستانند. ۳- هند بن ابی هاله تمیمی، پیش زاده رسول خدا و فرزند ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها بود در جنگ بدر و به قولی در جنگ

احد شرکت کرد او در بیان اوصاف جسمی و اخلاقی و اعمال و رفتار پیامبر مهارت داشت . ۴- سبع طوال یا هفت سوره بلند و طولانی عبارتند از : بقره , آل عمران , نسا , مائده , انعام , اعراف و توبه . ۵- در مبحث تنجیم کتاب مکاسب آمده است : پیشگویی کردن از روی اوضاع کواکب و حرکات آن ها اشکال ندارد, به این معنا که کسی , با مشاهده وضع معینی در ستارگان مانند نزدیکی و دوری و مقابله و اقتران میان دو ستاره , به صورت گمان و تخمین حکم به وقوع فلان حادثه در آینده بکند و بلکه , علی الظاهر, پیشگویی کردن به صورت قطع و جزم نیز اشکالی ندارد, در صورتی که آن پیشگویی مبتنی بر تجربه ای قطعی باشد مثلاً اشکالی ندارد که فردی با توجه به این تجربه که هرگاه سگش شب هنگام از پشت بام به داخل خانه پناه برده در آن شب باران آمده است , با قطع و یقین بگوید که امشب باران می بارد چنان که نقل می شود که این مطلب برای مروج و بلکه احیاگر علم نجوم اتفاق افتاده است اودر یکی از سفرهای خود نزد آسیابانی که در خارج شهر آسیابی داشت اتراق کرد وقتی وارد منزل آسیابان شد, به خاطر گرمای هوا, تصمیم گرفت شب را پشت بام بگذارند صاحب منزل به او گفت : بیا پایین و داخل اتاق بخواب تا از باران محفوظ بمانی محقق به اوضاع فلکی نگاهی کرد اما نشانه ای که حاکی از بارش باران باشد مشاهده نکرد صاحب منزل گفت : من سگی دارم که شب هایی که حس می کند باران خواهد آمد به داخل اتاق می رود محقق حرف او را قبول نکرد و شب را پشت بام خوابید اما نصف شب باران گرفت و محقق دچار تعجب شد مکاسب , ۶. ۲۵- مترجم فاضل و محترم غرر این حدیث را چنین معنا و برداشت کرده است : کتمان سر و پنهان کردن آن اصل بنای راز گفتن است تا کسی چنین نباشد که سر را پنهان کند (و رازدار باشد) به او راز نباید گفت . ۷- زباله : نام جایی است در راه مکه (مجمع البحرین) . ۸- این ابیات را امام زین العابدین (ع) نسروده , بلکه آن ها را خوانده است چون بیت اول و دوم و چهارم این ابیات عیناً در شعر منازل آمده است منازل کسی بود که به سبب نفرین پدرش در کعبه , نصف بدنش فلج شد, ولی او با زاری و التماس از پدرش خواهش کرد او را ببخشد و وی را متقاعد ساخت تا به خانه خدا برود و برایش آمرزش بطلبد پدرش پذیرفت و به طرف کعبه حرکت کرد اما در بین راه شترش رم کرد و پدر منازل زمین خورد و مرد منازل به کعبه آمد و به درگاه خدا استغاثه و زاری و لابه کرد و از جمله سخنانی که در دل شب می گفت : این بود. ای کسی که دعای بیچاره را در حرم اجابت می کند, ای برطرف کننده هرگونه گزند و بلا و بیماری , میهمانان تو پیرامون خانه (کعبه) خفتند و بیدار شدند. تو را می خوانند و دیدگان تو, ای قیوم , نخفته است . با جود و بخشش خود عفو از گناهانم را ارزانیم دار. ای کسی که خلاق در حرم بدو اشاره می کنند. اگر عفو تو به گنهکاران نرسد, پس چه کسی بر نافرمانان جود و بخشش کند. امام امیرالمؤمنین (ع) صدای ناله های منازل را شنید و کمکش کرد و دعای معروف به ((دعای مشلول)) را به او تعلیم داد. تمام این حدیث و ابیات و دعا را علامه مجلسی به نقل از ((مهج الدعوات)) در صفحه ۵۶۲ از جلد نهم بحار الانوار چاپ کمپانی آورده که در چاپ ایران , سال ۱۳۲۳, در صفحه ۱۵۱ قرار گرفته است - حاشیه بحار الانوار. ۹- ظالم بن عمرو بن سفیان بعضی گفته اند نامش عمرو بن عثمان است از ثقات است و نخستین کسی می باشد که درباره علم نحو یادستور زبان عربی سخن گفته است از تابعین بزرگ و عالیقدر است و در سال ۶۹ دیده از جهان فرو بست ابن حبان در کتاب الثقات از وی نام برده است - تهذیب التهذیب ابن حجر (۱۲ / ۱۱) نقل از پاورقی کنز العمال . ۱۰- اعراب در لغت به معنای آشکار ساختن است و در اصطلاح به معنای ظاهر کردن حرکات و سکونات کلمات می باشد مراد حضرت ابن عباس است که اهتمام ورزیدن به کارهای خیر و آشکار ساختن آن ها و تصحیح و درست کردن اعمال و کردارها بیشتر مورد نیاز شماست تا اهتمام به فصاحت و بلاغت کلام و درست و بی اشتباه سخن گفتن . ۱۱- نویسنده تعلیقات شرح اصول کافی در معنای این عبارت می نویسد : یعنی دو ساق پای خود را از زمین بلند کند و روی پاشنه های خود بنشیند مترجم اصول کافی می نویسد : محتمل است این تعبیر اشاره به ترک جلسه استراحت باشد و مجلسی (ره) گوید : ظاهرتر نزد من آن است که این تعبیر اشاره است به آن چه بیشتر مخالفین در تشهد مستحب دانند که بر کفل چپ نشینند و پای راست را روی پای چپ اندازند و قدم راست را بلند کنند به طوری که

سرانگشتان به طرف قبله قرار گیرد. ۱۲- ارزیاب و کسی که مقدار سر درختی یک باغ را برآورد می کند. ۱۳- در متن حدیث یحیی آمده که مصدرش احتبا است و به معنای نوعی از نشستن است به این نحو که فرد روی سرین خود بنشیند و هر دو ساق پای خود را به سینه بچسباند و با دستار آن ها را به پشت خود ببندد و یا با حلقه زدن دست های خود به دور ساق پاهایش آن ها را نگه دارد زانو در بغل گرفتن و چمباتمه زدن. ۱۴- مقصود از مرد صنعایی اسود بن کعب عنسی است که ادعای نبوت کرد و منظور از مرد یمامی مسیلمه کذاب است که به دست وحشی و غلام جبیر بن مطعم و قاتل حمزه (ع)، کشته شد - نقل از پاورقی ثواب الاعمال. ۱۵- در متن حدیث ماعون آمده است که به معنای هر چیزی است که در آن منفعت و کار آیی باشد، یا هر وسیله ای که مردم از یکدیگر به عاریه می گیرند، مانند سطل و تیشه و دیگ و امثال این ها. ۱۶- ((اهل وعید)) یعنی اهل وعد و وعید و از باب تغلیب به ذکر یکی بسنده فرموده است در برخی نسخه ها کلمه ((الوعد)) و در برخی دیگر ((الوعدین)) آمده و این اظهر است یعنی کسانی که وعده ثواب و تهدید به عقاب و کیفر درباره آنان تحقق می یابد - نقل از حاشیه کافی. ۱۷- مقصود، وحشی بن حرب صحابی است که در زمان کفر خود حمزه سیدالشهدا را به قتل رساند و در زمانی که مسلمان بود مسیلمه کذاب را کشت. ۱۸- یعنی مردم در یک تقسیم اولیه، بر حسب ایمان و کفر و گمراهی به سه دسته تقسیم می شوند و سپس گمراهان به چهار دسته تقسیم می گردند که مجموعاً شش دسته می شود - نقل از حاشیه کافی. ۱۹- و سبات: به معنای راحتی و آسایش است، زیرا خواب باعث آرامش و آسودگی قوای جسمانی از خستگی و رنجی می شود که در هنگام بیداری بر اثر تصرفات نفس در بدن عارض می شود - المیزان: ج ۲۰، ص ۱۶۲. ۲۰- این جمله حضرت که: نیت همان عمل است، اشاره به اتحاد عنوان و معنوی آن دو دارد - تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۱۲. ۲۱- یعنی مردم از مرگ او خوشحال شوند. ۲۲- ام حبیبه دختر ابو سفیان بود و همراه شوهرش عبدالله بن جحش به حبشه مهاجرت کرد عبدالله در حبشه نصرانی شد و با همین آیین در حبشه در گذشت اما ام حبیبه بر دین خود اسلام باقی ماند و رسول خدا او را به عقد ازدواج خود در آورد (اعلام النساء) به نقل از حاشیه تفسیر علی بن ابراهیم. ۲۳- هرقل - به کسر ها و فتح را و سکون قاف، یا بر وزن زبرج: امپراتور روم بود و نخستین کسی بود که دینار ضرب کرد و نخستین کسی است که بیعت را باب کرد. ۲۴- قرظی - به ضم قاف و فتح را - منسوب به قرظه است او همان محمد بن کعب بن سلیم بن اسد، ابو حمزه قرظی مدنی است که از فضیلت مدینه بود و مدتی در کوفه اقامت کرد وی در سال چهلیم به دنیا آمد و در سال ۱۲۰ در مدینه در گذشت به قولی هم قبل از این تاریخ در گذشته است وی از ابن عباس و ابن عمر و دیگران روایت می کند - نقل از پاورقی بحار الانوار. ۲۵- بریده بن حصیب پدر سهل اسلمی نقل از حاشیه بحار. ۲۶- تعرب بعد از هجرت در صدر اسلام نسبت به کسانی بوده است که از مکه و دیگر آبادی های کفرنشین به مدینه و مرکز اسلام هجرت کرده بودند برگشتن آن ها یا مسلمانان دیگر به بلاد کفر را تعرب بعد از هجرت می گفتند که یکی از گناهان کبیره و به منزله ارتداد بود ولی در سایر اعصار ائمه (ع) و در دوران غیبت تعرب این است که مسلمانی در سرزمین کفر بوده و در آن جا از اظهار اسلام و آموختن احکام ممنوع و معذور باشد، اقامت او در چنین سرزمینی از گناهان کبیره است برخی از علما تعرب را تعمیم داده و حتی شامل کسی دانسته اند که مشغول تحصیل علمی شود و سپس آن را ترک کند - نقل از پاورقی اصول کافی، ج ۳. ۲۷- در النهایه، ج ۳، ص ۲۸۰ می گوید: علت این که پیامبر (ص) وقتی فهمید آنان مسلمان بوده اند دستور داد نصف دیه را پردازند این است که آنان با اقامت در میان کفار بر ضد جان خود کمک کرده اند و به منزله کسی بودند که به واسطه جنایت خود و شخصی دیگر کشته شود و لذا سهم دیه جنایت خودش ساقط می شود. ۲۸- یعنی به قصاص کشته خود، او را نکشد - نقل از حاشیه بحار.

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹